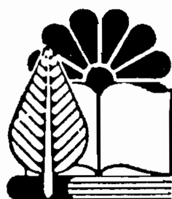
زبان و ادبیات فارسی
«۴۶»

گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم

تفسیر شنقشی

به اهتمام و تصحیح
محمّد جعفر یاحقی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۲۲۲»

پنجاهمین سال
شاهنشاهی دودمان پهلوی

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در بهار سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی در چاپخانهٔ خواجه
چاپ شد

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	نه ــ نود ودو

آغازسخن ، نه ــ معرفی نسخهٔ خطی ، یازده ــ ویژگیهای رسم خط و شیوهٔ نگارش، شانزده ــ اتباع، بیست‌وسه ــ تبدیل حروف، سی ــ قلب، سی‌وهفت ــ اعراب کلمات، سی‌ونه ــ برخی ویژگیهای دستوری ، چهل وچهار ــ کنایات، چهل وپنج ــ صفت وقید، پنجاه ــ حروف اضافه، پنجاه‌وپنج ــ مصدر، پنجاه‌وهشت ــ افعال، شصت وسه ــ پیشاوند، شصت وهشت ــ میانوند، هفتادوپنج ــ پساوند، هفتاد وشش ــ درباب شیوهٔ گزارش. هفتاد وهشت .

عنوان	صفحه
متن	۱ــ۲۵۰
فاتحة الکتاب	۳
[بقره]	۴
آل عمران	۶۳
النساء	۱۰۱
المائدة	۱۲۱
[سورهٔ انعام]	۱۴۸

عنوان		صفحه

الاعراف ۱۷۱
الانفال ۲۰۹
التوبه ۲۲۶
[یونس] ۲۴۰

فهرست‌ها ۲۵۱

واژه نامه ۲۵۳
فهرست کلمات مشکول ۳۱۱
فهرست نامهای خاص ۳۱۷

این قرآن پدیدکردن است
مردمان را ،
راه راست از بی‌راهی.
ص ۸۸

با نام یک خدای بی‌همتا

آغاز سخن

سرانجام ازبخت نیک آن فتوای بزرگ صادرشد. دانشوران ماوراءالنهر «گفتند : روا باشد خواندن ونبشتن و تفسیر قرآن بپارسی مر آن کس را که او تازی نداند» و «خطها بدادند برترجمهٔ این کتاب که راه راست است»[1].

انتظار پارسی‌زبانان بسر آمد و تپش قلبشان فزونی گرفت ، که دستوری یافتند برگزارش مهین کلام باری . و اینك تــو این اشتیاق را در شیرینی و دلپذیری تمامی گزارشهایِ نخستین از کلام مجید حس مــی کنی و بدان دل می‌دهی ، که سخن دل نیز هست، هرچند به زبان گل.

با تــرجمهٔ تفسیر طبری در زمــان سلطنت نــوح بن منصور سامانــی (۳۵۳-۳۸۷ هـ. ق) بابی درادب پارسی گشوده آمد که اندك اندك به دریایی ناپیدا کرانه راه یافت و چشم‌اندازی بس گسترده در ادب ما پدیدار ساخت . تا آنجا که امروز متون تفاسیر هم ازجهت کمیت وهم ازحیث اصالت وقدمت ، درخور هرگونه عنایتی است.

---

۱ ـ ترجمهٔ تفسیر طبری؛ 5/1

اگرچه حاصل کوشش مسلمانان پاك دین به تمامی بدست ما نرسیده ، اما همان مقدار ازاین مایه‌های فرهنگی هم که از تاراج حوادث بسلامت رسته، نیز مدتها در کنج کتابخانه‌ها، همزانوی گرد وغبار روی درحجاب قرون داشت تا اینکه خوشبختانه دوران پرده‌نشینی بسر آمد و اینك ، هر روز یکی از این شاهدان عالم معنا رخ می‌نماید و انجمن آرای بزم ادب ایران مـی‌گردد. و در این میانه نهضتی که برای جلوه دادن به جمال تفاسیر کـهن دراین سالها پیش آمده هم پیگیرتر است، و هم گسترده‌تر.

کتاب حاضر کـه خواننده با نام «گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم»[1] پیش روی دارد، یکی از آن شاهدهاست که اینك درصفحات آینده نقاب ازچهره برمی‌گیرد و جمال می‌نماید . ارزش و اعتبار این کتاب با همهٔ نقصی که دارد ــ آنچه دردست دارید کمتر ازیك سوم کتابی است که باقی آن بدست ما نرسیده ــ فزونتر از آنست که دراین مقدمهٔ کوتاه بگنجد. این مطلب را خواننده دست کم پس از نگاهی به مقدمهٔ مصحح بوضوح درخواهد یافت.

درمتن چاپی کوشش شده است تاحد امکان تمام ویژگیهای اصل ، حتی اعراب وفصل و وصل کلمات رعایت گردد، به‌این جهت بویژه وضع بخصوص کلمات ازلحاظ جدا و سرهم نوشتن، ممکن است برای پاره‌ای ازخوانندگان اشکالاتی تولید کند که البته با مراجعه به مقدمه و واژه‌نامه وبرخی پانویس‌ها، حل‌شدنی است. البته حق بود که اینگونه موارد وبخصوص ابدالهای غریب و دور از ذهن آن اندکی بیشتر درپانویس‌ها توضیح می‌شد. اما بهرحال تنها بهانهٔ نگارنده این است که رعایت اصالت متن را بر رعایت حال خواننده ترجیح داده است . شماره هایی کـه داخل پرانتز ( ) در خلال متن بچشم می‌خورد ، شمارهٔ پایان صفحات نسخهٔ خطی است که برای سهولت مراجعه به اصل داده‌ایم . شمارهٔ آیات که سمت راست صفحات چاپی یادداشت شده ، منطبق است بر قرآنی که به‌امرمبارك شاهنشاه آریامهر زیور طبع یافته وازحیث اصالت وصحت بهترین طبع ازقرآن مجید می‌باشد. هرجا نیز درمقدمه یا متن شمارهٔ آیه‌ای داده‌ایم و یا از قرآن چاپی نام برده‌ایم مراد همین چاپ است .

۱ـ این نام را با مشورت استادم جناب آقـای دکتر غلامحسین یـوسفی برگزیدم .

ضمناً برای سهولت مراجعه، همه‌جا ، شماره ترتیب هرسوره نیز در پرانتز قید گردیده است.

درمقدمه از درازنویسی وجستجوی شواهد مکرر ازخلال متون‌ویاحتی خود کتاب، بشدت پرهیزشده ، وجزپاره‌ای موارد ضروری تنها به‌ذکر رؤوس مطالب و ارائه شواهدی اندك، آنهم فقط از متن کتاب بسنده‌آمده موارد مشابه و شواهد مکرر را در هرمورد می‌توان در واژه نامه جستجو کرد . باکوشش ناقصی که برای رفع‌موارد مبهم کتاب، بویژه پاره‌ای نکته‌های دستوری و لغوی شد، بازهم بسیاری موارد به علت عدم دسترسی به منابع و یا هرسبب دیگر ، مشکل همچنان ناگشوده ماند. علامت سؤالهایی که درخلال مطالب مقدمه ویا واژه‌نامه در پرانتز قید گردیده ، مواردی است که برای نگارنده ابهام و یا اشکالی باقی‌بود که البته هیچ‌معلوم‌نیست برای دیگران هم چنین‌ابهامی موجود باشد. درصفحات آینده بهتر کتاب حاضر و اهمیت آنرا خواهیم شناخت.

معرفی نسخهٔ خطی

کتاب حاضرکه اینك بدین صورت سامان یافته ، قریب ثلثی ازقرآن کریم است همراه با گزارشی استوار و دلپذیر . ۴۶۴ صفحه متن موجود به‌صورت اوراق پراکنده و بدون هرگونه صحافی و تجلید ، جزوکتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد می‌باشدکه بهمراه اوراق و جزوات پراکندهٔ دیگر، در زمستان سال ۱۳۲۹ هنگام نوسازی ، از جدار حرم مطهر بدست‌آمد .

آنچه در دست است شامل ده سورهٔ آغازِ قرآن می‌باشدکه خود نیز کامل نیست. اینجانب با بررسی پیگیری‌که مدتها، همان اوایل در این اوراق داشت نتوانست بر بقیهٔ متن دست‌یابد . امیدکه روزی موانع موجود ازپیش پای برداشته شود وپژوهشگرانی بتوانند ازباقی این متن و بویژه گزارشگرِ دانشمندآن نشانی بیابند وکار ناقص بنده را کمالی بخشند.

بهرحال‌آن مقدارکه گزارش‌کهن‌آن را در این‌کتاب خواهید دید ، با تعیین حدود دقیق‌آیات به‌قرار زیر است.

۱ـ سوره‌ی «فاتحه» ازآغاز تا کلمه‌ی «نعبد ...» آیهٔ ۵

۲ـ سوره‌ی «بقره» از کلمه‌ی « ... محیط » آخر آیه‌ی ۱۹ تا کلمه‌ی «وقودهاالناس...»، اواخرآیه ۲۴. ونیز: ازکلمه‌ی «... هم‌الخاسرون » آخر آیه‌ی ۲۷ تا پایان سوره .

۳ـ سوره‌ی «آل عمران»کامل.

۴ـ سوره‌ی «نساء»کامل.

۵ـ سوره‌ی «مائدة» ازآغاز سوره تا کلمه‌ی «لقد...» اول آیه‌ی ۱۷. ونیز از کلمه‌ی «... الله وعن‌الصلوة» وسط آیه‌ی ۹۱ تـا کلمه‌ی «وبال ...» اواسط آیه‌ی ۹۵.

۶ـ سوره‌ی «انعام» فقط ازکلمه‌ی «... نباء مستقر» اوایل آیه‌ی ۶۷ تا آخر سوره .

۷ـ سوره‌ی «اعراف» کامل.

۸ـ سوره‌ی «انفال» کامل.

۹ـ سوره‌ی «توبه» ازاول تاآیه‌ی ۶۶کلمه‌ی «بانهم کانوا ...».

۱۰ـ سوره‌ی « یونس » از وسط آیه‌ی ۲۲ ، کلمه‌ی «... الموج» تا اواسط آیه‌ی ۷۳کلمه‌ی «اغرقناالذین ...».

ازکاتب وگزارشگر آن درهیچ‌کجای متن نام ونشانی موجود نیست ، و حتی بنده بطور قطع ویقین نمی‌داندکه این نسخه ازروی‌گزارشی قدیمی‌تر، و در قرون بعد نوشته شده و یا آنچه در دست است ، اصل‌گزارشی است‌که مترجم فاضل‌آن برکتاب خدای نوشته است؟ اگرچه به‌دلیل اینکه کاتب ازآن «شدرسنا» هایی که دیگر ناسخین مرتکب می‌شده‌اند ، بدور است ، احتمال می‌توان دادکه‌کتاب ما اصل، و درنتیجه‌کاتب وگـزارشگر آن یك‌نفر باشد. تنها یکی دوبار در متن گزاره به مسئله‌ی « اجماع » اشاره شده‌که می‌رساند گزارشگر اهل تسنن است. یکی ازآن موارد این است .

«زیان‌کار شدندآن‌کسها کی بکشتند دختران‌شان را زنده اندر زیر خاك کردند، بجهل‌ونادانی، نه بعلم‌کتابی، نه بحدیث پیغامبری، نه باجماع‌خلقی». ص۱۶۳ و دلیل دیگر براین مدعا اینکه‌گزارشگر درصفحه ۲۳۵ذیل‌آیه‌ی ۴۰

سوره‌ی التوبه، ازخلیفه‌ی اول بانام احترام‌آمیز «بوبکر صدیق» یاد می‌کند. و ای دریغ که مترجم به سرزمین خود هیچ اشاره‌ای نکـرده تا ما را برای تعیین لهجه‌ی کتاب از توسل به‌قراین دور و دراز و دلایل استحسانی بی‌نیاز کند.

از تاریخ کتابت و دیگر مسائل ضروری، نیز همچون نام و نشان کاتب بی‌خبریم. تنها متن وقف‌نامه‌ی این کتاب در ظهر ورق اول موجود است که قسمتهای ضروری آن هم فرسوده شده و قابل قرائت نیست.

بر پشت ورق اول یك کادر ۲۳ × ۱۳ کـه حواشی قسمت داخلی آن دارای تذهیب هنرمندانه‌ای است، قراردارد. داخل قسمت مُذَهَّب باخط کوفی زرینی تعداد حروف و کلمات قرآن به عربی نوشته شده که معلوم می‌شود از چند صفحه قبل ادامه داشته. آنچه ازاین قسمت خوانده می‌شود چنین است:

« ... وسبعمایة کلمة وکلمة واحدة وعدد حروفه ثلثمائه الف واحدی و عشرون الفا وسبعماته وتسعون حرفاً». درهامش این صفحه با خط ثلث زرین وخوشی که آثار کهنگی ازآن آشکار است متن وقفنامه چنین خوانده می‌شود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم هذاالجامع الواضح وقفه ابوالحسن علی... الشنقشی غفرالله له ولوالدیه ولمن قرأه ونظرفیه و... علی... علی‌مو... صلوات[الله] علیه و [علی] آبائه‌الطاهرین وقفاً صحیحاً ... لایباع ولایوهب حتی یرث‌الله... ومن علیها و ... الوارثین حسبةً لله وطلباً لمرضاته لیوم لاینفع مال ولابنون [الامن] اتی‌الله بقلب سلیم فی شهر رمضان عظم‌الله ......» [1]

آغاز سوره‌ی فاتحه تذهیبی ظریف دارد که داخل آن نام سوره «فاتحة الکتاب» به‌خط کوفی طلائی نوشته شده‌است. نام بقیه‌ی سوره‌ها بدون تذهیب وآرایش، فقط باخط کوفی زرین در ابتدای سور آمده است.

یك یك آیات با هیچ نشانی ازیکدیگرمشخص نیست. فقط فواصل ده آیه (عشرات) با دائره‌ای تحریردار طلائی که درحاشیه قراردارد، نشان داده شده و در داخل آن یکی ازحروف ابجد که نشان دهنده‌ی عدد آیه‌ی مزبوراست به خط کوفی نوشته شده است. مثلا داخل دایره‌ای کـه نشان دهندهٔ آیهٔ ده می‌باشد (ی) و داخل دایره‌ی آیه‌ی بیست حرف (ك) قرار دارد.

۱ــ تمامی قسمتهای نقطه‌چین فرسوده شده وقابل قرائت نیست.

صفحات شامل ۱۲سطر است. ۶سطر متن عربی و۶سطر گزارش فارسی، با ابعاد ۲۲ × ۳۵، ونوع کاغذ حنائی بدون هرگونه صحافی و تجلید. برخی از اوراق دراثر فرسودگی آسیب دیده است بطوری که پاره‌ای از کلمات آن ازمیان رفته وناخوانا می‌باشد.

تلاش نگارنده برای کشف هویت واقف که تنها کنیه ونسبت او در متن وقفنامه قابل قرائت می‌باشد، بجائی نرسید و مشکل همچنان ناگشوده ماند. بهرحال در صفحات آینده به اجمال بذکر پاره‌ای از ویژگیهای رسم خط و شیوه‌ی گزارش و برخی نکات دستوری و لهجه‌ای آن پرداخته می‌آید و آنگاه اصل گزاره با تمام خصوصیات نسخهٔ خطی درمعرض داوری خوانندگان ارجمند قرار می‌گیرد. باشد که در تحقیقات ادبی و فرهنگی بکارشان آید و هم ما را در یافتن تاریخی تقریبی مدد کنند.



متن وقف‌نامه که در ظهر ورق اول آمده است

ویژگیهای رسم خط و شیوهٔ نگارش

۱ـ نوشتن «گ» پارسی غالباً به صورتهای «کٚ» و «کٛ» (با دو یا سه نقطه روی‌سر کش‌کاف) وگاهی‌هم بدون علامت به‌شکل «ك». با این‌ضابطه‌ی مشخص بسیاری ازکلمات هست که دراین متن با «گ» ضبط است درحالی‌که امروز با «ك» تلفظ می‌شود. مانند: آگندن، اندگی (اندکی)، پراگنده، خشگ، خوگ، ترسگار، ساختگار، شگاف، شگم، شگستن، شگیبایی، کوشگ، گبرگان، کوچگی، لشگر، نگوهیده[1].

۲ـ نوشتن حروف پ وچ و ژ پارسی غالباً با یك‌نقطه به‌صورت ب و ج و ز. دربرخی موارد همین حروف با سه نقطه آمده است. مانند: پ، در کلمات: پای، پند، پناهی، ورپاشند، پنامند، پایندانی، بپژد (بپزد) چ، در کلمهٔ: دیوگلوچی. ژ، درکلمات: هژده، کژ، نژاد، بژرجستن، پژوه. گاهی هم «ژ» با سه نقطه در جائی بکار رفته که امروز با «ز» تلفظ می‌شود. مانند: بپژد (بپزد)، بگژاردندی (بگزاردندی)، تاژ (تاز).

۳ـ قاعده‌ی دال و ذال پارسی به شیوهٔ قدما دراین متن کاملا رعایت شده است.

۴ـ گاه درپایان جمله سه‌نقطه گذاشته است به‌صورت «∴»، مثل صفحات ۵۹، ۱۰۱، ۱۱۵ (نسخهٔ خطی).

۵ـ گذاشتن نقطه زیرحروفی که مشابهش دربالا نقطه‌دارد. یعنی‌نوشتن د، ر، ص وط به صورت د، ر، ص و ط (با یك نقطه در زیر هرکدام ازاین حروف).

۶ـ گذاشتن دونقطه در داخل یا زیرحرف «ی» به‌صورت «یٓ» و«ی».

۷ـ کلمه‌ی «که» آنگاه که به‌صورت معمول نوشته نشده، به‌کلمهٔ مابعد خود متصل شده است.

حقاکاین‌گران و دشخوارست مگر بران ترسکاران، آن‌کایشان بیقین دانند کایشان دیدنی‌اند خدایشان را. ۸

۱ـ برای یافتن صفحات وموارد متعددی‌که هرکلمه دراین متن بکاررفته؛ واژه‌نامه‌ی همین کتاب دیده شود.

یادکنیدآن نعمتهای مرا کمنت نهادم بدان برشما و آن‌کمن بـرگزیدم شمارا بر مردمان زمانه‌تان بدین اسلام وبکتاب و رسول. ۸
گاهی هم به‌صورت «کی» بکاررفته است.
او هرکه کی حاضر باشند بخشش میراث را خداونـدان ، او یتیمان مومنان او درویشان مومنان ، چیز کی دهیدشان. ۱۰۳
وگاهی بندرت به‌صورت «ک».
هرک بدید و بشنید وبدانست وبیروید[1] و باور داشت، وی را بود مزد و ثواب‌آن . اوهرک بنه بروید[2] بروی بود عذاب . ۱۵۵
کلمه‌ی «آنکه»گاه با کاف تمام نوشته شده ، به‌صورت «آنك» .
نه‌شود اندر بهشت مگر آنك جهود مرد (میرد). ۲۰
۸ـ کلمه‌ی «آنچه» غالباً به‌صورت «انچ» ضبط است:
۹ـ بسیاری از کلماتی را که در فارسی به الف ختم می‌شود . ممدود نوشته است که‌بنظر می‌رسد تحت تأثیر تجوید عربی است.
یارب بپذیر از من کتوای شنوآ دعا، دانابمستجاب کردن. ۷۰
همچنین پدیدار کند خدای شما را آیتها امرونهی تاشما اندیشه کنید اندر فنآ این جهان. ۴۳
او[3]برهانی و برراه راست بداری‌آن‌کس راکخواهی،نه‌دوست‌ویارونگه دارماآی (مایی). ۱۹۷
هیچ وزروبزه نبود بر شما اگر طلاق‌کنید زنان رانابده باآیشان. ۲۸
ونیز : اولیآمرده (۴۹) ، جزآ آن‌کس (۱۵) ، قضآعمره (۳۷) ، وفآو خلاف(۴۸)، رواآ[3] وریآی مردمان،زنآی(= زنایی)(۱۰۶) همچنین در بعضی موارد کلمه‌ی «ایمن» به‌صورت «آیمن» نوشته شده است (۲۲و۲۷).
۱۰ ـ برخی موارد وقتی کلمه‌ی مختوم به«الف» به‌کلمه‌ای دیگر که به‌الف آغاز‌می‌شود، اضافه شده، یکی ازدوالف درکتابت حذف‌گردیده است.

۱ـ ببروید ، بگروید
۲ـ بنه بروید، بنه‌گروید
۳ـ او ، و (حرف ربط)

او[1]سخن نگوید **وا**یشان خدای (واایشان). ۷۷

او[1]سخن نگوید باَیشان خدای رَوزقیامت (باایشان). ۳۱

اندگی **وا**خلاص بپذیرد او[1] بسیاری واریاوازند (وااخلاص). ۵۷

اگردانیمی کی‌کارزارست حقا کی واشما بیایمی باحدایشان فاکافری آن روز نزدیك‌تربدند زان کی‌فایمان(فاایمان). ۹۳ ونیز:وافگند (واافگند)(۳۹)، وابرهیم (واابراهیم) (۵۴)، وایستند (واایستند) (۳۶).

۱۱ـ طرز نوشتن روابط فعلی:

درفعلهای ربطی مضارع، گاه همانگونه که تلفظ می‌شود، قبل از ضمیر الف (همزه) افزوده است.

اوبدەماراازنزدیك‌ته‌رحمتی‌کی **توای** کتوای دهنده هرچ‌خواهی ۶۴

می‌گفتند: ای‌بار خدای ما بپذیر از ماکی **توای** شنوای‌دعاها. ۲۲

ایشان نه‌بردین **خدای‌اند.** ۲۴

هرگه کفایشان رسد درد واندوه وگرسنگی وزیان وبیچارگی، گویندما خدای **را‌ایم.** ۲۸

بگو یا محمد: بیاری[2] حجتهاتان اگر شما راست گویان **اَید.** ۲۰

اونه‌**اند**ایشان مگر بردوگمانی . ۱۳

همچنین دراغلب موارد همزه‌ازرابطه‌ی «است» حذف می‌شود.وهمچنین از پاره‌ای روابط دیگر .

اوخدای آمرزگا**ر**ست آن راکتوبه کند، رحیم**ست** برآنك برتوبه مِرَد (میرد). ۱۳۵

ای بار خدای ما؛ **توی** گردآرنده مردمان. ۶۵

حقا کی **توی** قوی بکینه کشیدن ازان‌کی بـرسول و کتاب بنه برود (بنه‌گرود). ۲۳

۱۲ـ کلمات:ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، تورات، سلیمان، عالم،عثمان، علیه‌السلام، هارون، یحیی به‌سیاق رسم‌الخط عربی به‌صورت:

۱- او، و(حرف ربط)

۲ـ بیاری ، بیارید.

ابرهیم، اسحق، اسمعیل، توریت (توریة)، سلیمن، علم،عثمن...، علیه‌السلم، یحی نوشته شده است.

۱۳ــ حذف «ه» ناملفوظ:

در مواردزیر «ه» بیان حرکت (ناملفوظ) به‌کتابت نیامده است.

الف: وقتی کلمهٔ مختوم به «ه» ناملفوظ، به«ها» جمع بسته شده‌است.
مثالها: پارها (پاره‌ها)، ترها (تره‌ها)، خواستها (خواسته‌ها)، دانها (دانه‌ها)، صدقها[1] (صدقه‌ها)، فتنها[1] (فتنه‌ها)، میوها (میوه‌ها)، فریضها[1] (فریضه‌ها).

بــ از آخر صفت مفعولی فعل، درماضی نقلی و بعید:

او همچنین بــر آراست است بسیاری را از مشرکان وکافــران، کشتن دختران شان، هنبازان وبرخوران شان از دیوان و دیومردمان، تا هلاك کنند ـ شان ۱۶۲

انچ بگشادست خدای، او پدید کردست برشما. ۱۳
او وی انست کی بیا فریدست بستانهای چفته بسته. ۱۶۳
اوبفریفت‌بدشان زندگانی این جهانی. ۱۶۱

جــ قبل از یای نکره (وحدت):

او حقا کی بندی[2] مومن بهتراز گبری آزاد. ۴۳

ونیز کلمات: بزی (بزه‌ای)، بــی‌هودی (بیهوده‌ای)، بیم‌کنندی (بیم کننده‌ای)، پاری (پاره‌ای)، پرندی (پرنده‌ای)، تزدی (تزده‌ای)، تــوشی (توشه‌ای)، چشمی (چشمه‌ای)، خانی (خــانه‌ای)، خواستی (خواسته‌ای)، خوشی (خوشه‌ای)، دانی (دانــه‌ای)، زندی (زنده‌ای)، ستاری (ستاره‌ای)، فتنی (فتنه‌ای)، قبلی (قبله‌ای)، گوسالی (گوساله‌ای)، گونی (گونه‌ای)، مردی (مرده‌ای)، مژدگان دهندی (مژدگــان دهنده‌ای) نوادی (نواده‌ای)، وسوسی (وسوسه‌ای).

۱۴ــ اغلب هنگام اضافه شدن کلمات مختوم به«ه ناملفوظ» و«الف»،

۱ـ دراین‌کلمه‌ها کاتب«تا»ی تأنیث عربی راهم بجای «ه» ناملفوظ‌فارسی بحساب آورده است.

۲ــ بندی، بنده‌ای.

«ی» افزوده نشده‌است.

پاکیزه دارید خانه‌مرا (خانه‌ی‌مرا) . ۲۲

نماز نکنند بقبله تو،اوتونیز نمازنکنی بقبله‌ایشان . ۲۶

اوحقا کما فرستادیـم بتو یـامحمد آیتهـاقرآن ، هـویـدا اوروشن (آیتهای . . . . .) . ۱۷

هرکجا روی فاکنید اندرنمازبتحری کقبله نه‌دانیدآن نمازبرضاخدای بود . ۳۹

۱۵- آنجاکه دو«ی» پهلوی هم قرار گرفته ، یکی از آن دو به‌کتابت نیامده است.

اوکه ستم‌کارتر بودازان کس کپنهان کند گوای (گوایی ، گواهی) کبنزدیك وی بود؟ ۲۵

اُوشما اکنون گوای می‌دهید.

بپای‌نه‌تواندداشتن حکمهای خدای‌را اندر زناشوی (زناشویی). ۴۵

مردمان بیاموزند ازایشان ویادگیرند ازگفتارشان انچ جدای (جدایی) اوگندند بدان میان مرد او زنش. ۱۸

۱۶ـ کلماتی‌که‌بجای حرف ربط«و» بکار رفته است:

واوحرف ربط علاوه برشیوه‌ی معمول یعنی«و»، به‌چهارگونه‌رسم‌الخط نوشته شده‌که به ترتیب‌کثرت استعمال شواهدی آورده می‌شود:

الف: «او».

یار یك دیگر می‌باشید بریشان بیدادی وستم اُوبزرجستن. اُو فرموده بودیم کی اگر اهل دین شما اسیر آیند، واخریدشان. ۱۵

بطورکلی غلبه بااین طرز استعمال می‌باشد. البته گاهی روی آن ضمه گذاشته بصورت «اُو» وگاه هم بدون اعراب است‌کـه به‌ظاهر باشکل ضمیر شخصی «او» مشترك است.

ب: واو مضموم یا واو ماقبل مضموم :

یار یك دیگر می‌باشید بریشان بیداری وُ ستم. ۱۵

بدروغزن بایست داشت محمُد وعیسی را. ۱۵

پاکا خدای از زنُ وفرزندُ و همتا وُ هنباز. ۲۱

اوخدای هیچ ثواب ندهد کافران را و آن را کنفقه بروی وریا کند. ۵۶

ج: «اُ»، (بااعراب وبدون اعراب):

حقا کی ته (= تو) اگر بقبله جهودان و ترساان نماز کنی از ستم‌کاران باشی اُ خویشتن رازیان کنی. ۲۶

گفتند وزیران وسرهنگان: وادارش اُ برادرش را وادار، هرون را. ۱۹۰

اُ وانزدیك وی برند شمارا، جزادهند شمارا بکردارتان. ۵۰

د: ضمه روی آخرین حرف کلمه‌ی معطوف:

اُو بیرون مَی کُنَید گروهی را از اهل دین شما ازخانُ مانهاشان. ۱۵

حقا کی اندر آفرینش هفت آسمان وزمین واندر آمدنُ شدن شب وروز وکم بیش آن. ۲۹

او خدای دوست ندارد هرکافری را بحرامی ربافاجرُ بی سامان. ۵۹

اوحرام بکردست کم‌وبیشی ستدداداندرآخرخرید وفروخت، بنسیه. ۵۹

ونیز: عهدُوفا (۱۶۶و۲۲۸)، سرُتن شستن (۴۵)، کشتُ برز (۶۶)، شبُ روز (۴۵) وعدُ وعید (۲۲۲).

۱۷ــ تُه[1] بجای تو، گاه باضمه وگاه بدون ضمه.

وحقا کی اگر تُه آن کنی کایشان خواهند بقبله ایشان نماز کنی از پس آنك بیامد بته از وحی قرآن کی حرم قبله ابرهیم است، حقا کی تُه اگر بقبله جهودان وترسا آن نماز کنی، ازستم کاران باشی. ۲۶

خشند نباشند از تُه یامحمد جهودان مدینه. ۲۱

دلهای ماعلم ته اندر نه‌یاود. ۱۵

۱۸ــ آوردن«الف» به‌دنبال برخی ازکلمات مختوم به«و»(ضمه‌ی اشباع).

آرزوا (آرزو) ۱۶، پهلوا (پهلو) ۱۱۱، دُوا (عدد ۲) ۵۶، نیکوا (۱۳۶ و

۱ـ این استعمال درکتاب طبقات الصوفیه هم‌هست. رك: مجله‌ی یغما سال۱۵ ص۶۵ مقالهٔ «چند کلمه از لهجه‌ی هروی» نوشتهٔ عبدالحی حبیبی. و نیز دریك دوبیتی منسوب به باباطاهر (وزن شعرفارسی، دکترخانلری، چاپ بنیادفرهنگ ایران ص۶۶)، وهمچنین درشعری منسوب به‌عباس‌بن‌طرخان (تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ۱ر۱۴۹).

موارد متعدد دیگر)، نیَروا (نیرو) ، عَفُوا(عفو)، ۳۲،۱۹(دوبار). ۱۳۵،۳۵، ۲۰۷.

۱۹- نوشتن پاره‌ای کلمات باإملائی که امروز معمول نیست:

آب‌شخور / آبشخور

دانسته بدند هرسبطی **آب‌شخور**شان وجوی‌شان. ۱۹۹

استخان / استخوان

او درنگر با**ستخان**ها خرت‌اندر، کی چگونه برهم سازیم‌آنگه چگونه گوشت برپُوشیم آن را . ۵۴

خرش / خورش

خورد / خرد

او غایب نه‌بود از خدای تههیچیز همسنگ مورکی **خورد** . ۲۲۷

تنگ‌دلِ / تنگ‌دلی

او مپندارید‌اکـی آن کسها کی **تنگ دلِ** کنند او بخیلی کنند ... زودا کاندرگردنهاشان اوگنند آنچ بخیلی و **تنگ دلِ** کرده باشند. ۹۶

رسولِ / رسولی

زودبودکی اندر اوگنیم اندر دلها کافران مکةبیم وهراس ، تـاهزیمت گیرند بدان کی‌هنباز گرفتند واخدای آن چیزی راکی نفرستادست خدای‌بدان نه‌کتابَی ونه‌**رسولَ**. ۹۰

و نیز در صفحه‌ی ۱۹۶، بکار رفته است: **گوسالَ** بجای گوساله‌ای .

خانُمان / خانمان

و بیرون نکنید یك دیگرتان را از **خانُمان**ها تان .... بیرون مـی‌کنید گروهی را از اهل دین شما از **خان‌مان**هاشان ۱۴

و نیز صورتهای: سد (صد)، صرخ (سرخ)، سطبر (ستبر)، او فتیدست (افتاده است)، بپژد (بپزد)، بگژار دندی (بگزاردندی)، تاژ (تاز).

۲۰ــ تشدید کلمات مخفف:

این کلمات که امروز به‌تخفیف رایج است، دراین متن به‌تشدید بکار رفته است:

برش، پری، پرنده، خریدن، زر، سپری کردن، قدوبالا، کر،نر (مقابل ماده) .

۲۱ـ ادغام :

درپاره‌ای از کلمات ازدوحرف هم‌جنس یاقریب‌المخرج یکی به‌کتابت نیامده است.

بتر (بدتر)، سختر (سخت‌تر)، دوستر (دوست‌تر)، هیچیز (هیچ چیز)، هرروز (هرروز).

۲۲ـ حذف وتخفیف:

حذف «د» از ضمیر دوم شخص جمع.

در فعل دوم شخص جمع گاهی دال ضمیر حذف شده و به‌ظاهربا دوم شخص مفرد یکی می‌نماید[1].

واندرآب کشتیم فرعون‌وگروه‌فرعون راوشماشان می‌دیدی (می‌دیدید) از پس سه‌روز. ۸

بگو یامحمد:بیاری (بیارید)حجتهاتان، اگر شماراست‌گویانابد. ۲۰

هرچ شما بکنی از نیکی ونیکوی می‌داند آن راخدای. ۳۸

حذف «ه» ملفوظ از آخر پاره‌ای کلمات .

گوا/ گواه

او گواکنی (کنید) برحقها تان دو گوا از آزاد مردان تسان ، مسلمان بسامان. ۶

گیا/ گیاه

او خدای راست خزینهای آسمانها وزمین باران ورست وگیا. ۹۶

اندر آمیزد بدان آب باران گیا وکشت ودرختان و میوهـا وترهـای زمین . ۲۴۱

حذف نون بعد از مصوت کشیده‌ی « ا »

ازا/ ازان

ای مومنان اگر فرمان برید گروهی را ازاکسهاکی ایشان را دادستند

۱ـدرباب کیفیت این حذف، درمباحث‌آینده به‌تفصیل سخن خواهد رفت.

توریت واگر دانند شما را از برویدن تان. ۸۲

ایما / ایمان

اوخدای ضایع نکند ایماتان را، اومنسوخ نکند دین تان را. ۲۵

میا / میان

اختلاف و دوگروهی نه‌کردند آن کسهاکی ایشانرا داده‌اند توریت و انجیل، یعنی جهودان وترساآن، مگراز پس انك بایشان رسید علم کتابهاشان ازبهرحسدی کمیاشان بود. ۶۶

گناها[1] / گناهان

بگرفت شان خدای بگناهاشان. ۶۵

ایشا / ایشان

نه‌یاوی ایشا رایاری ونگه‌داری. ۱۳۴

حذف «ر» از کلمهٔ «در»:

دنکر / درنگر

اکنون دنگر یامحمد تاچون گشت سرنجام کارمشرکان و مفسدان بهلاك؟ ۱۸۹

دخانه / درخانه

واهم سرایه هم پهلوازن کدخانه دارید، نیکوی‌کنید. ۱۱۱

دنص / درنص

هرآیت کمنسوخ بکنیم بیاریم ناسخی بهتر و آسان ترونافع ترزان، یابفرماییم دست واداشتن.

حکم آن وی (بی) آیتی دنص. ۱۹

دگور / درگور

اوگرخواستی خدای نه‌آراسته کردندی او نه دختران را زنده دگور کردندی. ۱۶۲

۱- می‌شود تصور کردکه کلمهٔ «گناه» با«ها» جمع بسته شده و صورت «گناها» مخفف «گناهها» می‌باشد، دراین صورت از عنوان مورد بحث ماخارج است.

حذف الف از پاره‌ای افعال:

بارندن / باراندن

فرو بارندیم بدان زمین‌مرده وسرده وخشک‌زمخک آب باران‌را. ۱۸۱

ترسندی / ترساندی (= ترساندید).

همی **ترسندی**[1] بدان دشمنان خدای را اندردین، اودشمنان خویش را اندر حرب. ۲۲۱

رویندن/رویاندن

برویندیم بدان باران از هرگونی[2] میوها. ۱۸۱

بشنوندی / بشنواندی

تو با حمد **بشنوندی**[3] کران راوگرچه ایشان خردرا کارنفرمایند. ۲۴۴

آزرنده / آزارنده

مثل صدقه منت برنهنده اودرویش را **آزرنده** ، چون مثل سنگی بود کی بروی خاکی بود ۵۶

حذف«ی» از پاره‌ای افعال:

گرد / گیرد

هرکه‌بدل **گرد** اوبرگزیند کفررا برمسلمانی، گم شد ازراه راست. ۱۹

هرکس ککافر بود او گردش اندر**گرد** کفر وشرکش، برانش مرگ‌آید. ۱۴

مرد/میرد

جهودان گفتند : نه‌شود اندر بهشت مگرآنـك جهود **مرد**. او ترسا‌ان هم‌چنین گفتند: نشود اندربهشت مگرآن‌کی ترسا **مرد**. ۲۰

حقاکاوهست توبه پذیرنده ازان‌کبر تو به **مرد** . ۹

حذف «واو» ازپاره‌ای صیغ مضارع «شدن».

شید / شوید

ویادکنید‌آن وقت راکی‌گفتیم اندر **شید** بدین شهر اریحااندر . ۹

دست از نفقه فرو مگیرید و از رحمت خدای نمید مباشید کانگه هلاك شید. ۳۷

۱ـ درترجمه‌ی «ترهبون». ۲ـ گونی: گونه‌ای

۳ـ معادل کلمه‌ی «تسمع» .

شند / شوند

او نگرید پیرامون ایشان نگردید بتمتع کردن تا پاکیزه **شند** از علت ایشان. ۴۴

نه‌بود هیچ بیم بریشان او نه ایشان اندوهگن **شند**. ۲۰

شیم / شویم.

جدا نکنیم میان هیچ کس از پیغامبرانش ، یعنی کافر نه**شیم** بهیچ کس ازپیغامبرانش. ۶۲-۶۱

برخی دیگر ازکلمات مخفف این متن:

بد(بودم) ، بدند ، بوزنگان (بوزینگان)، په (پیه) ، آنگه، دوسگانی (دوستگانی)، سیه، شباروز، گسی کردن(گسیل)، گنها(گناهها)، گنهان(گناهان)، گیه، نگرستن، نمید (ناامید)، خشند(خشنود)، کت (که ترا)، وز (واز) ، گر، هرگه، ز (از).

پاره‌ای کلمات با قیاس استعمال امروز حرفی اضافه دارد :

ازبر / زبر (درترجمه‌ی فوق)

اوبرداشتیم **ازبر** شمابر، کوه را. ۱۱

اسپرده / سپرده

او واجب شود بروی دینی تمام **اسپرده** باولیای وی. ۱۲۳

وکفلها زکریا: اوفا زکریا **اسپردش**. ۷۰ پاورقی

اسپارید / سپارید

حقا کی‌خدای‌می‌فرماید تان کی‌وا **اسپارید** زینهارهاواخداوندان. ۱۱۵

حقا کی خدای نیك می‌فرماید شما را کـ زینهار او ودیعت و امانت واخداوندان **اسپارید**. ۱۱۵

اشتر / شتر

اواز چاروایان بیافریدست **اشتران** وگاوان بـارکش و **اشتران** کوچك اوگوسپندان بیافریدست. ۱۶۴

«ه» زائد به‌دنبال پاره‌ای کلمات:

جوانه / جوان

تا پدیدارکنند ماراکه چه‌گاو است این کوچك یا بزرگ پیریا**جوانه**؟

موسی گفت : حقا کخدای می گویدکان گاوی وایدنه بس پیراونه بس **جوانه**، میانه، میان پیر و**جوانه**. ۱۲

هم‌سرایه/ هم‌سرا

وا **هم‌سرایه** هم پهلوا زن کدخانه[1] دارید نیکوی کنید. ۱۱۱

شوی‌منده/ شوی مند

اوحرام بکردستند برشما زنان **شوی منده** مگر انچ با سیر کردن برده شما گشته باشند وگرچه شویان‌شان اندر دار حرب باشند. ۱۰۷

جاودانه/ جاودان یا جاودانی

وانگه‌گویند آنرا کی کافران ومشرکان‌اند بچشیدعذاب **جاودانه**را. ۲۴۶

ناچاره/ ناچار

حقاکی این که شمارا می وعده کنند آمدنی و بودنی و **ناچاره** هست. ۲۲۵

میراث خواره/ میراث‌خوار

ایشان **میراث خواره** یك‌دیگراند. ۲۲۴

سوگندخواره/ سوگندخوار

خدای نه‌دوست‌داردآنرا کی بود خاین‌ودزد وفاسق و**سوگندخواره**[2] بدروغ. ۲۲۷

«ی» اضافه دربرخی کلمات :

کیهین / کهین

او حقاکی خدای ضایع نکند مزد مومنان مخلصان ان کسها کجواب کردند خدای را بطاعت او پیغامبررا بآمدن ببدر **کیهین**. ۹۴

بیهین / بهین

نه‌کی خدای خود یار ونگه‌دار شماست او او بیهین همه یاری کنندگان است. ۹۰

واگر صبر کنید بر آزارشان وپرهیز کنید ازآزردن، حقاکی آن از **بیهین** کارها بود. ۹۷

۱ــ کدخانه ، که درخانه.

۲ــ دربن مثال بنظرمی‌رسدکه «ه» برای نوعی صیغه‌ی مبالغه باشد.

میهین / مهین

برخوان یامحمد بریشان خبران بلعم باعور ویا امیه بن ابی‌الصلت بداده بودیم وی راآیتهای خویش، بلعم را **میهین** نام خدای، او امیه راعلم کتابها خدای. ۲۰۳

واین آگاه کردنست از خدای و پیغامبرش مردمان را روز حج **میهین** روز نحر. ۲۲۶

میهمان / مهمان

اوحق **میهمان** سه روز بود هرچ افزون‌تر بود صدقه بود. ۱۱۱

کلمات دیگر که جزئی اضافه دارد :

کالار / کالا

او بمنشینید بهر راه‌گذری برست می‌بندی[1] و تهدید می‌کنید او **کالار** می‌روای. ۱۸۶

می‌جویید شما **کالار** این جهانی اوغنیمت **وی** را می‌جستید. ۱۲۴

اندر زمین مکه می‌ترسیدی‌کی کافران مکه شمارا برانند و اسیر کنند و بزنند و **کالار** بروایند. ۲۱۴

دریاب / دریا

وهر کجا باشید از دشت و **دریاب**، بگردانید رویهاتان را ، یعنی اندر نماز . ۲۶

او واگذارندیدیم[2] فرزندان یعقوب را **بدریاب**. ۱۹۳

دلیور / دلیر

اندر جهان‌کافرتر و ستم‌گارتر او **دلیورتر** او بیدادگرتر ازان‌که بود کی‌گفت وگوید برخدای دروغی؟ ۱۶۴

و آن وقت کفاشما مومنان نمودآن کافران را روز بـدر آن وقت‌کفاهم رسیدی اندر چشم :یدارشمامومنان اندک‌مایه، تا **دلیور** بکرد شمارا بریشان، او اندکی نمود شمارا اندرچشم دیدارکافران تا **دلیور** گشتند برشما. ۲۱۸

۱ـ کذا (؟) دربرابر «توعدون».

۲ـ واگذارندیدیم،گذر دادیم، دربرابر «جاوزنا»

اوفتد / افتد

او گر تنگ‌دستی **اوفتد**، زمان دادن واید. ۶۰

خوفت / خفت

و آن زمان کدانید ستیزه کردن ایشان ونافرمان‌برداری ایشان اندر **خوفت** وخیز، پند دهیدشان بعلم وقرآن اوروی بریشان‌گردانید اندر **خوفت** و خیز. ۱۱۰

تروش / ترش

او کشت و برزورگارها بیافریدست گونه‌گونه، رنگارنگ، میوها کهتر و مهتر، شیرین و **تروش**. ۱۶۳

او نه‌رسد بررویهای ایشان هیچ سیاهی و **تروشی**وفروضی[1] وزشتی... بپوشد ایشان را خواری وناشگوهی‌و**تروش** رویی وسیاهی وفروضی[1] ۲۴۱

توخم / تخم

برویندیم بدان‌آب باران‌کشت و رست هرچیزی‌کدانه واسته و **توخم** دارد. ۱۵۴

هرگیز / هرگز

این عقوبت و عذاب از بهرآنست‌کی خدای **هرگیز** بنه‌گردانیدست نعمتی. ۳۲۰

وایشان **هرگیز** بیرون نیایند ازآتش دوزخ. ۳۰

اتباع

به‌دنبال برخی ازکلمات یك واژهٔ مهمل آمده‌که به ظاهر معنی ندارد. اگرچه درتمامی اینهاکلمه‌ی دوم مطابق معمول با «م» شروع نمی‌شود.

کار و بار[2]

حقا کخدای می‌گویدکآن گاوی واید نه فرهخته و **بکاروبار** شکسته کزمین شوردد. ۱۲

و آن وقت براراست و برساخت ابلیس **کاروبار**اهای‌کافران را. ۲۱۹

۱ـ کذا (؟).

۲ـ درگویش فردوس بهمین صورت بکار می‌رود.

خورد ومورد

بکردکوه را **خورد ومورد**. ۱۹۴

اوکفارت‌کند ازشماگناهان **خورد ومورد**تان او بیامرزد شمارا همه گناهان جز کبایر. ۲۱۵

بکنیم آن همه را **خورد ومورد**، چون سپارید درووده . ۲۴۱

مرده و سرده

برانیم آن ابر را بشهری خشك **ومرده وسرده**، فروبارندیم بدانزمین **مرده و سرده** وخشگ وزمخگ آب باران را. ۱۸۱

کور وکنست

کور وکنست ومتحیر می‌گردند. ۲۳۶

کوزاموز

حقاکی ببرم دستهای راست‌تان او پای‌چپ **کوزاموز**. ۱۹۱

خواست وایست

فرمان‌بردار هیچ‌کس نه‌اند مگر فرمان‌بردار اندیشه و هوای **وخواست وایست** دل خویش بشك و دوگمانی. ۲۴۸

دروغ و در او

وگم شد وباطل شد وناچیز شد وبد شد ازیشان هرچ ایشان **دروغ و در او** ازخویشتن ساخته باشند. ۲۴۲

تبدیل حروف

درمقایسه بافارسی امروز دربرخی ازکلمات حرفی بجای حرفی دیگر استعمال شده است.

۱ـ ا (الف)

الف: «ا» بجای «ه»

استه/هسته

وستم نکنند بریشان بمقدار نقطه‌کی برپشت خرما **استه** بود. ۱۳۰

خدای واشکافاند دانها را او **استیها** راکبروید. ۱۵۳

برویندیم بدان‌آب باران‌کشت و رست هرچیزی‌کدانه و **استه** و توخم دارد. ۱۵۴

۲- ب

الف: «ب» بجای «ف»

ابراشته / افراشته

پرهیز کنید از کفر ومعصیت او بترسید ازان خدای‌کوی بیافریدست از بهرشمارا این زمین را آرام‌گاهی وآسمان راگنبدی **ابراشته**. ۴

ب: «ب» بجای «گ»

بروش / گروش

بگوی یا محمد بداچیزاکشما را فرمودست بدان **بروش**تان اگر شما بدستی **برویدگان**. ۱۶

هرکس **کببرود** بخدای او بروز واپسین روزقیامت وطاعتها بگزارد ومعصیتها بپرهیزد، ایشان را بود مزد وثواب‌شان نزدیك خدایشان. ۱۱

اوهرگه‌کمنافقان نبینندآن‌کسهاراکبخدای ومحمد وقرآن **برویده**اند، گویند: ما **برویده‌ایم** بپیغامبرتان. ۱۳

وموارد متعدد دیگر.

بزند / گزند

بگوی یامحمد می نتوانم خویشتن را **بزندی** واداشتن و نـه منفعتی فاکشیدن. ۲۴۵

جدایی اوکنند بدان میان مرد او زنش وزیك دیگرشان ببندند و ایشان هیچ **بزند** نکنند بدان هیچ‌کس را. ۱۸

وربزیدیم / برگزیدیم

او **وربزیدیم**شان او بداشتیم‌شان برراهی راست. ۱۵۱

بذشت / گذشت

چون بوی بوتی اوباوی‌بود، بارگرفت حوا باری‌سبك وآسان‌فا**بذشت** بفرزند. ۲۰۶

بیستراند / بگستراند

او خدای عزوجل بتقدیربکند او **ببستراند** بران‌کی خواهد اندردنیا.

ج: «ب» بجای «و»

نبشتن / نوشتن

شما آن را کتابها می **نبشتید** او می **نبیسید** .

رحمت آن کسهارا واجب بکنیم اندران جهان کدین و سنت این پیغامبر مرسل گیرند، این پیغامبر کنه **نبیسد** واز **نبشته** نخواند. ۱۹۸

برزیدن / ورزیدن

او هرك بجوید بجز مسلمانی طاعت **برزیدنی** او دین و دیانتی، نه‌پذیرند ازوی. ۷۹

این دین مسلمانی راه منست، درست و راست. دین مسلمانی **برزید**. ۱۶۷

بزغان / وزغان

او بریشان گماشتیم **بزغان** بسیار، تاچاهها وجویها پر **بزغان** شد. ۱۹۲

۳- پ

«پ» بجای «ف»

گوسپند / گوسفند

ای مردمان بخورید از انچ اندر زمین از کشت و برز و شتر و گاو و **گوسپند**، حلال و پاکیزه. ۳۰

برشما واجب بود انچ آسان‌تر آید، **گوسپندی** یا گاوی یا شتری. ۳۷

سپید / سفید

اما ان کسها کی **سپید** بود رویهاشان، اندربهشت خدای باشند. ۸۳

۴- ت

«ت» بجای «د»

بوتی / بودی (؟)

چون بوی **بوتی** او با وی بود، بارگرفت حوا باری سبك و آسان. ۲۰۶

معادل عربـی جملهٔ فوق چنین است: فـلما تغشیها حملت حملة خفیفاً آیه‌ی ۱۸۹ اعراف (۷)

«بوتن، به‌قول مرحوم بهار، مصدری است که در پهلوی صرف می‌شده

است (سبك‌شناسی چاپ سوم ۱۳۴۹، ۱/۳۵۷) . مصحح طبقات‌الصوفیه در صفحه‌ی ۶۷۷ این کتاب (چاپ‌کابل ۱۳۴۱) می‌نویسد:

افعال خراسانی: این نام برای یکدسته افعال‌قدیم ازطرف بهار مرحوم استعمال شده وموزون بنظرمی‌آید. درکتب قدیم دری (اید) ضمیر متصل جمع مخاطب را (ایت) می‌نوشتند واین‌گونه افعال دراکثر کتب قدیم مانندترجمه‌ی تاریخ طبری وتفسیرطبری ومقدمه‌ی قدیم شهنامه وقابوسنامه وغیره بنظرمی‌آید که ازبقایای افعال پهلوی است وفعل بوتن (بودن) درآن زبان صیغی داشت که‌ازآنجمله‌است بوت (بود)، بوتی(بودی)، بوتیت (بودید)، بویت(باشید). وآنگاه برای کلمات کنیت ، بیاریت ، بگوئیت ، زنیت و داریت شواهدی از ترجمهٔ تفسیر طبری و قابوسنامه آورده اما برای کلمهٔ مورد نظرما (بوتی) مثالی ذکرنکرده است.

۵- خ

«خ» بجای «ه»

پرخیزگاران / پرهیزکاران

این قرآن پدیدکردن است مردمان را حلال و حرام ، او راه راست از بی‌راهی، اوپندیست ونهیست **پرخیزگاران** را. ۸۸

۶- د

«د» بجای «ت»

بکشدند / بکشتند

او نگرید نه‌گویید ای منافقان ان را کی **بکشدند** اندر طاعت خدای کایشان مردگانند. ۲۸

اگر ایشان بدندی بنزدیك ما نه مردندی او نـه **بکشدندی**شان اندر حرب‌کافران. ۹۲

فرسدیم / فرستیم

اوگرما فرو**فرسدیم** بایشان فریشتگان هفت آسمان ... حقا کایشان بنه بروند[1]. ۱۵۸

۱- بنه بروند، بنگروند

یافدگان/ یافتگان

و ایشان نباشند راه راست **یافدگان** ازکفر. ۲۴۵

مثال ازکتاب «پلی میان شعرهجائی وعروضی فارسی»[1]: ص۸۳ س۶.

گفدند (= گفتند) در رحل آنکه یاویدسالی دارید.

شواهدکتاب ما وهم شاهد کتاب اخیرالذکر نشان میدهدکه این تبدیل فقط در «ت» ی آخرین حرف مادهی ماضی فعل صورت میگیرد.

۷- ذ

الف: «ذ» بجای «ل»

گسیذ/ گسیل

یا **گسیذ**کنیدشان دست وادارید تا سروتن بشویند. ۴۶

ب: «ذ» بجای «ی»

پاذگاه/ پایگاه

اندران (خانهکعبه) علامتها است هویدا او پیدا، **پاذگاه** ابرهیم او حطیم اسمعیل. ۸۰

فروماذگان/ فرومایگان

آنوقت کی بیزاری ستانند انکسها کی سرهوایاناند و پیشروان باشند بناحق ازانکسها کی **فروماذگان** وتابعان و پس روان باشند. ۳۰

جاذگاه/ جایگاه

ایشان آنندکی واگشتنگاهشان دوزخست وبد **جاذگاه**یست. ۱۸۱

داذگان/ دایگان

حرام بکردستند برشما بر، مادرانتان را، او دخترانتان را، او خواهرانتان را، او عمتانتان را، او خالتانتان را، او برادرزادگانتان را، او **داذگان** راکی شمارا شیرداده باشند. ۱۰۷

بستاذند/ بستایند

مهپندار یا محمد اینان راکمی شادیکنند بدانچ کردهاند ودوستدارند کی ایشان را **بستاذند** بدانچ نکردهاند. ۹۸

۱- بهتصحیح واهتمام دکتراحمدعلی رجائی، بنیاد فرهنگایران ۱۳۵۳

بیازماذیم / بیازماییم

وحقاکی **بیازماذیم** شمارا بچیزی ازبیم دشمنان. ۲۸

اندرافزاذی / اندرافزایی

اندرافزایی شب را اندر روز، او اندر **افزاذی** روزرا اندرشب. ۶۸

فروآذی / فروآیی

اوگویند متوفیك مقدم وموخرست، ای حانت بر خواهم داشت از پس انك ازآسمان فروآذی. ۷۳

کذ / کی

واینان می‌گویند ، و آن امتان می‌گفتندی : **کذ** خواهد بودن این وعده کمارا می‌کند؟ ۲۴۵

۸- ف

«ف» بجای «ب»

زفان / زبان

یادکنید خدای را بسیاری بدل و **زفان** وبگویید : الله اکبر. ۲۱۸

او یادکن افریدگار خویش را **بزفان** ودل، بسیار، برهمه حال. ۷۱

۹- ق

«ق» بجای «گ»

سوقند / سوگند

آن‌کسها **کسوقند** خورندکی و ازنان تمتع نکنند، چشم داشتن است چهارماه . ۴۴

۱۰- ل

«ل» بجای «ر»

دال / دار

او نه‌کشتند وی را ونه بر **دالش** کردند. ۱۳۶

او وی‌آنست‌کی بیافریدست بستانهای چفته بسته ، شوشهای رز بروی

۱- در اوراق پراکنده‌ای ازیك قرآن مترجم دیگر درکتابخانه‌ی آستان قدس (ص۳۸) دیده‌ام، ارحم، ببخشاذ (= ببخشای)

ساخته، وچغته نابسته، چون **دال** میوه . ۱۶۳

حقا کی ببرم دستهای راست‌تان او پای چپ کوزامرز ، حقا کبر**دال** کنم تان همه را بهم. ۱۹۱

ای بار خدای ما برریز برما صبر و شکیبایی نزدیك دست بریدن و بر **دال** کردن . ۱۹۱.

سولاخ/ سوراخ

اونه روید اندر بهشت تاآنگه‌کی اندر رود شتر اندر **سولاخ** سوزن. ۱۷۸

تلنگبین / ترنگبین

او فروفرستادیم برشما **تلنگبین** اوسمانه را اندر بیاوان. ۹

۱۱ـ ن

«ن» بجای «ر»

خنسند[1] / خرسند

اگردهندشان از صدقها مشتی‌نیك، خوش منش و**خنسند** باشند. ۲۳۸

۱۲ـ و

الف : «و» بجای «ب»

آوادانی= آبادانی (۱۸۶)، بیاوان= بیابان (۹)، وی‌نیاز = بی‌نیاز (۹)، ویزار= بیزار (۱۱۶) ، وشخاینده= بخشاینده (۲۹) ، شیو= شیب (۱۴۹) ، لاوه= لابه (۱۸۱) ، وایـد= باید (۸) ، زوان = زبـان (۳۸) وشخایش= بخشایش (۳۲)،کاوین= کابین(۴۵) ،گورکان= گبرکان (۵۳)، دویر= دبیر(۱۶۱)، بفریوند= بفریبند (۲۲۲)، می‌ورآورد= مـی برآورد (۲۲)، یاوید= یابید (۹)، نکوة= نکبت (۲۴۷) ، وکلمات متعدد دیگر که می‌توان در واژه نامه دید.

ب: «و» بجای «پ»:

چهاروایان= چهارپایان (۱۶۳)

۱ـ این‌کلمه در اوراق پراکنده‌ی سابق‌الذکر نیزهست ص۳۶۸. همچنین؛ فرهنگ پهلوی از دکتر بهرام فره‌وشی ، چاپ بنیاد فـرهنگ (۱۳۴۶) صفحات ۵۹ و۴۸۴ دیده شود.

ج- «و» بجای «ف»:

اوراز = افراز (۵۶) ، بوراشتند = بیفراشتند (۱۹۸) ، براوزولد = برافژولد (۱۲۸)، بوزایند = بفزایند (۱۶۹)،می‌وزایند = می‌فزایند(۹۵)، اوگندن = افگندن (۱۱۱)

۱۳- ه

الف: «ه» بجای «الف» :

هنباز/انباز

ابتدا کنم بنام یك خدای بی‌همتا و بی‌**هنباز**. ۳

ب: «ه» بجای «س»

خروه/خروس

خدای گفت: فاگیر چهارگونه را ازمرغان، **خروهی** و کلاغی و بطی و طاوسی. ۵۵

۱۴- ی

«ی» بجای «د» :

چرب رویها = چرب رودهـا (۱۶۵) ، پیایـه = پیاده (۱۹۳) ، بیامیندی = بیامدندی (۲۳۵).

قلب :

درین متن ، مشتقات کلمهٔ «بخشیدن» اغلب به‌صورت «وشخیدن» بکاررفته است. یعنی علاوه برتبدیل «ب» به«و» ، جای دوصامت «ش» و«خ» نیزعوض شده است:

وشخاینده (۶۳)، بنه وشخاید (۱۹۶)، وشخایش (۳۲).

وگاه هم فقط در کلمه قلب صورت گرفته است:

بشخش (۱۰۳)، ببشخند (۱۲۳)، وابشخید (۱۴۲).

در ذیل این مبحث به کلماتی اشاره می‌شود که با آنچه امروز استعمال می‌شود اندك اختلافی دارد، ودرآنها برخی حروف بجای هم بکار رفته است:

دیوانگه/دیوانگی

نخیزند از گورهاشان مگر چنان کی خیزدان کس اندربن جهان کی گلو چیده بودش دیو از **دیوانگه**. ۵۸

یاره / یاری

او بدار پایها ما را اندر حرب او نیروکن ، او **یاره** ده مارا برکافران جالوت ولشگرش . ۵۲

آره / آری

خدای گفت: نه باری دانی کمن مرده زنده کنم؟گفت :**آره** من بیگمان دانم کی تو مرده زنده کنی. ۵۵

فرستیدن / فرستادن

بگوی یامحمد خدای **فرستید** قرآن را و دیگر کتابهای پیغامبرانرا. ۱۱۵

بفرستیدیم بریشان عذابی ازآسمان. ۲۰۰

اوفتیدن / افتادن

ابروی اندر **اوفتید** موسی ازهش بشده . ۱۹۵

بیه / بیا

دعوت می‌کنند وی را واراه راست، دین مسلمانی، **بیه** بدین‌ما، دین مسلمانی. ۱۴۹

خواستیها / خواسته ها

او بدهید زکات **خواستیها**نان ازهرچ شما ازپیش بفرستی (بفرستید) خویشتن‌تان را. ۱۹

استیها / هسته‌ها

خدای واشکافاند دانهارا او **استیها** راکبروید. ۱۵۳

مادیان / مادگان

یا آن حرام بکردکی گردآمده باشند بران زهدانهای آن دو **مادیان** از بزان وگوسپندان . ۱۶۴

کواند / کی‌اند؟ (= چه کسانی هستند؟).

گویند فریشتگان : **کواند** وکجااند انچ ان را می‌خواندید و ان را پرستیدی بجز خدای؟ ۱۷۷

می‌توان همچنین «کواند» را «کجایند» معنی کرد کـه در این صورت آنرا بطور مترادف با «کجااند» بکار برده است.

اعراب کلمات

یکی از مسائلی که دراین گزارش بسیار مورد توجه می‌باشد ، موضوع داشتن اعراب وحرکات حروف است. اکثر کلمات راکاتب با دقت تمام اعراب گذاشته وچه بسیار ازاین تلفظها هست که امروز صورتی دیگریافته و یا بکلی متروك شده است . باتوجه به گزارش فارسی این قرآن بــه این نکته می‌توان پی‌برد که بسیاری از کلمات که در اشعار قدما به‌صورتی بکار رفته که امروز ما آن را همانگونه تلفظ نمی‌کنیم و به‌عنوان ضرورتهای شعری تلقی می‌نماییم ، یکسره ضرورتی هم درکار نبوده است و در تداول منطقه‌ی شاعر و یا دست‌کم روزگار او، بدینگونه تلفظ می‌شده است[1].

بازنمودن اینکه کدامیك ازاین تلفظها در زبان رایج روزگار گزارشگر این کتاب، متداول بوده ، وکدامی‌آنها به لهجه‌ی محلی وی مربوط می‌شود ، دست‌کم برای نگارنده‌کار چندان‌آسانی نیست ، زیرا هیچ ضابطه‌ای در دست ندارد که با آن بتوان تلفظهای محلی را ازتلفظ متداول و زبان ادبی روزگاران گذشته تمیزداد، چراکه در زبان فارسی‌هم نسخ مشکول بازمانده ازروزگاران پیشین اندك است ، وهم اطلاع ما ازگویشهای محلی‌گذشته (وحتی اکنون) بسیار ناقص . بهمین بهانه نگارنده این وظیفهٔ خطیر را بر عهده‌ی زبانشناسان دانشمند ومحققین لهجه‌شناس می‌گذارد و دراینجا به ارائه‌ی پاره‌ای مقایسه‌ها از متن مورد مطالعه‌ی خویش اکتفا می‌کند ، آنگاه تمامی‌کلمات مشکول متن را درفهرستی جداگانه ارائه می‌دهد، باشدکه محققان ارجمند راکلیدی بدست دهد تا بتوانند با ارائه‌ی دلایل مقنع، دست‌کم مارا از سرزمین این گزارشگر فاضل آگاه سازند.

چنانکه خوانندگان صاحب‌نظر دراین مقدمه ملاحظه خواهند نمود ، متن مورد مطالعه‌ی ما ، پاره‌ای شباهتها با متونی دارد که در حوالی هرات نوشته شده؛ ازقبیل: استعمال ضمیر«ته» بجای «تو» واستعمال «یذ» بجای «ی‌شرطی» که درطبقات‌الصوفیه وتفسیر کشف‌الاسرار نمونه‌هایی دارد، از طرف دیگر در

---

۱ ـ رك: نامهٔ‌مینوی، تهران ۱۳۵۰ ، صفحه۳۹۵ـ۴۰۴، مقالهٔ «ضرورتهای شعری» ازآقای دکترجلال متینی.

کنار این مسائل پاره‌ای اختصاصات دیگر آن بـا متون ناحیه‌ی «ری» مشترک است، ازقبیل : حذف ضمیر «و» از دوم شخص جمع کـه در تفسیر ابوالفتوح رازی و ترجمهٔ قرآن شمارهٔ ۱۶۶۶ کتابخانه‌ی آستان قدس مورخ ۵۵۶ هجری ناحیهٔ مرجبی شهرری، بفراوانی بکاررفته، وما بجای خود بتفصیل از آن بحث نموده‌ایم.

بهرحال ازنحوه‌ی اعراب‌گذاری این متن برخی نکته‌های ثابت بدست می‌آید که کمتر استثنا دارد، ودر برخی موارد هم قاعده‌ی خاصی رعایت نشده است. ذیلاً آن موارد دسته‌بندی شده و برای هر کدام نمونه‌هایـی آمده است . بقیه‌ی شواهد را پژوهشگران ارجمند می‌توانند درمتن چاپـی و یا افست عین نسخه که در پایان کتاب آمده است بجویند.[1]

۱ـ «بَ» حرف اضافه ، آنجا که اعراب گذاشته شده ، مفتوح است «بَ».

بدوازده، بوی، بخدای، بته، بدلها.

۲ـ «بِ» تأکید :

درمورد بای تأکید روش یکنواختی رعایت نشده و با سه حرکت فتحه و کسره وضمه ، (بَ ، بِ ، بُ) نموده شده است کـه بـه ترتیب کثرت استعمال شواهدی داده می‌شود :

الف: «بُ» باضمه .

بباشید، بترسید، بگوی، بگوشید، بکردیم، بگردانند، بمیرد، بوایست ، بشنوند .

ب: «بَ» با فتحه

ببینند، بترسید، بدادیم، بستدیم، بسوخت ، بشناود ، بفرستی ، بکنید ، بگوی، بخوردند.

۱ـ برای کیفیت تحول تلفظ لغات در دوره‌ی اسلامی عجالة می‌توان‌رجوع کرد به، ۱- مقاله‌ی آقای دکترمتینی؛ مجله‌ی دانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی‌مشهد سال ۵ ص۲۴۹-۲۸۳، ۲ـ مقالهٔ آقای منوچهرامیری ؛ مجموعه‌ی سخنرانی‌های دومین‌کنگره‌ی تحقیقات ایرانی، انتشارات‌دانشکده‌ی ادبیات وعلوم انسانی‌مشهد، ج۱ ص۳۲۴.

ج: «بِ» با کسره

بیاری (بیارید)، صفحهٔ ۲۰

۳ــ حرف قبل از ضمیر متصل اول شخص مفرد (م) درحالت فاعلی و اضافی مضموم است (ــُم).

دهم‌شان، دادم، دانم، نهادم، برگزیدم ، باشم، خواهم، منم، خدایم.

۴ــ حرف قبل از ضمیر متصل سوم شخص مفرد (ش) درحالت مفعولی‌و اضافی مکسور است (ــِ ش).

دهمش، یارانش، پیغامبرانش.

۵ ــ حرف قبل از ضمیر متصل دوم شخص مفرد (ت) درحالت اضافی مکسور است (ــِ ت).

طاعتت، امرونهیت.

۶ــ «می» نشانه‌ی استمرار، بافتح میم ضبط است. (مَی) :

می‌کشتید، می‌آرد.

۷ــ حرف ماقبل «ی» نکره (وحدت) مفتوح است (ــَ ی)[1]:

پندی، خشمی، عهدی، کاوینی، گاوی، میثاقی.

۸ــ ماقبل «ی» های مجهول دیگر نیز مفتوح است (ــَی):

واگر این جهودان **ببروندی**[2] بمحمد وقرآن، واز جهودی و جادوی **بپرهیزیدندی**، مزدوثواب آن از نزدیك خدای بهتر **بودی**. ۱۸

ای‌کاش مارا وازان جهان بر**ندی**، تاما بیزاری ستا **نیمی** ازیشان ازبن پیش روان، چنانك ایشان بیزاری ستدندازما . ۳۰

اکنون بیاوردی درست وراست او بگفتی ، بکشتند آن گاوراونـزدیك بود کازگرانی بها بنه‌**کشتندی**. ۱۲

۹ــ ماقبل «ی» مخفف «ید»، ضمیرجمع‌مخاطب مفتوح است؛ (ــَی):

دراین متن‌گاهی افعال‌جمع مذکر مخاطب (دوم شخص جمع‌درفارسی)

۱ــ در اغلب لهجه‌های جنوب خراسان هم‌اکنون‌کلمات نکره چنین تلفظی دارد یعنی «ی» نکره به‌صدای مجهول تلفظ می‌شود.

۲- ببرویدندی، بگرویدندی

به‌گونه‌ای ترجمه شده که به‌ظاهر با مفرد مذکر مخاطب (دوم شخص مفرد) برابر است. مثلا بجای «روید»، «روی» بکار رفته. این نحوه استعمال البته در فارسی بی‌سابقه نیست. مثلا در تفسیر ابوالفتوح رازی زیاد استعمال شده است. مرحوم بهار در کتاب سبك شناسی (۳۹۳/۲) هنگام بحث از کتاب مزبور در این باب حدس زده که چون درحدود خراسان وری ذال معجمه (= دال) به «ی» بدل می‌شود بعید نیست که در کلماتی مثل کنیذ ورویذ و سایر جموع مخاطب نیز در لهجه‌ی عمومی، «ذال» به «ی» بدل شده ودر نوشتن و گفتن ساقط گردیده است. دکتر عسکر حقوقی مولف کتاب «تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی[1]» همه‌جا از این فرم خاص به «استعمال صیغهٔ مفرد مخاطب در مورد جمع و با فاعل جمع» یاد کرده و امثله وشواهد متعددی از تفسیر ابوالفتوح رازی گردآورده است (جلداول ص ۱۵۱-۱۵۲).

دکتر حقوقی ذیل همان مبحث می‌افزاید: برخی از محققان معتقدند که در لهجات بعضی از نقاط ایران دال آخر صیغه‌ی جمع مخاطب را (کنید ـ خورید) ومانندآن بتاء مثناةفوقیه قلب می‌کرده‌اند، همچنانکه در بعضی از لهجات خراسان نیز چنین بوده. بنابراین بجای کنید، کنیت و بجای خورید، خوریت می‌گفته‌اند. در بعضی لهجات دیگر گویا این دال را بکلی حذف کرده، بجای کنید وخورید، کنی وخوری می‌گفته‌اند (ص ۱۵۲ ـ ۱۵۳ جلداول)، انتهی قول حقوقی.

در تأیید حدس مرحوم بهار افزوده می‌شود که: درمتن مورد مطالعه‌ی ما که اغلب موارد معرب است، کاتب فرقی بین «ی» نشاندهنده‌ی «ید» (دوم شخص جمع)، و «ی» دوم شخص مفرد، قایل شده. به این ترتیب که: ماقبل «ی» نشاندهنده‌ی «ید» دوم شخص جمع همیشه مفتوح است، درحالیکه ماقبل «ی» مفرد مخاطب، آنگاه که اعراب گذاشته با کسره نشان داده شده‌است. بنابراین به‌سادگی می‌شود از صورت ظاهر کلمه وبدون توجه به‌سیاق ضمایر، صیغهٔ آنرا تشخیص داد. این اعراب را تلفظهای محلی گویشهای جنوب خراسان هم تأیید می‌کند. مثلا در گویش فردوس، بجای «کنید» گفته می‌شود «کنه»،

---

۱ ـ چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۶

درحالی که «کنی» همان تلفظ ادبی ومعمول خویش را دارد. درتأیید این نکته که شیوه‌ی مذکور در ری رایج بوده، این نکته را می‌افزایم که: درترجمه‌ی قرآنی دیگر از کتابخانه‌ی آستان قدس مورخ صفر ۵۵۶ که در ری کتابت شده فرم مورد بحث زیاد بکاررفته است.[1]

شواهد از کتاب حاضر:

ولاتکونوا اول کافربه. بقره (۲)/۴۱

اونگرنه شما باشی نخستین کسی ککافر شود بقرآن . ۷

وان کنتم علی سفر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة. بقره (۲)/۲۸۳

اوگرباشید برسفری ، اونه یاوی دویری و آلت نبشتن، گروگانی بارز فاستدواید. ۶۱

ای آن کسی بخدای ومحمد وقرآن برویده‌آی فاگیری کار خویش بحزم، وخویشتن نگاه دارید. ۱۱۸

چنانکه ملاحظه می‌شود، چنان نیست که یکسره صیغه‌ی دوم شخص‌جمع رابه‌شیوه‌ای که گفتیم بکار برده باشد بلکه گاه در دوجمله پشت‌سرهم باداشتن فاعل‌واحد دوگونه استعمال بکار گرفته است. این شیوه یعنی بکارگرفتن هردو صورت این گونه افعال، درتفسیر ابوالفتوح رازی هم‌فراوان دیده شده است[2].

دراین گزاره علاوه‌بر شواهد فوق و بسیاری موارد که می‌توان در متن کتاب دید، یك‌نمونه‌ی دیگر از تبدیل «د» به «ی» وادغام دو «ی» دریکدیگر، ویا بتعبیر ساده‌تر حذف یکی ازدو «ی»، یافته‌ام. درمثال ذیل «بدایم» استعمال شده است بجای «بدادیم» که بنظر می‌رسد د(=ذ) به«ی» بدل شده و«ی» هم ازکتابت ساقط گردیده است .

بپرس یامحمد ازفرزندان یعقوب کچندبسار بدا[د]یم[3] ایشان را اینهای

۱ـ رك، نامه‌ی آستان قدس، شماره‌ی‌سوم، دوره‌ی نهم صفحه‌ی ۲۱،مقاله‌ی نگارندهٔ این سطور به‌عنوان «معرفی یك قرآن نفیس» وشماره‌های بعد از آن‌که ترجمهٔ قرآن مزبور بتدریج به‌چاپ رسیده است.

۲ـ رك، تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی جلد اول؛ ۱۵۳

۳ـ مادرمتن چاپی به‌گمان اینکه سهوی در قلم کاتب پیش آمده «د» را داخل قلاب [ ] گذاشته‌ایم .

هویدا؟ ۴۰

کلمه‌ی «بدایم» درترجمه‌ی عربی، آیه ۲۱۱ سوره‌ی بقره، زیر کلمه‌ی «آتینا» نوشته شده ونشان می‌دهد که صورت حاضر، اول شخص جمع ماضی مطلق (متکلم مع‌الغیرعربی) است. ضمناً یادآور می‌شود که این شیوه استعمال هم‌اکنون درگویش تربت حیدریه‌زنده است ومثلاً کلمهٔ مورد بحث Bedàjem تلفظ می‌شود.

۱۰ــ ماقبل «ی» دوم شخص مفرد، مکسور است.

قالوا اتتخذناهزوا؟بقره(۲)/۶۷؛ گفتند: مارامی‌بافسوس گیری؟ ۱۲

وچنانکه گفتیم بااین ضابطه است که بوضوح می‌توان «ی» دوم‌شخص جمع مخفف «ید» را از دوم شخص مفرد تمیز داد. فقط از انواع «ی» ها که تماماً امروز مــاقبل مکسور تلفظ مــی‌شود «ی» ضمیر دوم شخص مفرد و «ی» مصدری دراین کتاب مثل امروز ماقبل مکسور وباقی‌ماقبل مفتوح اعراب‌گذاشته شده است. فهرست الفبائی کلمات مشکول، درپایان کتاب دیده شود.

برخی ویژگیهای دستوری

جمعها:

با «ان».

دراین‌گزاره بسیاری‌از کلمات بی‌توجه به‌هراصلی، بانشانهٔ فارسی«**ان**» جمع بسته شده است.

آزادان، آشناآن، امتان، بتان، برخوران، برناآن، بیداداان، پرستاران، ترساآن، تابعان، حشرانگیزان، جدان، جفتان، خالتان (= خاله‌ها)، خوران، خویشتن پاکیزه‌داران، خلیفتان، بدروغزنداران، ریبسان، سبکان، سلطانــان، سرانگشتان،شفیعان، شك‌کنان، شویان،صابران،طواف‌کنان، عمتان (= عمه‌ها)، غریبان، فاسقان،کافران، کران، گرانان، گنگان، مادیان (جمع‌ماده) ،مخلصان، متکلفان، موحدان، مخلوقان، معبودان، مکرکنان، نیکواگویان، نیکوسگالشان، نمازکنان، وارثان.

نشانه‌ی «**ان**» برای جمع غیرذوی‌العقول نیز بکار رفته‌است:

اشتران، بزان، بزغان، چاروایان، سگان، گـاوان ، گوسپندان، مرغان ، میشان، یوزان.

جمع کلمات منسوب بانشانه‌ی «ان»

آدمیان، امیان، پارسیان، ثمودیان، دوزخیان، رباطیان، رومیان، عادیان، عهدیان، ماریعقوبیان، مجاهدیان، مرقوسیان، ملکائیان، مهاجریان ، نسطوریان.

کلمه‌ی گناه: به‌سه‌صورت «گناهان»، «گنهان»، «گناها» جمع بسته شده است .

کلمه‌ی سوگند : به دو صورت «سوگندان» ، و «سوگندها» جمع بسته شده است.

جمع مونث سالم (جمع با «ات»):

آلات، صدقات، کلمات .

کلمه‌ی «کس» همیشه با «ها» جمع بسته شده است به صورت «کسها»

جمع مکسر : آلهت، احکام، الواح، اولیا ، حدود، رهبان ، شرایـع، عجایب، کبایر، مناسك

جمع بستن جمع مکسر بانشانه‌ی جمع فارسی:

حجاجان، عجایبها ، قصصها ، کتبها، مناسکها.

تصغیر :

بعضی کلمات باپسوند (ـك) فارسی مصغر شده است.

او هرگه‌کی حاضر بـاشند بخشش میراث را **چیزکی** دهیدشان ازان، پیش از بشخش. ۱۰۳

حقاکی خدای ستم نکندهم سنگ **مورکی** خورد. ۱۱۲

چه بودست شمامومنان راکی‌کارزار نکنید اندر طاعـت خدای و ازبهر آن **بی‌چارگکان** از مردان اوزنان؟ ۱۱۹

او**چندکی** شان زمان دهم الزام حجت را. ۲۰۴

کنایات

ضمیر متصل اضافی ومفعولی«**تان**» درپیوند جمله جای معینی ندارد، و

بیشتر به‌نظر می‌رسد تحت تاثیر معادل عربی آن آمده است.

می‌ببروید (بگروید) ببرخی کتان بـدل خوش آید از کتابتان، اسیران خویش را می‌واخرید ومی‌کافرشید ببرخی **کتان** ناخوش آید. ۱۵

او زندگی کنید وایشان[1] بنیکوی و خوبی، اگر **تان** نـواید[2] آن زنان را. ۱۰۶

زوداکشماراغابه کنند او برهم کشند روزبدر، وهمه‌را **تان** برندبدورخ، روز قیامت. ۶۵

همچنین پدید می‌کند خدای شمارا آینهای خویش را، تـاشما بدانید انچ **تان** فرمودستند. ۵۰

ای مومنان بخورید خواستهای یکدیگر **تان** را میان شما بستم و غصب. ۱۰۹

او بدهید زکات خواستیهاتان‌او هرچ شما از پیش بفرستی خویشتن **تان** را از کرداری نیك. ۱۹

ضمیر متصل مفعولی «**تان**» قبل از فعل متعدی آمده:

و از بهرتمام کردن نعمت خویش بـرشما **تان**، واقبله ابرهیم گردانیدم (یعنی؛ گردانیدم‌تان). ۲۷

نگریدتان مرگ نه‌یاودا مگر شما مقرآمده خدای‌را بتوحیدوعبادت. ۸۱

چگونه **تان** می‌برگردانند ؟ ۲۴۳

ضمیر متصل اضافی ومفعولی «**شان**» نیز درجمله جـای مشخصی ندارد ودرحالت مفعولی اغلب پیش از فعل متعدی آمـده است. اوبگوی یا محمدان کسها را **کشان** دادستند توریت وانجیل، یعنی جهودان وترساآن را. ۶۷

او دردوبیماری او بیچارگی**شان** رسید، اوبسی**شان** فاوا افگندند. ۴۱

او خدای وشخایندست[3] بربندگان، معنی برپدروما‌در عمارکی کافـران مکه**شان** بکشتند. ۴۰

و انـدر آب کشتیم فـرعون و گروه فـرعون راوشما**شان** مـی‌دیدی

۱ـ وایشان،واالیشان ۲ـ نواید، نباید

۳ـ وشخایندست، بخشاینده است.

(= می‌دیدید). ۸

نه‌وامومنان‌اند تا آنشان واجب بود کمومنان را واجب بود. ۱۳۳

آنك بجای اینك:

آنك این بهشتیان‌اند کشما می‌سوگندخوردید کنرساندشان خدای رحمتی و نعمتی. ۱۷۹

استعمال اینچ بجای آنچه:

ان وقت کی گفت زن عمران یعنی حسنه مادر مریم: ای خدای‌من! من نذر کردم ترا **اینچ** اندر شکم منست خادمی مزگت بیت‌المقدس‌را. ۷۰

نگاه می‌داریم بریشان **اینچ** گفتند بجزادادن اندران جهان. ۹۶

بستأن وبگیر وبپذیر **اینچ** دادم ترا. ۱۹۵

گفت موسی یارب بیامرز مرا **اینچ** من کردم ببرادر خویش. ۱۹۶

استعمال ضمیر اشاره‌ی مفرد بجای جمع:

انك/آنانکه

حقا کی آن کسها کبگرویده بدند بموسی ودیگر پیغامبران وآن کسها کجهودان بدندوباشند، وترسآ آن، وانك از دین مسلمانی بیرون شدند. ۱۱

او[1] سنه خواند ولعنت کندشان همه خلق کلعنت کنند مگر **انك** توبه کنند. ۲۸-۲۹

حقا کی **آن** کی کافرشدند بخدای و محمد وقران از پس بروش[2] شان، انگه می‌وزایند[3] کفر برکفر. ۷۹

استعمال ضمیر منفصل بجای متصل:

گفتند: بخوان از بهرماخدای **ترا** تاپدید کند مارا کچگونه وایدرنگ آن گاو. (= خدایت‌را) ۱۲

وزهرکجا روی بگردان روی **ترا** اندرنماز سوی مزگت حرام. ۲۷

وآن وقت کی بستدیم اقرار **شما** او برداشتیم از برشمابر، کوه را.... (= اقرارتان) ۱۱

۱ــ او، و ۲ـ بروش، گروش

۳ـ می‌وزایند، می‌فزایند

استعمال ضمیر شخصی بجای مشترك :

بسازمارا وانزدیك‌تُه‌دوستی نگه‌دار، یعنی عتاب‌بن‌اسید، اوبده مارا از نزدیك تُه یاری بزرگوار، یعنی پیغامبررا، (=خودیاخویش). ۱۱۹

زنان شما کشت زاری‌اند شمارا،بروی بکشت‌زار شما چنان کی‌خواهید. (= خود) ۴۴

اگر محمد بمیرد یا بکشند اورا اندر جهاد ، برخواهید گشتن برپاشنهای شما؟ (= خود). ۸۹

«ش» ضمیر فاعلی:

بگوی یامحمد : که حرام بکرد آراستن بندگانش را بـدان جامها که برآوردش او بیرون آوردش بندگانش را؟ ۱۷۶

در ترجمه‌ی: قل‌من‌حرم زینة‌الله‌التی اخرج لعباده اعراف (۷)/۳۲

مثال دیگر:

اگرخواهدش نگه‌دارد وگرنخواهد ندارد. ۵۹

ضمیر متصل «شان» دراستعمالهای زیر چگونه ضمیری است؟ آیاافعال: پشیمانشان بود، آرزو کردشان و آنشان آرزومی‌کند ، ازنوع فعلهای ناگذر است که آقای دکتر خانلری در کتاب « تاریخ زبان فـارسی[1]» ازآنها بحث کرده ؟ ؟

دراین امثله:

اوآنوقت کپشیمانشان بود اوبدیدندو بدانستند بی‌گمان کایشان‌گم‌شدند وبی‌راه گشتند. ۱۹۶

دوست داشتند وآرزوکردشان آن کی کافراند . ۱۲۶

آن شان آرزومی‌کند که شما کافر بباشید. ۱۲۲

درگویش امروز مردم فردوس و اغلب لهجه‌هـای جنوب خراسان ، هم تقریباً چنین ضمیری باتلفظ محلـی «ش» (sa) وجود دارد . مثلا همین افعـال به‌ترتیب می‌شود: (bisaimo—sa—bú) و(àrezú—sa—kì) و(mokoma—ú—sa—àrezú). اینگونـه استعمالها تقریباً چیزی است نظیر آنچه در لهجهٔ

۱ــ جلد دوم، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ ص۳۲۰ به‌بعد.

تهران گفته می‌شود: «گرسنه شونه»، «تشنه شونه».

شی/ش (اسم مصدر «؟»).

ازغرایب استعمال این گزاره، بکار رفتن کلمهٔ «شی» است که با توجه به‌معادل عربی وفضای جمله بنظرمی‌رسد ضمیری باشد برابر «ش» ضمیر متصل اضافی،سوم شخص مفرداین استعمال‌دوبار دراین گزاره ویکبارهم درترجمه‌ی قرآن مورخ ۵۵۶ کتابخانه‌ی آستان قدس- که‌بارها از آن نام‌برده‌ایم- بنظر رسیدکه ذیلاً آن موارد بامعادل عربی‌آنها آورده می‌شود.

برتوانگر باندازه خواسته شی‌دستی جامه، او بردرویش باندازه دست رسشَ دستی جامه. ۴۸

دربرابر: علی‌الموسع‌قدره و علی‌المقترقدره‌بقره (۲)/۲۳۶

هرگه‌کی‌اندرشدی بروی زکر یااندر مزگت خانه شی بیافتی بنزدیـك وی روزی (=روزیی). ۷۰

دربرابر: کلمادخل علیها زکر یاالمحراب وجدعندها رزقـا. آل عمران (۳)/۳۷

مثال از ترجمهٔ قرآن مورخ ۵۵۶:

بگو یامحمد: می‌نیاوم درآنچ و حی کردند بمن از حرامی ورخورنده شی خوردن آن. نامه آستان قدس شمارهٔ ۳۷ص۶۵

دربرابر: قل‌لااجدفیمااوحی‌الی محرماعلی‌طاعم یطعمه.انعام (۶)/ ۱۴۵

تنها نکتهٔ جالب توجه درمورد این استعمال اینکه: «شی» درهرسه مورد بدنبال کلمه‌ای آمده کـه به«ها»ی نا‌ملفوظ (بیان حـرکت) ختم شده است. (خواسته، مزگت خانه، خورنده).

نگارنده ضمن پرس وجوئی که در لهجات برای یـافتن چنین ضمیری داشت، برخورد کرد که در لهجهٔ **بلوچی** گونه‌ای ضمیر کـه شباهتی به‌این طرز استعمال دارد، هم‌اکنون زنده است. یعنی‌ضمیردوم شخص درحالات‌اضافی دراین گویش «شی» (sì) می‌باشد بااین تفاوت کـه ایـن ضمیر در محاوره معمولا قبل از مضاف می‌آید ومثلا بجای «کتاب او» گفته می‌شود «شی کتب» sì—ketāl و البته بندرت درکتابت ممکـن است ضمیر بعد از مضاف بیاید

بصورت «کتب شی»[1].

آنت

جاوید اندران دوزخ باشند. **آنت** عذابی بزرگ، او نفرینی سهمگین و عقوبتی سخت. ۲۲۹

صفت و قید

صفت تفضیلی (برتر) بااسم:

اوشوهران شان سزاوارترو **حق‌تر** باشند بوازنی گرفتن ایشان. ۴۵

وایشان واداشتند محمدویارانش راسال حدیبیه از مزگت مکه . اوایشان نه**حق‌تراند** بدان مزگت. ۲۱۶-۲۱۵

عبارت تفضیلی:

اوگراین منافقان بگردندی‌انچ فرمودندشان از توبه کردن نهان‌واشکارا، حقاکی بدی (بودی) بهتر ایشان را اندران جهان ، او **بسیاروپای‌دارتر** و **بحقیقت‌تر**، اندران جهان . ۱۱۷

«به» بمعنی تفضیلی (= بهتر):

بگوی یامحمد شما **به**دانید یاخدای؟ ۲۲

ابلیس گفت: من **بهم** ازوی، بیافریدی مرا از آتش ، او بیافریدی او را ازگل. ۱۷۲

خواهید از خدای از فضلش ، او گویید ماراهم چنان روزی ده**به**ازان روزی کن. ۱۱۰

اوخدای **به**داند بتصدیق واخلاص ایمان تان ۱۰۸

صفت عالی (برترین) بااسم وصفت:

حق‌ترینمردمان با برهیم اوبدین ابرهیم ان کسها بدندکی بوی بیرویدند (= بگرویدند). ۷۶

بگرد سخن و دین کافران را فرومایه‌ترین و **غلبه کرده‌ترین** و

۱- این نکته را مدیون آقای علیرضا بامری ، دانش‌آموز بلوچستانی سال ششم دبیرستان دانشگاهی اسدالله‌علم می‌باشم.

نگوهیده ترین دینی. ۲۳۵

صفت عالی با پسوند «ین»:

نه کی خدای خودیار ونگه‌دار شماست، او او بیهین (= بهین) همه یاری کنندگان است. ۹۰

برخوان یامحمد بریشان خبران بلعم باعور و یاامیة‌بن ابی‌الصلت، بداده بودیم وی‌را آیتهای خویش، بلعم‌را بیهین نام خدای، اوامیه‌را علم کتابهای خدای. ۲۰۳

واین آگاه کردنست از خدای وپیغامبرش مردمان را روز حج میهین (مهین). ۲۲۷

آن کسها کجواب کردند خدای را بطاعـت او پیغامبر را بآمدن بیدر کیهین (کهین). ۹۴

صفت نسبی با «ین» و «ینه».

این ماه حرام ذوالقعده کبدوی اندری، قصاص کردن عمره را، بدان‌ماه حرام ذی‌القعده پارین بینگارکترااواداشتند. ۳۶

نماز بامدادین دواندرحضر وسفر، ونماز شام سه رکعت اندر حضر و سفر. ۱۲۶

گفت زکریا جبریل‌را: یاسیدی! چگونه وازکجا خواهد بود مرا فرزند پسر ینه، او مرا اندر یافت پیری ، او زنم سترونست ، نه‌زاید؟ ۷۱

صفت باپسوند «مند»، «منده»

باری بسوی یکی مچسبید همه چسبیدن، پس دست وادارید دیگر راچون پای بستی، نه‌شوی‌مندونه بیوه. ۱۳۱

اوحرام بکردستند برشما زنان شوی‌منده. ۱۰۷

استعمال «سدیگر» بجای «سوم»

طلاق وازنی گرفتن دوباره بود رجعی ، داشتن وایـداز پیش سدیگر طلاق، اوپیش از سرتن شستن از حیض سدیگر. ۴۵

اوهرگه‌کی‌دست وادارید بیك طلاق زنان را، برسند بعدت‌شان پیش از سروتن شستن از سدیگرعلت. ۴۶

تقدیم صفت عددی بر موصوف:

او هرك وافگند[1] تا **سیم‌روز**، هیچ وزروبزه نبود بروی، بشتافتن آن کس‌را روابودکی صید نکند **تاسیم روز** بگذرد. ۳۹

اگر **بسیم طلاق** زن رادست وادارد ، آن زن حلال نبودوی را. ۴۵

اگر دست واداردش **دوم شوهر**، هیچ وزروبزه نبود بران زنوشوهر پیشین. ۴۶

دست فروما لید برویها تان **بنخستین زخم**، اودست بدستها تان‌فروما لید **بدویم زخم** ۱۱۲

مطابقه‌ی صفت وموصوف درمفرد وجمع بودن:

وشخاینده[2] برمومنان **مخلصان** خاصه ، بآمرزش اندر جهان. ۳

مقرآمدست بتوحید او اسلام هرك اندر آسمان است ازفریشتگان،اوهرك اند [.] زمین است از مؤمنان **مخلصان**. ۷۸

مطابقه‌ی صفت و موصوف در مذکرومونث بودن:

اونگربد بزنی نکنید زنان **مشرکه** را، تا آنگه کسی ببروند[3] بخدای او محمد وقرآن ۴۳

اوهر که نه تواند اونه‌یاوداز شما خواسته و دست گاه کسی بزنی کند آزادزنان **مؤمنه** را. ۱۰۸

فاصله بین صفت وموصوف :

واندرکشتن پسرانوبندگی گرفتن‌دختران، **محنتی** بدبر شما **بزرگ**، واندررهانیدن از فرعون وگروهش شمارا وغرقه کردن فرعون وگروهش را، **نعمتی** بد ازخدای‌تان **بزرگوار**. ۸

استعمال اسم بجای صفت:

عدل/عادل

اگر نباشند دومرد، یك‌مرداودوزن گوا باشندازان کسها کشماپسندیداز گوایان **عدل**. ۶۰

۱ــ وافگند: واافگند= بتأخیر اندازد.

۲ــ وشخاینده: بخشاینده ۳ـ ببروند: بگروند

بیداد/ بیدادگر

خدای دوست نه‌دارد **بیدادان** را کابتدا کنند بکار زار اندر حرم و حرم. ۳۶

گونه‌ای قید ترتیب:

ماه‌رمضان آن ماه است کی فرستادند اندرآن قرآن را جمله بفریشتگان اسمان دنیا آنگه بمحمد می‌فرستادند **یك یك** آیت، و **دودو** ، او **سه‌سه** آیت. ۳۴

پسوند قیدساز:

ـ گاه:

او ما کردیم خانه مکه را وازامدن **گاهی** مردمان را، اوامن **گاهی**، و بگیرید یامحمد ازایستادن گاه ابرهیم نماز **گاهی**. ۲۲

می‌رود زیر درختان و مجالس **گاه** شان جویهای آب و شیرومی‌وانگبین. ۱۷۸

ـ گاهین :

بیامدبایشان عذاب مابشبیخون وایشان‌خفته، یاایشان بروز گرم **گاهین** خفته. ۱۷۲

ـ ان:

اویادکن افریدگار خویش‌را بزفان ودل بسیار، برهمه‌حال، اونماز کن بشبانگا**هان** او بامدا**دان**. ۷۱

از پیش / پیش‌از

اونگرید بزنی نکنید آن را کبزنی کرده باشند پدران تان از زنان جزان کی **ازپیش** این گذشت. ۱۰۷

گفتند گروه موسی : بسیار رنجه بداشتند **از پیش** زان‌کی بما آمد پیغامبری. ۱۹۲

از پیش / قبلا

بیاورد بایشان پیغامبران شان امرونهی وعلامتها ومعجزها وبرهانها، بنه برویدند[1] فرزندان شان بدان کی بدروغ داشته بودندپدرانشان از**پیش**. ۱۸۹

۱ ــ بنه برویدند= بنگرویدند.

این عذاب بدان است کی شما **از پیش** کردستید. ۲۲۰

پیش / پیش‌از

(خدای) حکیمست بتوبه پذیرفتن **پیش** حاضر آمدن مرگ . ۱۰۶

از پس / پس‌از

اوگرازیادتو ببردابلیس **از پس** نهی، منشین **از پس** آن کت وایادآید واکافران. ۱۴۸

بسیار عذاب بکردند مارابکار سخت فرمودن، و **از پس** آنك بنزدیك ما آمدی بپیغامبری. ۱۹۲

صفت فاعلی مرکب از مصدرعربی وپسوند فاعلی فارسی:

او فضل کردست خدای **جهادکنان** را برنشستگان بی‌عذر ، مزدی بزگ اندربهشت. ۱۲۴

آنگه گفتیم فریشتگان را سجده کنید آدم را. سجده کردند مگرابلیس نه‌بدانسجود **کنان** . ۱۷۲

ونیز صفات: رکوع کنان (۷۱)، شك کنان (۷۵)، طواف‌کنان (۲۲)، قصدکنان (۱۴۱)، مکرکنان (۷۳)، نصیحت کنان (۱۷۴).

صفت مرکب از «ب» و اسم:

بنهیب:

مثل صدقه منت برنهنده او درویش را آزرنده[1]، چون مثل سنگی بود کی بروی، ورباریده بود بروی بارانی **بنهیب**. ۵۶

برباریده بود بروی بارانی بزرگ قطره، **بنهیب** ، وادهد میوه وغله‌ش را دوچندان کهرسالی. ۵۶

بارز: (یعنی ارزشمند)

اوگرباشید برسفری اونه‌یاوی (یابید) دوبری و آلت نبشتن،گروگانی **بارز** فاستده‌وایذ. ۶۱

بسامان:

اوگواکنی (کنید) برحقهاتان‌دوگوا ازآزاد مردان‌تان مسلمان **بسامان**. ۶۰

۱ــ آزرنده/آزارنده .

بحق: (یعنی برحق)
معبود **بحق** وعدل اویست. ۲۴۲
صفت مفعولی بجای فاعلی:
پرستیده/پرستنده
برهم کشد گوساله **پرستیده** را گوساله **ناپرستیده**. ۹

حروف اضافه

دراین متن حروف اضافهٔ متعدد و درمعانی متنوعی بکار رفته است.
«ب» به‌معنی «در»:
فریشتگان گفتند: اندرچه بودی و چه‌می‌کردی شما **بمکه**؟ ۱۲۴–۱۲۵
او آیت فرستاده بودند **بمکه** برشما اندر قرآن. ۱۳۳
زادوزمین خویش پیغامبر را ویارانش رادادند، **بمدینه**. ۲۲۴
«فا» به‌معنی «ب»:
اگر **فا** شمارسد فتحی و غنیمتی ونعمتی، اندوهگن بکندشان. ۸۵
او خدای می‌شنید گفتارهاتان را، می‌دانست **کفا**شما چه‌رسد. ۸۵
او خدای راه‌راست نماید آن راکی خواهد **فا** راه‌راست اوبران بدارد.
۴۱
«فا» به‌معنی «از»:
خواهش کن ازبهرما**فا**خدای خویش تابرویندمارا از انچ‌برویندزمین از ترهای آن. ۱۰
«وا» به‌معنی «به»:
او خدای می‌داند میل زن **وا**شوی وشما نه‌دانید. ۴۶
هرك بود از شما بیمار **وا**خانه رود پیش از انك هدی بکشتن گاه رسد. ۳۷
سخت نیك بدانید کشمارا **وا**پیش وی واید رفتن. ۴۴
وا/با
هم‌چنان می‌کند**وا**ته‌کی گروه فرعون کردند اوما‌نیز و ایشان هم‌چنان

کنیم روز بدرکوا گروه فرعون کردیم. ۶۵
او می‌پرسند از ته از آمیختن وایتیمان. ۴۳
واز به‌معنی «با»
اوبساختستند آن راکفر و خورد خشم راو آن را کعفو کنند از مردمان
واز زیردستان. ۸۷
اوواز‌ان‌کی زیردست شما بود نیکوی کنید. ۱۱۱
او گفتند: بنشینید وازین واپس ماندگان. ۲۳۶
«واز» به معنی «ب»:
می‌گفتی پیغامبرشان‌وآن کسها کی برویده بدند وازوی، آیا کی‌خواهد
بدنصرت کردن خدای؟ ۴۱
ستیزه نکنند واپدر کنفقه کودك را، وازوندهند کودك را. ۴۷
اگر یاوند پناهی یانماز های کوهها یـاسمها اندرزمین واگـر بزندی
وازنجا. ۲۳۸
اوایتهای دیگرست متشابه آن‌کی‌مبهم گشت برجهودان ازحساب جمل
چون: الم‌والمص‌والمروالروآن‌کی وازین ماند[1]. ۶۴
«فاز» به‌معنی «به»
واگر فارسد فازبن جهودان ومنافقان نیکوحال ونعمتی وشادی‌وفراخی
وارزانی نرخی، گویند: این از نزدیك خدای است. ۱۲۰
حقاکمن روی فاکردم فازان خدای‌کی‌بیافرید آسمانها را او زمین را.
۱۵۰
زود اکفارسد فازان‌کی شرك و کفرآوردندذل وخواری بنزدیك‌خدای.
۱۵۹
حقاکی آزمایش کند شما را خدای عـام حدیبیه بچیزی از صیددست
حرم فارسدفازان دستهای شما. ۱۴۷
«باز» به‌معنی «ب»:
چنان‌کی‌بازان ماندکی بآسمانش برباید شدن‌کی ذکر خدای ومحمدو
قرآن شنود. ۱۶۰

۱ــ وازین ماند، به‌این ماننده است.

مفعول بواسطه (متمم) بادوحرف اضافه قبل وبعد آن.

ب .... اندر:

و یادکنید آن وقت راکی گفتیم اندرشیدبدین شهراریحا **اندر**. ۹

او سرشته بدندبدلهاشان **اندر**، دوستی گوساله. ۱۶

شما چه پنداشتید یامومنان کشما اندرشیدببهشت **اندر**؟ ۸۸

از بهر .... را :

او تمام بکنید حج را اوتمام بکنید عمره خدای را **از بهر** خدای **را**. ۳۷

واگر دانند شما را یاعمارویا حذیفه و یامعاذبن‌جبل از پس‌بروش تسان تاکافر بباشید **از بهر** خسدخواستن**را**. ۱۹

وزانج بیرون آوردستیم**از بهر** شمار**ا** اززمین یعنی دانها ومیوها. ۵۷

بر .... بر:

نمی‌خواهند کافران اهل کتاب، کعب اشرف ویارانش اونه‌مشرکان‌مکه، بوجهل و یارانش کفر وفرستند **بر**شما**بر**، یامحمدهیچ نبوت واسلام وقرآن‌از آفریدگارتان. ۱۸

ای خدای ما برریز **بر**ما**بر**، شگیبای کردن بصبرمارا کرامت کن. ۵۲

بفرستاد **بر**ته**بر**، قرآن، پدید کردن حق وباطل‌را. ۶۳

معانی «را»

الف: به‌معنی «برای»

بگوی یامحمد آن (اهلة) علامتهای وعده مردمانست گزاردن وام **را** وعدت زنان **را**، وعدت زنان **را** وروزه بـداشتن وروزه گشادن **را**، او وعده گاهست روزگار حج**را**. ۳۵

هرکه برخورداری برد از دنیوی وجامه پوشیدن از پس عمره‌کردن او حرم عمره‌دست بازدارد واز مکه واخانمان خویش نرود تاانگه کی حج‌کردن **را** حرم گیرد، بروی واجب شود. ۳۷

بفرستاد برته‌بر، قرآن، پدید کردن حق و باطل **را** . ۶۳

ب: به معنی « ب » :

اکنون بنگر انجیر وانگورت **را** اوشیراوشرابت **را** از حال بناگشته . ۵۴

گفتیم بگیرید این کتاب کشما **را** دادیم. ۱۰

ج: به‌معنی «با»:

کارزاروایدکردن‌اندرطاعت خدای، آن منافقان **را** کی‌می‌بخرندزندگانی این جهانی بآن جهان. ۱۱۹

د: «را» برای تفکیک مضاف از مضاف الیه (فك‌اضافه):

وی **را** زندگانی دراز کنند(= زندگانی وی‌را ....). ۱۷

مصدر

یای مصدری با برخی از صفات:

ایشان‌آنندکبرگزیدستند بی‌راهی رابرراه راست ،کافر**ی** برمسلمان**ی** او عذاب خدای را برآمرزش، جهود**ی** را برمسلمان**ی** . ۳۱

گفت: بدخلیفت**ی** کُردید از پس من. ۱۹۶

حقا کی ایشان اندرکفرنهان ومنافق**ی** اوفتاده‌اند. ۲۳۶

انوقت کی‌گفت زن عمران، یعنی حنه مادرمریم، ای بارخدای من! من نذرکردم ترا اینچ اندرشکم منست خادم**ی** مزگت بیت‌المقدس را. ۷۰

واگر ستیزه کنید آن معصیت اوفاسق**ی** بود از شما . ۶۱

دشمن داری/دشمنی ودشمن داشتن :

پدید آمد **دشمن داری** اوعداوت از دهنهاشان بدشنام‌دادن وزشت گفتن. ۸۵

هیچ بزند (= گزند) نکند شمارا **دشمن‌داری** اومکرشان. ۸۵

وبرمداراداشمارا **دشمن‌داری** گروهی کی‌دادنه‌کنید برگروهی. ۱۴۴

شیرخوردگی/شیرخوارگی (درترجمهٔ رضاعة) :

حرام بکردستند برشمابرمادران تان را .... او خواهران تان را از **شیرخوردگی**. ۱۰۷

الحاق «ی» مصدری به‌جمع (؟):

درمثال زیر کلمهٔ «خسرانی» درمعنای گونه‌ای اسم مصدر بکار رفته است .

اکنون شما مومنان دوست دارپدشان، یعنی جهودان را از بهرهم‌شیرگی اوخسرانی. ۸۵

درتفسیر قرآن مجید، نسخه‌ی محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج[1] هم‌دوبار این کلمه استعمال شده است.

«وصهراً» خسرانی که روا باشد بزنی کردن او . (۱/۲۸۸)، و نیز «خسرانی کردن» (۱/۶۹۰ همان کتاب) «ی» درکلمه‌ی خسرانی بنظرمی‌رسد برای افاده‌ی حاصل مصدر باشد ظیر کلمهٔ «زندگانی». اگر چه مرحوم دکتر معین در کتاب«اسم‌مصدروحاصل‌مصدر[2]»، «ی» کلمهٔ زندگانی رابه‌مفهوم‌نوعی تشبیه دانسته (ص۱۴۱). در حاشیه همین صفحه دکتر معین افزوده‌که : الحاق یای حاصل مصدر بهجمع نظیر ندارد. اما اگر بتوان «ی» در کلمهٔ «خسرانی» راحاصل مصدر دانست نظایری است برای کلمهٔ زندگانی. درهرحال هماطور که مرحوم معین گفته است، شائبه‌ی تشبیه دراین کلمات هست .

«ان» درمعنی گونه‌ای نشانه‌ی مصدری :

هرك نه‌دارد و نه یاودونه تواندازین سه‌یکی روزه بایدداشتن سه‌روز پیوسته، اندرده روزه عیدگوسپندکشان[3] کی‌واپسین روز عرفه بود . ۳۷

ـ ش = ـ ش، نشانه‌ی مصدری (؟):

در این متن دوبار کلمهٔ «چربش» بمعنی « چربی» بکار رفته است که پسوند آنرا می‌توان با «ـش» مصدری یکی دانست.

اوروابودکی گوشت وچربش خورید. ۱۷۵

بگوی یامحمد : کـه حرام بکرد آراستن بندگانش را بدان جامها (= جامه‌ها) کیراوردش او بیرون آوردش بندگانش را، اوحلالها از گوشت وچربش؟ ۱۷۶

۱ــ چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۹

۲ـ چاپ دوم، ابن سینا تهران، ۱۳۴۱

۳ـ اینگونه اسم مصدرها، امروز در گویشهای خراسان نمونه‌هایی دارد ، مثل، ختنه سوران ، عقدکنان .

مرحوم دکتر معین در کتاب «اسم مصدر و حاصل مصدر» از قول مؤلف نهج‌الادب نوشته: «شین منقوطه در آخر الفاظ افاده نسبت کند همچو . . . . . «چربش» منسوب به «چرب». بسحق اطعمه [گوید]:

بیوی سرکه و چربش بتلخی رفتم از دنیا
و لیکن شعر شیرینم بماند تا جهان باشد.

مرحوم معین افزوده است: چربش = چربیش (یوستی. بندهشن ۱۱۸) = چربش (بضم باد) (اسفا ۱: ۲ ص ۲۸) ، در پهلوی Carpishn (تاوادیا. شایست نشایست ص۱۵۹). دراینجا نیز مانند «بالش»، شین اسم‌مصدر در فارسی (و ـ شن در پهلوی) بتقلید اسم مصدرهای دیگر به کلمه افزوده شده.

بردر آن منعمان چرب دیگر میدوی بهرثرید مرده ریگ
«چربش» آنجادان که‌جان‌فربه‌شود کار ناامید آنجا به شود

مولوی: مثنوی چاپ علاءالدوله ص ۲۰۰، انتهی قول دکتر معین.

اما شواهد موجود، قول مؤلف نهج‌الادب را بیشتر تأیید می کند.

مثال دیگری از مثنوی نقل می‌شود (چاپ نیکلسون تهران ۱۳۴۱، دفتر دوم ص ۲۵۱).

نوش را بگذاشته سم خورده است قوت علت را چو جربش کرده‌است[1]

اما درباب‌این نکته که کلمهٔ «چربش» درمتن ما باضم (با) ضبط است، باید افزود که: این کلمه در کتاب «الابنیه‌عن‌حقائق الادویه» نیز باهمین ضبط چندین بار بکار رفته است.

«واین هردودانه را باید **چربش** بسیار خورند و باشیر ص ۸۹[2] ونیز صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱. با وجودیکه دراین کتاب در دومورد بالصراحه بـا بـای مضموم ضبط شده، مصحح ارجمند درپاورقی ص ۸۹ ذیل این کلمه توضیح داده بروزن ارزش: چربی و نیز در صفحه ۱۹۱ درپاورقی نوشته: بکسر باء.

۱ـ برای ملاحظه‌ی شواهد دیگر می‌توان رجوع کرد بـه : « فرهنگ جهانگیری» چاپ دانشگاه مشهد ۱۳۵۱ ، ویراسته‌ی دکتر رحیم عفیفی ۹۳۱/۱

۲ـ الابنیه‌عن‌حقائق الادویه، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۶؛ به‌تصحیح‌احمد بهمنیار ، بکوشش حسین محبوبی اردکانی.

چربی، که چربوچربه نیز گویند[1].

استعمال مصدر مرخم بجای مصدر کامل:

وتمام بگزارید انچ از من پذیرفته‌ای (اید) از شرطها وپرهیز معصیتها و **گزارد** طاعتها. ۷

پیش دستی گیرید یا امة محمد، **بگذارد** طاعتها هرکجا باشید. ۲۶

هیچ بیم نبود بریشان از عذاب، اونـه ایشان اندوهگن شنداز **نایافت** بهشت. ۱۷۷

او شوهرش نه‌دانه‌اونه بینداونه شنود بنگه‌**داشت** خدای. ۱۱۰

وساخته داریدواراسته باشید بنی‌قریظه را وجزایشان را، هرچند بتوانید از ساخت و آلات حرب وسلاح تیز او از **نگه‌داشت** اسبان تازی. ۲۲۱

بنگاه‌داشت وی‌بسنده کن. ۱۳۱

استعمال مصدرمرخم به‌معنی اسمی:

خورد به معنی مقدار طعام و خوراك:

واجب است بر آن کسها کی نتوانند روز داشتن نیم صاع گندم بدادن هروزی[2] را کی گشاده باشد **خورد** درویشی. ۳۳

شنیدودیدار به‌معنی ریاوتظاهر:

اونگرید نباشید اندرکار حرب بنافرمانی چنین کافران کی ازمکه، بیرون آمدند از سرایهاشان از مکه بـرای مستی[3]، اورویوریـامردمان، او**شنید و دیدار** مردمانرا. ۲۱۹

استعمال برخی افعال بامصدر (کامل یامرخم):

وایستن (بایستن)

و همه مومنان را قبله کعبه است، هـرمومنی را روی اندر نماز سوی کعبه **وایدگردانیدن**. ۳۶

۱ـ همچنین دیده شود: La Langue Des Anciens Monuments Dela Prose Persane. Plus G. Lazard, Paris 1963. P. 189, و مجموعهٔ سخنرانیهای دومین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی، ازانتشارات دانشکده‌ادبیات وعلوم انسانی مشهد، جلداول صفحهٔ ۲۲۷ مقاله‌ی منوچهرامیری.

۲ـ هروزی: هرروزی

۳ـ رای مستی: به‌معنی شادی وسرخوشی وفیریدگی، دربرابر «بطر»

او توشه بردارید چندان کی چیز **نباید خواستن** او یا نیز توکل برخدای **باید کردن**. ۳۸

او مکنید خدای‌را بهانه سوگندان تا برولطف نه **واید کردن** واخویشان اوپرهیز نه **واید کردن** ازرحم بریدن او آشتی نه **واید او گندن** میان مردمان. ۴۴

او شما را چیز **نواید دادن** مگر از بهرجستن رضاخدای. ۵۸

اکنون هرگه کمهدی کردندی پیغامبران واجهودان گروهی را ازیشان بامرونهی **بوایست** انداخت آنرا اوعهد **بوایست** شکست. ۱۷

توانستن:

اگر نه کردید وبنه آوردید او بنه **توانید آوردن**، بترسید ازان آتش کی‌هیمه آن کافران ومنافقان ومشرکان باشند. ۵

زیارت کردن خانه کعبه را بران کس واجبست **کتواند** آنجا رسیدن بزادوراحله. ۸۱

بگوی یامحمد **می نتوانم** خویشتن‌را بزندی واداشتن ونه‌منفعتی فاکشیدن، مگرانچ خواهد خداهد خدای. ۲۴۵

خواستن:

موسی گفت: می بدل **خواهید کردن** انچ فرومایه‌تر او بتر بدانچ بهترو برتر؟ ۱۰

خدای واهم **خواهد آوردن** منافقان را وکافران را اندردوزخ همه بجمله. ۱۳۳

شماجهودان آنجا بدی کی حاضر آمد یعقوب‌را مرگ، آن وقت کی گفت فرزندانش را: چه **خواهید پرستیدن** ازپس من؟ ۲۳

اندکی **بخواهند برویدن**. ۱۵

دانستن:

وزیشان برخی‌امیان‌اند، از نبشته **ندانند خواندن** مگر چیزی کزبر می‌خوانند اومی‌گویند. ۱۳

شایستن:

هرك حرم گرفته بود اندرین دوماه‌وده‌روزحج کردن را، هیچ **تمتع نشاید**

کردن وهیچ دشنام نشا**یدداد**ن او لقب نشا**یدگفتن**. ۳۸

افعال

فعل نیشابوری (افزوده شدن «ست» به‌دنبال ماده‌ی برخی افعال) : اگـر بیروند جهودان و ترسا آن بهمچنین کشما بیرو**یدستی** بدان بجمله پیغامبران و کتابشان، راه‌راست یافتند. ۲۴

ایشان آنند کبرگز**یدستند** زندگانی ابن جهان بران جهان. ۱۵

خدای گفت : چندروزگار **بدستی** اینجا؟ عزیر گفت: **بدستم** یک‌روز یا برخی از روزی. گفت: نچنین است. صدسال اینجا فرومرده **بدستی** . ۵۴

ونیز افعال: دادستیم، گرفتستند، حرام کردستند، فرمودستند، آوردستم، بیرویدستی، یافتستیم، گفتستید، سگالش کـردستید، بندانستستند بفروختستند ، که می‌توان در واژه نامه دید.

فعل شروع، تحت تأثیر معادل عربی :

او**فایستادند** برهم‌می‌نهادندبریشان ازبـرگهای بهشت، بـرگ انجیر. ۱۷۴

درترجمهٔ:وطفقا یخصفان‌علیهمامن ورق‌الجنة. اعراف(۷)/ ۲۲ «ایستادن» به‌معنی شروع درادب فارسی بی‌سابقه نیست. مثال از دیوان لامعی گرگانی[۱] :

گفت نشناخت ترا او وبپرسید زمن

ایستاد اوزتو در پرسش واستادم من

همچنین درکتاب زین الاخبار[۲] بارها بکاررفته که می‌توان صفحات آنرا درواژه‌نامه‌ی کتاب مزبوردید ایضاً درغالب شهرهای جنوب خراسان فرمی از همین فعل استعمال می‌شود که با فعل شروع مانحن فیه بـی‌شباهت نیست مثلا گفته می‌شود دنمازش استی،یعنی بنماز ایستاد (= شروع کرد). درمثال زیرهم از متن گزاره‌ی ما نیزشائبه‌ی فعل شروع بودن هست .

۱ــ چاپ تهران ۱۳۱۹. باتصحیح وحواشی سعید نفیسی صفحهٔ ۱۶۵.

۲. چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷ به‌تصحیح عبدالحی حبیبی.

چون بسر آمد ماههای حرم **فاگشتن گیرید** آن مشرکان را کعهدشان پنجاه‌روزست. ۲۲۷

فعل مقاربه:

جهودان‌عیسی را **بخواستند کشت**، اوخدای‌کشتن طیانوس خواست، مهتر جهودان. ۷۳

پاره‌ای افعال متعدی غیر قیاسی:

بارندیدن / بارانیدن

او خدای آنست کی‌فرو**باربد**از ابرآسمان آب بارانی. ۱۵۲

او فرو بارندید برشما بر، از آسمان آب بارانی تا پاکیزه کند شما را بدان آب باران از حدثها. ۲۱۱

درترجمه‌ی: وینزل علیکم من‌السماء ماءلیطهرکم‌به. انفال (۸)/۱۱

اوور بارندیدیم بران کایشان گوشاگوش پراکنده بدند، سنگ‌بارانی از آسمان. ۱۸۵

دربرابر: وامطرناعلیهم مطراً. اعراف (۷)/ ۸۴

مثال دیگر: **بر بارند**برماسنگهااز آسمان یا بیار بماعذابی دردناك. ۲۱۵

دربرابر: فامطرعلیناحجارة من‌السماء اوائتنا بعذاب‌الیم. انفال (۸)/ ۳۲

بالندیدن / بالاندن (رویانیدن، پرورش دادن):

بپذیرفت‌مریم‌را آفریدگارش بپذیرفتنی نیکوااوبپرورد، وی‌را **ببالندید بالندیدنی** نیکوا. ۷۰

درترجمه‌ی: فتقبلهاربها بقبول حسن‌وانبتها نباتاًحسنا. آل‌عمران(۳)/۳۷

رویندیدن / رویانیدن

خواهش‌کن ازبهرمافاخدای خویش‌تا **برویندد** مارا ازانچ **برویندد** زمین. ۱۰

در ترجمهٔ: فادع‌لناربك‌یخرج‌لناممّاتنبت الارض بقره(۲)/ ۶۱

خیزندیدن / خیزانیدن (= لغزاندن):

آن‌روز که فاهم‌رسیددولشکر، لشکرمحمد ولشکر بوسفیان‌آن **بخیزندید** ایشان را ابلیس بخبر کشتن محمدبدروغ.

درترجمهٔ: یوم‌التقی‌الجمعان انمااستزلهم‌الشیطان. آل‌عمران (۳)/ ۱۵۵

شنونديدن/ شنوانيدن

او گردانستی خدای اندرین کافران نیکی و سعادتی **بشنونديدی**شان بتوفيق ايمان‌اوگرشنو**نديدی**شان وگرامی کردی‌شان‌بتوفيق ايمان برگشتندی از ايمان. ۲۱۳

درترجمهٔ: ولوعلم‌الله‌فيهم‌خيراً لاسمعهم‌ولواسمعهم‌لتولوا. انفال(۸)/۲۳

ميرنديدن/ ميرانيدن:

هيچ‌کس نيست سزاوارانك‌وی‌پرستندمگراوی، زنده کند مردگان‌راروز قيامت اوبمير**ندد** اندرين جهان. ۱۹۸

درترجمهٔ: لااله‌الاهويحيی ويميت. اعراف (۷)/۱۵۸

واگذارنديدن/ گذرانيدن (= عبوردادن) :

او**واگذارنديديم** فرزندان يعقوب رابدرياب. ۱۹۳

درترجمهٔ: وجاوزنابينی اسرائيل‌البحر. اعراف (۷)/۱۳۸

فعل مجهول باصرف آمدن:

بينداز‌بايشان واگه‌کن‌شان‌بامحمد کعهدايشان واته‌**شکسته‌آمد**. ۲۲۱

اوگرنيت کنند زنان شان **هشته‌آيد** اوسوگندراست دارند، حقاکی خدای آمرزگار است سوگندشان را، اگر توبه‌کنند. ۴۴

استعمال «ببودن» به‌معنی کهن آن:

خدای مژدگان می‌دهدترابفرزندکی‌يحی(= يحيی) نامد، برويده‌بعيسی پسرمريم‌کی‌بيك کلمهٔ **ببد**. کی‌گفت: بباش مردی وی‌پدر (= بی‌پدر). ۷۱

چون تاريك **ببود** بروی شب بديدستاری (= ستاره‌ای)، يعنی زهره. ۱۴۹

همی‌بگرفت‌شان زلزله واخگلاوهرست ونرست عذاب و عقوبت، گشتند اندرسرايهاشان مردگان، برجاخشك **ببودند**. ۱۸۵

فعل مرکب بجای فعل بسيط :

الف: صفت مفعولی باصرف «داشتن»:

واين حجت مابدکی داده بوديم الهام آن ابرهيم را برگروه خويش ، برداشته **می‌داريم** پايگاههای آن کس کی‌خواهيم. ۱۸۵

اوبرگردانيده **می‌داريم** دلهاشان را اوچشمهاشان را، همچنان کايشان

نبرو بدند بدین قرآن نخستین بار کآیت آمد . ۱۵۶

هم‌چنین کی‌ایشان را کارشان بـرساختست. ساخته‌می**داریم** هر کیش داری را کردار وسگالش وگفتارشان را. ۱۵۶

مثل امیه‌چون مثل‌سگ‌است. اگرحمله‌بری بروی، زوان ازدهن **آویخته دارد**، او گردست واداری، زوان از دهن **آویخته‌دارد**. ۲۰۳

بسازید وبساخته **دارید** وآراسته باشید بنی قریظه را وجزایشان را. ۲۲۱

ب: صفت مفعولی فعل‌باصرف «کردن»:

اگر ماخواستیمی حقابلعم را بمیهین نام بآسمان بردیمی وملک‌وپـادشاه دنیاش‌کردیمی، اوامیه را بدان علم‌نیکواسخنان حکمت برکشیده‌می و**برداشته کردیمی**. ۲۰۳

آراسته**کردستند** مردمان را دوست داشتن آرزوها. ۶۵

اراسته**کردستند** کافران را، معنی بوجهل او یـارانش را ، زندگانی این جهانی. ۴۱

حقا کی خدای آراسته وساخته**کردست** کافران بنـی‌انمار را عذابی خوار کننده وسخت. ۱۲۶

همچنین **آراسته کردستند** کافـران راومشرکان را ومنافقان را آنچ ایشان می‌کنند. ۱۵۹

در ترجمه‌ی قرآن شماره‌ی ۱۰۸۹ کتابخانه‌ی آستان قدس که درسال ۷۵۹ هجری تحریر یافته دوکلمه‌ی «مـاهدون» و «تبوی» بترتیب در صفحات ۸۱۵و۹۷، ترجمه شده «گسترنده‌کنیم‌ما» و «ساخته می‌کردی». مثال دیگر از کتاب تنبیه‌الغافلین.[1]

اماچون نماز را بپای داری وزکوة مال خود **داده داری** وحج خانه‌ی خدای تعالی بکنی و مهمان **داشته‌داری**، دربهشت روی.[2]

۱ــ نسخه‌ی خطی محفوظ در کتابخانه‌ی توبینگن آلمان ورق A۱۸۶

۲ـ برای‌دیدن شواهد دیگر ازاین‌شیوه‌استعمال رك، مجلهٔ دانشکده‌ادبیات مشهد سال چهارم ص ۴۱۰ مقالهٔ آقای دکتر متینی. و نیز؛ تاریخ زبان فارسی، آقای دکتر خانلری، جلددوم ص ۳۰۶

صرف «شایستن»:

پاسخ کنندا شماراست گویا نیدکایشان کاری **راشایند**. ۲۰۶

گونه‌ای فعل منفی بادونشانه‌ی نفی:

وامه‌ایستاداو **نه‌مکنادا** گوایان آن وقت کشان خوانند. ۶۰

چرا **بنه‌نگروید** ونه‌اندنشید؟[1] ۱۵۰

دربرابر: افلاتتذکرون؟ انعام (۶)/۸۰

افعال بجای یکدیگر:

ماضی بجای مضارع محقق:

او هرکه کفر و شرك آرد بخدای ، **بی‌راه گشت** بی‌راه‌گشتنی دور از راه‌راست. ۱۲۸

هرکه‌کافرشودبفرمان‌ابلیس،اوعبادت بتان،او برویده بود بخدای ومحمد وقرآن، **دست‌اندرزد** بدستاویزی استوارترین . ۵۳

هرکس‌کی دست بکتاب ودین‌خدای زند اوکار بدان‌کند، **رادنمودند** وی‌را براه‌راست. ۸۱

هرکه بدل‌گرد (= گیرد) او برگزینند کفررا برمسلمانی، **گم‌شد** ازراه راست. ۱۹

مضارع اخباری بجای التزامی:

اوچنان می‌واید کهمواره‌ی **بود** ازشماگروهی کی مردمان را واخوانند واآشتی وصلح کردن. ۸۲

فعل مفردبجای جمع:

گفتند : اگر دانیمی کی‌کارزار است، حقاکی واشما **بیایمی**‌باحد. ۹۳

اوامیه‌را بدان علم نیکواسخنان حکمت **برکشیدمی** وبرداشته کردیمی. ۲۰۳

اگر **توانستمی** اوزادورا حله داشنیمی حقاکی بیامدیمـی واشما بغزو تبوك. ۱۳۵

۱ــ ضبط متن بهمین صورت استواگرخطای کاتب نباشد، استعمال‌غریبی است!

پیشاوند

«با»ی تاکید:

الف: بهمراه مصدر:

بگوی یامحمد اندران هردووزروبزه بسیار است از پس حرام بکردن، ومنفعتهاست مردمان را ازپیش حرام بکردن. ۴۳

ای‌مومنان باطل بمکنید‌مزدصدقهاتان، بمنت وسپاس برنهادن او بیازردن درویش را. ۵۵

مطالبت کردن وایدبنیکوی کی‌بسنت وشریعت بود اودیت بدادن‌فاول (ولی) کشته بنیکوی، نه‌بتقاضاونه بپرخاش وجنگ، این سبك بکردن‌است‌از آفریدگارتان. ۳۳

ب: بهمراه هردوجزء فعل مرکب:

گفتند جهودان: دلهای ماعلم‌ته‌اندرنسه‌یاود، چنان است کایشان گویند، بلعنت بکردست‌شان خدای، عقوبت کفرشان را. ۱۵

ایشان آنندکی بلعنت بکردست‌شان خدای بگزیت وخواری، اوهرکسی کیلعنت بکرد اورا خدایش، اندردوجهان نیاوی اورا یامحمد یاری ونگه‌داری. ۱۱۴

بیك بلعنت بکردست‌شان خدای، او عذاب کردست‌شان بگزیت‌وخواری. ۱۱۳

ج: برسر فعل منفی:

اونگرید درست وراست بنکنید گوای گرفتن را تا آنگه کی‌بسرآید عدت ایشان. ۴۸

اونگرید بنه‌ستریدسرهاتان راتاآنگه‌کی برسدگوسپند بکشتن گاهش. ۳۷

وادهیدوایتیمان خواستهاشان ونگر یدبنه نجربد پلیدرا اوحرام رابپاك، بحلال. ۱۰۱

ستیزه نوایدکردن وا مادر بفرزندش، یعنی کمادر شیردهد کودك را از وی بنستانند. ۴۷

ونیز: بنه‌آموزند، بنه آوردید، بنه‌وابست بـرویدن، بنه‌برود، بنه‌پوشد، بندانستستند ، بنفزاید ، بنه‌کاهند، بنه‌کشتندی ، از حال بناگشته ، بنه‌میرود، بنه وشخاید، بنیایم، بنیامرزد.

د ــ «باء» تاکید برسرفعل نهی (امرمنفی) :

گویند مارا بدین سخن مبتلا کردستند تاعذاب برماسختر می‌شود . تو باری کافر **بمباش** اوبدین‌کارمکن. ۱۸

شاد**بمکن** دشمنان راکی‌گوساله پرستیدند. ۱۹۶

بمنشینیدبهرراه‌گذری‌برست‌می‌بندی[1] وتهدیدمی‌کنید اوکالارمی‌رواتی (= می‌ربایید). ۱۸۶

ای مومنان باطل **بمکنید** مزدصدقهاتـان بمنت وسپاس بـرنهادن او بیازردن درویش را. ۶۵

هـ ــ تکرار «با» تاکیدبرسرفعل واحد:

هرگه کی‌پخته وسوخته گشته بود پوستهاشان **ببخریم** شان پـوستهای جزان نوا وابکنیم. ۱۱۵

«همی» دراین متن کمتر بکاررفته وغلبه بااستعمال «می» است:

و هرگه کی‌قضا کند کاری را **همی** گوید وی را: بباش . ببود. ۲۱

وبسازید وساخته داریدواراسته باشید بنی‌قریظه راوجزایشان را هرچند بتوانید از ساخت و آلات حرب وسلاح تیز اوازنگه داشت اسبان تازی **همی** ترسندی بدان دشمنان خدای را اندردین. ۲۲۱

«همی» به‌معنی قیدی درترجمهٔ «اذا»ی فجائیه‌ی عربی :

حقا کی‌انك پرهیزگاران‌باشند کفارسدشان وسوسی[2]ازابلیس، خدای را یادکنند **همی** ایشان ببینند‌اوواپستند. ۲۰۷

در ترجمهٔ : انالذین اتقوا اذامسهم طائف مـن‌الشیطان تـذکروافاذاهم مبصرون. اعراف (۷)/ ۲۰۱

بیفگند چوبش زا**همی** آن عصای موسی‌ماری گشته‌بود هویدا . ۱۸۹

۱ـ کذا، درترجمهٔ «توعدون» که دانسته نشد. (؟).

۲ـ وسوسی = وسوسه‌ای

درترجمهٔ: فالقی عصاه فاذاهی ثعبان مبین اعراف (۷) /۱۰۷

چون برداشتیم ازیشان آن عذاب را تاوقتی کی‌ایشان بـآنجاخواستند رسید، یعنی اندردریاغرق شدن، همی وفاکردندی وعهد بشکستندی. ۱۹۳

درترجمهٔ: فلماکشفنا عنهم‌الرجز الی‌اجل هم‌بالغوه‌اذاهم ینکثون. اعراف (۷)/۱۳۵

گاه‌هم «اذا»ی فجائیه «همیدون» معنی شده است:

وبیرون کشیددست راست زیردست چـپ همیدون دست وی سپید و روشن نظارگان‌را. ۱۸۹

در ترجمهٔ: ونزع یده‌فاذاهی بیضاء‌للناظرین . اعراف (۷)/۱۰۸

اووحی فرستادیم بموسی کته نیز بیوگن چوب خویشتن راهمیدون آن‌عصای موسی فروداواریدآن جادویهاکایشان ساخته بودند بمصاورسنهاشان. ۱۹۰

درترجمهٔ؛ واوحینا الی موسی‌ان‌الق‌عصاك فاذاهی تلقف‌ما یافکون. اعراف (۷)/۱۱۷

«می»

«می» کمتر به‌جزواصلی فعل چسبیده است، بلکه غالباً بین آن و فعل‌یك جزئی فاصله افتاده است: که عبارتنداز:

الف‍ــ «می» بافاصله‌ی جزء اسمی فعل:

موسی‌گفت: می‌بدل خواهید کردن انج فرومایه‌تر اوبتر بدانچ بهتر و برتر؟ ۱۰

اویادکنید ازوقت راکتان برهانیدیم از گروه فرعون کشمارامی‌شکنجه کردند بسخترین عذابی. ۸

ونیز: می‌راست‌گویید، می‌افسوس کنند، می‌پنددهد، می‌گوایـی دهند، می‌نماز کرد،می‌هزینه کنند، می‌بآرزوواخواستی، می‌زمان دهیم.

بــ «می» بافاصله‌ی قید:

وحقاکی گروهی ازیشان‌می‌پنهان دارندحق‌را، صفت ونعمت محمدرا. ۲۶

ای جهودان چرامی‌بپوشید حق را بباطل، صفت محمدرا بصفت دجال ،

وچرامی **پنهان** دارید صفت محمدرا؟ ۷۶

ج- «می» بافاصله‌ی ضمیراشاره:

می آن خواهیدکسی‌واراه راست آریدآن کس را کسی برگم شدگی داردش خدای. ۱۲۲

می آن خواهیدکی‌اندر خواهید از پیغامبرتان چنان‌کی اندرخواستنداز موسی ازپیش محمد. ۱۹

د- «می» بافاصله‌ی مفعول فعل:

چون تاریك ببودبروی شب بدید ستاری یعنی زهره، گفت: این هستا افریدگار من، برمعنی سرزنش کافران **کمی ستاره و ماه و آفتاب را** پرستیدند. ۱۴۹

ای‌مومنان بخورید از حلالهای، انچ روزی دادستیم شمارا اوشکر کنید خدای را اگرشمامی **وی‌را** پرستید.

هـ- «می» بافاصله‌ی پیشوند:

ایشان انندکمی **نه**انبارندانددرشکمهاشان مگر آتش یعنی حرام. ۳۱

و از مردمان کسست کمی **وا**خرد خویشتن را جستن خشندی خدای را. ۴۰

بگوی یامحمدای جهودان! چرامی **وا**گردانیداوچرامی **وا**دارید اندردین وطاعت خدای آن راکبرویدست بخدای ومحمد وقرآن؟ ۸۱

ای بارخدای ما بشنیدیم آوازمنادی یعنی محمدکمی **وا**خواند وانوحیدو بروش. ۹۸

«ن» نشانهٔ نفی نیز مانند «می» غالبابافاصله از فعل بکاررفته است:

نه‌سبكترکنندازیشان عذاب دوزخ او**نه‌ایشان را از عذاب**برهانند. ۱۵

نه‌همه‌طاعت حرم گرفتن بدان بودکاندرخانهاشیداز پس آن. ۱۵

وخدای **نغافلست** ازانچ‌می‌کنند. ۱۵

او خدای **ندوست‌دارد** مشرکان را او شرك اوکفرشان. ۷۴

«**اندر**» به‌نسبت «**در**»، دراین متن خیلی بیشتر بکار رفته است از جمله بااین افعال:

اندرآموخت، اندرآمیزد، اندرآمیختن، اندرآید، اندرخواستند، دست اندرزد، اندرشوید، اندرشید، اندرگذارید، اندرگذشتند، اندرگردانیدی، اندر گرد (= گیرد)، اندرنخواهند ، اندرنگر، اندر نیاوند ، اندر نیارند ، اندر یافت .

بر :

برخوانند[1] آن را سزای **بر**خواندش. ۲۱

اوما **بر**گرفتیم عهدومیثاق برشما. ۱۶

انگه اندر نیارندازپس آن کی بداده باشند سپاس ومنت **بر**نهادنی. ۵۵

ونیز باافعال: برآراست، می برآرد، برباریده بود، برپوشیم، برپاشند، برپوشیده و برکشیده باشند ، برخوان ، برروبندید ، برریزید، برزن، برزند، برزنیم، برکشیدند، برگزارند، برمنه برما، برنهادند، برنه‌ایستند، برهم‌می‌نهادند، ورباریده بود، می‌ورآورد.

گاهی«بر» باپیشوند «هم» ترکیب شده وبرسرفعل درآمده‌است:

زوداکشمارا غلبه کنند او **برهم** کشند روزبدر. ۶۵

برهم کشدگوساله پرستیده را گوساله ناپرستیده. ۹

فارسدفازان بستان باوی گرم یاسرد ، اندران آتشی سوزان بود، همه **برهم** سوزد. ۵۶

بجستند بژروفتنه‌از پیش غزوتبوك.و کارهای نو**برهم** شوریدند. ۲۳۶

اوکافر پلیدا ومنافق را همه را واهسم اوکند، انکه پلیدان را همه **برهم** سازد. ۲۱۶

را :

پاره‌ای استعمالات نادر:

او**وا**پردازند او برگزارند کاررا، واخدای گرددکارها . ۴۰

در ترجمه‌ی: وقضی‌الامروالی‌الله ترجع‌الامور بقره (۲)/ ۲۱۰

او اگراندر آمیزید وایشان[2] برادران تاذاند، اوخدای **وا**داند تباه‌کننده

۱ــ برخواندن به‌معنی «خواندن» به‌ویژه تلاوت قرآن درشهرهای جنوب خراسان هم‌اکنون به‌کارمی‌رود.

۲ــ وایشان، واایشان

خواسته یتیمان را ازنیکوا دارنده خواسته یتیم. ۴۳
در تـرجمهٔ : وان‌تخالطوهم فاخوانکم والله **یعلم** المفسد من‌المصلح . بقره (۲)/ ۲۲۰
او شوهران‌شان سزاوارتر وحق تر باشند **بوا**زنی گرفتن ایشان‌را. ۴۵
می‌خواهید شماخواسته این جهانـی کاسیران روزبدر **را وا** فروشید . ۲۲۳
گفت ایشان‌را خدای: بمیرید، پس زنده**وا**کردن‌شان ازپس هشت روز. ۵۰
در برابر: فقال لهم‌الله موتواثم‌احیاهم: بقره (۲)/ ۲۴۲
بآرزو می‌خواهند بسیاری از جهودان ، کعب اشرف و یارانش کی**وا** گردانند شمارا یاعماریا حذیفه ویامعاذبن جبل‌ازپس بروش‌تان تاکافر بباشید. ۱۹
بگوی یامحمد: آن خدایست کی‌ازنیست اندرهست‌آرد خلق‌را آنگه‌نو زنده**وا**کنداندران جهان. ۲۴۳
ونیزافعال : وااسپارید، واایستند، وایستادن ، واانديشيدن ، وافگندن ، وابراسته بودیم (؟)، واخواندن ، واداشتن ، وادادن ، واخریدن ، وادانستن، واگردانیدن، وارسیدن، وازدن، واسپردن ، واستدن، وااستانـدن ، واشکانیدن ، و افروختن، وافراویزند(؟)، واکـردن، وابکشتن، واگریختن، واگذارندیدن ، واپاویدن.
گاه پیشوند «وا» برسرفعل آمده ومعنی آنرا معکوس کرده است:
واپوشیدن/ آشکار کردن[1]
اندك اندك دعوت می‌کرد آدم را وحوارا ابلیس بخوردن آن درخت تا پدیدار کند او**واپوشد** آدم را وحوا را انچ پوشیده بـدند بلباس نـور از عورتهای ایشان. ۱۷۴-۱۷۳
درترجمه‌ی : فوسوس‌لهماالشیطان لیبدی لهماماوری عنهمامن سوءاتهما

۱ـ واپوشیدن، در معنی آشکارکـردن و پوشش چیزی را کنارزدن در گویش امروز فردوس زنده است.

اعراف (۷)/۲۰

چون بچشیدندازان درخت **واپوشیده گشت** ایشان‌هردورا،عورتهاشان. ۱۷۴

درترجمهٔ: فلماذاقاالشجرة بدت لهما سوءاتهما. اعراف (۷)/۲۲

پیشوند «وا» مقدم بر «با»ی تاکید:

هرك بوداز شما بیمار یا برسفری بود، بروی واجب بود کروزه **وابدارد** انك روزه گشاده بود از روزهای دیگر. ۳۳

او هرك بود بیمار یا برسفر بود، واجب است بروی چندان‌کی گشاده بود کروزه **وابدارد** از روزگاری دیگر. ۳۴

ای مومنان فریضه کردن بـر شما قصاص کـردن کشنده را عمدا بکشته **وابکشتن**،اندر کشتگان. آزادرا بآزاد **وابکشتن**، اوبنده را ببنده **وابکشتن**. ۳۲

هرك بیدادی وستم‌کند پس آن، یعنی دیت بستاند، اوکشنده را **وابکشد** زپس آن کدیت بستده باشد، اورا سزابود عذابی دردناك. **وابکشند** اوعفوا نکنند اودیت نستانند. ۳۲

واگر آشکارا کنید اوفادیدار آرید انچ اندردلهاتان بود وآن اندیشه‌تن بود ازپس وسوسه ابلیس، پیش از بکردار وگفتار، او عقددل بکردن، یاپنهان **وابکنید**، شمارکندواشما بدان خدای. ۶۱

هرگه کی پخته وسوخته گشته‌بود پوستهاشان ببخریم‌شان پوستهای‌جزان نو**وابکنیم**. ۱۱۵

فا :

برخی استعمالات کمیاب:

آنگه**فا**پنامەمش فاعذاب آتش دوزخ. ۲۲

ایشانرا چشمهاهست که**فا**بینند بدان‌همچون شما، یاایشان راگوشهاهست کی**فا**شنوند بدان همچون شما؟ ۲۰۷

او شما آن**فا**نستانیدمگر چشمی**فا**کنیداندران. ۵۷

هرکجا روی**فا**کنیداندر نماز بتحری کقبله‌نه‌دانید، آن نماز برضاخدای بود. ۲۰

ما کمی زمان دهیم او **فاهلیم** ایشان را، از بهر آن می‌فاهلیم تامی‌وزایند[1] وزروبزه و گناه. ۹۵

آن کس کی اورا راه‌راست نماید فاحق او سزاوارتر وحق‌تر کی وی را پرستند، اوی را فرمان برند یـا ان‌کی هیچ‌راه **فانه‌داند** مگر کش **فانمایند** و**فا** آموزند وفاوابرند. ۲۴۳

ایضا با این افعال: فا بافتن، فابذشت (= گذشت)، فاپوشیدن، فاپذیرفتن، فاساختن، فاخواستن، فاداشتن، فادیدار آوردن، فارساندن، فارسیدن، فارسندیدن، فاستدن، فاستاندن، فاکشیدن، فاگرفتن، فابریدن، فادیدن.

فرو (فرود)، باافعال زیربکار رفته است:

فروآوردن، فروآمدن، فروا[2] ایستیدن، فروداشتن، فـرورفتن، فروشدن، فرو فرستادن، فروکشتن (بمعنی خاموش کردن) ، فـروکردن ، فرومالیدن، فرونهادن.

هو:

دراین دوترکیب پیشوند بسیار کهن «هو» بکار رفته است.

هونیوش:

ا[3]فایك دیگر مـی گویند اوی **هونیوش** است، هرچ گوییم بشنود و باورکند. بگوی یامحمد: کی**هونیوش** بود، بهتر بود شمارا او**هونیوش** نیکی ونیکوی واست ودروغ. ۲۳۸

هوسپاس[4]:

حقا کی‌خدای**هوسپاس** است، اندك‌مایه بپذیرد وبسیاری‌جزادهد. ۲۸

میانوند

رویاروی:

گفتند: یاموسی ماباور نداریم تـراتا ببینم خدای را **رویاروی**، بچشم

۱ـ می‌وزایند، می‌فزایند

۲ـ فروا، فرو ۳ـ ا ، و

۴ـ فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ بنیاد فرهنگ ۱۳۴۶، ص ۲۳۳ دیده شود.

سر . ۹

چشماچشم:

او گرداریم بریشان هر چیزی را گروه گروه، معاینه، **چشماچشم**، **رویاروی**، گوای دهند کخدای و محمد و قرآن حقست. ۱۵۷

گوشاگوش:

اوور بارندیدیم بران کایشان **گوشاگوش** پراکنده بدند، سنگ بارانی از آسمان. ۱۸۵

کوزاموز:

حقا کی ببرم دستهای راست تان او پای چپ، **کوزاموز**. ۱۹۱

پساوند

افزودن «ی» به‌دنبال افعال شرطی:

اگر نه فضل خدای **بدی** برشما بعذاب نا کردن، وگرنه رحمت وی **بدی** بفرستادن پیغامبر، گشتیدی از زیان کاران. ۱۱

اوگر خواستی خدای، حرام بکردی برشما اندر آمیختن وایتیمان. ۴۳

استعمال «ید» بجای «ی» شرطی:

خواهند گفتن آنک مشرکانند: اگر خواستید خدای، حقا کی ما شرك نیاوردیمی. ۱۶۵

اوگراین منافقان، ان وقت کی ستم کرده بودند برخویشتن، بنزدیك ته آمدندی توبه کرده، آمرزش خواستندی از خدای و آمرزش خواستید ایشان را پیغامبر خدای محمد، حقا کی یافتندی خدای را توبه‌پذیرنده. ۱۱۷

در ترجمهٔ: ولوانهم اذظلموا انفسهم جاوك فاستغفر والله واستغفرلهم الرسول لوجدوالله‌توابا. نساء (۴)/۶۳

این شیوه استعمال درپاره‌ای از متون کهن دیده شده است: آقای دکتر یحیی مهدوی درمقدمهٔ کتاب «قصص قرآن‌مجید برگرفته ازتفسیر سورآبادی»[1] صفحه‌ی بیست وچهار نوشته‌اند: آوردن «ید» بجای «ی» در آخر فعل ماضی

۱ـ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۷.

برای افاده تردید یااستمرار وغیره مثل: «رفتید» و «گفتید» و «بردندید» بجای رفتی وگفتی وبردندی ۱۰، چنانکه از شواهد تفسیر کشف الاسرار برمی‌آید استعمال آن منحصر بماضی نیست وابسته بانسبت کمتری به‌دنبال فعل مضارع هم آمده است.[1]

مصحح کتاب طبقات الصوفیه[2] آقای عبدالحی حبیبی درصفحهٔ ۶۷۶ بحثی دارد تحت عنوان «اسنادفعل جمع مخاطب بغایب یامتکلم» (؟) وآنرا از اختصاصات لهجهٔ هرات می‌شمارد (ص۶۷۵). آنگاه امثله وشواهد فراوانی ازمتن طبقات الصوفیه ونیز ازجامی وهمچنین تفسیر کشف‌الاسرار نقل می‌کند که باامثله‌ی ماهمخوانی دارد[3] بویژه این طرز استعمال درتفسیر کشف الاسرار بوفور دیده شده است.[4]

«ی» برای تمنی وترجی:

ای کاش ماراوازان جهان برندی. تاما بیزاری ستانیمی ازیشان. ۳۰

ای‌کاشکی من بودمی وازان غازیان تا بیاوردمی غنیمتی بزرگ. ۱۱۸

«ی» مجهول بدنبال افعال مسبوق به‌فعل مقاربه‌ی عربی:

گفتند: اکنون بیاوردی‌درست وراست، او بگفتی‌بکشتند آن گاوراونزدیك بدکازگرانی بهابنه کشتندی. ۱۲

درترجمه‌ی: قالوا الان جئت بالحق فذبحوها وما کادوا یفعلون. بقره(۲)/۷۱

نزدیك بدکان بخنوه‌بربودی چشمهاشان. ۲

درترجمه‌ی: یکادالبرق یخطف ابصارهم. بقره (۲)/۲۰

۱ـ مجله‌ی دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد سال هشتم ص ۱۴۷ مقالهٔ آقای دکتر رکنی.

۲ـ چاپ کابل، ۱۳۴۱

۳ـ ایضاً رجوع شود به‌کتاب «زبان قدیم‌ترین آثارنثرفارسی» از ژیلبر- لازار، متن فرانسه؛ صفحه ۳۳۷ به‌بعد.

۴ـ رك ، مجلهٔ دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مشهد سال هشتم، مقالهٔ آقای دکتر رکنی تحت عنوان «خصائص دستوری تفسیر کشف الاسرار» صفحه‌ی ۱۴۴ به‌بعد.

درباب شیوه‌ی گزارش

این گزاره برخلاف معمول، نه‌یك ترجمه‌ی ساده ازقرآن مجید است‌که واژه به‌واژه معانی فارسی را ذیل آیات آورده باشد، ونه‌یك متن تفسیر به‌معنی متداول آن، بلکه درعین وفادار ماندن بـه ترجمه‌ی لفظ بـه‌لفظ، اغلب موارد گزارشگر دانشمند از اطلاعات وسیع تفسیری خویش بهره‌گرفته وآنها را در خلال‌ترجمه پرداخته است. درحالی که درتفاسیر دیگر، غالباً ترجمه از قسمت تفسیر تفکیك شده است. اگراین متن تنهایك ترجمه‌ی وفادار ولفظ به‌لفظ بود، هیچگاه از لحاظ اهمیت وارزش به‌پای آنچه هست نمی‌رسید، چرا که بنظرمن ارجمندی این گزاره به‌همان قسمتهای تفسیری بازبسته است. زیرا آنجاست که بسیاری از مترادفات وواژه‌های دقیق وکهن فارسی رامی‌توان یـافت، مضاف براینکه پاره‌ای از وقایع تاریخی وشان نزول آیات ونیز برخی احکام وحدود راهم جابجا درصفحات این کتاب مطالعه می‌کنیم. مروری اندك درواژه‌نامه‌ی این کتاب، غنای آنرا از حیث احتوابرواژه‌های اصیل وترکیبات کهن فارسی ولهجه‌ای برای ماروشن می‌کند ونشان می‌دهدکه گزارشگرفاضل آنچه‌سرمایه‌ی ارجمندی را برای مادر صحایف این کتاب بیادگار گذاشته و دریغ که‌اینك دست مااز دوسوم این گنجینه‌ی بهادار کوتاه است. درزیر برای نمونه‌پاره‌ای آیات همراه باگزارش فارسی آن می‌آوریم.

نمونه‌ای از ترجمه‌های آزاد وتفسیر گونه:

الم‌تر الی‌الذین خرجوا من دیارهم وهم‌الوف .... بقره (۲)/۲۴۳

گزارش: نه‌گفتند ترا یامحمد اندرقرآن خبرآن کسها کی بیرون آمدنداز سرایهاشان از بهرکارزار کـردن وادشمنان ؟ وایشان هشت هزار مرد بـودند، بددلی کردند. ۵۰

اذقالوالنبی لهم‌ابعث‌لناملکا نقاتل فی‌سبیل‌الله. بقره(۲)/۲۴۶

آن‌وقت کی‌گفتندپیغامبرشان‌را، اشمویل، پدیدکن ماراسپه‌سالاری، تاکار-زارکنیم اندرطاعت خدای. ۵۰

فقد آتینا ال ابـراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهـم ملکا عظیماً نساء (۴)/۵۴

گزارش: ماداده بودیم فرزندان ابرهیم‌را، داودوسلیمن‌را، علم‌کتاب و

وفهم ونبوت، اوداده بدیم‌شان پادشاهی بزرگ . گرامـی کردیم بپیغامبری و مسلمانی و بدادیم‌شان ملك بنی‌اسرایل.داودرا صدزن بودبکاوین. سلیمن را هفت صدسریت بود، او سیصدزن بکاوین. ۱۱۵

الم‌ترالی‌الذین اوتوا نصیباً من‌الکتاب یشترون الضلالةویریـدون ان ـ یضلواالسبیل. نساء (۴)/ ۵۱

گزارش: نه‌بینی یامحمد اینان راکی دادستندشان برخی از علم‌توریت، بنعت‌وصفت محمد و آیه‌رجم وآنچ وازان‌ماند؟ یعنی مالك‌بن‌الضیف ویارانش وایشان هفتادتن بودند از جهودان، می‌بیروند بحیی اخطب و کعب اشرف، او می‌گویندکافران مکه‌را، این‌کافران مکه‌راست راه‌ترانداز ین کی بخدای ومحمد قرآن برویده‌اند. ۱۱۴

نمونه‌ی گزارش لفظ به‌لفظ وتقریباً وفادار.

اولئك‌الذین اشتروالحیوة الدنیا بالاخرة فـلایخفف عنهم‌العذاب ولاهم ینصرون، بقره(۲)/ ۸۶

گزارش:ایشان‌آنندکبر گزیدستندزندگانی‌این‌جهان بران جهان،نه‌سبك‌تر کنند ازیشان دوزخ را، اونه ایشان را از عذاب برهانند. ۱۵

وقاتلوا فی سبیل‌الله واعلموا ان‌الله سمیـع‌علیم بقره(۲)/ ۲۴۴

گزارش: اوکارزار کنید اندرطاعت خدای وادشمنان‌تـان، اونیك‌بدانید کی‌خدای شنواست گفتارتان را داناست بنیتهاتان. ۵۰

وان‌اقیمواالصلوة واتقوه وهوالذی الیه تحشرون . انعام(۶)/ ۷۲

گزارش: اوفرمودندکی دایم بپای دارید پنج نمازفریضه‌را اوبترسید از وی اوطاعت‌دارید وی را.اواوی آنـست‌کی وانزدیك‌وی تان برنداز پس‌مرگ. ۱۴۹

باید دانست‌که‌دراین متن نسبت آیات تفسیر گونه خیلی بیشتر است از ترجمه‌های وفادار ولفظ به‌لفظ. گاه پیش می‌آید کـه گزارشگر برای کلمه‌ی واحد مترادفها و برابرهای متعددی آورده ویایك جمله‌را بارها تکرار کرده که البته دریك نوشته‌ی معمولی پسندیده نیست . در مباحث آینده کـه برخی از ویژگیهای این گزاره را باارائه‌ی شواهد دسته‌بندی می‌کنیم بهتر باشیوه‌ی کار مترجم آشناخواهیم شد.

۱ـ ترجمه‌ی مصدرعربی به‌وجه مصدری فارسی:

وان‌کان ذوعسرة فنظرة الی میسرة بقره (۲)/ ۲۸۰

گزارش: اوگر تنگ دستی اوفتد **زمان دادن‌واید** تافراخ دستی. ۶۰

فامساك بمعروف او تشریح باحسان. بقره(۲)/ ۲۲۹

داشتن وایدازپیش سدیگرطلاق او پیش از سرتن از شستن ازحیض سدیگر بنیکواـ داشتن بصحبت ومعاشرت نیکوا یـا **گسی کردن** وایدبنیکوا حق‌کاوین بگزاردن. ۴۵

فمن لم یجد فصیام ثلثةایام بقره(۲)/۱۹۶

گزارش : هرك نه‌دارد ونه‌یاودونه‌تواندازین سه‌یکی ، **روزه بـاید داشتن** سه‌روز پیوسته. ۳۷

۲ـ فعل مضارع بعداز «ان» به‌تاویل مصدر رفته است:

فمن تطوع خیراً فهوخیرله وان‌تصوموا خیرلکم. بقره(۲)/ ۱۸۴

گزارش: هرك افزون بدهد ازدومن گندم مزدوثواب، آن بهتر او را،و **روزه بداشتن**ماه رمضان بهتر بود شمارا از روزه گشادن وهرروزی را دومن گندم بدادن. ۳۳

۳ـفعل ناقصه‌ی «کان» بافعل مضارع بعداز خود مجموعاً، ماضی‌ترجمه شده :

ویعلمکم مالم تکونوا تعلمون. بقره(۲)/ ۱۵۱

گزارش: اوبیاموزد شمارا انچ شما**ندانستید**. ۲۷

ولاتسئلون عماکانوایعملون. بقره (۲)/ ۱۳۴

گزارش: ونه‌پرسند شمارا از انچ ایشان **کردند وگفتند** . ۲۴

والله‌مخرج ماکنتم تکتمون بقره (۲)/ ۷۲

گزارش: اوخدای پدید کرد انچ شما **می‌پنهان داشتید** . ۱۲

۴ـ فعل مجهول کمتر به‌شیوه‌ی معمول (صرف باشدن وگردیدن) آمده، بلکه بیشتر به‌یکی ازدوصورت زیر ترجمه شده است:

الف‌ـ **به‌صیغهٔ سوم شخص جمع**همراه باضمیری (متصل یامنفصل) که‌نایب فاعل فعل مجهول می‌باشد.

ولئن اتیت‌الذین اوتواالکتاب بکل‌ایة ماتبعواقبلك بقره (۲)/۱۴۵

گزارش : وحقا کی اگر بیاری آن کسهارا کشان داده بودند توریت وانجیل هرآیت کخواهند، نماز نکنند بقبله‌تو. ۲۶

یردون الی اشد العذاب بقره (۲)/ ۸۵

گزارش: وابرندشان واسخترین عذابی. ۱۵

وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم بقره (۲)/ ۱۴۴

گزارش: وحقا کـی آن کسها کایشان راداده‌اند توریـت دانند کقبله مزگت حرام حقست از خدای‌شان. ۲۶

یوداحدهم لو یعمر الف سنة. بقره (۲)/ ۹۶

گزارش:واز مشرکان‌وگبرگان کسست کدوست‌دارد اگروی‌رازندگانی دهند هزار سال. ۱۷

ب- به‌صیغه‌ی سوم شخص جمع معلوم :

ومن اظلم ممن منع مساجدالله ان یذکر فیها اسمه بقره (۲)/ ۱۱۴

گزارش: اوکه کافرترزان کس کی واداشت مزگتهای خدای راکی یاد کنند اندران نام‌وی‌را؟ ۲۰

قولوا امنا بالله‌وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم بقره (۲)/ ۱۳۶

گزارش: بگوبید ما ببرویدیم بخدای وبدانچ فرستادند بما ازقرآن او بدانچ فرستادند بابرهیم. ۲۴

۵- ترجمه‌ی نشانه‌های استفهام:[۱]

دوحرف استفهام «آ» و «هل» درغالب موارد ترجمه نشده وپرسش‌را از آهنگ جمله باید تشخیص داد .

الم‌تر الی الذین خرجوا من دیارهم؟ بقره (۲)/ ۲۴۳

گزارش: نه‌گفتندترایا محمد اندرقرآن خبرآن کسها کی بیرون‌آمدنداز سرایهاشان؟ ۵۰

قال اتستبدلون الذی هوادنی بالذی هوخیر؟ بقره (۲)/ ۶۱

گزارش: موسی‌گفت: می‌بدل خواهید کردن انچ فرومایه تراوبتربدانچ

۱- رك، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات مشهد، سال پنجم‌ص۱۱۲، مقاله‌«برخی نشانه‌های نادر استفهام» ازآقای دکتر جلال متینی.

بهتر و برتر؟ ۱۰

افتطمعون ان یومنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام‌الله ؟ بقره (۲)/ ۷۵

گزارش: امیدوارید کباور دارند شما را جهودان ، او بدندگروهی هفتاد مردایشان واموسی بشنیدند سخن خدای؟ ۱۳

قال‌هل عسیتم ان‌کتب علیکم القتال الاتقاتلوا؟ بقره(۲)/ ۲۴۶

گزارش: گفت: چنانست او شایدبداگر فریضه کنند برشما کارزار کردن کحرب وکارزار نکنید؟ ۵۰

وآنگاه که‌حرف استفهام ترجمه شده به‌یکی از صورتهای زیر است :

الف: ترجمه‌ی «آ» به «هرگز»:

الم‌ترالی‌الذی حاج‌ابراهیم فی‌ربه بقره (۲)/ ۲۵۸

گزارش: **هرگز** دیدی چنان کافرکمی خصومت‌کرد وابراهیم اندردین خدایش؟ ۵۴

ب: ترجمه‌ی «آ» به «اکنون»:

قالوا اجئتنا لنعبدالله‌وحده اعراف (۷)/ ۷۰

گزارش: گفتند گروه‌هود: **اکنون** تو آمدستی تاما ببرویم بدان کخدای یکیست؟ ۱۸۳

اوکلماعاهدواعهداً نبذه فریق منهم بقره(۲)/ ۱۰۰

گزارش: **اکنون** هرگه که‌عهدی کردندی پیغامبران واجهودان بامرونهی بوایست انداخت انرا اوعهد بوایست شکست گروهی را ازیشان ؟ ۱۷

افکلماجاءکم‌رسول بمالاتهوی انفسکم استکبرتم بقره (۲)/۸۷

گزارش: **اکنون** هرگه کبشماجهودان آوردی پیغامبری چیزی کشمارا ناخوش آمدی کبرآوردی؟ ۱۵

ج: ترجمه‌ی «آ» به «چرا»:

ولوطااذقال لقومه أ تأتون الفاحشة ماسبقکم. اعراف(۷)/ ۸۰

گزارش: وحقا کمافرستادیم لوط راآن وقت کی‌گفت گروهش راچرا می‌کنید پلیدکاری‌و معصیت، یعنی لواطت ؟ ۱۸۵

د: ترجمه‌ی «هل» به «آیا» باافزایش الفی به‌دنبال فعل:

فهل وجدتم ماوعدربکم حقاً؟ اعراف (۷)/ ۴۴

گزارش: آیاکیافتیداشما دوزخیان انچ وعده کرده بودآفریدگارتاناز عذاب وخواری ولعنت درست وراست؟ ۱۷۹

۶ـ کیفیت ترجمه‌ی فعل امرحاضر :

آنچه درعربی‌فعل امرحاضرنامیده می‌شوددرفارسی نیزقاعدتاً می‌بایست به‌صیغه‌ی امر ترجمه گردد. امااین شیوه در کتاب حاضر کمتر رعایت شده و ترجمه‌ی فعل امرحاضر اغلب به‌یکی ازصورتهای زیر است.

الف‌ـ ترجمه فعل امر به‌مضارع اخباری

فکلوا منهاحیث شئتم‌رغدا بقره (۲)/۵۸

می‌خورید ازان هرکجا کخواهید بفراخی بی‌شمار وبی‌رنج . ۹

وقولواحطة نغفرلکم خطایاکم بقره (۲)/۵۸

اومی‌گویید لااله‌الاالله: گناه مابیامرز، تابیامرزیم گناهان‌تان. ۹

کلوامن طیبات مارزقناکم اعراف (۷)/ ۱۶۰

می‌خوریداز حلالهای انچ‌روزمی‌کردستیم تان ازمن وسلوی. ۱۹۹

بـ ترجمه فعل امرحاضر به‌گونه‌ای از فعل به‌معنی جواز امری .

فکلوامماامسکن علیکم مائده (۵)/ ۴

روابودتان خوردن ازانچ فروگرفته باشند برشماآموختگان شکاری . ۱۴۳

کلوا واشربوا بقره (۲)/ ۱۸۷

وطعام خوردن اوشراب خوردن روابود شمارا ازان وقت‌کی‌شب اندراید. ۳۵

کلوا

اوروابودکی گوشت وچربش خورید. ۱۷۵

فالان باشروهن بقره (۲)/ ۱۸۷

اکنون روابود تمتع کردن شبهای روزه. ۳۵

جـ «هلا»، ادات تنبیه جلوترجمه‌ی فعل‌امر :

خذواماآتیناکم بقوة اعراف (۷)/ ۱۷۱

هلابگیرید وپندپذیرید وببروید بصدق واخلاص وبیاموزید وبرخوانید

وبدانید وکاربندید ودیگر کس را اندر آموزید آنچ بدادیم شمارا از کتاب بقوت ونیروو کوشش ودایم بریستادن. ۲۰۲

قال ادخلوا فی امم قدخلت من قبلکم من الجن والانس اعراف (۷)/۳۸

خدای گفت: **هلا** اندرروید اندردوزخ واامتانی کسی گذشته‌اند از پیش شمااز پریان ومردمان. ۱۷۷

ذقوا العذاب اعراف (۷)/۳۹

خدای گوید: **هلا** بچشید عذاب وعقوبت را. ۱۷۸

۷ـ ترجمه فعل امرغایب

امرغایب درفارسی وجود ندارد ومعمولا صیغ امرغایب عربی درفارسی به‌مضارع التزامی ترجمه می‌شود، اما درین متن علاوه‌براین، صورتهای زیر نیز درترجمه امرغایب بکار رفته است.

الفـ ترجمه امرغایب به‌گونه‌ای وجه‌مصدری که‌معنی الزام دارد:

وعلی‌الله فلیتوکل المومنون آل عمران (۳)/۱۲۲

برخدای توکل **باید کردن** مومنان را ۸۶

ولیخش الذین لوترکوامن خلفهم ذریة ضعافا نساء (۴)/۹

او**بوایدترسیدن** انکسها راکی بنزدیك بیمار باشند برفرزندان بیمار، اگرایشان خودواهلنداز پس ایشان کودکانی خورد او بی‌چاره. ۱۰۳

ومن کان فقیراً فلیاکل بالمعروف نساء (۴)/۶

اوهرك بودنیازمند ودرویش، **وایدخوردن** بتقدیر ازانچ دارد. ۱۰۲

بـ ترجمه‌ی امرغایب به‌مضارع التزامی همراه باالفی به‌دنبال فعل.

فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق ولیتق‌الله. بقره (۲)/۲۸۲

بنبیسدا او**املاکندا** انك وام بروی بودلازم، او **بترسدا** ازخدای. ۶۰

فلیصلوامعك ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم نساء (۴)/۱۰۲

نماز**کنندا** اوانه دویم رکعت او**فاگیرندا** خویشتن رابحزم اوسلاحها‌شان واخویشتن **دارندا**. ۱۲۶

فلیودالذی اؤتمن امانته ولیتق‌الله‌ربه بقره (۲)/۲۸۳

بگذاردا انکس کبوی ایمن بده باشند بوام حق خداوندوامش را و

بترسادااازان خدای کی‌وی راآفریدست آن کی‌وام بروی بود اندگزاردن وام. ۶۱

۸ــ ترجمه‌ی فعل نهی:

فعل نهی که درواقع امرمنفی است علاوه‌بر شیوه‌ی معمول به‌اشکال‌زیر ترجمه شده است.

الف‌ــ «نگرید» قبل از فعل نهی (امرمنفی):

لاتنکحوا المشرکات حتی یؤمن بقره (۲)/۲۲۱

اونگریدبزنی‌نکنید زنان مشرکه را تاانگه کسی‌بیروند بخدای او محمد وقرآن. ۴۳

ولاتتبعوا خطوات الشیطان انه‌لکم عدومبین بقره (۲)/۱۶۸

اونگریدفرمان اووسوسه ابلیس نکنید کی‌حقاکابلیس شمارادشمنست اشکارا. ۳۰

شواهد نشان می‌دهد که‌این گونه ترجمه وقتی است که تحذیری درکار باشد.

ب‌ــ «نگرید» قبل از فعل منفی

ولاتموتن‌الاوانتم مسلمون آل‌عمران (۳)/۱۰۴

اونگریدتان مرگ‌نه‌یاودا، مگر شما مقرآمده خدای‌را بتوحید وعبادت واخلاص. ۸۱

اونگراندوهگن نکندااتراان منافقان کمی‌شتاب زدگی کنندانددردوستی کردن واجهودان. ۹۵

اونگرپیرامون این درخت بنگردید. ۶

نگرنه شما باشی (باشید) نخستین کس ککافر شود بقرآن. ۷

اونگر نخورید خواستها تان میان شمابوی دادی وستم‌کاری. ۳۵

شواهدنشان می‌دهدکه استعمال «نگر» منحصر بـه‌فعل مفردنیست، بلکه گاه جلوفعل نهی‌جمع‌هم بکار رفته است. مانند دوسه مثال اخیرالذکر.

ج‌ــ افزودن «الف» به‌دنبال فعل فعل نهی (امرمنفی):

ولایاب الشهداء اذامادعواولاتسموا. بقره (۲)/۲۸۲

وامه‌ایستاداونه‌مکناداگوایان‌انوقت کشان‌خوانندهاوسیر برمه‌ایدا. ۶۰

ولایحسبن‌الذین یبخلون بماآتیهم آل‌عمران (۳)/۱۸۰

او مپندار **یدا** کی آن کسها کمی تنگ دل کنند او بخیلی کنند بـدان کی دادست ایشان را. ۹۶

ولایحسبن الذین کفروا آل عمران (۳)/۱۷۸

مپندازند**ا** آن‌کسها کی کافر شدند یعنی جهودان. ۹۵

۹ــ استعمال «الف» درموارد دیگر:

الف: درمعنی تفخیم وتعظیم:

بزرگوار**ا**، سزاوار**ا**، بیرکه**ا** **آ**، خدا**یا** آفریدگار همه خاق. ۱۸۱

دربرابر: تبارك‌الله‌رب‌العالمین. اعراف (۷)/۵۴

ای‌بسیار **را** پیغامبرا کی کارزار کرد باوی لشگرهای بسیار از مومنان وا کافران. ۸۹

ب: به‌دنبال ترجمهٔ افعال مدح وذم عربی:

قل‌بئسما یامرکم به‌ایمانکم بقره (۲)/۹۷

گزارش: بگوی یامحمد؛ **بداچیزا** کشمارا فرمودست بدان بروش تـان. ۱۶

ومن‌یکن‌الشیطان له‌قریناًفساء قریناً نساء (۴)/۳۸

گزارش: اوهرکس کی‌دیووابلیس وی‌راهم‌بست اوهم قرین بود، **بدا**هم **بستا**اوهم **قرینا** کوی را بود. ۱۱۲

وبداجایگا**ها**، واگشتن‌گا**ها** کدوزخ است. ۲۱۲

ج‌ــ به‌دنبال ترجمه‌ی حرف استقبال (س):

ستغلبون وتحشرون الی‌جهنم آل‌عمران (۳)/۱۲

گزارش:زود**ا** کشماراغلبه کنند، او برهم‌کشند روزبدر، وهمه‌راتان‌برند بدوزخ روز قیامت. ۶۵

دــ به‌دنبال برخی کلمات دیگر:

مشندیا (؟):

یاایهاالذین امنوالاتقولواراعناوقولواانظرنا. بقره (۲)/۱۰۴

گزارش: ای‌مومنان مگویید محمد راگوش فامادار‌اوبشنو کمکشند**یا**، او بگویید مارا چشم‌دار،اوبشنوسخنان‌ما. ۱۸

واسمع غير مسمع وراعنا ليا بالسنتهم نساء (۴)/۴۶

گزارش: او ته‌می‌شنو ناشنوانیده‌جواب فرمان برداری وطاعت‌را،اوگوش فامادار، اوبشنو کی مشندیا، پیچنده وزوجنده زوانهاشان رابدشنام. ۱۱۳

استعمال کلمهٔ «مشندیا» به‌ندرت دربرخی متون قرآنی دیگرهم نظایری دارد. درقرآن شماره‌ی ۴ موقت کتابخانهٔ آستان‌قدس آیهٔ ۴۶ سورهٔنساء که دربالا نقل‌گردید بدینگونه ترجمه شده است (صفحه۸۹):

رهمی گویند شنیدیم گفتارت را وعاصی گشتیم، وبشنو کـه مشنو یا و گوش بمادار. دوتفسیر کشف الاسرار (۵۲۲/۲) ذیل‌همین آیـه‌آمده است: واسمع غیرمسمع» این چنان است که‌گویند اسمع لاسممت: بشنوکه‌مشنوا یا. ودرپاورقی همان صفحه درنسخه‌بدل «الف»، «مشنویا» آمده است. صورتهای اخیر نشان می‌دهد که‌دراین شیوهٔ استعمال شائبهٔ دعاوجود دارد.

هستا:

قال‌هذاربی،گزارش: گفت: این‌هستا آفریدگار من. ۱۵۰ونیزصفحات ۱۴۷و۱۴۹

رها نهلندا:

وذکر به‌ان‌تبسل نفس بما کسبت انعام (۶)/۷۰

گزارش : اوپنده بقرآن کی‌رها نهلندا کسهای رابدان کی‌کرده بودند ازگناهان. ۱۴۸

نه‌گوییدا:

اوتقولوا لوانا انزل علینا الکتاب لکنا اهدی منهم انعام (۶)/۱۵۷

گزارش: یانه‌گوییدا اگر چنان بودی کفرستادندی برما بر، کنابـی، حقاکی بدیمی برراه راست‌تر ازجهودان وترساآن. ۱۶۸-۱۶۷

پیکارمی‌کشیدا:

هاانتم هولاءجادلتم عنهم فی‌الحیوة‌الدنیا نساء (۴)/۱۰۹

گزارش:هااکنون شماگروه طعمه پیکارمی‌کشیدا، خصومت می‌کنید ازهرطعمه اندر زندگانی این جهان. ۱۲۷

کنندا، باشندا:

اوهرگه کی‌باشی ته‌اندرمیان یاران، بوسازی ایشان را نماز، تکبیرکن

وایشان تکبیر **کنندا**، بوایدایستاد یك گروه را ازیشان واته اندرنماز، برگرفته **باشندا** سلاحهارا. ۱۲۵

همچنین به‌دنبال کلماتی مانند: نیرو، پهلو، دو، نیکوعفو، الفی افزوده شده به‌صورت: نیروا، پهلوا، دوا، نیکواوعفوا که می‌توان درواژه نامه‌دید.

برخی دیگر ازویژگیهای این گزاره:

گزارشگر باهمه سرکشیی دربرابر قوانین ترجمه به‌شیوه‌ی متداول، نشان داده وکتاب خویش را از هرحیث رنگ فارسی داده است ، معذلك گاهی‌زیر نفوذ عربی‌دانی خود قرارگرفته و پاره‌ای ازقواعد نحو عربی را درشیوهٔجمله‌ـ بندی فارسی بکارگرفته است.

اعراب حرفی:

درموارد زیر آنجاکه کلمه درجمله‌ی‌فارسی درحالت فاعلی است، اعراب رفع، وآنجاکه کلمه درحالت مضاف الیهی قرار گرفته، اعراب جسر پذیرفته است.

این ماه**ذو**القعده کبدوی (به‌آن) اندری ، قصاص کردن عمره‌را، بدان ماه‌حرام **ذی**القعده پارین بینگارکتراواداشتند. ۳۶

روزگار حرم گرفتن حج را ماههای است معروف ، حرم گیرندانددران حج‌را، شوال‌و**ذو**القعده وده‌روز**ذی**الحجه. ۲۸

بکار بردن جمله‌ی حالیه به‌شیوه‌ی عربی:

ویادکنیدان وقت راکوعده کردیم واموسی چهل شباروز، انکه‌گوساله پرستیدی ازپس رفتن وی بکوه، **اوشمابرخویشتن ستم کرده و کافر شده.** ۸

چگونه کافرشید بخدای ؟ **وشماهمه مردگان بـدی اندرپشتهای پدران.** ۵

انگه پرستیدی گوساله را از پس رفتنش بکوه ، **اوشما کافر شده.** ۱۶

بکاربردن فعل دومفعولی:

زنده‌کند خدای مردگان را اومی‌نماید شما**را** علامتها ونشانهای خویش **را.** ۱۳-۱۲

او بیاموزدشان قرآن‌را. ۲۳
پدید می‌کند خدای شمارا آیتهای خویش را، تاشما بدانید انچ تان فرمودستند. ۵۰
دراینگونه افعال معمولا درفارسی ادبی یکی‌از دومفعول صریح به‌صورت غیرصریح بکار می‌رود.
بکاربردن لغات عربی:
تابود پیغامبر محمد برشما گوای، او شما را مزکیی اومعدلی. ۲۵
این حدهای خدای است، مباشرت و تمتع اندراعتکاف معصیه‌خدای است. ۳۵
آن راکی انز دلها بود ازغل‌وغش وحسدونکوة[1] ونفاق وبخل‌وزیغ وکبرو عجب، وکوردلی‌و آنچ بدین‌ماند. ۲۴۷
همچنین موارد متعدد و ژه‌نامه دیده شود.
تکرار:
مابرگرفتیم عهدومیثاق برفرزندان یعقوب‌کنه پرستند مگرخدای را، وا مادر وپدرنیکوی کردن، واخویشان نیکوی کـردن، وایتیمان نیکوی کردن، وادرویشان نیکوی کردن. ۱۴
خویشتن کرساخته‌اند از حق، خویشتن گنگ ساخته‌اند، خویشتن کور ساخته‌اند. ۳۱
ای‌مومنان فریضه کردند برشما قصاص کـردن کشنده راعمدا، بکشته وابکشتن، اندرکشتگان، آزادرابـآزاد وابکشتن، او بنده رابنده وابکشتن، او ماده را بماده وابکشتن: ۳۲
حذف به‌قرینه:
کفارت کنیم‌از شمادیگر گناهانشان ازین جماعت تادیگر جماعت،زین آدینه، تادیگر،زین‌ماه رمضان تادیگر ۱۰۹
عطف شدن چندین حزء فعل مرکب:
واریس آن گشتند کی خوانده وساخته و نبشته بدند دیوان. ۱۷

۱ـ نکوة، نکبت

بکاربردن کملهٔ «ای» برای تفسیر ومعنی کردن بیشتر:

و آن کسها کبرویده‌اند بخدای ومحمد وقرآن، دوستردارند خدای را. **ای گر** بدانندی کافران ومنافقان آن وقت کی ببینند عذاب روزقیامت کی‌قوت وقدرت خدای راست همه. ۳۰–۱۹

بکاربردن کلمهٔ «معنی» بجای «یعنی» درمورد تفسیر وتبیین:

ومابرگرفتیم عهدومیثاق برشما کنه‌ریزیدخون یك دیگر، **معنی** بنی‌قریظه ونضیر. ۱۴

گویند: مابدان بیرویم کبما فرستادند، **معنی** توریة. ۱۶

گونه‌ای تتابع اضافات:

سختی عذاب وادی دوزخ آن کسهارا بـودکـی نبیسند صفت محمدرا بگردانیده بدستهاشان. ۱۳

پاره‌ای عبارات آهنگین،

باهمه سادگی که‌درسراسر کتاب بچشم می‌خورد، در موار بسیار کمیاب بطور خیلی طبیعی وبدون هرگونه توجهی از طرف گزارشگر عبارات آهنگین واحیاناً مسجعی برقلم اوجاری شده است،

بگوی یامحمد ای بارخدای، ای‌پادشاه **پادشاهی**، بدهی **پادشاهی**، ان را **کی‌خواهی** ۶۸

ایشان از پیش مابشدند وازعذاب ما **جستند** واز عقوبت مـا **رستند**. ۲۲۱

بپذیر وبگیروبستان آن لوحهارا بنیرو او **قوت**، اوکوشش و **رغبت**. ۱۹۵

تعبیرات مجازی وشاعرانه:

می آموزنداو می‌فرمایند یك دیگررا سخنان آراسته **بنگارین سخنان** ببندوزن برساحته، فریفتن را .... دست بدار زیشان وادروغ آراستن و **سخنان نگارین** وفریفتن شان . .... واز بهر آن می‌فریبدشان تامیل کند بدان **سخنان زرین** دلهای آن مشرکان کی‌نابرویده باشند بآن جهان. ۱۵۷

بکاربردن برخی ازکلمات عربی به‌صورتی که‌درزبان‌عربی معمول نیست.

برمحاییم = محو کنیم.

یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوهاً. نساء (۴)/ ۴۷

گزارش: ای آنك داد ستندشان علم توریت، بیروید بصفت محمد و نعتش، بدین کی ما فرستادیم قرآن ، موافق و ازان کی شما دارید بتوحید و صفت و نعت محمد ازپیش آن کی برمحاییم رویهای را. ۱۱۳

صورتهای «بمحایم» و «بمحای» و « بمحود » از همین کلمه در کتاب «قصص قرآن مجید، سورآبادی» صفحه‌ی ۳۹۷ و صورت «وابحاییم» دد کتاب «پلی میان شعر هجائی وعروضی فارسی»، صفحه‌ی ۱۱۳و۲۰۸ دیده شود.

فتیا بجای فتوی :

یستفتونك قل الله یفتیکم نساء (۴)/ ۱۷۶

گزارش: می فتیا پرسند از تهازمیراث کلاله ، بگوی یـا محمد: خدای جواب کندتان ۱۳۹

برملا یاد ر معنی املا کند :

فان کان الذی علیه الحق سفیها اوضعیفاً اولا یسطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل بقره (۲)/ ۲۸۲

گزارش: اگر چنان بودی کی آن کس کی وام بروی بود نادان بود باملا کردن یاعاجزاو ناتوانا بود از املا کردن یا نه تواند کی املا کند اوی بردبیر، برملا یا خداوند وام بدادوعدل. ۶۰

****

از مدیر عامل ودبیر کل محترم بنیاد فرهنگ ایران، جناب آقـای **دکتر پرویز ناتل خانلری** که اجازه فرمودند این کتاب جزو انتشارات بنیاد فرهنگ بچاپ برسد صمیمانه سپاسگزار است .

خوشتراست که این مقدمه را بـا امتنان از استادم جناب آقـای **دکتر احمدعلی رجائی** پایان دهم که چاپ این کتاب بدین صورت بدون تشویق و پایمردیهای ایشان است.

دوست عزیزم آقای عباس صابری نجفی در پاکنویس و مقابلهٔ متن مرا یاری کرده است تشکر این دوست عزیز را نیز لازم می‌دانم و توفیق بیشتر همگان را در پیشبرد فرهنگ و ادب ایران عزیز آرزومندم.

مشهد ـ تیرماه ۱۳۵۴

محمد جعفر ـ یاحقی

فاتحة الکتاب

۱ـ ابتدا کنُم بنام یك خدای بَی‌همتا ُو بَی‌هنباز، بَی زنُ ُو بَی فرزند سزاوار آنكِ وَی را پرِستند، وشخاینده برنیكُ وبد بَروزی دادن اندرین‌جهان وشخاینده برمومنان خاصه ، بآمرزش‌اندر ان جهان .

۲ـ شكرُ وسپاس وحدانیّت ُوربوبیّت ُوالهیّت یك‌خدای‌راست، بَی‌همتا ُو بَی‌هنباز ، بَی‌زن ُو بی‌فرزند ، سزاوار آنكِ وَی را پرِستند آفریدگار همه خلق .

۳ـ وشخاینده برنیك ُوبد بَروزی دادن اندرین‌جهان، ُوشخاینده برمومنان مخلصان خاصه، بآمرزش اندرجهان .

۴ـ پادشاهَ و داور روزشمارکِردن ُو جزا دادن .

۵ـ بتو برویده‌ایم و ترا پرِستیم ای بارخدای مـا ، طاعتهات را بگزاریـم وزمعصیتهات پرهیز کنیم ُو بنعمتهات شكر کنیم و بمحنتهات صبرکنیم(۱) ۱

۱ــ از اینجا به‌بعد تا قسمت اخیر آیهٔ۱۹ سورهٔ بقره افتادگی دارد .

۱۹ــ.... نیك داند کافران ُو منافقان را ، واهم ُخواهد آوُرد کافران ومنافقان را بدوزخ اندر .

۲۰ــ نزدیك ُبد کآن َبخنوَه بر بودَی چشمهاشان را ، هرگه کی َروشنی کِردَی‌شان بخنوَه ، پا َری[1] برفتندی اندران . و چون تاریك شدی بریشان برجا بماندندی، هم‌چنین منافقان چون ایمان آ ُوردندَی میان‌مومنان اَیمن ُو مومن مَی‌رفتندَی چون بمردندَی اندر تاریکی گَور ُوعذاب َدوزخ بماندندَی اگَر خواستی خدای َببردَی گَوشهاشان را وچشمهاشان را . حقّا کی خدای بر هرچیزی تواناست و َببردن چشمها ُو گَوشهاشان .

۲۱ــ ای مُردمان مکه ُو جز آیشان ببرُوید بدان خدای تان کی شمارا همه وی‌آفریدست وآنرا کی‌ازپیش شما بدند هم وی‌آفریدست تا شما پرهیزکنید ازکفر ُو معصیت ا ُو بترسید .

۲۲ــ ازان خدای کوی بیافریدست ازبهر شمارا این زمین‌را آرام گاهی وآسمان را (۲) گنبدَی ابراشته[2] ا ُو فرو فرستاد ازین آسمان آبَی ،

۱ــ پاری: پاره‌ای .   ۲ــ ابراشته : افراشته .

برروینندید بدان باران از گونه گونه میوها ، روزی خوردنی شما را . پس نگرَید نه گَویَید خدای را همتاآن وُ هنبازان او شما مَی‌دا َنید کآفریدگار این‌چیزها خدای است، اوُ مَی‌دا َنیدکخدای را زن وُ فرزند وُ همتا وُ هنباز نیست .

۲۳ـ او گرچنانست کشما اندر شکّید از انچ فرستادیم از قرآن بربندهٔ ُخویش کوی از ُخویشتن َمی‌فاسازد ، بیارید سورتی همچنین ، او بخوانید گوایان وُ شفیعان وفصیحان وخطیبان وشاعران وُ هرکتان‌هست َبدون خدای، اگر شما َمی‌راست َگویَید .

۲۴ـ اگر نه‌کردَید وُ بنه آوردَید اوُبنه ُتوانید آوُردن ، بترسَید ازان آتش کی َهیمه آن کافُران وُ منافقان وُ مشرکان باشند[1](۳)....

۲۷ـ.... اَیشان زیان‌کاران‌اند .

۲۸ـ چگونه کافُرشَید بخدای ؟ و شما همه مردگان بُدَی اندر پشتهای پدران ، انگه زنده بَکردتان اندر شکمهای مادران ، انگه جانهاتان بردارد وقت مرگ ، انگه زنده‌کندتان َروزقیامت، انگه همه را تان واپیش وی برند .

۲۹ـ آوی است کبیافریدست ازبهرشما را هرچ اندر زمین است از خلق همه بجمله، انگه‌قصدآفرینش آسُمان‌کرد بیافریدآن‌را هفت‌آسُمان اوُ آوی بهرچیزی داناست .

۳۰ـ وآن وقت کی‌گفت‌آفریدگارتوآن فریشتگان‌راکی‌اندرزمین بدند ، من بخواهُم‌آفرید اندر زمین خلیفتی ببدل شما ،گفتند َمی بخُواهی آفریدن اندرزمین آن را (۴) کفساد کند اندرزمین بمعصیتها ، او بریزد خونهارا ببَی‌دادی و ستم‌کاری ؟ او ما نماز َمی کنیم ترا بامرُته او َبپاکی یادمَی‌کنیم ترا . خدای‌گفت : حقًاکمن دانم آنچ شما ندانَید .

۱ـ ازاینجا تا اواخر آیهٔ ۲۷، قریب دوصفحه کسردارد .

۳۱ـ و اندرآموخت آدم را نامها همه . انگه عرضه‌کِردشان بران فریشتگان . پس گفت : بِگَوِیَد مرا نامهای اینان ، اگر شما َمی راست گفتَید .

۳۲ـ گفتند : پاکا خدایا توبه‌کردیم ، هیچ دانش نیست مارا مگر آنكِ اندر آموختی ما را حقّا کتوای دانا هرچ گَوی[1] و کنی و فرمای[2] صواب بود .

۳۳ـ خدای گفت : یا آدم ! بِگَوی شان نامهای اینان . چون(۵) بِگفت ایشان را نامهاشان ، خدای گفت : نه‌گفته بدم شمارا کمن َبه‌دادُم ناپدید وبود وُهستُ و بودنی هفت اسمان و زمین اُو من‌دادُم آنچ آشکارا کنید آدم را و آنچ شما پنهان دارید ؟

۳۴ـ اُو گفتیم آن فریشتگان را سجده تحیّت کنَید آدم را، همه سجده کِردند مگر ابلیس‌گفت نه‌کنُم، اُو کبرآوُرد اُو شد ازکافران.

۳۵ـ اُو گفتیم یا آدم ! آرام گیر ته اُو زنِت َببهشت انـدر ، و َمی‌خورَید ازان بهشت ، فراخ نعمت بر شما هرکجا کنُواهَید (۶) و نگر پَیرامون این درخت بنگردَید کانگه از زیان‌کاران گردَید .

۳۶ـ بیفکندشان ابلیس ازان‌بهشت، بِیرون کِردشان ازانچ‌اندران بدند از ناز وُ نعمت ، اُو گفتیم آدم را وحوا را اُوطاوس ومار وُابلیس‌را: هلا فرَو روَید فرَو زمین‌یكدیگررا دشمن، اُوشمارا اندرزمین آرام‌گاهست وزندگانی و برخورداری بود تاوقت مرگ .

۳۷ـ بیامَوخت بتلقین ، آدم از خدایش سخنانی، خدایش توبه بِپذیرفت. حقّا کخدای توبه پذیرست، و شخاینده‌ست بر مؤمنان مخلصان کبرتوبه مِیرند .

۱ـ گوی : گویی. ۲ـ فرمای : فرمایی .

۳۸ـ گفتیم هلا فروروید ازین بهشت همه‌بجمله، اگر بیاید بنزدیك شما از نزدیك من کتابی و پیغامبری (۷) ، هر کس کفرمان کتاب ورسول من برد نه بیم بود بریشان اندر هرچشان پیش‌آید ، و نه‌ایشان اندوهگن‌شند برهرچ واپس هشته باشند .

۳۹ـ و آن کسها ککافر باشند او بدروغ دارند آیتها مارا ، ایشان دوزخیان‌باشند، ایشان اندران دوزخ جاودان باشند .

۴۰ـ ای فرزندان یعقوب ! یادکنید آن نعمتهای مرا کمنت نهادم برشما بدان بکتاب ورسول ورستن ازفرعون وهلاك دشمن ومن وسلوی و جز زان، وتمام بگزارید آنچ از من پذیرفته‌ای از شرطها و پرهیز معصیتها وگزارد طاعتها و شکر نعمتها وصبر شدتها، تامن وفاکنم‌شمارا بدانچ‌شمارا پذیرفته‌ام و ازمن ترسید پس .

۴۱ـ او دبروید بدین کتاب کفرستادم ، قرآن ، موافق بتوحید وصفت محمد وبرخی شرایع ، وازان‌کتاب توریت کشما دارید . اونگرنه شما باشی نخستین کسی ککافر شود بقرآن او نگرید برنگزینید (۸) بپنهان کردن صفت محمد ، اندك مایه چیز این جهانی. و ازمن ترسی پس.

۴۲ـ او نگرید بنه پوشید حق را صفت محمد بصفت دجال ، و پنهان‌کنید حق را ، ونگرید صفت محمد را پنهان نکنید ، وشما دانید کچه می‌پنهان کنید .

۴۳ـ وپنج نماز فریضه را بپای دارید وزکاة فریضه‌را بدهید وپنج نماز فریضه‌را وامحمد و یارانش بجماعت بگزارید.

۴۴ـ می‌فرمایید مردمان‌را کبخدای و پیغامبر و قرآن ببروید و می فراموش کنید خویشتن را؟ او شما توریت خوانان آید هیچ خردتان نیست ، هیچ خرد را کار نفرمایید ؟

۴۵ـ أو یاری ُخواهید از خدای بصبر کردن برگزارد طاعتها و پرهیز معصیتها و شکر نعمتها وُ صبر محنتها أو صبر برنماز کردن . و حقّا کاین گران و دشخوارست، مگر بران ترسکاران .

۴۶ـ آن کایشان بیقین دانند (۹) کایشان دیدنی‌اند خدایشان را و بیقین دانند و بی‌گمان باشند کایشان را واپیش خدای واید رفتن .

۴۷ـ ای فرزندان یعقوب ! یادکنید آن نعمتهای مرا کمنّت نهادم بدان برشما، وآن کمن برگزیدم شما را برمردمان زمانه‌تان بدین اسلام و بکتاب ورسول .

۴۸ـ أو بترسید از روزی کنه کافران یك دیگر را منفعت کنند بهیچ‌چیز ، او نه شفاعت کردن وُ خواهش کردن‌شان پذیرند اوُ نه‌ازیشان برخی کردن او خویشتن واخریدن پذیرند، اوُ نه‌آیشان‌را از عذاب خدای برهانند .

۴۹ـ أو یادکنید آن وقت‌راکتان برهانیدیم ازگروه‌فرعون کشمارا می‌شکنجه کردند بسخترین عذابی می‌کشتند پسران‌تان را (۱۰) او ببندگی گرفتند زنان وُ دختران‌تان را واندرکشتن پسران و بندگی گرفتن دختران ، محنتی بد برشما بزرگ ، واندر رهانیدن از فرعون و گروهش شما را و غرقه‌کردن فرعون وگروهش را، نعمتی بداز خدای‌تان بزرگوار .

۵۰ـ أو یادکنید آن وقت را کدریا بدوازده راه بکردیم از بهر شمارا، برهانیدیم شمارا ازغرقه‌شدن واندرآب کشتیم‌فرعون وگروه‌فرعون را وشماشان می‌دیدی ازپس سه‌روز .

۵۱ـ و یادکنید آن وقت‌راکوعده‌کردیم واموسی چهل شبارَوز، انگه‌گوساله پرستیدی ازپس رفتن وی بکوه، او شما برخویشتن ستم‌کرده وکافرشده .

۵۲- انگه آن ازشما درگذاشتیم ازپس آن ، تا شمااز من آزادی کنید ومرا شکر کنی .

۵۳- أو یادکنید آن وقت را کبدادیم موسی را توریت او پدید کردن حلال وُ حرام و امر وُ نهی و جز آن و نصرت و دولت برفرعون، تاشما راه راست یاوید . (۱۱)

۵۴- وآن وقت یادکنید کی گفت‌موسی گروهش‌را ای‌گروه‌من! شما ستم‌کردید برخویشتن بپرستیدن شما گوساله را، توبه‌کنید وا طاعت خدای‌تان گردید . برهم کشد گوساله پرستیده را گوساله ناپرستیده ، این توبه‌کردن أو یك دیگر را برهم‌کشتن بهتر شما را نزدیك آفریدگارتان ، توبه‌تان بپذیرفت وازشما اندرگذاشت . حقّا کاوهست توبه پذیرنده ازان کبرتوبه مرد، اوُ وشخاینده .

۵۵- و یادکنید آن وقت راکی گفتید یا موسی ماباورنداریم ترا تا ببینیم خدای را رویا روی بچشم سر ، بسوخت شما را آتش صاعقه اوُ شما اندر یك دیگر می‌نگرستید کمی سوختید .

۵۶- انگه زنده واکردیم‌تان ازپس مرگ وُسوختگی‌تان‌تاشما(۱۲) شکرکنید زنده کردن مرا .

۵۷- اوُ سایه دارکردیم برشما ابررا اندربیاوان اوُ فرو فرستادیم برشما تلنگبین اوُ سُمانه را اندر بیاوان ، بخورید از حلالها آنچ روزی کردیم شمارا، اوُفردا را برمگیریداو هیچ زیان‌نکردندمارا، بیك خُویشتن را می‌زیان کردند .

۵۸- ویادکنید آن وقت‌راکی‌گفتیم اندرشید بدین‌شهراریحااندر، می‌خورید ازان هرکجا کخُواهید بفراخی بی‌شمار و بی‌رنج . اوُ کی اندرشید بدروازه شهرسرفرود ارید اوُ می‌گویید : لااله‌الاالله،گناه‌مابیامرز،

تا بیامرزیم گناهان‌تان أو زود بَودکی نیکَوا کاران را نیکَوا کاری افزاییم.

۵۹ـ بدل کردند آن کی گناه کرده بودند ، (۱۳) سَخُنَی گفتند جز آن کشان فرموده بدند، هِطّةٌ سمقا تا[1] گفتند فرو فرستادیم برانك گناه کاران بدند مـرگَی فجا از آسمان ، بدانك نافَرمانی کردند و سخُن را از حال بگردانیدند .

۶۰ـ أو یاد کنَید آن وقت را کآب خُواست موسی گرَوهش را اندربیاوان تیه، گفتیم برزن این چَوبِت را برین سنگ دُوازده پَستان[2] کاز هریکی چَشمی[3] آب بیرون آید . گشاده گشت ازان سنگ دُوازده چَشمه آب روشن کدانسته بد و شناخته بد هرگروهَی مردم آب شخَور خُویش . منّ وسلوی مَی‌خورَید أو زین جَویها آب مَی‌خورَید از روزی خدای ، أو مه کنَید اندر زمین فسادُ و معصیت .

۶۱ـ و آن وقت کی گفتَید یا موسی (۱۴) صبر نتوانیم کـردن برخوردن یك‌طعام یَك گونه خوردنی منٌ و سلوی ، خُواهش کن از بهرما فاخدای خُویش تـا بَرویندد ما را ازانچ بَرویندد زمین از تـرهای آن اوَخیار آن و سیر آن و دانـزه آن و پیاز آن . مـوسی گفت : مَی بدل خُواهَید کِردن آنچ فرَومایه‌تر أو بتر بدانچ بَهتر و برتر ؟ روَید بمصـر شَید حقّا کشما راست اینچ خُواستَید اوُ بـرنهادند بـریشان خُواری گزیتِ سردادن وزیّ درویَشی او سزای خشم گشتند از خدای . آن خُواری

۱ـ درتفسیر کشف‌الاسرار (۱ر۲۰۴) ذیل‌همین آیه «حطاً سمقاثاً»آمده: : « میگوید آن ستمکاران برخویشتن آن سخن که ایشانرا فرمودیم‌بدل‌کردند نه آن‌گفتند که فرمودیم بجای ِحطه ، حنطة گفتند ـ قتیبی گفت ـ حطاً سمقاثاً گفتند بر طریق استهزاء و این کلمه برلغت ایشان ـ حنطه حمراء ـ باشد. » در پاورقی کتاب مزبور ذیل همین کلمه نوشته : فی‌نسخه ج : حنطه سمقیما.

۲ـ «پ» دراصل متن با یك‌نقطه است به‌صورت «بستان» .

۳ـ چشمی : چشمه‌ای .

ودرویشی وخشم ولعنت از بهرآن‌بد کایشان (۱۵)کافربدند بمحمّد وقرآن، او می‌بکشتند پیغامبران را بناحق بی‌جرم و جنایت . آن خشم خدای بدانچ نافرمانی کردند خدای را اندر صید ماهی روزشنبه و ستم کردند برپیغامبران وحرامها بحلال گرفتند .

۶۲ـ حقّا کی آن‌کسها کبگرویده بدند بموسی و دیگر پیغامبران و آن‌کسها کجهودان بدند وباشند وترساآن وآنك از دین‌مسلمانی بیرون شدند . هرکس کبپرود بخدای او بروز واپسین ، روز قیامت و طاعتها بگزارد وزمعصیتها بپرهیزد ، ایشان‌را بودمزد وثواب‌شان نزدیك‌خدایشان وهیچ بیم نبودشان ونه‌آیشان اندوهگن شند .

۶۳ـ و آن وقت کی بستدیم اقرار شما او برداشتیم از بـرشما بر، (۱۶) کوه را ، گفتیم بگیرید این‌کتاب کشما را دادیم بقوت و بنیّت نیك، او یادکنید انچ اندران است از ثواب و عقاب وطاعت ومعصیت، تا شما بترسید ازخشم وعذاب و فرمان خدای برید.

۶۴ـ پس برگشتید از پس ان عهد و میثاق اگر نه فضل خدای بدی برشما بعذاب ناکردن، وگرنه رحمت وی بدی بفرستا[د]ن پیغامبرما محمّد ، گشتیدی از زیان‌کاران .

۶۵ـ وحقّا کشما نیك دانید آن کسهارا کستم کردند اندر وقت داود، بماهی گرفتن اندر روز شنبه ، گفتیم آیشان‌را باشید بوزنگان‌خواران و خاك‌ساران .

۶۶ـ کردیم آن را عقوبتی آن را کی از پیش کرده بودند و عبرتی آن‌را کاز پس آن تااقتدا نکنند، او پندی پرهیزکاران را ، محمّد را و امّتش را .(۱۷)

۶۷ـ و آن وقت کی گفت موسی گروهش را خدای می‌فرماید

شماراکی بکشید گاوی را تاکشنده عامیل پدیدآید گفتند مارا همی بافسوس گیری. موسی گفت: بازداشت خواهم بخدای کی باشم از افسوس کنان.

۶۸- گفتند بخوان از بهر ما خدایت را تا پدیدارکند ما راکچه گاوست این، کوچك یا بزرگ، پیریا جوانه. موسی گفت: حقاکخدای می‌گوید کآن گاوی واید، نه‌پس پیر او نه بس جوانه، میانه، میان پیر و جوانه. پس بکنید آنچ تان فرمایند.

۶۹-گفتند بخوان از بهرما خدای ترا، تا پدیدکند ما را کچگونه واید رنگ آن‌گاو، (۱۸) موسی گفت: حقاکخدای می‌گوید آن‌گاوی واید، زرد سم و سرو سیاه پوست، روشن رنگ، شادکند نگرندگان را.

۷۰-گفتند: بخوان از بهرما خدای خویش را، تا پدیدکند ما را چه‌گاوست این،کاری اگر[1] رمگی،کحقاکی‌گاوان پوشیده‌گشت برما و حقاکما اگر خدای خواهد بدانیم کچگونه می‌واید، و کشنده عامیل کیست.

۷۱- موسی گفت: حقاکخدای می‌گوید کآن گاوی واید نه فرهخته وبکسار وبار شکسته،کزمین شورد اونه‌آب‌کشدکشت و برز را بی‌عیب و عوار واید، یك رنگ واید.گفتند اکنون بیاوردی درست و راست او بگفتی. بکشتند آن گاو را و نزدیك بدکاز گرانی بهابنه کشتندی. (۱۹)

۷۲- او یادکنید آن وقت کبکشتید عامیل را، پس دوگروهی کردید اندر کشتن‌آن، او خدای پدیدکردآنچ شما می پنهان داشتید.

۷۳- پس‌گفتیم بران‌کشته زنید پاری[2] ازان‌گاوهمچنان‌کزنده‌کرد عامیل را یا محمد، زنده‌کند خدای مردگان را اومی‌نماید شما راعلامتها و

۱- اگر: بمعنی «یا». ۲- پاری: پاره‌ای.

نشانهای خویش را، تا شما بصدق دل بدانید زنده کردن را.

۷۴- پس سخت و سیاه‌گشت دلهاتان ازپس آن. آن دلها بسختی چون سنگ شد، نه کسیه ترا سخت‌ترازسنگ. وحقا کاز سنگها سنگ بود کبیرون دمد ازان جویهای آب و حقا کازان سنگها سنگ بود کاز هم بترکد، بیرون آید ازان سنگ آب روشن، (۲۰) و حقا کاز سنگهاسنگ بود کازسرکوه بلند ببن گردد از بیم خدای. او خدای عزوجل نغافلست ازآنچ شما می‌کنید.

۷۵- امید دارید کباور دارند شما را جهودان او بدند گروهی هفتاد مرد ازیشان واموسی، بشنیدند سخن خدای را، انگه بگردانیدندآن را ازپس آنك دریافته وشناخته و نیك بدانسته بدند، وایشان می‌دانستند کمی بگردانند؟

۷۶- او هرگه کمنافقان ببینندآن کسها را کبخدای و محمد و قرآن برویده‌اند،گویند ما برویده‌ایم بپیغامبرتان. اوهرگه کتنها باشند با یك دیگر مهتران گویند کهتران را، چرامی بگوید محمد و یارانش را آنچ بگشادست خدای اوپدیدکردست برشما تا خصومت کنند بدان واشما (۲۱) بنزدیك خدای‌تان یعنی نعت و صفت‌محمد؟ نه می‌دانید کاین بنه‌واید گفتن؟

۷۷- نمی‌دانند این مهتران کخدای می‌داند آنچ‌پنهان‌گویند بایك‌دیگر و آنچ آشکاراگویند محمد و یارانش را؟

۷۸- وزیشان برخی امیان‌اند، ازنبشته ندانند خواندن، مگرچیزی کزبرمی‌خوانند او می‌گویند. او نه‌اند ایشان مگر بردوگمانی.

۷۹- سختی عذاب وادی دوزخ آن کسها را بودکی بنبیسند صفت محمد را بگردانیده بدستهاشان، انگه گویند این از نزدیك خدای

است تا بخرند بدان اندك مایه چیز خوردنی. سختی عذاب وادی دوزخ ایشان راست از انچ بگردانیده بنبشت دستهاشان، و سختی عـذاب وادی دوزخ ایشان راست بدانچ می‌سازند از حرام و سحت ورشوت .

۸۰- أو گفتند جهودان نه رسد بما (۲۲) آتش دوزخ مگر چهل روز شمرده، بگوی یا محمد گرفتستید بنزدیك خدای عهدی و میثاقی خلاف نکند خدای عهد خویش را نه کمی گوییدبرخدای آنچ نمی‌دانید اندر کتابتان .

۸۱- نچنین است کشما گفتید، هر کس ککافر بود أوگردش اندر گرد کفر وشرکش، برادش مرگ آید. ایشان دوزخیان باشند،ایشان بدوزخ اندر جاودان باشند .

۸۲- وآن کسهاکبرویده باشند بخدای ومحمد وقرآن، و طاعتها گزارده باشند و از معصیتها پرهیز کرده باشند ، ایشان بهشتیان بـاشند ، ایشان اندر بهشت جاودان باشند.

۸۳- أو(۲۳) مابرگرفتیم‌عهد ومیثاق برفرزندان یعقوب کنه‌پرستند مگر خدای را ، وا مادر و پدر نیکوی‌کردن ، واخویشان نیکوی کردن ، وایتیمان‌نیکوی کردن، وادرویشان‌نیکوی کردن. أو مردمان را نیکوی‌گویید اندر کار محمد ، و پنج نماز فریضه بپای دارید ، او زکوة فریضه بدهید ، انگه بر گشتید مگر اندکی از شما چون عبدالله‌بن سلام و یارانش ، أو شما روی ازان اندرگردانیدی.

۸۴- وما برگرفتیم عهد و میثاق برشماکنه ریزید خون یك دیگر، معنی بنی قریظة ونضیر. و بیرون‌نکنید یك دیگرتان را ازخان مانهاتان. انگه (۲۴) مقر آمدی أوشما أکنون گوای می‌دهید أو می‌دانید .

۸۵- پس أکنون شما می‌کشید یك دیگر را أو بیرون می کنید گروهی را از اهـل دین شما ، از خان مانهاشان ، یار یك دیگر می‌باشید

بریشان ببیدادی وستم او بزرجستن ، او فرموده بودیم کی اگر اهل دین شما اسیر آیند ، واخریدشان او حرام کردستند برشما بیرون کردن آیشان از خانمانهاشان و کشتن‌شان . می‌ببروید ببرخی کتان بدل خوش آید ، از کتابتان اسیران خویش رامی‌واخرّید، او می‌کافرشید ببرخی کتان ناخوش آید ، اسیران اهل دین‌تان را وانه خرید ؟ نیست جزآ آن کس کچنین کند ازشما، مگرعذاب کشتن واسیرکردن اندر(۲۵) زندگانی این جهان،او روز رستاخیز وابرندشان واسخترین عذابی. و خدای نغافلست از انچ آیشان می‌کنند .

۸۶ـ آیشان آنند کبرگزیدستند زندگانی این جهان بـران جهان ، نه سبك‌تر کنند از یشان دوزخ را، اونه ایشان را از عذاب برهانند.

۸۷ـ او حقا کما بدادیم موسی را توریت ، و از پی یك دیگـر می‌فرستادیم ازپس‌وی پیغامبران را . اوبدادیم‌عیسی پسرمریم را امرونهی وعجایب وعلامتها، اونیرومندکردیم وی را بجبریل پاکیزه. (۲۶) اکنون هرگه کبشما جهودان آوردی پیغامبری چیزی کشما را ناخوش آمدی کبر آوردی اوکبروایست آوردن گروهی‌را ، بدروغزن بایست داشت محمد وعیسی را، او گروهی را بوایست کشتن، یحی[1] و زکریا را؟

۸۸ـگفتند جهودان: دلهای ما علم ته اندر نه یاود ، نه چنان است کآیشان گویند ، بلعنت بکردستشان خدای عقوبت کفرشان را ، انـدکی بخواهند برویدن.

۸۹ـ وآن وقت کآمدشان کتابی از نزدیك خدای راست دارنده او موافق، واز انچ ایشان‌دارند ازتوریت بتوحید وصفت محمد، وآیشان‌از پیش محمد وقرآن می‌یاری خواستندی بمحمد، برکافران اسد وغطفان او مزینه او جهینه. چون بیامد بآیشان آنچ دانستند کآن حقست، کافر شدند

۱ـ یحی: یحیی.

بدان، لعنت خدای و خشم وعذاب وی (۲۷) برکافران وجهودان بادا.

۹۰- بدا چیزی کبفروختند بدان خویشتن را، کی کافرشدندبدانچ فرستاد خدای از قرآن بحسد، از بهرآن کمی فرستد خدای از رحمت و فضلش کتاب و پیغامبری را بران کس کخود خواهد محمّد از بندگانش، سزاوار گشتند بخشمی و لعنتی بر خشمی ولعنتی، وکافران را عذابی بود خوار کننده .

۹۱- وهرگه کی گویند جهودان را ببروید بدین قران کفرستادست خدای، گویند ما بدان ببرویم کبما فرستادند، معنی تورية، أوکافرشند بهر کتاب کجد ازتوریت. أوقرآن حقّست موافق بتوحید، واز انچ ایشان‌دارند ازتوریت بگوی یا محمد ازبهرچرا می کشتی (۲۸) پیغامبران خدای را از پیش محمد، اگرشما مومنان مصدّق بدستید.

۹۲- و حقّاکبشماآورد موسی امرونهی وعلامتها انکه پرستیدی گوساله را ازپس رفتنش بکوه، أوشما کافر شده.

۹۳- اوما برگرفتیم عهد ومیثاق برشما، أوبرداشتیم ازورشما بر، کوه را، بگیریدآنچ دادیم شمارا ازتوریت بقوّت ونیرو اودایم برآیستادن، أوبشنوید و فرمان برید. گفتند: بشنیدیم أو فرمان نه‌بریم، أو سرشته‌بدند بدلهاشان‌اندر، دوستی گوساله، بعقوبت کفرشان. بگوی یامحمّد بدا چیزا کشما را فرمودست بدان بروش‌تان، (۲۹) اگرشما بدستی برویدگان.

۹۴- بگوی یا محمّد اگر چنانست کشما راست سرای واپسین، معنی بهشت، بنزدیك خدای خاصة نه محمّد ومومنان را، بآرزو فا خواهید مرگ را، اگرشما می‌راست گوید.

۹۵- أو جهودان مرگ بآرزوا نخواهند هرگز ، بدانچ آیشان کردستند . او خدای نیك داند جهودان را.

۹۶ـ وحقا کیاوی تو یامحمّد جهودان را حریص‌ترین همه مُردُمان برزندگانی اندرین جهان، واز مشرکان وگبرکان کسست کدوست دارد، اگر وی را زندگانی دهند و هزار (۳۰) سال، وآن نه دورکننده بود وی را از عذاب دوزخ کی وی را زندگانی درازکنند. أو خدای دانـا أو بیناست بدانچ آیشان می کنند.

۹۷ـ بگوی یامحمد هرکس کی‌دشمنست جبرئل را، حقا کخدای جبرئل را فرستاد بوحی قرآن بردل تو یامحمّد بامرخدای‌آمد او قران از نزدیك خدای‌آورد، موافق‌وراست دارنده بتوحید، آن‌کتابها راکی‌از پیش آمد، أو راه راست أو مژدگان ببهشت مومنان مخلص را.

۹۸ـ هر کس کدشمن بود خدای را او فریشتگانش را أو پیغامبرانش را، او جبرئل أومیکایل را، حقاً کی‌خدای دشمن دارد جهودان وُکافران را.

۹۹ـ أوحقاً کما فرستادیم بتو یا محمّد (۳۱) آیتها قرآن، هویدا أو روشن بامرُونهی. أوکافُر نباشد بآیتهای قرآن مگرجهودان وُکافران.

۱۰۰ـ أکنون‌هرگه کعهدی کردندی پیغامبرانواجهودان بامرُونهی، بوایست انداخت آن را، أو عهد بـوایست شکست گروهی را ازیشان؟ نه کبیشترشان بنه وایست برویدن.

۱۰۱ـ أکنون کبیامدشان پیغامبری از نزدیك خدای موافق و راست گوی‌دارنده بتوحید وصفت محمّد را، وازان توریت کآیشان دارند، بینداخت‌گروهی‌ازان‌کسهاکآیشان را داده بودند توریت، توریت را واپس پشتهاشان چنانك ایشان خود نه دانستند.

۱۰۲ـ وازپس‌آن گشتند کی‌خوانده وُ ساخته و نبشته بدند دیوان برشدن پادشاهی(۳۲) سلیمن چهل روز از جادوی و نیرنگها، أو هرگز کافر

نشد اُوجادوی نه‌نبشت ونه‌ساخت وکارنه‌بست ونه‌فرمود جادوی و نیرنگها سلیمن، بدَیك دیوان نبشتند و ساختند وکاربستند جادوی وکافر بودند کمَی‌ـ آموختند مُردمان را جادوی . و هرگز نفرستادند جادوی بران دُو فرَیشته ببابل، هاروت و ماروت . اُوبنه آموزنـد آن دَو فرَیشته آنچ بگفتن آن مبتلااند، هَیچ کس را تاگَویند ما را بدین سَخُن مبتلاکردستند تاعذاب برما سختر مَی‌شود . توبارَی کافُر بمباش اُوبدین کار مکن . مُردمان بیامَوزند ازیشان و یاد گیرند از گفتارشان آنچ جدای[1] او کنند بدَان میان مرد اُو زدِش وزیدَك دیگرشان ببندند وایشان هَیچ بزند[2] نکنند بدان هَیچ کس‌را ، مگر بعلم ودانش خدای. ودَیوان و جهودان اُو جادوان آن‌آموزندکزیان داردشان اندران جهان،(۳۳) وهَیچ سود نکنندشان اندرین‌جهان ونه اندران جهان. حقّا کدانند فرَیشتگان وجهودان وُدَیوان کآن‌کس کجادوی‌برگزیند نه‌بدَود او را اندران جهان ببَهشت اندر هَیچ برخ . حقّا کبد چیزیَست جادوی کبفرَوختستند بدَان خُویشتن‌را اگرایشان‌دانش‌کاربندندَی ودَی‌گمان بدُانندی .

۱۰۳ــ وگر این جهودان بیروندَی بمحمّد و قرآن ، و از جهودی و جادوی بپرهَیزیَدندَی مزد وُ ثواب آن از نزدیك خدای بهَتر بودَی ، اگر بیقین بدانستندَی .

۱۰۴ــ ای‌مومنان مگَویدَید محمّد راگوش‌فامادار اوبشنوکمشنیدـ یا ، اُوبگَویدَید ما را چشم‌دار اُو بشنو سخنان ما بشنوید و فرمان بدَری ، وجهودان را عذابَی دردناك بدَودکدرد آن بدلهاشان‌رسد .

۱۰۵ــ نمَی‌خُواهند کافران اهل کتاب ، کعب اشرف و یارانِش ، اُونه مشرکان مکّة ، بوجهل وُ یارانش(۳۴) کفرَ وفرَستند برشما بر یامحمّد،

۱ــ جدای: جدایی .   ۲ــ بزند: گزند .

هیچ نبوّت واسلام و قرآن ازآفریدگارتان . اُوخدای برگزیند بدین اسلام و نبُوّت وقرآن‌آن راکخود خواهد، محمّد راکسزاوار آن بَود. و خدای خداوند نعمت َبزرگوارست بنبوّت ودین مسُلمانی برمحمّد علیه‌السلم.

۱۰۶- هرآیت کمنسوخ بکنیم بیاریم‌ناسخَی َبهترو‌آسان‌ترو نافع‌تر زان، یا بفرماییم دست واداشتن حکم‌آن، وَی[1] آیتی د[2]نص، یـا همچنان. نمَی‌دانی یا محمّد کخدای عزّوجلّ برهرچیزی کخواهد ُتواناست؟

۱۰۷- نمَی‌دانی یا محمّد کخدایست کوَی راست پادشاهی هفت آسمان وپادشاهی زمین، اُونیست شمارا ای جهودان از عذاب خدای َهیچ ُخویش و َدوست‌کسودکند، اُو َهیچ یار و نگه دارکنگاه دارد؟

۱۰۸- َمی‌آن ُخواهَیدکی اندر ُخواَهید (۳۵) ازپیغامبرتان‌چنان کی اندر ُخواستند ازموسی ازپیش محمّد، اُو هرکه بدَل ِگرد اُوبرگزیند کفر را برمسُلمانی،گم شد از راه راست.

۱۰۹- َبـآرزو مَی‌خواهند بسیاری از جهودان ، کعب اشرف و یارانِش‌کی واگردانند شما را یا عمّار و یا حُذَیفه ویا معاذبن جبل، ازپس بروش‌تان تاکافُر بباشَید ازبهرحسد و بد ُخواستن را، از نزدیك تنهاشان از پس‌آنك ِپدیدآمد آیشان را نبوّت محمّد و نعت وصفتش درست و راست عفُواکنَید واندرگذارَید و روی ازیشان ُبگردانَید، تا بیارد خدای عذابش بربنی ُقریظه و نظیر[3]، از کشتن و اسیرکردن و ازخان مان َبیرون‌کردن. حقّاکی خدای برهرچیزی ازکشتن و از خان مان َبیرون‌کردن تواناست.

۱۱۰- اُودایـم َبپای دارَید پنج نماز فریضه را ، (۳۶) اُو بدهَید زکات ُخواستَیهاتان ، اُو هرچ شما از َپیش َبفرستَی ُخویشتن‌تان را از کرداری‌نَیك، واپاوَید ثواب‌آنرا بنزدیك خدای. حقّاکی خدای بهرکارَی

۱- وی: بی. ۲- دنص: درنص. ۳- کذا! و صحیح: نضیر.

کشما کنید بینا او داناست بنیتهاتان.

۱۱۱- جهودان گفتند: نه شود اندر بهشت مگر آنك جهود مرد، او ترساآن هم‌چنین گفتند : نشود اندر بهشت مگر آن کی ترسا مرد. این آرزوهاشان‌است بگوی یا محمّد بیاری حجتهاتان اگر شما راست‌گویان‌آید.

۱۱۲- نه چنین است کشما گفتید ولکن هر کس کپاکیزه کرد دین خویش خدای را، او آو نیکوا کار و نیکوا کردار و نیکوا گفتار بود، اورا بود مزد و ثوابش نزدیك خدایش اندر بهشت، نه بود هیچ بیم بریشان، او نه ایشان اندوهگن شند.

۱۱۳- اوگفتند جهودان (۳۷) نه‌اند ترساآن بر هیچ‌چیز، او گفتند ترساآن نیستندجهودان بر هیچ چیز،وایشان می‌خوانند توریت وانجیل، همچنین گفتند یا محمّد آن کسها کی هیچ کتاب ندانند ، همچنین کآیشان گفتند . خدای حکم و داوری کند میان آیشان روز رستاخیز اندرانچ آیشان اندران اختلاف کردند.

۱۱۴-اوکه‌بود کافرترزان کس کی‌وداشت مزگتهای خدای را کی یادکنند اندران نام وی را، وبکوشید اندر ویران کردن بیت‌المقدس؟ آن رومیان نه بود ایشان را کی اندر بیت‌المقدس شند ، (۳۸) مگر بترس و بیم از مؤمنان، ایشان را اندرین جهان عذاب بود ویرانی شهرهاشان ، و ایشان را اندران جهان عذابی بود بزرگ.

۱۱۵ - خدای راست مشرق کآفتاب ورایذ ، او مغرب کآفتاب فروشود، هرکجا روی فاکنید اندر نماز بتحرّی کقبله نه دانید،آن نماز برضا خدای بود . حقّا کی خدای بی‌نیازست از همه خلق ، داناست بنیتهاشان.

۱۱۶- وجهودان و ترساآن گفتند خدای مسیح و عزیز را فرزند

گَرفت، پاکا خدای از زنُ و فرزند وُ همتا وُهنباز، نه‌چنانست کآیشان گفتند، او راست هرچ اندر هفت آسمان وزمین خلقست، همه اورا فرمان‌برداراند، مقّراند ببندگی .

۱۱۷ـ آفریدگار هفت آسُمان و زمینست، وهرگه‌کی قضاکند کارَی را، همَی‌گَوید وَی را بباش، ببُود. (۳۹)

۱۱۸ـ أوگفتند آن‌کسهاکی ندانند توحید خدای را، معنی‌جهودان، چرا سخن نگَوید واما خدای معاینه، یا چرا نیاید ما را آیتَی. نبوّت محمّد را، همچنین گفتند آن‌کسهاکاز پیش‌ایشان‌بدند، همچنین کآیشان‌گفتند، واهم ماند دلهاشان. ما پدید کردیم آیتها وُ علامتها و معجزها و برهانهاگرَوهَی را کبَی‌گمان‌اند .

۱۱۹ ـ ما فرستادیم ترا بقرآن و توحید مژدگان دهنده ببهشت مومنان را ، أوبیم‌کننده از دوزخ‌کافران را ، أونه‌پرسند ترا یا محمّد از دوزخیان .

۱۲۰ـ خشنند نباشند از تُه یا محمّد جهودان مدینه، (۴۰) ونه‌ترسا-آن نجران، تاآنگه‌کتو دین آیشان نگیری. بگَوی‌یامحمّد حقّاکی دین‌خدای دین مسُلمانیست، أو حقّاکی اگر متابعت‌کنی هوای آیشان را، ازپس آنك بتُه‌آمد، از قرآن‌کدین خدای اسلامست و قبله خدای‌کعبه است ، نه بوَد ترا ازعذاب خدای هیچ دوست أوخویشاوند کمُنفعت‌کند، أو نه‌هَیچ یار ونگه دارکترا برهاند.

۱۲۱ـ آن‌کسهاکی دادستیم آیشان را توریة وانجیل، عبدالله‌بن سلام و یارانِش وبحیرا الرّاهب و یارانش و نجاشی و یارانِش، برخَوانند آن را سَزای برخُواندنِش. آیشان بِبَروند بمحمّد وقرآن، أوهرکه بنه‌برود بمحمّد و قرآن، آیشان زیان‌کاران باشند.

۱۲۲- ای فرزندان (۴۱) یعقوب یادکنَید نعمت مراکمنّت نهادَم بدان ورشما، و آنكِ من برگزیدَم شما را بر مُردمان زمانه‌تان .

۱۲۳ - و بُترسید از رَوزی‌که بسندگی نه‌کند َهیچ‌کافُر از َهیچ کس‌بهَچیز، اُونه پذیرند از َهیچ‌کافرفداکردن تن خُویش، اُونه سود دارد َهیچ‌کافُر را خُواهش‌کردن ، اُو نه‌ایشان را َبرهانند.

۱۲۴- و آن وقت‌کی بیاموزد ابرهیم را خدایش بسخَنانَی ، ده چیز: پنج اندر سر ، و پنج اندرتن، تمام َبگزارد آن . خدای‌گفت : من کِردَم ترا ُمردمان را امامی[1]. ابرهیم‌گفت : واز فرزندان من امامَی‌کن . خدای‌گفت : نه رسد رحمت وکرامت من اندرین جهان و آن جهان (۴۲) آن‌کسها راکظالمان باشند.

۱۲۵- اوماکردیم خانه مکه را وازامدن‌گاهی ُمردمان را ، اُو امن گاهَی . و ُبگیرَید یا محمّد از ایستادن‌گاه ابرهیم نمازگاهی و ِقبلَی[2]، و بفرمودیم ابرهیم را اُو اسمعیل راکی پـاکیزه دارَید خانه مرا طواف‌کنان را اُو معتکفان را ونمازکنان را .

۱۲۶- و آن وقت‌کی‌گفت ابرهیم ای بار خدای من! َبکن ایـن مکّه را شهری‌آیمِن از فتنها ، او َروزی ده ُمردمان مکه را از میوها ، آن کسها راکی ببرویده باشند ازیشان بخدای اُو برَوز واپسین . خدای‌گفت: (۴۳) وهركِ کافُر َبود، َروزی دهُمش اندك مایه چندکی، انگه فاپِنامُمش فاعذاب آتش َدوزخ . و بدا جایگاها کآنست.

۱۲۷- و آن وقت کی مَی وراوُرد ابرهیم بنیاد خـانه مکّه را واسمعیل، مَی‌گفتند ای بار خدای ما بَپذیر از ماکی توای شنوای دعـاها ،

۱- درحاشیه به خط کاتب اصلی نـوشته شده : «من ترا امامی‌کردم مردمان را».
۲- قبلَی : قبله‌ای.

دانا بنیتها.

۱۲۸- ای بار خدای ما و چنان دارما را فرمان بردار ترا بتوحید و عبادت و از فرزندان ما گروهی فرمان بردار ترا، اُوبنمای ما را سنتهای حجّ ما اُوتوبه دَه ما را، کتوای تو به پذیرنده، برمومنان وشخاینده .

۱۲۹ - ای بار خدای ما اُو بفرست (۴۴) اندر فرزنـدان اسمعیل پیغامبری هم ازیشان، کبر خواند بریشان آیتهای توقرآن را، اُوبیاموزدشان قرآن را وحدیثهای علم قرآن، اُو پاکیزه کندشان بتوحید و زکوة وصدقه ازگناهان. حقّاکی توی قوی بکینه کشیدن ازان کی برسول و کتاب بنه برود، حکیمی اندر رسول فرستادن.

۱۳۰-آن که بودکی بیرون آید از دین و سنّت ابرهیم ، مگر آن کس کزیان کرده بود خویشتن را ؟ و حقّاکی ما برگزیدیم وی را اندرین جهان و حقّاکی وی اندران جهان از پیغامبران بود اندربهشت.

۱۳۱-آن وقت کی گفت وی را خدایش دین وعمل خدای را پاکیزه دار، گفت ابرهیم : دین و عمل پاکیزه دارُم آفریدگارهمه خلق را.

۱۳۲- اندرزکرد بلااله الاالله ابرهیم پسرانش را ، اُویعقوب نیز گفت: (۴۵) یا پسران من حقّاکی خدای برگزید شما را دین مسلمانـی ، نگرید نمیرید مگر شما مسلمانان .

۱۳۳- شما جهودان انجا بدی کی حاضر آمد یعقوب را مرگ، آن وقت کی گفت فـرزندانش را ، چه خواهید پرستیدن از پس من؟ گفتند پرستیم خدای ترا اُوخدای پدرانت را پرستیم، ابرهیم واسمعیل واسحق، یك خدای را پرستیم، اُوما وی را مقرّیم بتوحید وعبادت.

۱۳۴- این گروهی اند گذشته ، آیشان را بد هرنیکی کی کردنـد (۴۶) و شما را بود هرچ کرده باشید از نیکی، و نه پرسند شما را از انچ

آیشان کردند وگفتند .

۱۳۵- وگفتند جهودان مومنان را : باشیـد جهودان ، اُو ترساآن گفتند ترساآن باشید ، تا براه راست باشید . بگوی یا محمّد جهـود و ترسا مباشید ، دین ابرهیم گیرید ، مسلمانـی پاکیزه . اُو هرگز نبود ابرهیـم از کافـران .

۱۳۶- بگوید همه ما ببرویدیم بخدای و بدانچ فرستادند بما از قرآن، اُوبدانچ فرستادند بابرهیم، معنی صحف ابرهیم، اُو بدانچ فرستادند باسمعیل ازکتابش ، اُوبدانچ فـرستادند باسحق او یعقوب ازکتابشان ، اُو بدانچ‌فرستادند بفرزندان یعقوب ازکتابهاشان او بهرکتاب کی داده‌اندموسی را اوعیسی را، اوبهرکتاب کی داده‌اند پیغامبران را از(۴۷) خدای ایشان . جدا نکنیم میان هیچ‌کس ازیشان، اُو ما وی را مقرّیم بتوحید وعبادت اُو برویده‌ایم بخدای وپیغامبران وکتابهاشان .

۱۳۷- اگر ببرونـد جهودان وترساآن بهمچنین کشما ببرویدستی بدان بجملهٔ پیغامبران وکتابشان، راه راست یافتند. واگربرگردند ازبرویدن بخدای وپیغامبران وکتابهاشان، ایشان نه بردیـن خدای‌اند. زود بود کـی کفایت کند تراکارایشان خدای، بکشتن‌وازخان‌مان بیرون کردن . اُوخدای شنواست گفتارشان را ، داناست بعقوبت شان .

۱۳۸- دین‌خدای گیرید، اُوکیست نیکواتر دین ازخدای عزوجلّ؟ اوبگوید کما بوی برویده‌ایم، مقرّیم مخلص‌ایم بتوحید وعبادت .

۱۳۹- بگوی یا محمّد می‌خصومت کنید واما اندردیـن خدای اُو آوی است آفریدگارما اُوآفریدگارشما اُومارا است کارهای‌ما اوشمارا است (۴۸) کارهای شما اُوما وی را پاکیزه دینانیم؟

۱۴۰- شما جهودان و ترساآن می‌گویید کی ابرهیم و اسمعیل و

اسحق ویعقوب اُوفرزندان یعقوب، ایشان بدند جهودان ، اگـر[1] ترسا آن . بگوی یا محمّد شما َبه دانَید یاخدای؟ اُوکه ستم‌کارتر بود ازان کس کپنهان کندگوای کبنزدیك وی بود ازنزدیك خدای اندرتوریت وانجیل؟ اوخدای نغافلست زانچ شما َمی کنید.

۱۴۱ـ این گَروهَی اندگذشته ، ایشان‌را َبود هرچ کردستند از نیکی، اُو شما را َبـود هرچ کِـرده باشَید ، اُو نه پرسند شما را زانچ (۴۹) ایشان کردستند .

۱۴۲ـ زود َبود کی گَویند َبی‌خردان ازجهودان ومشرکان عرب ، چه واگردانیدشان ازان قبله‌شان کبران نماز َمی کردنـد ، معنی سوی بیت‌ـالمقدّس؟ بگَوی یامحمّد خدای راست مشرق‌یعنی نمازسوی کعبه، اومغرب یعنی نماز ازسوی بیت‌المقدّس، راه نمایدآن را کخُواهـد براه راست او قبله کعبه .

۱۴۳ـ و همچنین کی گَرامی کردیـم شما را بدین وقبلـه ابرهیم ، کردستیم شما را امّتی گزیده، بهترین امّتان بداد وعدل، تا شما باشَیدگوایان پیغامبـران را بر ُمردمان ، وتا بِوَد پیغامبرمحمّد برشما گـوای، اُوشما را مزکّیی اومعدّلی ، اُونه کردیم آن قبله راکی ُته بودی وران هژده ماه، مگر ازبهران راکتاببینیم آن را (۵۰) کی ُفرمان برد پیغامبررا ، اُوجدا کنیم آن را کفرمان پیغامبربرد اندرگردانیدن قبله ازان کی برگـردد، وادین اوقبلـه پیشین شود ، واین قبله کعبه سخت بزرگ ودشخوار بود مگر بران کسها کی نگاه داشت خدای دلهاشان . اُوخدای ضایع نکند ایماتان[2] را ، اومنسوخ نکند دین‌تان را اگرشریعتی منسوخ کند . حقّاکی خدای بمردمان مهربان و

۱ـ اگر: بمعنی «یا»

۲ـ ایماتان : ایمانتان

شخایندست .

۱۴۴ـ ما مَی بینیم نگرستن ترا اندرآسمان تاجبرئیل کَی آید قبله بگرداند. حقّا کی واگردانیم‌ترا واقبلَی[1]، بپسندی وخوش آیدت‌قبله‌ابرهیم. بگردان رویت را اندرنمازسوی مزگت حرام، خانه مکّة . وهرکجا باشَید ازدشت ودریاب، بگردانید. رویهاتان را یعنی‌اندرنماز(۵۱) بسوی مزگت حرام . وحقّا کی آن‌کسها کایشان را داده‌اند توریت دانندکقبله مزگت حرام حقّست ازخدای‌شان . وخدای نه غافل است ازانچ آیشان مَی کنند و پنهان مَی‌دارند .

۱۴۵ـ وحقّا کی اگربیاری‌آن‌کسها راکشان داده‌اند توریت و انجیل هرآیت کخواهند، نمازنکنند بقبله تو، اُوتونیزنمازنکنی بقبله آیشان، اوجهودانُ وترساآن نماز نکنند بقبله یك دیگر. وحقّا کی اگرُته‌آن‌کنی کآیشان خواهند، بقبله ایشان نمازکنی ازپس‌آنك بیامد بته از وحی قرآن کی حرم قبله ابرهیم است، حقّا کی ته اگربقبله جهودان وترسان نمازکنی ازستم‌کاران باشی، اُخویشتن را زیان‌کنی .

۱۴۶ـ آن‌کسها (۵۲) کآیشان را دادیم توریت ، عبدالله بن سلاّم و یارانش را ، مَی‌دانند پیغامبر را بنعتُ وصفتش، همچنان‌کمَی شناسند پسران شان را . وحقّا کی‌گروهی ازیشان مَی‌پنهان دارند حق را ، صفت ونعت محمّد را ، وایشان مَی‌دانند اندرکتاب شان .

۱۴۷ـ حقّست این قرآن ونبوّت ته یا محمّد وُدین اسلام وقبله و کعبه ازنزدیك خدایت، نگرنباشیا ازشك‌کنندگان .

۱۴۸ـ وهمه مومنان را قبله کعبه است ، هرمومنی را روی اندر نمازسوی کعبه وایدگردانیدن، پیش‌دستی‌گیرَیدیا امّة محمّد بگزاردطاعتها،

---

[1] ـ قبلَی : قبله‌ای

هر کجا باشید واهم آردتان خدای رَوزقیامت همه را بجمله پاداشت دهـد . حقّا کی خدای برهرچیزی کخُواهد تواناست .

۱۴۹- وز هرسو کی روی ُبگردان رویت را (۵۳) بسوی مزگت حرام و آن قبله حقّست ازخدایت کی آن قبله ابرهیمست . وخدای نغافلست زانچ آیشان مَی پنهان دارند .

۱۵۰- وزهرکجا روی ُبگردان روی ترا اندر نماز سوی مزگت حرام، وهرکجا باشَید از دشتُ و دریا، ُبگردانَید رویهاتان را اندر نمـاز سوی مزگت حرام، تا نه‌بَود عبدالله‌بن‌سلاّم وُ یارانِش را برشما هَیچ‌حجّت اندرگردانیدن قبله‌کاندر توریت است،کمزگت حرام قبله ابرهیم است ، و نه‌آن راکی ستم‌کاراند ازَیشان. امّا آن کی ازیشان بَی دادُ و ستم‌کارانـد ، کعب اشرف و یارانِش، مترسید ازیشان و ازمن ترسید. و ازبهرتمام‌کردن نعمت ُخویش برشماتان واقبله ابرهیم‌گردانیدَم، و از بهرآنك تا شما (۵۴) راه راست یاوَید بقبله ابرهیم.

۱۵۱- همچنان‌کی بفرستادُم اندر میان شما پیغامبرَی هم از نسب شماکمی خواند برشما برآیتهای‌کتاب ما را، أوپاکیزه‌کند شما را بتوحید أو زکوة و صدقه از گناهان ، أو بیاموزد شما را قرآن و علم قـرآن ، او حدیثهای حلال و حرام و احکام و حدود وخبرهای امتان‌گذشته، اوبیاموزد شما راآنچ شما ندانستَید.

۱۵۲- اندرین جهان مرا یادکنَی بطاعت ، تا من شما را یـادکنم ببهشت، أو شکرکنَید مرا أو نگرید ناسپاسی نکنَید.

۱۵۳- ای مومنان یاری ُخواهید بصبرکردن برگزاردن فریضها ، او دست واداشتن معصیتها، اونمازکردن برکفارت‌گنهان. حقّا کی خـدای یارُ و نگه‌دار صابران وُ شکَیبا آن است .

۱۵۴ـ او نگرَیدا[1] نه‌گویَیدای منافقان آن را بکشدند اندر طاعت خدای (۵۵) کآیشان مردگانند ، نه‌کآیشان زندگان‌اند ، بیک شما نه‌دانید چگونگی حالشان.

۱۵۵ـ وحقّاکی بیازماذیم شمارا بچیزی ازبیم‌دشمنان وزگرسنگی و کم‌کاستی از خواستها ، او مرگ و بیماری تنها و بشدن میوها ، او مژدگان دِه آن شکیباآن را.

۱۵۶ـ کهرگه‌کفایشان رسد درد و اندوه و گرسنگی و زیان و بی‌چارگی ، گویند ما خدای را ایم ، و ما را وانزدیك وی واید گشتن از پس مرگ .

۱۵۷ـ آن‌کسهاکچنین گویند وُ چنین باشند برایشان بود آمرزش ازآفریدگارشان، ورهانیدن از عذاب اندران جهان. وایشان راه یافتگان باشند بگفتن انّالله وانااليه راجعون.

۱۵۸ ـ حقّاکی میان صفا و مروه طواف‌کردن ، ازان مناسکهای حج است (۵۶) کخدای فرمودست . هرکس‌کی زیارت‌کند خانه مکّه را یعنی حج‌کند یا عمره‌کند هیچ بزه نبود وی راکی طواف‌کند میان‌آن‌دو. هرك افزون‌کند نیکی، برطواف واجب بفزاید، حقّاکی خدای هو سپاس است، اندك مایه بپذیرد، بسیاری جزا دهد، داناست بنیتها .

۱۵۹ـ حقّاکی آن‌کسهاکی پنهان دارند آنچ ما فرستادیم از امر ونهی وُ علامتها اندر توریت ، او راه راست ونعت و صفت محمّد از پس آنك هویدا پدید کردیم فرزندان یعقوب را اندر توریت ، ایشان آنند کی عذاب شان‌کند خدای، اُوسنه خواند و لعنت‌کنندشان همه خلق‌کلعنت کنند .

۱ـ درمتن اصلی «نگرَیند».

۱۶۰- مگر آنك توبه کنند از جهودی أو ببروند بخدای و محمّد و قرآن أوپدید کنند صفت محمّد را، ایشان‌را توبه‌پذیرم(۵۷) اوتوبه دهُم‌شان أو منَم توبه پذیرنده، وُشخاینده برآنك برتوبه مِرَد.

۱۶۱- حقّاکـی آن ککافر باشند أو بمیرند و ایشان کافر باشند بخدای ومحمّد و قرآن، ایشان‌آن باشند کبریشان بَود لعنت وعذاب خدای ولعنت فَریشتگان ولعنت مردمان همه، کیك دیگر را لعنت کنند.

۱۶۲- جاوید اندر لعنت باشند نه‌سبك‌تر وآسان‌تر بکنند ازیشان عذاب را، و نه‌ایشان را زمان دهند.

۱۶۳- او خـدای شما یك خدای است، هیچ‌کس نیست سزاوار آنك وی را پرستند مگر آوی، وشخاینده برنیك و بد بَروزی دادن اندرین جهان، وشخاینده برمومنان خاصه بآمرزش اندران جهان.

۱۶۴- حقّاکی اندر آفرینش هفت آسمان و زمین و اندر آمدنُ شدن شبُ (۵۸) و رَوز وکم بیش‌آن و اندرکشتیهاکمَی رود اندر دریـا بدانچ سود ومنفعت‌کند مُردمان را واندرآنچ بفرستاد خدای ازین آسُمان ازآب باران پس زنده‌کرد بدان‌آب باران زمین‌را ازپس مردگی وخشکی وزمُخکیشی واندرانچ پراکندست اندرزمین ازهرجانورَی واندرگردانیدن بادها راست و چپ و پَیشُ و پس برحمت و بعذاب و اندر ابر فرمان‌- بردار کرده میان آسُمان و زمین، اندرین همه نشان و علامت و برهان و دلیلست‌کاین خدای افریدست گروهی راکی خرد راکارفرمایند وباوردارند و اندیشه‌کنند تا بَدانند .

۱۶۵- و از مُردمان کسست‌کمَی پرستد بَجدا ز خدای بتانَی را دوست دارندآن را چنان‌کخدای را دَوست واید داشتن، و آن‌کسها (۵۹) کبرویده‌اند بخدای و محمّد و قرآن دَوستردارند خدای را آی‌گر بَدانندَی

کافرانُ و منافقان آن وقت کی بِبینند عذاب رَوز قیامت کی قوّتُ وقدرت خدای راست همه، او بداننَدی کی خدای سخت کند عذاب اندران جهان.

۱۶۶- آن وقت کی بیزاری ستانند آن کسها کی سرهوایان انـد و پیش روان بـاشند بناحق ازان کسها کی فرَوماذگان[1] وتابعان و پس روان باشند او ببینند هردُوگَروه عذاب را، او بریده گردد دوستی و پیوستگی وُ ساختکاریهاشان.

۱۶۷- اوگویند آن کسها کـی فرَوماذگان[1] وتابعان باشند، ای کاش ما را وازان جهان برندَی تا ما بیزاری ستانیمَی ازیشان ازین پیش روان، چنانك ایشان بیزاری ستدند ازما. همچنان فانمایدشان خدای کارهاشان را حسرتها وُ پشَیمانیها برَیشان اندران جهان، (۶۰) و ایشان هـرگیز بیرون نیایند از آتش دوزخ.

۱۶۸- ای مُردمان بخورَید از انچ اندر زمین ازکشت و بـرز و شتر و گاو و گَوسپند حلال و پاکیزه، او نگرَید فرمانُ او وسوسه ابلیس نکنَید کی حقّاکابلیس شما را دشمنست اشکارا.

۱۶۹- حقّاکابلیس فرماید شما را کارهای زشت او معصیتها و آن فرمایدتان کی گَویَید برخدای آن کی بیقین ندانَید.

۱۷۰- و هرگه کـی گَویند مشرکان عرب را کار کنَید بـدانچ فرستادست خدای اندر قرآن از حلال و حـرام، گَویند نه کما آن کنیم کیافتستیم بران پدران خویش را، اوگرچه پدران ایشان هَیچ دین ودیانت نـدانستند، (۶۱) او هَیچ راه راست و هَیچ سنّت پیغامبر نه شناختند و نه دانستند.

۱۷۱- اومثل کافران وامحمّد چون مثل شباذیست کی بانگ برزند.

۱- فَروماذگان: فرومایگان.

بچهاروایان‌کنه شنوند واندرنه‌یاوند مگرخواندنی اوآواز دادنی، خُویشتن کرّ ساخته‌انداز حقّ ، ُخویشتن گنگ ساخته‌اند، ُخویشتن َکور ساخته‌انـد ، ایشان اندر نه‌یاوند سخُن خدای را و دعوت پیغامبر را چنانك شترُ و گاوُ وگوسپند اندر نه یاود سخُن شبان را.

۱۷۲- ای مومنان بخورَید از حلالهای آنچ َروزی دادستیم شمـا را او شکر کنَید خدای را، اگرشمامَی وَی را پر ستَید.

۱۷۳- حقّا کخدای حرام بکردست برشما مردار او خون رَیخته حرام کردست و َگوشت خوگ و آنك کشته باشند بعمدا نه‌بنام خدای. هرك بَی‌چاره شود نه‌بحلال دارنده او نه خارجی او نه‌راه دار، (۶۲) هَیچ بـزه نبود بروَی بخوردن مـردار ، نه چنان‌کی زاد برداردکی حقّا کی خدای‌آمرزگارست بخوردن ازبرقوت، وشخاینده است‌کرخصت داد اندر خوردن مردار، َبی‌چاره را.

۱۷۴- حقّاکی ان‌کسهاکمَی پنهان دارند انچ فرستادست خدای از صفت محمّد اندر تـوریت اوُ مَی برگزینند بدان ُخوار مایه چیزَی خوردنی، ایشان انندکمَی نه انبارند اندر شکمهاشان مگراتش یعنی حرام. اُوسخن نگَوید بآیشان خدای رَوزقیامت و پاکیزه نکندشان ازگناه وبریشان ثنای نیکوا نکند. وایشان را عذابی دردناك َبود کدرد آن بدلهاشان رسد.

۱۷۵- آیشان آنندکبرگزیدستند َبی‌راهی را برراه راست کافرُی برمسُلمانی، اُو عذاب خدای را برآمرزش، جهودی را برمسُلمانی. چون شکیبااند ایشان بر (۶۳)آتش َدوزخ!

۱۷۶- آن عذاب از بهرآنست‌کی خدای فرستادست توریتُ و قرآن را بجداکردن حقّ از باطل اُو داد و عدل ، وآن‌که اختلاف کـردند بمخالفت توریتُ و قرآن اندر مخالفتی‌اند دور از راه راست .

۱۷۷- نه همه نیکی بَروش آن بود کی بگردانید رویها را بسوی مشرق یعنی کعبه اومغرب یعنی بیت‌المقدّس، ولکن نیکی بَروش آن بود کبرویده بود بخدای أو بروز واپسین زنده کردن از پس مرگ، أوبجمله همه فریشتگان أو بجمله همه کتابها أوبجمله همه پیغامبران أو بدهد خواسته را وادوست داشتن آن را خویشاوندان را أویتیمان را أو درویشان را أو راه‌گذرانرا أومیهمانان را اودست خواهندگانرا أواندر ازادکردن بندگان أو واخریدن اسیران . (۶۴) او تمام بپای دارد پنج نمازفریضه را او بدهد زکوة فریضه را او ایشان وفاداران باشند بعهدهاشان کی عهدی کرده باشند أوشکیبا آن‌باشند اندربیم وبلا وسختی‌اوبیماری اودرد أوگرسنگی‌أونزدیك کارزارکردن، ایشان وفاداران أومخلصان‌باشند أوایشان پرهیزکاران باشند.

۱۷۸- ای مومنان فریضه کردند برشما قصاص کردن کشنده را عمدا بکشته وابکشتن، اندرکشتگان ، ازاد را بآزاد وابکشتن أوبنده را ببنده وا بکشتن اوماده را بماده وابکشتن. هرك عفوا کنند وی را ازبرادرش چیزی یعنی‌هرکرا قصاص‌ببخشد بردیت صلح کنند، مطالبت کردن وایدبنیکوی کی بسنّت وشریعت بَود . (۶۵) اودیت بدادن فاوَلّ[1] کشته بنیکوی نه بتقاضا ونه بپرخاش وجنگ، این سبك بکردن است از آفریدگارتان أو وشخایش است . هرك بیدادی وستم کند پس آن یعنی دیت بستاند أوکشنده را وا بکشد زپس آن کدیت بستده باشد، اورا سزا بود عذابی دردناك وابکشند أوعفوا نکنند اودیت نستانند .

۱۷۹- اوشما را اندرکشتن کشنده عمدا زندگانی أوبقا أوعبرتست ای خداوندان خردها ، تا شما یك دیگر نکشید ازبیم انك وابکشند .

۱۸۰- واجب کردند برشما ان وقت کی حاضر آید کسی را ازشما

۱- ولّ : ولی

مرگ، اگر واهشته بود خواستی اندرز کردن مادر و پدر را اوخویشان را بنیکوی بسنّت، مادر و پدر را افزون ترك[1]. واجبست برمومنان وموحّدان.

۱۸۱ـ هرك بگرداند آن را یعنی اندرز کردن مرده را از پس آنك فاشنیده بود آن را، آن (۶۶) وزر اُو بزه بران کسها بود کی بگردانند آن را، حقّا کی خدای شنواست وصیت مرده را اوگفتار وصی را، داناست بداد و بی داد وصیت و کردار وصی.

۱۸۲ـ هرك داند از اندرز کنندی[2] میل کردنی یا جوری وستمی، صلح اوکند میان وارثان ومیان آنك وی را اندرز کرده بود واسیك عدل آرد هیچ وزر وبزه نبود بروی. حقّا کی خدای آمرزگارست وصی را، و شخاینده است برخصت دادن کوصیّت را واسیك آرند.

۱۸۳ـ ای مومنان فریضه بکردند برشما روزه داشتن ماه رمضان ازطعام وشراب وتمتّع کردن بروز، همچنان کفریضه کردند بران کسها کاز پیش شما بودند از اهل کتاب، تا شما پرهیزکنید ازطعام وشراب و تمتّع بروز.

۱۸۴ـ سی روز شمرده یا سی کم یك روز[3] هرك بود از شما بیمار یا برسفر بود بروی واجب بود کروزه وابدارد آنك روزه گشاده بود از روزهای (۶۷) دیگر، اُو واجب است بر آن کسها کنتوانند روزه داشتن نیم صاع گندم بدادن هروزی[4] را کی بگشاده باشد خورد[5] درویشی. هرك افزون بدهد ازدومن گندم مزد وثواب آن بهتراو را. و روزه بداشتن ماه رمضان بهتر بود شما را ازروزه گشادن وهر روزی را دومن گندم بدادن، اگر

۱ـ در حاشیه به خط کاتب اصلی افزوده شده: «و این منسوخست بایهٔ میراث، یوصیکم‌الله وپیغامبر گفت: لاوصیة لوارث»

۲ـ اندرز کنندی: اندرز کننده‌ای ۳ـ یعنی بیست ونه روز ۴ـ هروزی: هرروزی ۵ـ خورد بمعنی خوراك درترجمهٔ کلمهٔ «طعام»

شما بدانید .

۱۸۵- ماه رمضان آن ماه است کی فرستادند اندران قرآن راجمله بفریشتگان اسمان دنیا انگه بمحمد می‌فرستادند یك‌یك آیت ودو دو ، أو سه سه آیت، تا بمقدار بیست سال همه حاصل امد، راه راست پدید کرده اندرقرآن مردمان‌را، وحجتها وبرهانها هویدا وپیدا ازکاردین‌أوشریعت أو پدید کردن حلال وحرام واحکام وحدود. هرك مقیم‌بود ازشما اندرماه‌رمضان نه مسافر، روزه سی‌روزواید داشتن. أوهرك بود بیماریا برسفربود،واجب است بروی چندان کی‌گشاده بود کروزه وابدارد ازروزگاری دیگر. (۶۸) خواهدخدای‌بشما آسانی روزه‌گشادن‌اندرسفر، ونه‌خواهد بشمادشخواری، یعنی روزه داشتن اندر سفر. و ازبهرآنك تا تمام وابدارید روزه اندرتن- درستی وحضرمقدارآنك گشاده باشی انـدربیماری وسفر. وازبهر آنك تا ببزرگی یادکنید خدای بران‌کی راه راست داد شما را دین مسلمانی . واز بهرآنك تا شما شکرکنید وطاعت دارید خدای را کی رخصت داد شما را روزه‌گشادن اندربیماری وسفر.

۱۸۶- أوهرگه‌کی پرسند ترا یامحمد بندگان من ازمن، یعنی‌کمن دورم اگر[1] نزدیك اگاه‌کن‌شان کمن نزدیکم، جواب‌کنم دعاکردن‌کننـده را، آن وقت‌کمرا بخواند بندگان نیزفرمان بردار واید بود مرا أوپیغامبرو کتاب مرا ونهان واشکارا برویده واید بودن بمن وپیغامبروکتاب من تابراه راست باشند تا دعاشان مستجاب بود .

۱۸۷- حلال‌کردستند شما را شبهاوقت روزه تمتع‌کردن وازنان- تـان، (۶۹) ایشان‌آرامی باشنـد شما را اوشما آرامی باشیـد ایشان را .

۱- اگر: بمعنی «یا»

دانست خدای کشما خیانت کردید خویشتن را بتمتّع کردن از پس نماز خفتن، توبه داد شما را او اندرگذاشت و عفوا کرد، شما را عقوبت نکرد. اکنون روا بود تمتع کردن شبهای روزه او بجویید آنچ قضا کرد خدای شما را از فرزند نیك و طعام خوردن او شراب خوردن روا بود شما را ازان وقت کی شب اندر آید تا آن وقت کپدید آید شما را روشنی روز از تاریکی شب از دمیدن صبح کبدمد او بام کبراید ، انگه تمام بدارید روزه را تا در آمدن شب، او نگرید تمتّع نکنید واز نان او شما معتکف نشسته باشید (۷۰) اندر مزگتهانه شب و نه روز، این حدّها خدای است مباشرت وتمتّع اندراعتکاف معصیة خدای است. نگرید اندر اعتکاف تمتّع نکنید شب روز . همچنین پدید می کند خدای اینهای خویش را امر و نهیش مردمان را، تا ایشان پرهیز کنند از معصیت خدای .

۱۸۸- او نگر نخورید خواستهاتان میان شما بوی دادی وستم کاری وغصب و غارت و سوگند دروغ . او انگه بیوگنید آن را بداوران ، تا بخورید او ببرید برخی از خواستهای مردمان ببیدادی و ستم وغصب و خیانت و دزدی، اوشما می دادید کمی ستم کنید.

۱۸۹- می پرسند ترا یا محمّد از کم بیشی ماه ذوها، بگوی یا محمّد آن علامتهای وعده مردمانست گزاردن وام را وعدّت زنان را وروزه داشتن و روزه گشادن را ، او وعده گاهست روزگار حج را، او نه همه طاعت حرم گرفتن بدان بود کاندر خانهاشید (۷۱) ازپس آن ولکن فرمان بردار اندر حرم گرفتن آن بود کی از صید پرهیز کند واز همه معصیتها . و اندر خانهاشید از درهای خانه او بترسید از خدای ، تا برهید از عذاب دوزخ .

۱۹۰ـ أوکارزار کنَید اندر طاعت خدای واز انك[1] با بتدا واشما کارزار کنند اندر ُحرم و َحرم، أو نگرَید ابتدا نکنَید بکارزار کردن اندر ُحرم و َحرم ، خدای َدوست نه‌دارد َبیداداں راکابتداکنند بکارزار اندر ُحرم و َحرم.

۱۹۱ـ او برهم کُشَیدشان گـرابتداکنند هرکجا بیاوَیدشان اندر َحرم و بیرون از َحرم، او َبیرون کنَیدشان ازنجاکشما را بیرون کردند یعنی از مکّه، او شرك آوردن اوکفرآوردن و بت پرستیدن‌شان بسیار بتر و سخت‌تر از کشتن اندر ُحرم و َحرم ، أو نگرَید ابتدا نکنَید بکـارزار کردن وایشان[2] نزدیك (۷۲) مزگت مکّه، تا انگه‌کی ایشان ابتداکنند اندر َحرم کارزار کردن واشما . اگر َپیش دستی‌کنند بکـارزار کردن واشما َبکشَیدشان. چنین بود پاداشت‌کافران را بکشتن.

۱۹۲ـ اگروایستند ازکفر و شرك وتوبه‌کنند اوبخدای و محمّد و قرآن ببروند، حقّاکی خدای آمرزگارست ان راکتوبه‌کند، رحیمست‌بران کبرتوبه میرَد.

۱۹۳ـ او کارزارکنَید وایشان[2] اگرپیش دستی‌کنند اندر َحرم و بیرون َحرم، تا نیست شود شرك وکفرآوردن اندر َحرم، وتا دین مسلمانی و عبادت و طاعت خدای را بود اندر َحرم . اگروایستند از کارزارکردن واشما اندر َحرم، َهیچ َبژرنه واید جستن شما را مگر بران که ستم‌کند بکشتن َپیش دستی‌کند.

۱۹۴ـ این ماه حرام ذوالقعده کبَدَ وی اندری قصاص‌کردن عمره را، بدان ماه حرام ذی‌القعده پارین بینگارکترا واداشتند، او حرمتهای این ماه بدَل حرمتهای‌آن ماهست. هرکه َبژر َجویدبرشما َبکشتن‌اندر َحرم ،

۱ـ وازانك: باآنکه.　　۲ـ وایشان: باایشان.

(۷۳) بِژر جویدید بروی بهمچنان کوی جسته بود برشما . و از خـدای بترسید و نگرید پیش دستی نکنید بکشتن اندر حُرم و حرم . او نیك بدانید کی خدای یار و نگه دار پرهیزکاران است.

۱۹۵ــ او هزینه کنید اندر طاعت خدای قضاآعمره را، او نگرید خویشتن را اندر نیو کنید بدست خویش اندر هلاك ، معنی دست از نفقه فرو مگیرید و از رحمت خدای ذمید مبـاشید کانگه هلاك شید. او نیکوا کنید نفقه کردن و اندیشه بخدای نیکوا کنید کی حقّا کی خدای دوست دارد نیکوا کاران را.

۱۹۶ـ او تمام بکنید حج را او تمام بکنید عمره خدای را از بهر خدای را . اگر وادارند شما را از حجّ و عمره از دشمن یا بیماری ، برشما واجب بود آنچ آسان‌تر آید گوسپندی یا گاوی یا شتری حُرم‌دست واداشتن‌را. اُونگریدبنه سترید سرهاتان را تاآنگه‌کی برسدگوسپندبکشتن گاهش . هرك بود از شما (۷۴) بیمار ، واخانه رود پیش ازانك هــدی بکشتن‌گاه رسد ، یا مُخَنده بود اندر سرش موی اندر حرم بسترد واجب بود کآن را واخرد بسه روز روزه داشتن، یا صدقه دهد شش مسکین را از درویشان اهل مکّه یاگوسپندی کی بمحلّ فرستد کی آیمن شوید از دشمن او بهترشید از بیماری وابگزاریدآنچ واجب بود برشما از حج یا عمره دیگرسال. هرکه برخورداری بردارد ببوی و جامه پوشیدن از پس عمره کردن اُو حُرم عمره دست باز دارد واز مکّه واخانمان خویش نرود تاآنگه کی حجّ کردن را حُرم‌گیرد بروی واجب شود. واجب شود هرچ آسان‌تر بود از گوسپندی یا گاوی یا شتری بکشد بدرویشان دهد . هرك نه دارد و نه یاود و نه تواند ازین سه یکی، روزه باید داشتن سه روز پیوسته اندر ده روز عیدگوسپندکشان کی واپسین روز عرفه بود. او روزه داشتن هفت

روزکی واخانه رفته باشید یا اندر راه. این ده روز تمام بجای هدی بود این هدی متعه انکس را واید کردن کی اهل ومنزلش نهاندر حرم بود از بهرآن کی براهل حرم هدی متعه نیست. و بترسید از خدای اندر دست واداشتن آنچ فرمودستندتان از هدی یا روزه، او بدانید کی خدای سخت عقوبت کنند ان را کی دست وادارد آنچ وی را فرمودند از هدی یا روزه. (۷۵)

۱۹۷- روزگار حرم گرفتن حج را ماههای است معروف، حرم گیرند اندران حج را، شوّال و ذوالقعده و ده روز ذیالحجّه. هرك حرم گرفته بود اندرین دوماه وده روز حج کردن را، هیچ تمتّع نشاید کردن و هیچ دشنام نشاید دادن او لقب نشاید گفتن او پیکار کردن اندر حرم گرفتن نشاید او هرچ شما بکنی از نیکی و نیکوی، میداند آن را خدای او بپذیرد. او توشه بردارید چندانکی چیز نباید خواستن او یا نیز توکّل برخدای باید کردن، کی بهترین زادی وتوشی[1] پرهیزکاری و توکّل کردن است. او بترسید از من ای خداوندان خردها تمام یا خردمندان.

۱۹۸- نیست برشما برهیچوزر وبزه کی بجوید روزی ازآفریدگارتان بخرید و فروخت کردن اندر حرم کی بازآی از عرفات وا مشعر حرام. یادکنید خدای را بدل و بزوان برمشعر حرام، ویادکنید خدای را (۷۶) چنانکی راه راست نمود شما را شکرآن را، وشما بدی از پیش محمّد وقرآن و مسلمانی ازگم شدگان و بیراهان اوکافران.

۱۹۹- انگه واگردید ازان جایگاه کی واگردند اهل یمن وامرزش خواهید از خدای کی حقّا کی خدای آمرزگارست آن راکی توبه کند، رحیم است بران کی برتوبه میرد.

۱- توشی: توشهای.

۲۰۰ـ کی گزارده و پرداخته باشید از سنتهای حج‌تان، یاد کنید خدای را بگوئید یالله، هم‌چنان کی یاد کردی پدران‌تان را نه کی بیشتر یاد کردنی. از مردمان کسست کمی گوید اندر موقف ای بار خدای ما بده ما را اندرین جهان اشتران و گاوان و گوسپندان و بندگان و پرستاران و درم و دینار. او نیست وی را اندران جهان هیچ برخ اندر بهشت بحجش.

۲۰۱ـ وزیشان کسست کمی گوید ای بار خدای ما بده مارا اندرین جهان (۷۷) علم و عبادت، و ازگنهان عصمت و شهادت و غنیمت و نعمت وعافیت، واندر ان جهان بهشت و مغفرت و رحمت و نعمت، و برهان ما را از عذاب آتش.

۲۰۲ـ آنك چنین گویند ایشان را تمام برخی بود اندر بهشت ازان حج کی کرده باشند. اوخدای زود شمار کند واخلق و زود عقوبت کند اهل روی وریارا.

۲۰۳ـ اویاد کنید خدای‌را بگفتن الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد، اندر روزهای شمرده[1] پنج روز: روز عرفه و روزعید وسه روز از پس عید. هرك بشتاودبواخانه شدن اندر دو روز از پس روز عیداضحی، هیچ وزرو بزه نبود وی را. اوهرك وافگند تا سیم روز، هیچ وزر و بزه نبود بروی، بشتافتن آن کس را روا بود کی صید نکند تا سیم روز بگذرد. او بترسید از خدای از صید کردن تا روز سیم بگذرد. او نیك بدانید کشما را ازپس مرگ وانزدیك وی برند.

۲۰۴ـ و ازمردمان کسست کی خوش آید تراگفتار و حدیث کردن وی اندر زندگانی (۷۸) این جهان، او گوای می کند خدای را اوسوگند

۱ــ در حاشیه این آیه به خط کاتب اصلی افزوده شده: «ایـام معدودات، ایام تشریق».

مَی‌خورد بر آنچ اندر دل اَوی است اُو اَوی سخت لجوج اُو آویژگَن[1] اُو بژر[1] جوی است.

۲۰۵- او هرگه کی خشم گیرد مَی‌رود اندر زمین تا فساد کند او معصیت کند اندران و خرمن سَوزداوجانورکشد خری کشته بود، اوخدای نه دوست دارد معصیت و بَی‌سامانی کردن را.

۲۰۶- اوهرگه کی گَویند وی را بترس ازخدای، بُگیردش حمیت بکبر آوُردن، بسنده بود وی را دَوزخ اوبدآرامگاهَیست.

۲۰۷- واز مُردمان کسست کمَی واخرّد خُویشتن‌را جستن خشندی خدای را، اوخدای وُ شخایندست (۷۹) بربندگان، معنی برپدر ومادر عمّار کی کافران مکه شان بکشتند.

۲۰۸- ای مؤمنان اندر شوَید اندر شرایع دین محمّد بجمله یـك سره ، اُونگرَید نگردَید گرد وسوسه اُو آرایش ابلیس اندك اندك کی حقّا کی وی شما را دشمنست هَویدا دشمنی.

۲۰۹- اگربچسپَید از شریعتهای دین محمّدازپس آن کی آمد بشما پدیدکردن آنچ اندرکتابتان است ، نیك بدانَید کی خدای قویست بکینه کشیدن ازکافران، حکیم است اندر منسوخ کردن شریعتهای پَیشین.

۲۱۰- هَیچ چیز را چشم نمَی‌دارند مگـر کبیاید بنزدیك آیشان خدای عزّوجلّ اندر پارهای ابرسپَید، اُو فرَیشتگان بیایند اُو واپردازند اُو برگزارندکار را، واخدای‌گردد کارها .

۲۱۱- بَپرس یامحمّد ازفرزندان یعقوب (۸۰) کچند باربدا[د]یم آیشان را ایتهای هَویدا . او هرك بدَل کند نعمت خدای را اُو بَگرداند دین وکتاب خدای را ازپس آنك بوَی رسیده بَود ، حقّاکی خدای سخت

۱- کذا، «ژ» درمتن اصلی با سه نقطه.

کند عقوبت کافران و منافقان را.

۲۱۲- اراسته کردستند کافران را معنی بوجهل أویاراندش را زندگانی این جهانی، أومی افسوس کنند برمؤمنان، معنی برسلمان و بلال و یاراندش و آن کسها کی پرهیز کرده باشند از کفر وشرك، از برایشان باشند روز رستاخیز، أو خدای روزی دهد آن راکخواهد بی‌شمار وبی‌اندازه.

۲۱۳- بودند مردمان یك گروه، بفرستاد خدای پیغامبران را مژدگان دهندگان ببهشت، او بیم‌کنندگان از دوزخ أو بفرستاد (۸۱) وا ایشان کتابها را بداد وعدل و درستی وراستی، تا حکم و داوری کند میان مردمان اندر انچ دوگروهی کردند اندران أو هیچ اختلاف نکرد اندران مگران کسها کایشان را داده بودند آن کتاب ازپس آن کی بایشان رسیده بود امر و نهی و حجتها بحسد یك دیگر. راه راست نمود خدای مؤمنان را از انچ دوگروهی کردند اندران از دین حق درست بکرامت و خواست و فرمان خویش، او خدای راه راست نماید آن راکی خواهد فا راه راست أو بران بدارد.

۲۱۴- یا شما پنداشتید کی شما اندرشید ببهشت اندر او نه رسیده بود شما را محنتها همچنان کی ان کسها را رسید کی گذشته بدند از پیش شما (۸۲) رسید ایشان را بسیارمحنتها و بیمها او درد و بیماری اوبیچارگی-شان رسید أو بسی‌شان فا وا افگندند تامی گفتی پیغامبرشان وان کسها کی برویده بدند وازوی[1]، آیاکی خواهد بد نصرت کردن خدای؟ حقاکی یاری کردن خدای نزدیك است.

۲۱۵- می‌پرسند از تو یا محمد کچه بدهند، بگوی یا محمد هرچ شما بدهید ازخواسته پدر و مادر راست أو خویشاوندان راست أو یتیمان

۱- وازوی: با او.

راست او درویشان راست او میهمانان راه‌گذری راست. او هرچ شما بکنید از نیکی حقّاکی خدای بدان داناست.

۲۱۶- فریضه کردند برشما کارزار کردن واکافران حربی وقت نفیر (۸۳) او آن دشخوار بود شما را او بود کشما دشمن داری چیزی، و آن بهتر بود شما را. او بود کشما دوست دارید چیزی و آن بتر بود شما را، او خدای داند او شما نه‌دانید.

۲۱۷- می‌پرسند از ته یا محمّد از ماه حرام یعنی رجب کارزار کردن اندران، بگوی یا محمّد کازار کردن اندران بزرگ بود او واداشتن از طاعت خدای او کافر شدن بوی او واداشتن مردمان را از مزگت حرام او بیرون کردن اهل آن را ازان، بزرگ‌تر بنزدیك خدای. او شرك آوردن بخدای بزرگ‌تر از (۸۴) کشتن عمروبن الحضرمی. او همیشه حرب می‌کنند واشماتا واگردانند شما را از دین‌تان دین مسلمانی، اگر توانند. او هرك برگردد ازشما از دین مسلمانی، بمیرد اوی برحال کفر بود، آیشان آن باشند باطل شود کارهای آیشان اندرین جهان و اندران جهان. وایشان دوزخیان باشند ایشان اندران دوزخ جاودان باشند.

۲۱۸- حقّاکی آن کسها کبرویده‌اند و آن کسها کبهجرت بیامدند از مکه بمدینه او جهاد کردند او سخت بکوشیدند اندر طاعت خدای یعنی عبدالله‌بن جحش کعمر[1] حضرمی کافررا بکشت. ایشان اومید دارند رحمت وبهشت (۸۵) خدای را او خدای آمرزگارست کردارشان را، و شخاینده است بریشان.

۲۱۹- می‌پرسند ترا یا محمّد از می‌خوردن او قمار باختن بگوی

۱- کذا... درآیه قبلی چند سطر بالاتر «عمروبن الحضرمی».

یا محمّد اندران هردو وزرُ و بزه بسیار است از پس حرام بکـردن ، او منفعتهاست ُمردمان را از َپیش حرام بکردن اُو وزرُ وبزه آن هردُو ازپس حرام بکردن بزرگ‌تر از سود و منفعت آن . او مـی‌پرسند از ته یا محمّد کچه بصدقه بدهند، بگَوی یا محمّد آنچ ازقوت و عیال بسرآید[1].همچنین پدیدارکند خدای شما راآیتها امرونهی تا شما اندیشه کنَید.

۲۲۰- اندر فنآ این جهان (۸۶) او بقای آن جهان. اُو َمی‌پرسند ازتُه ازآمَیختن‌وایتیمان، بگَوی نیکواداشتن‌خواسته‌ایشان بهتراز ناآمَیختن، اُو اگر اندر آمَیزَید و ایشان بـرادران‌تان‌اند، اُو خدای واداند تباه‌کننده ُخواسته یتیمان را از نیکوا دارنده ُخواسته یتیم. اُوگر ُخواستی خـدای حرام بکردَی برشما اندر آمیختن وایتیمان. حقّاکی خدای قویست بکینه کشیدن از انك ُخواسته یتیم تباه‌کند ، حکم‌کـرد بنگه داشتن ُخواسته یتیم.

۲۲۱- اُو نگرَید َبزنی نکنَید زنان مشرکه را، تا آنگه‌کی ببروند بخدای او محمّد وقران. او حقّاکپرستارَی (۸۷) برویده بخدای و محمّد وقرآن بهتراز آزاد زنَی‌گبر، اُو گرچه شما را خوش‌آید. اُو نگرَیـد زن ندهَید مردان‌گبر را تا ببروند بخدایُ ومحمّد و قرآن. اُو حقّا کـی بندی[2] مؤمن بهترازگبری‌آزاد. واگرچه خوش‌آید شما را تناوری و قوّت ودیدار وی. این مشرکان می‌خوانند وادوزخ اوخدای می‌خواند وابهشت بتوحید وآمرزش بتوبه بدستوری امرونهیش، اوپدید َمی‌کند (۸۸) آیتهای‌کتاب ُخویش را از بهر ُمردمان را، تا ایشان پندگیرند.

۲۲۲- اُو َمی‌پرسند ترایا محمّد از َبی‌نمازی، بگَوی یا محمّدآن

۱- درحاشیه این‌آیه بخط‌کاتب اصلی نوشته شده «وانگه بآیت زکاة منسوخ شد این‌آیت»

۲- بندی: بنده‌ای.

پلیدست، جداشید از زنان اندر بی‌نمازی، اُونگرید پیرامون آیشان‌نگردید بتمتّع کردن تا پاکیزه شند از علّت ایشان. کی سروتن بشویند روا بود با ایشان تمتّع کردن ازان جایگاه‌کی فراخی دادست‌تان خدای، حقّاکی خدای دوست دارد توبه‌کردگان را، (۸۹) او دوست دارد خویشتن پاکیزه داران ازگناه و پلیدی.

۲۲۳ـ زنان شما کشت زاری‌اند شما را، بروی بکشت زار شما چنان‌کی خواهید، و از پیش بفرستید خویشتن را و بترسید از خدای، سخت نیك بدانید کشما را واپیش وی واید رفتن. ومژدگان ده یا محمّد مردمان برویده را بخدای و محمّد و قرآن و پرهیزکاران را از حرام.

۲۲۴ـ اومکنید خدای را بهانه سوگندان‌تان راتا برّ ولطف نه‌واید کردن واخویشان، او پرهیز نه‌وایدکردن از رحم بریدن، اُوآشتی نه واید اوگندن میان مردمان، او خدای شنواست سوگندان تان را، داناست بنیتهاتان.

۲۲۵ـ نه‌گیردتان خدای بلاوالله و بلی والله کبدان گفتار سوگند نخواهید اندرسوگندان‌تان، ولکن بگیردتان بدان (۹۰)کبدل نیّت سوگند دارید، او خدای آمرزگارست بردبارست.

۲۲۶ـ آن کسها را کسوقند[1] خورند کی وا زنان تمتّع نکنند، چشم داشتن است چهارماه اگربیش ازچهارماه تمتّع کنند وکفارت سوگند بکنند، خدای‌آمرزگارست سوگندشان را، اگر توبه‌کنند. وشخاینده است کی پدیدکرد کفارت‌شان را.

۲۲۷ـ اُو گرنیت‌کنند کی زنان‌شان هشته آیدا و سوگند راست دارند،حقّاکی خدای شنواست سوگندش‌را داناست‌کزنش بیك طلاق هشته

۱ــ سوقند: سوگند.

آید ازپس چهارماه، اگر تمتّع نکند وسوگند کفارت نکند.

۲۲۸- و آن زنان کطلاق‌شان کرده باشند یکی یا دُو، آن زنان طلاق کرده چشم دارند خویشتن را اندر عدّت سه حیض. او نه حلال بود ایشان را کپنهان دارند انچ بیافریده بود خدای اندر زه دان‌هاشان کبرویده باشند بخدای او بروز واپسین او شوهران شان سزاوارتر و حق‌تر باشند (۹۱) بوازنی گرفتن ایشان را اندر آبَستنی او عدّت ، اگر خواهند زناشوی. او زنان را حقّ وحرمت برشویان هم‌چندانست کشویان راست بر‌یشان بنیکوی صحبت و زندگانی کردن . او مردان را برزنان افزونیست اندر خرد و میراث اودیت اوگوای او نفقه کردن او نگاه داشتن او خدای قویست بکینه کشیدن از انك امرونهی وی را فرمان نبرد حکیمست اندرحکم کردن میان ایشان.

۲۲۹- طلاق وا زنی گرفتن دوباره بود رجعی داشتن واید از پیش سدیگر طلاق‌او پیش ازسرُ تن شستن‌ازحیض سدیگر بنیکوا داشتن بصحبت ومعاشرت نیکوا یاگسَی کردن واید بنیکوا حقّ کاوین بگزاردن. او نه‌حلال بود شما راکی واستانَید ازان کاوین کی ایشان را داده باشید چیزی، مگر کشویُ وزن چنان دانند وقت خرید و فروخت کبپای نه تواند داشتن حکمهای خدای را اندر زناشوی . اگر چنان دانید کبپای نتوانند داشتن حکمهاء خدای را، (۹۲) هیچ وزرُ و بزه نبود بریشان اندرانچ زن بخوش منشی خویشتن را از شوی واخرد. این حکمهای خدایست نگرید ازین حدّها اندرنگذارید . اوهرك ازحکمهای خدای اندرگذرد، ایشان‌ستم‌کاران باشند .

۲۳۰- اگر بسیُم طلاق زن را دست وادارد ، آن زن حلال نبود وی را از پس آن تاآنگه کشوهری دیگر کند جزوی. اگردست واداردش

دوم شوهر، هیچ وزروبزه نبود بران زن و شوهر پیشین کی بکاوینی اونکاحی ذَو وا زناشوی شند، اگردانند کی بپای توانند داشتن حکمهای خدای را واین حکمهای خدایست پدیدار می‌کند آن راگروهی راکدانند کآن از نزدیك خدایست.

۲۳۱- او هرگه کی دست وادارید بیك طلاق (۹۳) زنان را، برسند بعدّت‌شان پیش از سروتن‌شستن از سدیگر عدّت. یا وازنی‌گیرید-شان بنیکو صحبت و معاشرت یاگسیذکنیدشان دست وادارید تا سروتن بشویند و از عدّت بیرون آیند حقّهاشان بگزارید بنیکوی. او نگرید ندارِیدشان بستیزه، تا ستم‌کنید بریشان او عدّت دراز بکشید. او هرکه ستیزه کند ستم‌کرده بود برخویشتن او نگرید نگیرید ایتهای خدای را امر ونهی خدای را بافسوس او یادکنید منّت خدای رابرشما بمسلمانی وآنچ فرستاد برشما از قرآن امرونهی وحلال و حرام. می‌پند دهد شما را، نهی می‌کند شما را ازستیزه‌کردن او بترسید از خدای او بدانید کی خدای بهرچیزی از ستیزه کردن وجزآن داناست.

۲۳۲- اوهرگه کی طلاق کنید (۹۴) زنان را یکی یادو، وبسرآید عدّت آیشان وامداریدشان کوازنی‌شویان شندکی موافقت کرده باشند بایك دیگر بکاوین و نکاحی ذَو، این‌آن‌کس را می‌فرمایند ازشماکبرویده بود بخدای و روز واپسین. این‌کتان یاد کردم پاکیزه‌تر شما را او پاکیزه‌تر وبصلاح‌تر. او خدای می‌داند میل زن واشوی وشما نه‌دانید.

۲۳۳- او مادران دست واداشته شیردهند کودکان‌شان را دوسال تمام، آن‌کس راکی خواهدکی تمام دهند شیردادن و بران‌کس بود کفر-زند وی را زاده باشند، (۹۵) نان اونان خرش‌ایشان اوجامه پوشیدنی‌شان میانه نه‌فسادکردن ونه‌تنگی کردن. اندرنخواهند ازکس مگرآن‌کی طاقتش

بود ستیزه نواید کردن وامادر بفرزندش یعنی کمادرشیر دهد کودك را ازوی بنستانند او نه آن کی فرزند او را زاده باشند بفرزندش، یعنی ستیزه نکنند واپدر کنفقه کودك بدهد کودکرا وازو[1] ندهند کودك را بستیزه کشیر جدا زمادر نستاند. او بر وارث پدر او بر وارث کودك، همچنین واجب بود از ستیزه ناکردن او نفقه کردن کپدر نه‌بود. اگر پدر و مادر خواهند از شیر واکردن کودك پیش‌از دوسال ازخوش منشی هردو أو سگالش هردو، هیچ وزر و بزه نبود وریشان کپیش‌ازدوسال‌ازشیروا کنند. أوگر خواهید کی دایه‌گیرید فرزندان‌تان را، هیچ وزر وبزه نبودبرشما کتسلیم کرده باشید آنچ‌دادنش پذیرفته باشید بألفت و ساختگاری . أو بترسید از خدای اندر ستیزه کردن (۹۶) أو بدانید کی خدای بدانچ شما کنید از ستیزه وساختگاری دانا أو بیناست .

۲۳۴ـ وان‌کسها راکجان برگیرند بمیرند ازشما أودست وادارند زنادی زنان‌شان عدّت دارند خویشتن را چهار ماه وده شبارورز کی بسرآید عدّت‌شان ، هیچ وزرو بزه نبود برشما خویشان مرده اندر انچ کنند آن زنان اندرتنهاشان ازآرایش بدانچ اندردین ودیانت نیکوا بود شوی‌کردن را. وخدای بدانچ شما کنید ازنیك وبددانا أو آگاهست.

۲۳۵ـ وهیچ وزر وبزه نبود برشما اندرانچ سخنان بامعنی‌گوید آن زنان را کاندر عدّت شوی مرده بود پیش از بسر آمدن عدّت تا بزنی کنیدشان از خواستن زنان ـ ازپس بسرآمدن عدّت و آن چنان بود کی گوید اگرخدای مرا زنی روزی‌کند حلال مراخوش‌آید[2] ـ یا پنهان دارید اندر دلهاتان ، داند خدای کشما (۹۷) هم ایشان را یاد کنید ولکن وعده

۱ـ وازو: به‌او.   ۲ـ این عبارت به‌عنوان توضیح در ذیل این‌آیه نوشته شده است.

مکنَید ایشان را بتمتّع مگر کی گَویَد سَخُنَی کاندر دین ودنیا نیکوا بود .
وآن آن بود کی‌گوید اگرخدای ما را بحلال بهم آرد مرا خوش آید برین
نه‌وزاید[1] . اونگرَید درستُ وراست بنکنَیدگوای گرفتن را تا انگه‌کی بسر
آید عدّت ایشان اُودَیك بدانیدکی خدای مَی‌داند انچ اندردلهای شما بود
از وفآ ُوخلاف برانچ گفته باشَید. حذر کنَید از وی و از مخالفت ِکردن
وَی را او ذَیك بُدادَیدکی خدای آمرزگارست‌آن راکتوبه‌کند بردبارست
کزود عقوبت نکند .

۲۳۶ـ هَیچ وزرُ وبزه نبود بر شما اگر طلاق‌کنید زنان را نادُده
با آیشان اگر[2] پدید نکرده باشَید ایشان را کاوینَی. اُومتعه طلاق دهَیدشان
کم ترین پیراهنَی شَوی[3] و سَه‌رشِی[3] او چادرَی. (۹۸) بر تَوانگر باندازه
ُخواسته شی[4] دستَی جامه او بردروَیش باندازه دست رسش دستَی‌جامه .
متعه راکنی بنیکَوی واجب است بران‌کی‌مومن ومُسلمان بَود ازبهرآن‌کی
آن بدل کاوین بود .

۲۳۷ـ او گردست وادارَید زنان را پَیشتر ازان کی و ایشان بُده
باشَید او پدیدکرده باشَید ایشان را کاوینَی، بر شما واجب بَود دادن نیمی
ازان‌کی نام زده ِکرده باشَید مگرآن زنان نیمه‌کاوین حقّ وی بشوی دست
وادارند یا تمام کاوین بدهد آنكِ بدست وی بود عقده نکاح ، یعنی شوی
حقّ ُخویش بزن دهدکاوین وی تمام بدهد وآن‌کی شوی‌حقّ زن تمام‌بدهد

۱ـ نه‌وزاید : نفزاید ۲ـ اگر : بمعنی «یا» ۳ـ رك : واژه نامه
۴ـ «شی» دانسته نشدکه چیست؟ آیا ضمیراست؟ خواسته‌اش؟یکبار دیگراین کلمه در صفحه ۱۱۲ قرآن‌شماره۱۶۶ کتابخانه‌آستان‌قدس مورخ ۵۵۶هجری در ری‌که ترجمهٔ فارسی‌آن درنامهٔ آستان قدس بتدریج چاپ می‌شود، بنظر رسید : در ترجمه‌آیه ۱۴۵ سورهٔ انعام : قُل لاأَجِدُ فِیما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً علی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ : بگــو یا محمد می‌نیاوم درآنچ وحی‌کردند بمن ازحرامی ورخورنده شی خوردن‌آن .

و زن آن نیمه کاوین بشوی دست وادارد ، نزدیك‌تر بود پرهیزگاری را. او نگرید دست واندارید نیکواکاری کردن و ایك دیگر حقّا کی خدای بدانچ شما کنید از نیکواکاری دانا أو بیناست .

۲۳۸- دایم برآیستید ونگه‌دار باشید برنمازهای فریضه بطهارت او رکوع وسجود وانچ اندران واجب بود از وقتها (۹۹) او نگه‌دار باشید بر نماز دیگر خاصـه او بآیستید خدای را اندر نماز بر پای فُرمان بردار و ترسکار .

۲۳۹ ـ اگر ترسید ازکافران اندر شُمشیر زخم، نمازکنید پیاده بسر نمودن یا سُواران ازان سوکروی دارید کی وی[1] بیم شید ازدشمن ، نماز کنید خدای‌را برکوع‌وسجود چنان‌کی بیاموخت شمارا مسافررا دو رکعة مگر نماز شام ، او مقیم را چهار رکعت انچ شما ندانستید از پیش قرآن .

۲۴۰ـ و آن را کجان برگیرنـد از مردان شما او دست وادارند زنان از پس مرگ ، وصیتی واجب بود زنان شان را نفقه و سُکنی تا یك سال نه‌چنان‌کی بیرون‌کنند ایشان را از مسکن‌شویان. اگرخود بیرون ایند یا شوی‌کنند پیش ازسال، هیچ وزرُ وبزه نبود ورشما اولیآ مرده اندر وا- گرفتن‌نفقه وسکنی ازان زن ازپس‌آن‌کازخانه شُوهر بیرون‌آید تا شوی‌کند اندرانچ‌کنند اندر ُخویشتن‌آن زنان ازآراستن شوی‌را- أواین منسوخست بمیراثش ـ (۱۰۰) أوخدای قویست بکینه‌کشیدن ازان‌کس کدست‌وادارد امر خدای را حکیمست بدان کی منسوخ کرد نفقه و سکنی تا سال از بهر میراث چهار یك یا هشت یك .

۲۴۱ـ او زنان دست واداشتـه را متعه دادنی بود بنیکوی و تفضّل کردن سزاوارست برپرهیزگاران نه واجبست ازبهرآن کی آن زیادتی است

---

۱ ـ وی : بی

برکاوین بر روی نیکوا کاری .

۲۴۲ـ همچنین پدید می‌کنـد خدای شما را آیتها خویش را تا شما بدانید آنچ‌تان فرمودستند.

۲۴۳ـ نه گفتنند ترا یا محمّد اندر قران خبر آن کسها کی بیرون آمدند ازسرایهاشان از بهرکارزارکردن وا دشمنان و ایشان هشت هزارمرد بودند بددلی کردند از بیم مرگ و کشتن ؟گفت ایشان را خدای بمیرید پس زنده وا کردشان ازپس هشت روزحقّاکی خدای خداوند فضل و منت است بر مردمان، بیك بیشتر مردمان شکر نکنند زندگانی را .

۲۴۴ـ أوکارزار کنید اندر طاعت خدای وادشمنان‌تـان (۱۰۱) أو نیك بدانید کی خدای شنواست گفتارتان را داناست بنیتهاتان.

۲۴۵ـ آن کیست کی وام دهد خدای را وامی نیکوا باخلاص دل؟ خدای عزّوجل بفزاید او را زیادتهای بسیار آو خدای عزوجل بتقدیر بکند او ببستراند[1] بران کی خواهد اندر دنیا أوا نزدیك وی برند شما را جـزا دهند شما را بکردارتان.

۲۴۶ـ آگاه نکردند ترا یا محمّد ازان گروهی از فرزندان یعقوب از پس موسی آن وقت کی گفتنند پیغامبرشان را اشمویل پدید کن ما را سپه‌سالاری تا کارزار کنیم اندر طاعت خدای ؟ گفت چنانست او شاید بد اگر فریضه کنند بـرشما کارزار کـردن کحرب وکارزار نکنید گفتند اوچه بودست (۱۰۲) ما راکی کارزار نکنیم اندر طاعت خدای وادشمن أو ما را بیرون کردستند از خان مان ما او زنان و فرزندان ما اسیر کردند ؟ چون فریضه بکردند بریشان کارزارکردن ، برگشتند از کارزار دشمن مگر اندك مایه ازیشان، سیصدوسیزده مرد أوخدای داناست ببی دادان اوبی‌دادگران

۱ـ ببستراند : بگستراند

کبرگشتند ازکارزار دشمن.

۲۴۷- اوگفت ایشان‌را پیغامبرشان اشمویل خدای‌بفرستاد اوپدید کرد شما را طالوت را سالار لشکر غازیان‌کرد. گفتند چون بود و ازکجا بود اورا سالاری برما براو آوی نه‌ازنژاد مُلکست اوماسزاوارتریم‌بسالاری ازوی اونه‌دادستند وی را فراخی از خواسته ؟ اشمویل‌گفت : حقاً کی خدای برگزید وَی را سالاری برشما (۱۰۳) او بفزود وی را دانشی اندر تدبیر حرب‌کردن او زیادت قدّ و بالا او نیرو او قوّت . او خدای دهد پادشاهی آن‌کس راکخود خداهد و خدای بسیار عطاست او داناست .

۲۴۸- اوگفت ایشان را پیغامبرشان اشمویل کی علامت سالاری وی‌آنست‌کی واشما رسدآن تابوت‌کی از شما ببردند اندران رحمتی و آرامشست از خدایتان و بقیّتی ازان‌کی دست واداشت موسی یعنی کتاب سنّت موسی اوعصا او ریزه‌الواح هرون یعنی ردا وُ عمامه هرون میراند آن را فرَیشتگان. اندر وادادن تابوت واشما علامتست شما را، اگر شما باورداريد .

۲۴۹- چون بیرون‌آوُرد طالوت لشگرها را، طالوت‌گفت : حقاً کی خدای ازمایش‌کند شما را (۱۰۴) بآبی روان هرك بدهن آب خورد از جوی‌نه‌ازیاران‌منست وهرك نه‌خوردآب‌بدهن از جوی اوازیاران منست مگرآن‌کس‌کو را هنجد مشتی‌آب بدستش. همه بدهن بخَوردند ازجوی چنان‌کی خواستند مگر اندك مایه ازیشان ، سیصد وسیزده مرد. چون اندر گذشت طالوت ازان جوی اوآنك برویده بدند و ازوی[1] گفتند هیچ طاقة نیست ما را امروز بجالوت و لشکرهاش . گفتند آن‌کسها کدانستند بیقین کایشان‌را واپیش خدای وايد شد چندا اندك مایه‌لشگرکغلبه کردستند سپاه

۱- واز وی: با وی

بسیاررا بیاری کردن خدای او خدای یار و نگه‌دار شکیبا آنست اندر طاعت.(۱۰۵)

۲۵۰- چون بحرب بیرون آمدند او صف بر کشیدند جالوت او همه سپاهش را، گفتند آن کمخلصان بودند ای بار خدای ما! بر ریز برما بر، شکیبای کردن بصبر ما راکرامت کن او بدار پایها ما را اندر حرب او نیرو کن او یاره ده ما را بر کافران جالوت و لشکرش.

۲۵۱- بهزیمت ببردندشان بیاری خدای او بکشت داود پیغامبر جالوت کافر را او بدادش خدای داود را پادشاهی بنی‌اسرایل او فهم او پیغامبری او بیاموختش از انچ خـود خواست زره کردن او اگر نه از بهر واداشتن خدایستی مردمان را از یك دیگر بیك دیگر، تباه شدی زمین. بیك خدای خداوند منت و فضل است برهمه خلق.

۲۵۲- این آیتهای قرآن آیتهای (۱۰۶) خدای است از پس یك دیگر وحی می‌فرستیم برتو یا محمد پدید کردن حق‌را بدرستی او راستی. و حقا کی ته از پیغامبرانی بمردمان او پریان جمله.

۲۵۳- این پیغامبران آنند کبرگزیدستیم برخی را ازیشان‌ور برخی، ازیشان کسست کسخن گفت خدای با وی یعنی موسی او برداشت برخی را ازیشان پایگاهها او فضیلتها و آن چون ابرهیم و ادریس بدند. او بدادیم عیسی پسر مریم را امر و نهی و کتاب و معجزها او قوی بکردیم وی را او یاری کردیمش بجبریل پاکیزه او گر خواستی خدای حرب او کارزار و اختلاف و دوگروهی نه‌کردندی آن کسهاکی از پس موسی و عیسی بدند از پس آن کـی بیامد بایشان حجتها او نعت و صفت محمد علیه‌السلام. بیك اختلاف کردند اندر دین، ازیشان کس بودکی ببروید بـرسولان و کتابهاشان او زیشان کس بودکی (۱۰۷) کافر شد. اگرخواستی خدای، حرب و کارزار و دوگرهی نکردندی. بیك خدای ان کندکی خواهد.

۲۵۴ـ ای مؤمنان نفقه کنید از انچ َروزی دادستیم شما را زکات فـریضه و صدقه واجب َبدهَید از انچ َروزی دادستیم شما را از پیش آن کی آید رَوزَی و آن رَوز قیامت است کی خرید و فروخت نبود اندر ان َروزاو َدوستی نبود او شفاعت نبود کافُر را و آنك کافُر بـاشند بخـدای و محمّد و قرآن ، ایشان َبـی دادان وُ ستم‌گران و مشرکـان باشند .

۲۵۵ـ آن خدای کی سزاوار آنست کی وی را پرستند َهیچ کس نیست سزاوار انك وی را پرستند مگر آوی، زنده است کش هرگز مرگ نباشد همیشه دایم َبود و باشد نه‌گیرد وی را اونابیدن او نه خواب‌گران . اوراست هرچ اندر هفت‌آسمان است یعنی ازفرَیشتگان اُوهرچ اندر زمین است از خلق. آن کیست کشفاعت کند بنزدیك وی یعنی َفریشتگان مگـر بدستوری وی (۱۰۸) اوداندآنچ فاپیش ایشان است یعنی فرَیشتگان ازکار آن جهان کشفاعت که را بود وآنچ واپس آیشانست ازکار دنیا . اُو نیك بنه‌دانند یعنی فریشتگان هیچیز ازآنچ وی داند مگرآنچ وی خواهدفراخ‌ـ ست کرسی وی فاهفت آسمان و زمین فا رسیدست او نه‌گَران آید بـروی نگه داشت هفت آسمان و زمین اُو آوی از همه چیزی بزرگوارترست.

۲۵۶ـ نیست َبستم برداشتن بردین جهودان و ترساآن اوگورکان عجم را ازپس اسلام عرب نیك پدید امد راه راست دین مسُلمانی از َبی‌ـ راهی او کافُری اُو پدیدآمد حق ازباطل. هرکه کافُر شود بفُرمان‌ابلیس اوُعبادت بتان اُوبرویده‌بود بخدای‌ومحمّدوقرآن، دست‌اندرزد بدستاوَیزَی استوار تـرین یعنی لااله‌الاالله محمّد رسول‌الله هرگز برّش نبود وی را او خدای شنواست گفتارها او گفتنیها را، (۱۰۹) دانـاست براز ونهان و کردارها.

۲۵۷- خدای یار ونگه‌دار مومنانست بیرون می‌آرد آیشان را از دینهای کافُری بدین مسُلمانی و آنك کافُر بود بخدای و محمّد و قرآن دوستان آیشان ابلیس و دیوان باشند، بیرون می‌آرند ایشان را از دین مسُلمانی بتاریکهای کافُری ایشان دوزخیان‌اند ایشان اندر دوزخ جاودان باشند .

۲۵۸- هرگز دیدی چنان کافُر کمی خصومت کرد و ابراهیم اندر دین خدایش ازبهرآن کی داده بود خدایش پادشاهی یعنی نمرودبن کنعان؟ آن وقت کی گفت ابرهیم آفریدگار من آنست کی زنده کند روز قیامت او بمیراند اندرین‌جهان. نمرودگفت: من نیززنده کنُم(۱۱۰) اُو بمیرانُم گفت ابرهیم: حقّا کی خدای من می‌برارد افتاب از برامدن‌گاهش توبرار افتاب را از فروشدن گاهش. خشك فروماند آن کافر. اُو خدای حجّت ندهدآن را کی کافُر باشند .

۲۵۹- یا هرگز چنان مرد دیدی یعنی عزیربن شرحیا کی بگذشت بردیهی دیرهرقل وآن دیه ویرانُ واوفتاده بود برآسمانهاش. گفت چگونه زنده کند این دیه را یعنی اهلش‌را خدای ازپس مرگش یعنی مرگ اهلش؟ بمیرانیدش خدای بصد سال، انگه زنده کردش. خدای‌گفت: چند روزگار بدستی اینجا؟ عزیرگفت: بدستُم یك روز یا برخی (۱۱۱) از روزی. گفت: نچنین است صدسال اینجا فرومرده بدستی . اکنون بنگر انجیرُ و انگورت را او شیر اُو شرابت را ازحال بناگشته و اندر نگر بخرت اندر، وازبهرآن ترا کنیم علامتی و عبرتی مردمان را سد سال بمیرانیدیم ازبهر- آنك وی چهل ساله بود وپسرش صدُوچهل ساله بود. اُودرنگر باستخانها خرت اندر، کی چگونه برهم سازیم انگه چگونه گوشت بر پوشیم‌آن را یعنی زنده کنیمش ، چون پدید آمد وی را زنده کردن مرده را ، عزیر

گفت: من دانم کی خدای برهرچیزی تواناست .

۲۶۰- وآن وقت کی گفت ابرهیم ای بارخدای من مرا بنمای کی چگونه زنده کنی مردگان را خدای گفت : نه باری دانی کمن مرده زنده کنم؟ گفت آره من بیگمان دانم کی تومرده زنده کنی بیك (۱۱۲) از بهرآن می‌خواهم تا آرزوی دلم بیارامد. خدای گفت: فاگیر چهارگونه را ازمرغان خروهی وکلاغی وبطی وطاوسی او پاره پاره بکن آن را انگه برنه برچهار کوه از ان مرغان پاره پاره، انگه بنامهاشان بخوان تا بتو آیند دوان دوان او نیك بدان یا برهیم کی خدای قویست بکینه کشیدن ازان کی مقرنیاید بزنده کردن مردگان، حکیمست بزنده کردن زپس مرگ.

۲۶۱- مثل نفقه آن کسها کنفقه کنند خواستهاشان اندرطاعت خدای چون دانی بود کی برارد هفت خوشه اندر هرخوشی صد دانه بود او خدای بفزاید آن راکخواهد او خدای وی نیازست (۱۱۳) اوداناست بنیت مومنان.

۲۶۲- ان کسها کی بدهند خواستهاشان اندرطاعت خدای، انگه اندر نیارند از پس آن کی بداده باشند سپاس ومنت برنهادنی ونه آزردنی درویش را، ایشان را مزد و ثواب‌شان نزدیك خدایشان او نه بیم و هراس بود بریشان روز قیامت و نه ایشان اندوهگن باشند برانك واپس هشتند.

۲۶۳- سخنی خوش اوگفتاری نیکوا واندرگذاشتن زلتی بهتر از صدقه دادنی کی ازپس آن اندراید منت وسپاس برنهادن وآزردنی، او خدای بی‌نیازست از صدقه سپاس برنهنده. بردبارست کعقوبت نکند بآزردن درویش .

۲۶۴- ای مومنان باطل بمکنید مزد صدقهاتان بمنت و سپاس برنهادن او بیازردن درویش را هم چنان کس کبدهد خواسته خویش را

روی او ریآی (۱۱۴) مُردمان را او نابرویده بود بخدای او بروز واپسین. مثل صدقه منّت برنهنده او درویش را آزرنده چون مثل سنگی بود کی بروی خاکی بود ور باریده بود بروی بارانی بنهیب دست وادارد آنرا تهی و برهنه و پاکیزه نه‌قادر باشند برثواب هیچیز از انچ می کنند یعنی آنچ داده باشند اندربن جهان، معنی آنك منت برنهد اُودرویش را بیازارد ثواب صدقه‌ش نیاود هم‌چنان کی نیاوند خاك را برسنگ باران برباریده . او خـدای هیچ ثـواب ندهد کافران را و آن راکنفقه بروی و ریا کند و آن را کبیازارد درویش را.

۲۶۵- او مثل نفقه آن کسها کنفقه کنند خواستهاشان جستن خشندی خدای را اُو اخلاصی اُو بی‌گمانی از دلهاشان بثواب، چون مثل بستانـی بود براورازی[1] برباریده بود بروی بارانی بزرگ قطره بنهیب وادهـد میوه وغلّه‌ش را دوچندان کهرسالی. اگر(۱۱۵) نه‌رسیده بود آن رابارانی بنهیب بزرگ قطره، بارانی خورد قطره وامنفعت، یعنی مثـل نفقه مومن کبا اخـلاص و حسبت بود مزد یك بدُوا افزون بود چنان کی غلـه بستان کباران نیك باریده بود یك بدُوافزون بود. او خدای بهرچ شماکنید دانـا اُو بیناست.

۲۶۶ـ آرزو کند کس را از شما کی بود وی را بستانی ازدرختان خرما وانگورها کمی رود اندر زیردرختان آن جویهای آب اُو اورا اندران بستان از همه‌گونی میوه بود اُو او را رسیده بود پیری او سستی انـدر یافته بود اُو آورا کودکان بی نیرو اُو بی‌قوت اُو بی‌حیلت بود،فارسد فازان بستان بادی گرم یا سرد اندران آتشی سوزان بود همه برهم سوزد . هم‌چنین پدید کند خدای شما را آیتها اُو علامتها بامرونهی تا شما انـدیشه

۱ـ اوراز : افراز، فراز

کنید اندر مثلهای قرآن. یعنی این مثل کافرست کاندران جهان بی‌چاره و بی‌حیلت بماند چنان کی پیر بی‌حیلت بماند و نیز ورنا نه شود اوکافر وادنیا نیاید.

۲۶۷- ای (۱۱۶) مومنان نفقه کنید از حلالهـا و پاکیزه کی ساخته آیدو گرد کرده آیدزکات فریضه او صدقه واجب بدهید از زروسیم وزانچ بیرون آوردستیم از بهرشما را از زمین یعنی دانها و میوها اونگرید قصد نکنید بیترین ازان کی بدهید او شما آن فانستادید مگر چشمی فـاکنید اندران او نیك بدادید کی خدای بی‌نیازست از داد و دهش شما اندگی و اخلاص بپذیرد او بسیاری واریا وازند وادهد.

۲۶۸- ابلیس وعده کند شما را درویشی و نیازمندی او فرمایدشما را بخیلی وخورد ذکرشی اوخدای وعده کند شما را آمرزش از وی بزکات دادن او خلف و ثـواب دادن اندر بهشت و خدای بی‌نیازست بآمـرزش گنهان، داناست بنیتهاتان وصدقهاتان.

۲۶۹- اوی دهد حکمة یعنی یعنی پیغامبری و تفسیرقرآن و راستی گفتار وکردار واندیشه (۱۱۷)آن راکخواهد اوهرك را داده باشند حکمت راستی گفتار و کردار و دانش قرآن ، داده باشند وی را نیکـی بسیار و پند نه‌گیرد بمثلهای قـرآن و حکمت مگر خداوندان خردهای تمـام از مردمان.

۲۷۰- و هرچ شما بدهید از زکاه فریضه یا صدقات واجب اگر پذیرفته باشید نذری حقاکی خدای می‌داندآن را او اخلاص و نیت شما را اونیست مشرکان را هیچ وادارنده از عذاب خدای.

۲۷۱- اگر اشکارا دهید صدقات واجب نیکاکبودآن. او اگـر پنهان دهید صدقات تطوع او بدرویشان صفه دهیدآن بهتربود شمـا را از

اشکارا. او کفارت کنیم از شما از گنهان شما باندازه صدقات‌تان او خـدای بهرچ (۱۱۸) شما مَی کنَید او دهَید داناست.

۲۷۲ـ نه‌برتوست راه راست اهل کتاب یعنی معرفت دادن ، بیك خدای راه راست نمایـد یعنی معرفت دهد آن کس را کخُواهد. او هـرچ شما بدهَید از خواستَی شما را بود مزد و ثواب آن او شما را چیز نواید دادن مگر ازبهرجستن رضا خدای اوهرچ شما بدهَید از خواستَی درویشان صفه را، تمام وادهند واشمامزدُ وثواب آن او برشما ستم نکنند نه‌نیکیهاتان بکاهند او نه‌بدیهاتان بفزایند.

۲۷۳ـ صدقها واجبُ وتطوّع آن درویشان راست کی واداشته‌انـد اندر سبیل و طاعت خدای اندر مزگت پیغامبر و ایشان اصحاب صفّه‌انـد نه تُوانند رفتن اندر زمین ببازارگانی، پندارد ایشان را آن کس کی آیشان را نشناسد بی‌نیازان او تُوانگران از نیاز پوشیدن و تحمّل و صبرکردن، بشناسی‌شان یا محمّد (۱۱۹) بحلیت و هیئت و فراست‌شان نخـواهند از مُردمان بستم خُواستن ونه تعرّض وُ نه معنی کردن، او هرچ شما بدهَیداز خُواستَی حقّاکی خدای بدان اوبنیتهای شما داناست .

۲۷۴ـ آن کسها کبدهند خُواسته‌شان بصدقه بشبُ او روز پنهان واشکارا ایشان را بود مزد و ثواب‌شان بنزدیك خدای‌شان انـدر بهشت ، او هیچ بیم او هراس نه بود بریشان اونه ایشان اندوهگن شند .

۲۷۵ـ آن کسها کرباخورند او بحلال دارند، نخیزند ازگورهاشان مگـر چنان کی خیزد آن کس اندرین جهان کی گَدَوچیده بودش دیـو از دیوانگه آن دیوگَدَوچی ازبهرآنست کایشان گفتند (۱۲۰) خریـد و فروخت وکم بیشی اندر آخر بیع بنسیه، هم چون کم بیشی ستد و دادست انـدر اوّل بیع بنسیه، اوحلال کردست خدای خرید وفروخت وکم بیشی ستدُداد

اندر اوّل خرید و فرَوخت ، او حرام بکردست کم وَبیشی ستدُ داد اندر آخرخرید وفرَوخت بنسیه. هرکس کبَدو رسدپندی ازخدایش‌بنهی ِ کردن از ربا، باز ایستد از ربادادن وُستدن وخوردن اوراست انچ‌گذشت از َپیش حرام بکردن اوکار وی اندر باقی عمرِش واخدایست اگر خواهدش نگه دارد وگرنخواهد ندارد او هرك واگردد و نیزگوید اونیز ربا دهد ، ایشان دَوزخیان باشند ایشان اندران دوزخ دایم باشند.

۲۷۶- کم وکاست َبکند خدای ربا را او برکه َببرد اندر دَو جهان او بفزاید و بپذیرد صدقات واجب و تطوّع راکاز بهرخدای َبود او خدای دوست ندارد هرکافری را بحرامی ربا فاجرُ َبی‌سامان.

۲۷۷- حقّا کی آن‌کسها کبرویده باشند بخدای و پیغـامبران او کتابهاش و حرامی ربا او طاعتها َبگزارند او ربا دست وادرنـد او دایم بپای دارند پنج نماز فریضه را او بدهند (۱۲۱) زکاة خواسته‌شان ، ایشان را َبود مـزد و ثواب‌شان بنزدیك خدای‌شان او نه َهیچ بیم َبود برَیشان کمرگ را بچشند اومرگ را َبکشند او نه ایشان اندوهگن شندکطبق‌آتش برآوگنند .

۲۷۸- ای مـومنان یعنی یا ثقیف و مسعود وعبد یالیل و ربیعة! َبترسَید ازخدای اودست وادارَید انچ باقی ماندست از ربا بربنی‌مخزوم، اگرشما برویده‌آید.

۲۷۹- اگرنه‌کنَید او ربـا دست وا نه دارَید، آگه باشَید اوساخته وآراسته باشَید بعذابَی از خدای اندران جهان بآتش َدوزخ او عذابَی از پیغامبرش اندرین‌جهان بشُمشَیر واگر توبه‌کنَید ازربا شماراست سرمایهاتان کبر بنی‌مخزومست وبنی‌المغیرة. ستم نکنَید کسرمایه‌تان وادهند ونه برشما ستم ِ کرده .

۲۸۰- اوگر تنگ دستی اوفتد، زمان دادن وایدتا (۱۲۲) فراخ دستی وان کی برَیشان صدقه کنَید سرمایه‌تان بهتر بود شما را از َبستدن، اگرشما دانَید .

۲۸۱- او بترسَید از عذاب روزی کی وابرندتان اندران وانزدیك خدای انگه تمام بدهند هرتنی را َنیك و بدآنچ از نیك و بد کرده َبود و بریشان ستم نکنند نه‌نیکیها بکاهند ونه‌بدیها َبوزایند.

۲۸۲- ای مومنان هرگه‌کی وام دهَید تا وقتی برده، َبنبیسَیدآن را او َبنبیسدا میان‌وام دهنده أ وام ستاننده دبیری بداد، راست نه‌کم ونه َبیش. وا مه اَیستادا نبیسندی ازان‌کی بنبیسد میان وام دهنده اومیان وام ستاننده چنان‌کی َبیامَوختست وی را (۱۲۳) خدای، َبنبیسدا أو املاکنداآنك وام بروی َبود لازم، أوبترسدا ازخدای آفریدگارش اوبمه‌کاهدا ازان َهیچیز. اگرچنان‌بودکی آن‌کس‌کی وام بروی َبود نادان َبود باملا کردن یاعاجز أو ناتَوانا َبود از املاکردن یا نه تَواندکی املاکند آوی بردبیر، بر ِملایا[1] خداوند وام بداد و عدل أوگواکنی برحقهاتان دوگوا ازآزاد مردان تان مسُلمان َبسامان. اگرنه باشند دُومرد َیك مرد أو دُوزن‌گواباشند ازان‌کسها کشما َبپسندَید ازگوایان عدل از بهرآنك َیك زن را فراموش شود وایاد دهد (۱۲۴) یکی ازیشان دیگر زن را، وامه ایستادا أونه مکناداگوایان آن وقت‌کشان ُخوانند او َسیر برمه‌آیَیداکی بنبیسَید وام را خورد َبود یا بزرگ تا وقتش ، آن نبشتن وام صواب تراوبدادتر بنزدیك خدای او َهویداتر َبودگوای دادن را او نزدیك‌تر َبود أو َسزاوارتر َبود تا شك نیَوفتدتان اندروام واجل مگر بازارگانیَ َبود حاله دست بدست کسَتد وداد وخرید و فرَوخت َمی‌کنند وا یك دیگر دست بدست بنقد حاضر، نیست

(۱) برِملایا درترجمه «فلیُمْلِل»، به مقدمه رجوع شود.

برشما تنگی أو وزرَ و بزه کبنه نبیسَید آن را أوگوای کنَی کی وایَك دیگر خریـد و فرَوخت وُستد وداد کنَید بنسیه و باجل ، اوستیزه مکنَید او ستم مفرمایَید دوبر را بنبشتن اونه‌گوای را بگوای دادن. (۱۲۵) و اگـر ستَیزه کنَید ، آن معصیت اوفاسقی َبود از شما واز خـدای بترسَید اندر ستیزه کردن أومی آموزدتان‌خدای آن کی‌تان بکار باید اندرخرید وفرَوخت اوستدُ داد اوخدای بهمه چیزی داناست.

۲۸۳ـ اوگر باشَید بـرسفری او نه یاوَی دوبرَی و آلت نبشتن گرَوگانی بآرز فاستده واید اگرآیمن باشَید بیك دیگر َبی‌گروگان َبگزاردا ان کس کبوی ایمن بده باشند بوام حق خداوند وامش را و بترسادا از ان خدای کی وی را آفریدست آن کی وام بروی َبود اندرگـزاردن وام ، او پنهان مدارَیدگوای را بنزدیك حاکمان او هرك پنهان دارد گوای را ، حقّا کی عاصی‌بود دلش، اوبرگناه بود دلِش، اوخدای بدانچ شماکنَیداز پنهان داشتن‌گوای او بدادن‌گوای‌تان داناست .

۲۸۴ـ خدای راست آنچ اندرآسمانهاست(۱۲۶) وانچ اندرزمین است از خلق و اگر اشکاراکنَید أوفادیدارآرَیدآنچ اندر دلهاتان بـود و آن اندیشه تن َبود ازپس وسوسه ابلیس پیش از َبکردار وگفتار أو عقـد دل بکردن یا پنهان وابکنَید ، شمارکند واشما بدان خدای او پـاداشت دهدتان بیامرزد آن‌کس راکخواهد آن راکتوبه‌کند ازگناهان أو عـذاب کند آن راکخواهدکتوبه نکند، اوخدای برهرچیزَی ازآمرزش أو عذاب کردن ُتوانا وقادرست.

۲۸۵ـ ببرویدست پیغامبربدانچ فرستادستند بوی ازخدایش یعنی بقرآن وانچ اندران است اومومنان نیز هریکَی ازیشان برویده‌اند بخدای او فریشتگان او بکتابها او پیغامبرانِش ، جـدا نکنیم میان َهیچ‌کس از

پیغامبرانش، یعنی کافر نه شیم بهیچ کس از پیغامبرانش . اوگفتند نیز بشنیدیم سخن خدای ما او فرمان برداریم امرو نهی آفریدگارما راآمرزش از تو خواهیم، (۱۲۷) ای بار خدای ما وانزدیك تو خواهد بدن‌آمدن ما از پس مرگ.

۲۸۶ـ اندر نخواهد خدای از هیچ کس از طاعت مگر آن کی طاقتش بود او توانا بود و تواندکرد وی را بود هرچ کرده بود از نیکی او بروی بود آنچ کرده بود از بدی. ای بار خدای ما مگیر ما را اگر فراموش کنیم طاعتت را یا خطاکنیم اندر امرو نهیت. ای بار خدای ما او برمنه برما عهدی و امر و نهی کی حلالها برما حرام‌گردد چنان‌کی برنهادن بران‌کسهاکی بودند از پیش ما. ای بار خدای ما او برمنه برما آنچ طاقت او توانای نه بود ما را اندران وآنچ راحت و منفعت نه بود ما را اندران اوعفو کن واندرگذار ازما اوبیامرزما را او رحمت کن برماته خداوند و یارونگه دارمای یاری ونیرو کن ما را (۱۲۸) برکافران[1].

۱ـ بدنبال این آیه درحاشیه به‌خط کاتب اصلی افزوده شده که:

«او قول دیگر واعف عنا: عفو کن ما را از بزمین فروبردن، واغفرلنا: اوبیامرز ما را از مسخ کردن، وارحمنا: او بوخشای برما از سنگ باران کردن.»

ال عمران

مائتا اية

ابتدا کنم بنام یك خدای بی‌همتا و بی‌هنباز بی‌زن و بی‌فرزند سزاوار آن‌کی وی را پرستند، و شخاینده برنیك وبد بروزی‌دادن اندرین جهان ، و شخاینده برمومنان مخلصان خاصه بامرزش اندران جهان .

۱ـ یعنی من‌کی خدایم به دانم. او گویند سوگندست.

۲ـ آن خدای‌کسزاوار آنست‌کوی را پرستند، هیچ‌کس نیست سزاوار آنك وی را پرستند مگر وی زندیست‌کهرگزش مرگ و زوال نباشد همیشه بود و همیشه باشد.

۳ـ بفرستاد برتُه بر ، قرآن ، پدیدکردن حقّ و باطل را موافق بتوحید و ازانك از پیش وی ازکتبها، او فرو فرستاد توریت را جمله بر- موسی پسرعمران او بفرستاد انجیل را جمله برعیسی پسر مریم از پیش محمّد و قرآن راه راست مردمان بنی‌اسرایل را از بی راهی، او بفرستاد (۱۲۹) قرآن را برمحمّدآیت آیت سورة سورة بحلال و حرام .

۴ـ حقّا کی‌آن‌کسها کی کافرشدند بایتهای خدای، محمّد وقرآن،

ایشان را عذابی سخت بود أو خدای قویست بکینه کشیدن کینه از کافران بکشد.

۵- حقا کی خدای پنهان نبود أو پوشیده نبود بروی هیچ چیز اندر زمین أو نه اندر آسمان.

۶- آوی آنست کی بنگاردتان اندر زهدانها چنان کی خواهد، کوتاه و دراز، نیکوا و زشت، نر وماده، نیك بخت و بدبخت، کس نیست سزاوار آن کی وی را پرستند مگر وی، قویست بکینه کشیدن ازان کی بنبرود حکیمست بنگاشتن آنك اندر رحمها.

۷- اوی آنست بفرستاد برته یا محمد قرآن را ازین قرآن آیتهاییست محکم پدید کرده بحلال و حرام و ناسخ و منسوخ آنست اصل همه کتابها چون قل تعالوا، أو آیتهای دیگرست (۱۳۰) متشابه آن کی مبهم گشت برجهودان از حساب جمل چون الم والمص والمر والر و آن کی وازین ماند، اما آن کسها کی اندر دلهاشان شك و خلاف و بگشتن است از حق گردآن گردند کی متشابه است از قرآن، جستن فتنه و کفر و شرك را أو جستن عاقبت ورداز[1] این امت را، أو نه‌داند عاقبت ورداشتن ولایت این امت مگر خدای و آن کسها کبجا رسیدگانند اندر علم توریت، عبدالله‌بن سلام و یارانش می‌گویند برویده‌ایم بقرآن همه از نزدیك خدای ما آمدست محکم و متشابه أو پند نگیرد بآیتهای ما قرآن، مگر خداوندان خردهای تمام.

۸- ای بار خدای ما بمگردان دلهای ما از پس کی راه راست دادی ما را أو بده مارا ازنزدیك ته رحمتی کی توای (۱۳۱) کتوای دهنده هرچ خواهی هرك را خواهی.

۱- عاقبت وردار درترجمه «تأویل».

۹- ای بار خدای ما توی‌گرد آرنده مردمان روزی را نیست هیچ شك اندران حقاکی خدای خلاف نکند وعده را.

۱۰- حقاکی کافران، کعب اشرف ویارانش او بوجهل و یارانش هیچ منفعت نکند ازیشان خواستهای ایشان، او نه‌فرزندان‌شان از عذاب خدای بهیچ چیز و ایشان هیمه دوزخ‌اند.

۱۱- هم چنان می‌کنند واتُه‌کی گروه فرعون کردند او ما نیز وایشان هم چنان‌کنیم روز بدرکوا گروه فرعون‌کردیم بغرقه کردن و ان کسهاکی ازپیش ایشان بودند انکارکردندکتاب ورسول ما را بگرفت‌شان خدای بگناهاشان او خدای سخت‌کند عقوبت. (۱۳۲)

۱۲- بگوی یامحمدکافران مکه را زوداکشما را غلبه‌کنند اوبرهم کشند روز بدر وهمه را تان‌برند بدوزخ روز قیامت او بدآرام‌گاهیست.

۱۳- حقاکی بد شما جهودان راآیتی و دلیلی وعلامتی ونشانی اندر دولشکرکی فاهم رسید لشگر محمد و لشگر بوسفیان، لشگر محمد کارزار می‌کنند اندر طاعت خدای او لشگر دیگرکافر بخدای اومحمد و قرآن می‌دیدند خویشتن را یك بدو چند کافران، یعنی بچشم دیدار او خدای نیرو دهد بیاری کردنش آن کس را کخواهد یعنی محمد را علیه‌السلم، حقاکی اندران یعنی اندر نصرت کردن خدای محمد را روز بدر، عبرت برگرفتن است خداوندان دانشها را او خداوندان بیناییها را.

۱۴- آراسته کردستند مردمان را دوست داشتن آرزوها اززنان وکنیزکان او دوستی فرزندان او خواستهای (۱۳۳) گرد کرده[1] از زر او

۱- در ذیل این کلمه بخط کاتب اصلی افزوده شده‌که: «اوقنطاری پری پوست گاوی بر زا بود زر یا سیم. اوگویند قنطاری هزار و دویست مثقال زر بود اوقناطیر سه بود. او مقنطره نه‌بود».

سیم او دوستی اسبان بچرا فرستاده نیکوا علامتها کرده او دوستی اشتران وگاوان او گوسپندان او کشتُ برز ، این همه برخورداری زندگانی ایـن جهانی بود او خدایست کبنزدیك وی است نیکوا واگشتن گـاه ، یعنی بهشت .

۱۵- بگوی یا محمد اگه کنم شما را ببهتر ازین‌تان؟ آن کسها را کپرهیز کنند از کفر و نفاق ومعصیتها بنزدیك خدایشان بوستانهاییست کمی رود زیر درختان آن جویهای آب و شیر و می وانگبین، جاویدگانی باشند اندر بهشت وایشان را هم جفتانی بود پاکیزه کرده، او خشنودی بود از خدای او خدای دانا او بیناست بدان بندگان.

۱۶- بدان بندگان (۱۳۴) کی گویند ای بار خدای ما مابیرویدیم بیامرزما را گناهان ما وادار ازما عذاب آتش دوزخ .

۱۷- آن بندگان کی شکیبا باشند برگزارد فریضها و برپرهیز معصیتها او درد مصیبتها او راست گویان باشند اندرایمان نهانُ و آشکارا او فرمان بردار باشند خدای را او پیغامبر را اودهندگان باشند خواستهاشان را اندرطاعتها خدای او نمازکنان باشند بسحرگاهان.

۱۸-گوای داد خدای کهیچ کس نیست سزای آنك وی راپرستند مگر اوی او فریشتگان می‌گوای دهند او خداوندان علم، پیغـامبران او مومنان مـی‌گوای دهند همیشه بد وهمیشه بود بداد و عدل ، هیچ کس نیست سزاوار آنك وی را پرستند مگر وی ، قویست بکینه کشیدن ازان کس کبنه برود، حکیمست فرمودکجزوی را نپرستند.

۱۹- حقا کی دین بنزدیك خدای مسلمانیست اختلاف ودوگروهی نه کردند (۱۳۵) آن کسها کی ایشان‌را داده‌اند توریت وانجیل یعنی جهودان و ترسا آن مگـر از پس آنك بایشان رسید علم کتابهاشان از بهر حسدی

کمیاشان[1] بود او هر کس کی کافُر شود بآیتهای خدای ، قرآن حقّا کـی خدای زود کند شمار، اُو زود عقوبت کند سخت .

۲۰- اگر جنگ و پرخاش کنند واته یا محمّد جهودانُ و ترساآن، بگَوی یا محمّد پاکیزه کردُم دین و عمل ُخویش خدای را وآن کسها نیز کی وامن‌اند اُو بگَوی یا محمّد آن کسها راکشان دادستند توریت وانجیل، یعنی جهودان و ترساآن را اُو امّیان عرب را بخُواهَید بـرویدن یعنی همه ببرویَد، اگر َببروند راه راست یافتند اُوگر برگردند ، بر ُته پیغام دادنست اُو خدای دانا اُو بیناست ببندگان برویده اُو نابرویده .

۲۱- حقّا کی (۱۳۶) ان کسها کی کافُر اند بایتهای خدای بمحمّد وقرآن اُو کشته‌اند پیغامبران را وَی جرمُ و جنایت وی‌گنـاه اُو مَی کشتند آن کسها راکی مَی‌فرمودند بداد و عدل و تَوحید و ایمان ازان کی برویده بدند بپیغامبران، مژدگان دَهشان بعذابَی دردناك.

۲۲- آیشان آنند کباطل گشت نیکیهاشان اندرین جهان و آن جهان ونیست ایشان را َهیچ وادارنده ازعذاب خدای.

۲۳- نه‌بینی یا محمّد اینان راکدادستندشان برخَی از تـوریت از رجم وجزان؟ مَی‌واخُوانندشان واکتـاب خدای تا حکم کند میـان ایشان برجم برمحصن، یعنی مردی کزن دارد اُو زنا کند او برمحصنه ، بـرزن کشُوهر دارد و زنا کند انگه مَی برگردند گَروهی ازیشان، بنوقریظه و خیبر از حکم رجم و ایشان (۱۳۷) بدَروغزن داشته او روی اندرگردانیده‌اند.

۲۴- آن روی بگردانیدن اُوبدرَوغزن داشتن ازبهرآنست کآیشان گفتند نرسد ما راآتش اندران جهان مگرچهل َروزشمرده او غرّه کردست‌شان اندر دین‌شان جهودی آنك آیشان درَوغ ساخته.

۱- کمیاشان: که میان‌شان.

۲۵ـ چگونه خواهند کردن آن وقت کماگرد اریـم ایشان را از پس مرگ، رَوزی راکی هیچ شك نیست اندران أو تمام بدهند هرتنی را نیكُ و بدراآنچ کرده بود از نیکی و بدی او برِیشان ستم نکنند ، نه از نیکیهاشان بکاهند او نه ازبدیهاشان بوزایند.

۲۶ـ بگَوی یا محمّد ای بـار خدای ای پادشاه پادشاهی ، بدهی پادشاهی ان راکی خواهی، یعنی محمّد را اوبراهنجی پادشاهی ازان کس کی خواهی، یعنی از پارسیان وروميان او عزیزکنی آن راکی خواهـی، یعنی محمّد را ، او خوارکنی ان راکی خواهی، یعنی عبدالله‌بن أبـی او پارسیان و رومیان، بدست توست (۱۳۸) عزیز کردن و خوار کـردن و پادشاهی و نصرت و دولت دادن حقّاکی تُه برهرچیزی از عزیزکردن أو خُوارکردن قادر و ذُوانای.

۲۷ـ اندر افزای[1] شب را اندر روز أو اندر افـزاذی[2] روز را اندر شب و بیرون آری زنده را از مرده، یعنی مردم بچه را از نطفه مرده او بیرون آری مرده را ، یعنی خایه را از زنده یعنی مرغان پـرنده[3] . او روزی دهی ان کس راکی خواهی بی‌اندازه أو بی‌شمار.

۲۸ـ مگیرندا مومنان، عبدالله‌بن أبی ویارانش، کافرانرا دوستان و یاران بیرون از مومنان مخلصان. أوهرك کند آن یعنی واکافُران دوستی کند، نبود از خـدای یعنی ازکرامت و رحمت خدای اندر هیچیز مگـر رهای جوی[4] ازیشان رهای جستنی بزوان وَی دل، او می‌بیم نمـایدتان

۱ـ اندرافزای: اندرافزایی. ۲ـ اندرافزاذی: اندر افزایی، باابدال «ی» به «ذ» که دراین متن فراوان بکار رفته. ۳ـ در ذیل این کلمه به‌خط کاتب‌اصلی نوشته شده که: «مرغ را از خایه مرده بیرون‌آرد أو خایه مرده ازمرغ‌زنده بیرون‌آرد.» ۴ـ رهای جَوی: رهایی جویی.

خدای از خویشتن اندر تقیه کردن ازخون حرام او فرج حرام اوخواسته حرام اوشراب حرام اوگوای زور او شرك آوردن بخدای، وانزدیك خدای (۱۳۹) وایدشدن از پس مرگ.

۲۹- بگوی یا محمّد اگرپنهان دارید انچ اندر دلهاتان از دشمنی و عداوت محمّد را، اگر اشکارا بکنید آن را بدشنام دادن و طعنه کردن و حرب کردن، میداند آن خدای، نگه میدارد او پاداشت دهدتان بدان او میداند انچ اندرآسمانهاست وانچ اندر زمین است از نهان وآشکارا، او خدای برهمه چیزی از اهل آسمان و زمین و ثواب و عقوبت ایشان تواناست.

۳۰- ان روزکی بیاود هرکسی هرچ کرده بود از نیکی حاضر کرده نبشته اندر دیوان او هرچ کرده بود از بدی و زشتی، دوست دارد اگرمیان وی او میانآن کاربد اجلی بودی دراز او دور، از مشرق تامغرب رفتن،او بیم کندتان خدایاز خویشتن نزدیك معصیتاوخدای وشخایندست ببندگان برویده.

۳۱- بگوی یا محمّد اگرشما دوست دارید خدای را ودینش را، (۱۴۰) متابعت من کنید تا خدایتان دوست دارد او بیامرزد شمارا گناهان‌تان را او خدای آمـرزگارست آن راکتوبه کند، رحیمست بران کبرتوبه مرد.

۳۲- بگوی یـا محمّد فرمان بردار باشید خدای را اندر گزاردن فریضها و فرمان بردار باشید رسول را اندرگزاردن سنتها، اگر برگردنـد، حقاکی خدای نه دوست داردکافران ومنافقان را.

۳۳- حقاکی خدای برگزیدآدم را بدین مسلمانی او نوح را او نوادگان ابرهیم را او فرزندان عمران را، موسی وهارون را برهمه مردمان

زمانه‌شان .

۳۴- َزه برزادگانی[1] همه از یك دیگر، او خدای شنواست همه گفتارها را داناست ِبهمه نهانُ وَآشکارا.

۳۵- ان وقت کی گفت زن عمران، یعنی حنّه مادر مریم ای خدای من! من نذر کردَم (۱۴۱) ترا اینچ اندر شکم منست خادمی مزگت بیت‌المقدس را آزادکرده، یارب ِبپذیر ازمن کتوای شنوآ دعا، دانابمستجاب کردن .

۳۶- چون بزاد مریم را، گفت : ای بار خدای من! من این را دختری زادَم او خدای َبه دانست بدان کی زاده ُبد، او نه َبود پسر چون دختر، او من این را نام کردُم مریم، او من بازداشت ُخواهُم این را بته او فرزندانش را از ابلیس ودَیو ملعون.

۳۷- َبپذیرفت مریم را آفریدگارش بپذیرفتنی نیکوا، او َبپروُرد وی‌را، ُببالندید بالندیدنی نیکوا، برپذیرفتیش زکریّا[2] هرگه کی اندرشدی (۱۴۲) بروی زکریّا اندر مزگت خانه شی[3] ، بیافتی بنزدیك وی َروزیَ میوه زمستانی اندر تابستان و میوه تابستانی اندر زمستان، گفتی یا مریم! ازکجاست ترا این؟گفتی آن از نزدیك خدای است، جبرئل آوردست، حقّا کی خدای روزی دهد ان راکی خواهد بی‌شمارَ و َبی‌اندازه.

۳۸- نزدیك آن واندران وقت . بخواند زکریّا خدایش را،گفت ای بار خدای من! بدَه مرا از نزدیك ُته فرزندَی نیك و پارسا و پاکیزه و پرهیزکار، کتوای مستجاب کننده دعا.

۱- «زه برزادگان» درترجمه «ذرّیّة».

۲- در حاشیه بخط‌کاتب اصلی نوشته شده که: «وکفّلها زکریّا اوفازکریا اسپردش».

۳- ر. ك. پانویس شماره ۴ ذیل آیه ۲۳۶ سوره بقره ص۴۸ .

۳۹- آواز دادند وی را فریشتگان، یعنی جبرئل، او آوی ایستاده بُد، مَی نماز کرد اندر مزگت خانه کی خدای مژدگان مَی‌دهد ترابفرزندَی کی یحی نامد ، (۱۴۳) برویده بعیسی پسر مریم کی بیَك کلمة بَبُدکی گفت بباش مردمَی وَی پدر، ویحی بردبار بود ازنادانان اوآرزوی شهوت زنانِش نبود او پیغامبرَی بود ازپیغامبران.

۴۰-گفت زکریّا جبریل را یا سیّدی! چگونه وازکجا خواهدبود مرا فرزند پسرینه او مرا اندر یافت پیری او زنُم سترونست ، نه زایـد ؟ جبریل گفت: همچنین خُواهد بُدکی گفتم، خدای بکند هرچ خُواهد.

۴۱- زکریّاگفت: یا سیّدی بکن مرا نشانی، جبریل گفت: نشانت آنست کزنِت بارگیرد کسخن نگوی وا مُردمان سَه شبارَوز مگر بـاشارت کردن بدست و ابرو اولب اونبشتن، او یادکن افریدگار خُویش را بزفانُ و دل بَسیار، برهمه حال، او نمازکن بشبانگاهان او بامداداِن، همچنان کی مَی‌کِردی .

۴۲- اوگفتند فَریشتگان یعنی جبرئل[1]، (۱۴۴) یا مریم! حقّاکی خدای برگزید ترا بمسُلمانی اوعبادت، اوپاکیزه بکرد ترا ازکفرومعصیتها، او برگزید ترا برزنان مردمان زمانه تو، بَزادن عیسی .

۴۳- یا مریم ! تُه نیز فُرمان بردارباش خـدایت را واندر نمـاز برپای آیست دَراز، شکرآن را، او سجده کن او رکوع کن وا رکوع کنان وُنمازکنان.

۴۴- این کترا یادکردُم از خبرمریم و زکریّا از چیزهای نادیده وناشنیده و نادانسته، وحی قران می‌فَرستم بتُه او نه‌بودی ته بنزدیك ایشان آن وقت کی می‌دراب آوکندند قلمهاشان، تاکی پذیرد مریم را، او نه‌بُدی

۱- کلمه «جبریل» درمتن دوبار تکرارشده .

بنزدیك ایشان آن وقت کی پیکار و جنگ وخصومت می‌کردند.

۴۵ـ آن وقت کی گفت جبریل یا مریم! حقا کی خدای می‌مژدگان دهد ترا بفرزندی کی بیك سخن (۱۴۵) ازخدای آفریده گردد، نامش مسیح بود، عیسی پسر مریم، وا قدر و منزلت وآب روی بود اندرین جهان و اندران جهان، واز نزدیك کردگان بود بنزدیك خدای اندر بهشت عدن.

۴۶ـ او سخن گوید وا مردمان اندرگاهواره مقدار چهل روزه، و از پس سی سالگی بپیغامبری، و از پیغامبران بود.

۴۷ـ مریم گفت جبرئل را یا سیدی! چگونه و از کجا بود مرا فرزند ونابسوده مرا هیچ مردم؟ جبرئل گفت: همچنین بود کترا گفتم، خدای می‌آفریند آنچ خواهد هرگه کی قضا کند کاری همی گوید آن را بباش ببود.

۴۸ـ و اندرآموزیمش نبشتن وکتابهای پیغامبران اوحلال وحرام و امر و نهی و حکمت پیغامبران وتوریتش بیاموزیم اندر شکم مادر او انجیلش بیاموزیم ازپس بیرون آمدنش. (۱۴۶)

۴۹ـ اوپیغامبری بفرزندان یعقوب کمن آوردستم شما را نشانی و علامتی و دلیلی و برهانی از نزدیك آفریدگارتان کمن بنگارم شما را ازگل چون صورت مرغان پُفی بدان اندر دهم، پرندی گردد خویذوزی بفرمان خدای، او درست کنم نابینا مادرزاد را، او درست کنم آن را کسپیذی دارد اوزنده کنم مردگان را بامرخدای بنام خدای یاحی یا قیوم، او خبر کنم شما را بدانچ خورید و آنچ وانهید اندر خانهاتان، حقا کی اندرین علامت و نشان است شما را برنبوت من اگر شما باور دارید، او بمن ببروید. (۱۴۷)

۵۰ـ او راست دارنده او برویده اوموافق آمدم آن راکی از پیش

من آمدست از توریت و دیگر کتابها، وازبهرآن آمدُم تا حلال کنُم شمارا برخَی ازانچ حرام کرده بُدند برشما ازگَوشت و پِه گاوانُ و گَوسپندان و رَوزشنبَه أو آورده‌أم شما را علامتی و نشانَی و معجزَی از نزدیك خدای شما، بترسَید از خدای او فُرمان من برَید.

۵۱- کی حقّا کی خدای آفریدگار من است و آفریدگارشماست ، بوی ببروید وی را فُرمان برَید کی این است راه راست.

۵۲- چون بَدید أوبشنید أو بدانست عیسی پسر مریم ازیشان کفر آوردن،عیسی گفت: که‌آند یاران‌من‌واخدای‌بردشمنانِش؟گفتند خاصگانِش: مااِیم یاران خدای برویدگانیم بخدای أو بُدان أوگواباش یا عیسی (۱۴۸) کما مَسُلمانانیم، برویدگانیم بخدای و پیغامبران وکتابهاشان.

۵۳- ای بارخدای ما ببرویدیم بدانچ فرستادی تَه ازکتابها اودین عیسی پیغامبرگرفتیم وکتابش را انجیل ، پذیرفتیم ، نبیس ما را ازگوای دهندگان، برویدگان مومنان مسُلمانان .

۵۴- جهودان عیسی را بَخواستند کشت أو خدای تطیانوس خواست مهترجهودان، أو خدای بهترین دهنده جزآ مکرکنانست.

۵۵- آن وقت کی گفت خدای یا عیسی من سپُرّی خواهم کردن ترا[1] او دل ترا از دَوستی دنیا برخواهُم گرفت و ترا بنزدیك خُویش خُواهُم آوُردن او بخواهم رهانیدن ترا ازکافران أو بخُواهُم کردن آن کسها راکی دین ته‌گیرند ازبرکافران بحجّت و نصرت تا رَوز قیامت، انگه شما را وانزدیك من واید آمدن از پس مرگ، پس من داوری خواهُم کردن میان شما اندرانچ (۱۴۹) شما اندران دُوگرَوهی و اختلاف کرده باشَید.

۱- در ذیل این کلمه دارد: « اوگویند متوفیك مقدم وموخرست، ای‌جانت برخواهم داشت ازپس آنك ازآسمان فرو آذی».

۵۶ـ امّا آن‌کسها کی کافُر شده باشند بمحمّد وقرآن و عیسی ، من عذاب کنُم‌شان عذاب کردنی سخت اندرین جهان بشُمشَیر وگـزیت و اندران جهان بآتش َدوزخ، او نه َبود ایشان را َهیچ وادارنده از عـذاب خدای اندر ُدوجهان .

۵۷ـ وامّا ان‌کسها کی برویده باشند بخدایٰ و محمّد و قـرآن أو عیسی، أو مخلص باشند او فریضهاگزارده باشند وازمعصیتها پرهَیز کـرده باشند، تمام بَدهدشان مزد وثواب‌شان اندربهشت، أو خدای ندوست دارد مشرکان را أو شرك أوکفرشان.

۵۸ـ این خبرکفرستادیم بتُه أومی‌فرستیم، از آیتهای قرآن است بامرونهی وزان‌کتاب محکم است‌کیٰ اندر لوح محفوظ است نبشته.

۵۹ـ حقّاکی مثل عیسی کی خدایش وَی پدر آفریدبنزدیك خدای هم چون مثل آدمست‌کی خدایش وَی پدر بیافرید ازخاك، انگه‌گفت(۱۵۰) عیسی را فرزندَی باش وَی پدر، ببُد.

۶۰ـ ایـن است حـق و درست أو راست کعیسی نه آوست و نه فرزندش، أو نه هنبازِش از آفریدگارته، نگر نباشی ازشك‌کنان اندرانچ پدید ِکردُم ترا ازآفرینش عیسی وَی پدر.

۶۱ـ هرکس کـی پیکارکند أوخصومت‌کند وا تُه اندر عیسی از پس‌آنكِ آمه بتُه او بتو رسید از علم و دانش او دَرست شد تراکی‌عیسی نه خدای بود أو نه فرزندش أونه هنبازِش، بگَوی یا محمّد هلا بیایَید تا ما َبیرون ُخوانیم فرزندان ُخویش را و شما َبیرون ُخوانید فرزندان‌تان را او مازنان ُخویش را َبیرون ُخوانیم و شما زنان خویش را بیرون ُخوانید. او ُخویشتن را بیرون‌آریم وشما نیز ُخویشتن را بِیرون آرَید، انگـه سنه خوانیم بریَك دیگر اولعنت‌کنیم درَوغ زنان را.

۶۲ـ حقّا کی این کی یاد کردیم این است خبر َدرست و راست وهیچ معبود نیست سزاوار انك وی‌را پرستند مگر خدای، او حقّا کی خدای قـویست بکینه کشیدن ازان کی بنه برود، حکیمست فرمود کی جز وی را نه پرستند .

۶۳ـ اگر برگردند از یِك دیگر را لعنت کردن، (۱۵۱) حقّا کی خدای داناست بترسا آن بنی نجران .

۶۴ـ بگوی یا محمّد، یا ترسا آن! بیایید وایك سخُن کبرابرگـردد میان ما ومیان شما لااله‌الاالله محمّد رسول‌الله، او آن آنست کنه پرستیم مگر خدای را، اوهنبازنگیریم بوی هَچیز را، او نه‌گیرد برخی از ما بـرخی را خداوندان بدون خدای کفُرمان‌شان برند بناشاذست، اگر برگردند بگویید شماگواه باشَید وآگه باشید کماباری مسُلمانانیم مخلصانیم خدای را بتوحید وُعبادت .

۶۵ـ ای جهودان و ترساآن چرا خصومت کنید اندر دین ابرهیم اونه‌فرستادند توریت وانجیل مگر ازپس وی، نه (۱۵۲) می‌دانید کی اندر توریت نیست کابرهیم جهود یا ترسا بود ؟

۶۶ـ اکنون شما جنگ ُ و خصومت کردَید اندرانچ شما رابدانْ علمست اندر کتابتان کمحمّد پیغامبرست، اوانکار کردستید چرا می‌خصومت کنید اندرانچ نیست شما را بدان دانش ؟ یعنی چرا دعوی کنید کـابرهیم ترسا بُد یا جهود ، بدرَوغ و زور و بهتان بی‌حجّت ؟ او خدای َمی‌دانـد کابرهیم نه جهود بُد او نه‌ترسا بود ، و شما ندانید کابرهیم جهود بُد یـا ترسا .

۶۷ـ هرگز ابرهیم نه جهود بُد او نه‌ترسا ، َبیك ابرهیم حـاجی بد مسُلمانَی مخلص ُبد، وهرگز نه‌بود ابرهیم از مشرکان وکبرگان.

۶۸ـ حق‌ترین مردمان بابرهیم أو بدین ابرهیم ان کسها بدند کی بوی ببرویدند واین پیغامبر حقّ ترست بابرهیم و بدین وی، وان حق تراند بابرهیم و بدین ابرهیم کی برویده‌اند بابرهیم و بمحمّد وقرآن، او خدای یار ونگه دار مومنان است کی بمحمّد و ابرهیم وقرآن برویده باشند.

۶۹ـ دوست دارند (۱۵۳) گروهی از اهل کتاب ،کعب اشرف و یارانش کی بی‌راه‌کنند شما را، معاذجبل او حذیفه را از دین مسلمانی وا جهودی خوانند، او بی‌راه نمی‌کنند مگر خویشتن‌را، وآگاه نه‌اند.

۷۰ـ ای جهودان چرا کافر شدی بایتهای خدای بمحمّد وقرآن و شما می‌دانیدکمحمّد پیغامبر خدایست؟

۷۱ـ ای جهودان چرا می‌بپوشید حقّ را بباطل، صفت محمّد را بصفت دجّال، و چرا می‌پنهان دارید صفت محمّد را اوشما دانید کی‌صفت محمّد اندر توریت است؟

۷۲ـ اوگفتند گروهی جهودان،کعب اشرف ویارانش، ببروید بدان کی فرستادند بـرمؤمنان محمّد و یارانش از قبله بیت‌المقدس ، اول روز نماز ، دمیدن بام ، او کافرشید بدانچ فرستادند برمحمّد و یـارانش واپسین نیم روز، نماز پیشین، بقبله‌کعبه (۱۵۴) تا بود کی ایشان واگردند واقبله ودین شما.

۷۳ـ أو نگرید باور ندارید هیچ‌کس را بپیغامبری مگر آن‌کسی راکی دین شما دارد أو بقبله شما نمازکند، بگوی یا محمد جهـودان را حقّاکی دین خدای دین مسلمانی است و قبله خـدای‌کعبه است ، جهودان گفتند یك دیگررا نگرباور ندارید کی کسی را دهند دین وقبله، چنانك شما را دادستند، او باور مدارید کایشان خصومت‌کنند واشما نزدیك خدای‌تان، بگوی یا محمّدکی نبوّت و دین اسلام و قبله ابرهیم بدست خدای است ،

دهد آن،آن راکی خواهد یعنی محمّد را دهد، و خدای بی‌نیازست او داناست.

۷۴ـ برگزیند بدین خویش انراکی خودخواهد، محمّدُ وامّتش را او خدای خداوند فضل ومنّت بزرگوارست بنبوّت ومسلمانی برمحمّد.

۷۵ـ او ازجهودان کسست کی اگر بوی آیمن باشی بپُرّی پوست گاوی برزاپُرزر، وادهد واته بی‌رنج چون عبدالله‌بن سلاّم، اوهم ازیشان کسست اگر آیمن باشی بوی (۱۵۵) بدیناری، وانه دهد آن واته یا محمّد مگر دایم بروی تقاضا می‌کنی وان چون کعب اشرف ویارانش‌اند، آن از بهرآنست کی ایشان گفتند نیست برما اندرخواستها غریبان هیچ وزرُوبزه، او می‌گویند برخدای دروغ وایشان می‌دانند کمی دروغ گویند.

۷۶ـ نه چنانست کایشان گفتند هرك وفادار بود بعهد و زینهار و امانت‌گزاردن، وپرهیزکند ازعهد شکستن اوخیانت کردن اوزینهارخوردن، حقاکی خدای دوست دارد پرهیزکاران را، عبدالله‌بن سلاّم ویارانش را.

۷۷ـ حقّاکی آن کسهاکی برگزینند بشکستن عهد خدای اوبدروغ سوگندهاشان واپیغامبران اندك مایه چیزی خوردنی و پوشیدنی، ایشان آنندکی هیچ برخ نبودشان اندران جهان اندر بهشت، او سخن نگوید و ایشان (۱۵۶) خدای، اونه نگرد بایشان برحمت روز قیامت او پاکیزه نکندشان از جهودی، و ایشان را عذابی دردناك بودکی درد آن بدلهاشان رسد.

۷۸ـ حقاکی زیشان گروهی‌اند، کعبُ و یارانش کمی پیچند زوانهاشان‌را بخواندن صفت‌دجال اندرتوریت، تا پندارید آن را از توریت او نیست آن‌ازتوریت، او می‌گویند آن ازنزدیك‌خدای آمدست اندرتوریت، وآن نه‌از نزدیك خدای آمدست اندر توریت، او می‌گویند برخدای‌دروغ

وایشان می‌دانند کمی دروغ گویند.

۷۹- نه سزاوار بود هیچ مردم راکی خدایش داده بود کتاب و حکمت وفهم او پیغامبری، انگه گوید (۱۵۷) مردمان را باشید بندگانی مرا بدون خدای، بیك گویید باشید عالمان و فقیهان باشید بدان کی شما آموزید قرآن او قرآن بدانید، و بدان کی شما قرآن برخوانید.

۸۰- او نه سزاوار بود کی فرماید شمارا ای مشرکان واهل کتاب کی گیرید فریشتگان را او پیغامبران را خداوندانی، فرمایدتان کفر از پس آن کی شما مسلمانانی؟

۸۱-آن وقت کی برگرفت خدای عهد و میثاق برهمه پیغامبران حقا کی هرچ من دادستم شما را ازکتابها او حکمتها ، انگه بیاید بشما پیغامبری راست دارنده او موافق وازان کی شما دارید ازکتاب و حکمت، حقا کی بوی ببروید (۱۵۸) و حقا کی وی را یاری کنید،گفت مقر آمدی او برگرفتید برین کی گفتم‌تان عهد ومیثاق مرا؟گفتند مقرآمدیم او پذیرفتیم، گفت:گوای باشید برین او بریك دیگر او من واشما ازگوایانم بران.

۸۲- هرك ورگردد ازپس آن ایشان فاسقان وکافران‌اند .

۸۳- جدا از دین خدای می‌جویید؟ او وی را مقرآمدست بتوحید او اسلام هرك اندرآسمان است از فریشتگان او هرك‌اند[ر] زمین است از مومنان مخلصان بخوش منشی او منافقان بکره ، او با نزدیك وی برند شما را ازپس مرگ.

۸۴- بگوی یا محمد ما بـرویده‌ایم بخدای او بدان قرآن کی فرستادند برما او بدانچ فرستادند (۱۵۹) برابـرهیم از صحف ابرهیم او بدان کفرستادند باسمعیل و اسحق و یعقوب او بدان کتابها کفرستادنـد بفرزندان یعقوب او بدان‌کتاب کدادند موسی را بتوریت او بـدان کتاب

کدادند عیسی را بانجیل او بدان کتابها کدادند پیغامبران را از خدایشان، جدا نکنیم میان هیچ کس از یشان، او ما وی را مقرّیم بتوحید و عبادت.

۸۵- او هرك بجوید بجز مسلمانی طاعت برزیدنی او دین و دیانتی، نه‌پذیرند از وی، او آو اندران جهان از زیان‌کاران باشد.

۸۶- چگونه ثواب دهد خدای گروهی راکی کافر شدند از پس برویدن‌شان بخدای او گوای داده باشند کی پیغامبر، محمّد حق است، او بآیشان رسیده (۱۶۰) حجتهای کتاب خدای او برهانهای معجزه نبوّت، او خدای هیچ ثواب ندهد کافران و مشرکان و منافقان را.

۸۷- آیشان آنند کپاداشت آیشان آنست کی بریشان بود لعنت و عذاب خدای او لعنت فریشتگان او لعنت مردمان همه.

۸۸- جاوید اندر لعنت و عذاب باشند، سبك‌تر کنند ازیشان عذاب وعقوبت را، وایشان را زمان ندهند ازعذاب.

۸۹- مگر آن کسها کی توبه کرده باشند از کفر وشرك و نفاق از پس مرتد شدن او توحید آورده باشند خدای را باخلاص او تصدیق، حقّا کی خدای آمرزگارست آن راکتوبه کند، و شخایندست بران کبر توبه مرد.

۹۰- حقّا کی آن کی کافر شدند بخدای و محمّد و قران از پس بروش‌شان، انگه می‌وزایند کفر بر کفر، نه‌پذیرند توبه کردن‌شان وقت باس، او ایشان (۱۶۱) همه بی‌راهان‌اند.

۹۱- حقّا کی آن کسها کی کافر شدند بخدای ومحمّد و قرآن، او بمیرند وایشان کافران باشند، نه‌پذیرند از هریکی ازیشان پرّی زمین زرّ، او اگر خویشتن را واخرّد بدان ایشان راست عذابی دردناك اونه[1] بود

۱- دراصل متن «به» بود، با توجه به‌اصل عربی آن «ما لهم» اصلاح شد.

ایشان را هیچ یارُو نگه‌دار[1].

۹۲- نه رسید بدان کی بنزدیك خدایست از ثواب وکرامت و بهشت، تا انگه کی هزینه کنید از آنچ شما دوست دارید از خواسته، او هرچ شما نفقه کنید ازچیزی از خواسته حقاکی خدای بدان او بنیتهاتان دانا او بینا او شنواست کی رضای خدای خواهید یا ستایش مردمان.

۹۳- همه طعامها بود حلال فرزندان یعقوب را مگر انچ حرام بکرد یعقوب برخویشتن،گوشت او شیراشتران بنذر کردن از پیش (۱۶۲) آن کی فرستادند توریت برموسی، بگوی یا محمّد بیاری توریت برخوانید آن را اگرشما می‌راست‌گوییدکی این اندر توریتست.

۹۴- هرکس کی فراسازد برخدای دروغ ازپس آن کی پدید آمد دروغشان، ایشان کافران و دروغزنان باشند.

۹۵- بگوی یا محمد راست‌گفت خدای هرچه‌گفت، گیرید دین ابرهیم مسلمانی پاکیزه ازهمه دینها دیگر، اونه‌بود هرگز ازمشرکان.

۹۶- حقّا کی نخستین خانی اومزگتی کبنیاد اوکنندند مومنان را، آنست کی بجایگاه کعبه، ببرکه بکرده بآمرزش ورحمت و راه راست و قبله رسولان وصدّیقان و مومنان است.

۹۷- اندران علامتها است هویدا او پیدا، پاذگاه ابرهیم اوحطیم اسمعیل او سنگ سیاه (۱۶۳) او هرك اندرانجا رود آیمن بود، او خدای راست برمردمان برویده بخدای و محمّد و قرآن، زیارت کردن خانه کعبه

۱- بدنبال این آیه کاتب جهت توضیح این عبارت را افزوده است «از آنجا و من یبتغ غیرالاسلام دینا، تا اینجا اندر طعمه ویارایش آمد، مقدار ده تن کی ازمدینه وامکه شدند او مرتد شدند، برخی بران بمردند، او برخی را بکشتند او برخی‌ازپس مسلمان شدند.»

را، بران کس واجبست کتُواند انجا رسیدن بزاذ و راحله، اُوهرك کافُر شود بخدای ومحمّد وقرآن و بفریضه ُبدن حج، حقاکی خدای َبی نیازست از ایمان و حجّ همه خلق.

۹۸- بگوی یا محمّد ای اهل توریت ! چرا مَی کافُرشَید بایات خدای، قرآن و محمّد علیه‌السلم، او خدای گواست برآنچ شما مَی کنَید از کفرو پنهان کردن نعت وصفت محمّد ؟

۹۹- بگوی یا محمّد ای جهودان چرا مَی واگردانَید اُو چرامَی‌وادارَید از دین و طاعت خدای آن را کبرویدست بخدای و محمّد وقرآن؟ مَی جَویند راه خدای را بگوزنا، او شما مَی دادَید اُوگوای[1] بران، اُوخدای نغافلست از انچ شما َمی کنَید ازکفر و معصیت وُ پنهان کردن حقّ.(۱۶۴)

۱۰۰- ای مومنان اگر فرمان برَید گرَوهی را ازاکسهاکی ایشان را دادستند توریت واگردانند شما را از برویدن‌تان بخدای و محمّد و قرآن ،کافُرشده بخدایُ ومحمد وقرآن.

۱۰۱- اُو چگونه کافُرشَید بخدایُ و محمّد و قرآن اُو شما آی[2] کمَی خوانند برشما آیتهای خدای، قرآن بامرُونهی، و اندرمیان شماست پیغامبرش محمّد، او هرکس کی دست بکتاب و دین خدای زند اوکاربدان کند، راه نمودند وی را براه راست، راه مسُلمانی.

۱۰۲- ای مومنان یعنی یا اوس و خزرج ! بترسَید از خدای اُو فُرمان برَید خدای را و محمّد را سزای ترسیدن وفرمان بردن ، او سزای ترسیدن او فُرمان بردن آنست کطاعتش بگزارَید و اندروی عاصی نهشَید او شکرکنَید او نسپاسی نکنَید اُو یادکنید وی را اُو فراموش نکنَید، اُو نگرَیدتان مرگ نهیاودا مگر شما مقر آمده خدای را بتوحید و عبادت و

۱- گوایَ: گوایید. ۲- شماآی: شماایذ.

اخلاص .

۱۰۳ـ او دست اندر کتاب وُدین خـدای زنَید همه هم ُخند، او نگردَید از هم بنه پراکنَید اندردین، او یادکنَید نعمت خـدای را (۱۶۵) بر شمـا بدین مسُلمانی ، آن وقت کی شما دشمنان یك دیگر بودَی اندر جاهلیّت، پیوستگی آوگند میان دلهای شما َبدین مسُلمانی، تاشدستی بدین وکتاب و پیغامبرش برادران یك دیگربدین مسُلمانی، اوشما بُدَی بر کناره گوِ َدوزخ ، َبرهانیدتان بدین مسُلمانی و بقران و بمحمّد ازآتش َدوزخ ، همچنین پدید مَی کند خدای شما راآیتهای کتاب ُخویش امر و نهی دیـن ُخویش را تا شما راه راست یاوَید.

۱۰۴ـ او چنـان َمی‌واید کهموار َمی‌بَود از شما گَروهَی کـی ُمردمان را واخُوانند واآشتی وصلح کردن او بایك دیگر نیکوی کردن ، او فرمایند ُمردمان را بتوحید و سنّت وُشریعت اومتابعت دین مسُلمانی او متابعت قرآنُ و محمّد ، او نهی کنند ازکفـر و شرك و معصیت او دست واداشتن متابعت رسول او کتاب خدای و آنك امرمعروف کند او نهی‌منکر کند، ایشان رستگاران باشند از خشم وعذاب خدای .

۱۰۵ـ او نگرَید نباشَید چنان جهودان وترساآن کایشان اندر دین‌از هم بپراگندند اویك دیگر را مخالفت کردند اندردین (۱۶۶) ازپس‌آن کی بایشان رسیده بود امرُ و نهی کتابشان ، او آیشان آنند کـی ایشان راست عذابِی َبزرگ.

۱۰۶ـ اندران َروزکی سپیَد بود رویهای اوسیه بود رویهایَ ، امّا آن کسهاکی سیه بود رویهاشان گویند آیشان را زبانیه َدوزخ ، چرا کـافُر شدَی بخدای ازپس برویدن‌تان بخدای ومحمّد و قرآن؟ بچشید عـذاب را بدان کی شما کافُرشدَی بخدایُ ومحمّد وقرآن.

۱۰۷- امّا آن کسها کی سپید بود رویهاشان، اندر بهشت خدای باشند، ایشان اندران جاودانه باشند.

۱۰۸- این آیتهای خدای است ، آیتهای قران ، ازپس یك دیگر می‌فرستیم برته پدید کردن حق وُ باطل را اُو نه خواهد کردن خدای(۱۶۷) ستم اُو بدی‌دادی برخلق آسمان و زمین.

۱۰۹- اُو خدای راست هرچ اندر هفت‌آسمانست او هرچ اندر زمین است از خلق و عجایب، وا خدای‌گردد عاقبت‌کارها اندران جهان.

۱۱۰- شما امّة محمّد بهترین همه امّتی کبیاوُردستند مُردمان را او بدَستند اندر دنیا ، می‌فرمایید بداد و عدل وصلح وُتوحید و متابعت محمّد وقرآن، او نهی می‌کنید ازکفر و شرك وجنگ ومخالفت محمّد و قرآن، او برویده باشید بخدای اوبجمله‌کتابها ورسولان، اُوگر ببرویدندی اهل‌کتاب، یعنی جهودانُ وترساآن، آن بهتر بدی ایشانرا، ازیشان‌گروهی برویده‌اند عبدالله‌بن سلاّم ویارادِش، او بیشترآیشان همه فاسقان‌اند،کافرانُ وعهدشگنان‌اند .

۱۱۱- هیچ زیان نتوانندکردن شمارا جهودان مگر آزردن بزوان و بدشنامُ و طعنه زدن، اوگرکارزار کنند واشما اندر دین، برشماگردانند پشتها را هزیمتی، انگه نه (۱۶۸) رهانندشان از شُمشیر شما اُو اسیرکردن شما ایشان را .

۱۱۲- برنهادستند بریشان خواری‌گزیت دادن هرکجاکی بیاوند-شان اُو بگیرندشان مگر بعهدی از خدای یعنی برویدن بخدای، یا عهدی از مردمان بگزیت دادن ، او سزاوار گشتند بخشم و لعنت از خدای اُو برزدستند برَیشان زیّ درویشی‌اُو بی‌چارگی، آن ازبهرآنست کآیشان کاوُرند بایتهای خدای، بمحمّد وقرآن، او می‌کشتندی پیغامبران را بناحق ، بی-

جرمُ وُجنایت، این خشم وُ لعنت وُ زیّ درویَشی از بهر آن کی عاصی شدند اندر صید ماهی روزشنبه‌، وازحد اندرگذشتند بکشتن پیغامبران اُو حلال گرفتن حرامها.

۱۱۳ـ نه‌یك سان اند اهل کتاب از اهل توریت، یك گَروه برراه راست‌اند بداد وعدل برونده بخدای ومحمّد وقرآن ، وآن عبدالله‌بن سلام است و یارانِش، َمی‌خُوانند آیتها خدای قرآن را ساعتهای شب‌اندر نماز، وایشان سجده می‌کنند خدای را.

۱۱۴ـ برویده (۱۶۹) بخدای وجمله کتابها و پیغـامبران او برَوز واپسین، اُو مَی‌فرمایند بتوحید ومتابعت محمّد وقرآن، اُو نهی َمی کنندازکفر وشرك ومتابعت جبت وُ طاغوت، اُو مَی‌شتابند اندر نیکیها وطاعتهااو ایشان از نیکان امّت محمّداند.

۱۱۵ـ اُوهرچ‌شما کنَیداز نیکی‌اُوهرنیکوی کی وامحمّد ویارانِش کنَید،آن ازشما بنه برند، او خدای داناست بپرهَیزگاران ازکفر و شركُ و معصیتها، یعنی عبدالله‌بن سلام وُ یارانش.

۱۱۶ـ حقّاکی آن کی کافُراند بمحمّد و قرآن، کعب و یارانِش ، هیچ سود ندارد‌شان بسیاری ُخواستهاشان اُو نه بسیاری فرزنـدان‌شان از عذاب خدای هیچیز ، اُو آیشان دوزخیان‌اند ، ایشان اندر َدوزخ جاویـد باشند .

۱۱۷ـ مثل آنك آیشان َمی هُزینه کنند اندر (۱۷۰) زندگانی این جهانی، چون مثل‌بادَیست اندران آتشی بود یا زمهریرَی، فرارسد فاکشت گَروهَی ستم کرده باشند برخُویشتن بنادادن حق خدای ، پس بـرهم سَوزد آن را، وهَیچ ستم نکرد بریشان خدای، َبیك ایشان برخُویشتن ستم کرده باشند بکافُرشدن وحق خدای بنادادن.

۱۱۸- ای مؤمنان نگرَید نه‌گیرَید صاحب سرّان وخاصگان بیرون ازشما، دست واندارندکوشیدن اندر فسادکارشما، دوست دارندکی شما کافُرباشَید، پدیدآمد دشمن داری، اوعداوت از دهنهاشان بدشنام دادن و زشت‌گفتن، اوآنچ می‌پنهان دارد دلهاشان بزرگ تر، پدیدکردیم شما را ایتهای قرآن بامرونهی وحلال و حرام، (۱۷۱) اگرشما بدانیَد.

۱۱۹- اُکنون شما مؤمنان دوست داریدشان یعنی جهودان را از بهرهم‌شیرگی او خسرانی، او دوست ندارند شما را ازبهردین ودیـانت و شما برویده‌ای بکتابها همه و همه رسولان، او آیشان نبرویده‌اند، او هرگه کشما را بینند منافقان جهودان، گویند مابرویده‌ایم بمحمّد وقران، اوهرگه کی وایك دیگر تنهاشند بدندان‌گیرند برشما برسرانگشتان را از خشم و کینه، بگوی یا محمّد بمیرَید بخشم و کینه‌تان، حقّاکی‌خدای داناست‌بدانچ اندر دلهاست ازبغض او عداوت.

۱۲۰- اگرفاشما رسد فتحی وغنیمتی ونعمتی اندوهگن بکندشان یعنی منافقان جهودان را، واگر فارسد فاشما قحطی وکشتنی او هزیمتی، شادی کنند بدان اوگر صبرکنَی برآزار آیشان او پرهیزکنَید از معصیت خدای، هیچ بزند[1] نکند شما را دشمن داری او مکرشان (۱۷۲) بهیچ چیز حقّاکی خدای بهرچ ایشان می‌کنند دانا وبینا اوشنواست.

۱۲۱-وان وقت‌کی روزاحد ازمدینه‌برفتی بامداد ازنزدیك‌اهلت، همه بساختی‌مومنان راکارزارگاهای دشمن را، اوخدای می‌شنیدگفتارهاتان را، می‌دانست‌کفاشما چه رسد بدست واداشتن مرکز را.

۱۲۲- آن وقت‌کی انـدر دل‌کرده بود دوبنگاه[2] از شما مومنان بنوسلمه وبنوحارثه‌کی بددلی‌کنند ازکارزار دشمن روز احد او خـدای

۱- بزند: گزند. ۲- «دوبنگاه» درترجمه «طائفتان».

یارُونگه‌دارشان بود، برخدای توکل باید کردن مومنان را.

۱۲۳- وحقّاکی نصرت کردتان خدای روز بدراوشما خُوارمایه اندکی بودی سیصد وسیزده، مرد بترسید ازخدای تا شما شکر کنید نصرت ونعمت وی را.

۱۲۴- آن وقت کی تَه می‌گفتی مومنان را روزاحد نه بس‌تان بودکی مددفرستد شمارا خدای تان (۱۷۳) بسه‌هزار ازفریشتگان ازآسمان فرستاده .

۱۲۵- بس‌تان بود اگرصبر کنید واپیغامبرتان اندرحرب وبترسید از نافُرمانی اومخالفت وی ، أو بحرب شما آیند از سوی مکّه مدد دهد و نصرت کند شما را خدای‌تان بپنج هزار فریشته ، علامتها وربسته أوعمامها صوف اندربسته .

۱۲۶- أو نه‌گفت خدای مدد فـرستادن را مگر مـژدگانی شما را بنصرت ، او تا بیارامد دلهای شما بمدد فرستادن او نه‌بود نیرو أو نصرت مگر از نـزدیك خدای ، قوی بکینه‌کشیدن ازان کی بنه بـرود ، حکیم بنصرت دادن آن راکخُواهد.

۱۲۷-تا ببرّد کناری ازکافران یا بهزیمت بیوگندشان، پس برگردند نومید ازغنیمتُ و دولت.

۱۲۸- نیست ترا از (۱۷۴)کار هیچیز ، یعنی ترا واسنه خواندن کار نیست، اگرتوبه دهدشان اگر عذاب کندشان،کایشان نه‌نیکو اکردندکی مرکز یله کردند .

۱۲۹- خدای راست هرچ اندر آسمانهاست او هرچ انـدر زمین است ازخلق، بیامرزد آن راکی خُواهد اوعذاب کندآن راکی خُواهد أو خدای‌آمرزگارست آن راکتوبه کند، رحیمست بران‌کبرتوبه مِرد.

۱۳۰- ای مومنان ثقیف مخورید ربا بزیادت، سرمایه وام بزیادت روزگاراجل و بترسید از خدای اندر رباخوردن تا شما برهید از خشم وعذاب .

۱۳۱- أوبترسید ازان آتش دوزخ اندر رباخوددن کی ساختستند کافران را.

۱۳۲- او طاعت دارید خدای را او پیغامبررا تا بر شما (۱۷۵) رحمت کنند.

۱۳۳- بشتاوید فاآمرزیدنی ازآفریدگارتان أو توبه کنید از ربا ودیگرگناهان، او بشتاوید ببهشتی کی پهنای آن چندآسمانها و زمین بود، بساختند پرهیزگاران را ازکفروشرك ومعصیتها.

۱۳۴- آن راکی نفقه کنند اندرشادی و فراخی او اندوه وسختی وتنگی او بیچارگی، اوبساختستندآن راکفروخورد خشم را وآن راکعفو کنند از مردمان و از زیردستان ، أو خدای دوست دارد نیکواکاران را وابندگان أو آزادان .

۱۳۵- وان کسهاکی کنند معصیتی یا ستم کرده باشند برخویشتن بدان کی دون حد بود ، یادکنند خدای را أو بترسند از خدای، آمرزش خواهندگناهان شان را، اوکه فاپوشدگناهان را (۱۷۶) مگرخدای؟ او دایم بنه آیستند برآنچ کرده باشند از معصیت وایشان میدانندکآن معصیت است .

۱۳۶- اینان آن باشندکپاداشت شان آمرزش است از خدای شان أوبستانهای کمی رود زیردرختان او نشستگاهاشان جویهای آب و شیر و می و انگبین، جاودانه باشند اندران، أو نیکامزد توبه کردگان کی بهشت بود .

۱۳۷ـ بگـذشت از پیش شما ثواب توبه‌کردگان را او عقاب ناتوبه‌کردگان را بروید اندر زمین و اندر نگرید کی چگونه بود سرانجام کار بدروغزن داران پیغامبران را.

۱۳۸ـ این قران پدید کردن است مردمان را حلال وحرام او راه راست است از بی‌راهی او پندست و نهیست پرخیزگاران را ازکفر وشرك ونفاق ومعصیتها.

۱۳۹ـ او سستی مکنید او اندوه مدارید اوشما (۱۷۷) به‌آیید، آخرکار نصرت شما را بود کشما مومنانید.

۱۴۰ـ اگررسد شمـا را جراحت و ریش و درد روزاحد، رسید اهل مکه را روز بدر جراحت و ریش و درد هم‌چنان‌کی فاشما رسید، و این روزهارابدولت می‌گردانیم میان مردمان وازبهرآن‌کی تاببینندخدای مؤمنان را اندر جهادکـردن و تاکرامت‌کند از شما شهیدان را، بشهادت گردانـد روزگار را، اوخدای دوست نـدارد مشرکان و کافـران و منافقان را.

۱۴۱ـ و از بهر آنك تا پاکیزه‌کند خدای مؤمنان را ازگناه اندر جهادکردن اوکم وکاست‌کندکافران را اندرحرب.

۱۴۲ـ شمـا چه پنداشتید یا مؤمنان‌کشمااندرشید ببهشت اندر، او هنوز خدای بنادیده‌آن راکی جهادکردند ازشما روز احد انـدر سبیل خدای او بنادیده شکیباآن را اندر حرب‌کافران روزاحد. (۱۷۸)

۱۴۳ـ او حقاکی شمامی‌بآرزواخواستی مرگ وکشتن را اندر حرب از پیش آنك بدیدی روزاحد را، اکنون بدیدی کارزار حرب را روزاحد، او شما می‌نگـریستید اندر شمشیرهای‌کافران هزیمت‌گرفتید و بگریختید.

۱۴۴- أو نیست محمّد مگر پیغامبری مرسل، بگذشتست از پیش محمّد پیغامبران، اگر محمّد بمیرد یا بکشند او را اندر جهاد برخواهید گشتن بر پاشنهای شما، یعنی وادین کفر خواهید شدن؟ او هرك واگردد وادین کفر هیچ زیان نکند خدای را هیچ چیز، و زود بودکپاداشت دهد خدای مومنان را بایمان وجهادشان.

۱۴۵- هیچ جانور بنه میرد مگر بامروقضا خدای، قضای بأجل و روزی برانده، او هرکس کی خواهد (۱۷۹) پاداشت و منفعت این جهان، بدهیمش ازین جهانی مقداری کخواهیم، اوهرکس کی خواهد پاداشت آن جهان، بدهیمش از هردوجهان، او زود بودکی پاداشت دهیم مومنان را بایمان وجهادشان.

۱۴۶- ای بسیارا پیغامبرا کی کارزارکرد با وی لشگرهای بسیار از مومنان واکافران، هیچ سستی نکردند[۱]، یعنی مؤمنان، از بهر آن کی فایشان رسید اندر سبیل خدای از کشتن و خستگی، او سستی نکردند مومنان أو گردن ننهادند دشمن را، أو خدای دوست دارد شگیبا آن را.

۱۴۷- أو نه‌بودگفتار مؤمنان مگر آن کی گفتندی ای بارخدای ما! بیامرزما راگناهان ما، دون کبایر، اوفسادکردن مارا اندرکارما، یعنی گناهان کبایر. او بدار پایهای ما اندر حرب تا هزیمت نه‌پذیریم، (۱۸۰) ویاری کن ما را برکافرانُ ومشرکان.

۱۴۸- بدادشان خدای پاداشت این جهان بفتح و غنیمت، ونیکوا- پاداشت آن جهان اندر بهشت. أو خدای دوست دارد نیکواکاران را.

۱۴۹- ای مومنان یعنی حذیفة وعمّار! اگر فرمان برید کافران را،

۱- در ذیل این آیه توضیح داده که: «اوگویند قُتِلَ مَعَهُ: کی بکشتند با وی سپاه بسیار را از مومنان، فما وَهَنُوا: سست نشدند.»

کعب اشرف ویارانش را، واگردانند شمارا برپاشنهاتان یعنی دین کافُری، تا برگردید زیان‌کاران دُوجهان .

۱۵۰- نه‌کی خدای خود یارُونگه دارشماست، أو آو بیهین همه یاری کنندگان است.

۱۵۱- زود بودکی اندر اوکنیم اندر دلهاکافران مکّة بیم وهراس، تا هزیمت‌گیرند بدان‌کی هنبازگرفتند واخدای آن چیزی راکی نفرستادست خدای بدان(۱۸۱) نه کتابی و نه رسولی[1]. أو واگشتن‌گاه‌شان آتش دوزخست، او بدمنزل‌گاهیست‌کافران را.

۱۵۲- وحقّاکی راست بکردشما را خدای وعده خویش،فرستادن فریشتگان را روزاحد،آن وقت‌کشان برهم همی‌کشتی بامروی أوبنصرت وی، تا آن وقت‌کی بددلی کردی ازکارزار دشمن، أو اختلاف کردی اندر کار حرب ، و بی‌فُرمان پیغامبر دست واداشتی مرکز ، از پس آنچ فاشمانموده بودآنچ شمادوست‌داشتی، نصرت وغنیمت. ازشما تیراندازان کسست‌کی خواهد این جهان، و از شماکسست‌کی خواهدآن جهان انگه واگردانید شما را ازیشان تا بیازماید شما را بشوم معصیت تیراندازان . أو حقّاکی عفو کرد شما را. أو خدای خداوند فضل است برمومنان .

۱۵۳- آن وقت‌کی بسایه دشت می‌دویدی (۱۸۲) او بنه پاییدی برکس یعنی‌کس را بنه آیستاییدی[2]، او پیغامبر می‌خواند شما را ازپس‌شما اندر. ازپس اندر اورد شما را اندوهی براندوه، برآمدن خالدبن‌الولید از کوه وا اندوه‌کشتن و هزیمت تا اندوه نه خوری برآنچ درگذشت از شما ازغنیمت، ونه‌برانچ فاشما رسید ازکشتن و جراحت. او خدای آگاه و

۱- رسولی : رسولی .

۲- «کس را بنه آیستاییدی» یعنی منتظر کسی نباشید.

داناست بدانچ شما مَی کِردَید.

۱۵۴ـ انگه فرَوفرستید برشما از پس اندَوه آیمنیَ، خوابی بگرفت گرَوهی را از شما یعنی مخلصان را او َیك گَروه، معتب بن قشیر ویارانش اندوه خویشتن‌شان گرفته ُبد ، خواب شان وانه برد اندیشه بد می کردند بخدای بناحق، کخدای نصرت نکند محمّد را ، بداندیشه کافران . َمی گفتند آیا کی خُواهد بِدُ مارا ازین کارهیچ چیز، َهیچ نصرت و دولت اوولایت وغنیمت؟ بگوی یا محمّد! حقّا کی (۱۸۳)کار نصرت ودولت او ولایت و غنیمت همه خـدای راست. پنهان می‌دارند اندر تنهاشان انچ پدید نکنند ترا از بیم کشتن. َمی گَویند او َمی گفتند اگر ُخواستَی بِدُ ما را ازین‌دین چیزی یعنی نصرتی و دولتَی او ولایتی وغنیمتَی، ما را برهم نـه کشتندَی اینجا . بگَوی یا محمّد! اگرشما بودَی انـدر خانهاتان اندر مدینه، َبیرون آمدندَی آن کسها کی قضا کرده بودند بریشان کشتنِ بکارزارگاه شان باحد. و ازبهر آن تا بیازماید خدای انچ اندر دلهاتان ، واز بهرآن تا پدیدارکند آنچ اندر دلهاتان کرد آنچ کرد ، او خدای خود دانست وُ داند ودانـاست بدانچ اندر دلهاست.

۱۵۵ـ حقّا کی آن کسها کبرگشتند از شما، عثمن بن عفّان ویارانش بهزیمت، آن رَوز کفاهم رسید دولشگر، لشگر محمّد و لشگربوسفیان، آن بخیزندید ایشان را (۱۸۴) ابلیس بخبرکشتن محمّد بدرَوغ، از بهرآن کی مرکز دست بداشتند. و حقّا کی اندرگذاشت خدای این ازیشان . حقّا کی خدای آمرزگارست اوبردبارست.

۱۵۶ـ ای مومنان مخلصان مصدّقان نگر نباشَید چون آن کسها کی کافُرند اندر سرّ واز راه برگشتند یعنی عبدالله بن ابی ویـارانش. اوگفتند برادرانشان را منافقان راکبسفرَی بروند اندر زمین یا بغزو رفته بـاشند ،

اگر ایشان بدندی بنزدیك ما نه مردندی او نه بکشدندی‌شان اندر حرب کافران، تاکند خدای آن اندیشه بدرا اندوهی و پشیمانی اندر دلهاشان. او خدای زنده دارد اندر سفر أومرگ دهد اندر حضر، أوخدای بدانچ ایشان می‌کنند أو می‌گویند بینا أو داناست.

۱۵۷ـ أوگر بکشند شما را اندر (۱۸۵) راه خدای ای منافقان یابمیرید واخلاص، حقاکی آمرزشی ازخدای أورحمتی بهترازانچ می‌گرد کنند از خواستها.

۱۵۸ـ واگربمیرید یا بکشندتان، حقاکی وانزدیك خدای‌برندتان ازپس مرگ.

۱۵۹ـ برحمت خدای است کی نرم خوی و بردبار بدی ایشان را. أوگرتُه زفت سخن بدی سطبردل بدی، بپراکندندی از نزدیك تو. عفوکن مومنان را زلتهای ایشان، أو آمرزش خواه ایشان را أو سگالش کن وایشان اندرکار حرب،کی دل برکارنهی. توکل برخدای‌کن حقاکی خدای دوست داردآن راکی توکل برخدای‌کنند.

۱۶۰ـ اگر نصرت دهد شما را خدای (۱۸۶) هیچ‌کس غلبه‌نکند شما را. واگر رهاتان‌کند، آن کیست‌کی نصرت کند شما را از پس رها کردنش. او برخدای توکل‌کنندا مومنان.

۱۶۱ـ أو نه‌روابدود هیچ پیغامبرراکی خیانت‌کند ازغنیمت[1]. او هرك خیانت کند از غنیمت بیارد آنچ خیانت کرده بود روز رستاخیز، انگه جزا دهند هرکسی راآنچ کرده بود. او بریشان ستم نکنند.

۱۶۲ـ آن‌کس کمی جوید خشنودی خدای أو خیانت ناکردن،

۱ـ درکنارااین کلمه‌کاتب به‌خط خویش افزوده‌که: «وَان یغلّ: سزاورنه بود هیچ پیغامبرراکی وی را خاین خوانند.»

چنان‌کس بود کی سزاوار گشته بود بخشمی از خدای بخیانت‌کردن ، او ماوی‌گاهش دوزخ بود او بدجایگاهیست .

۱۶۳- مردمان فرودورباشند[1] بنزدیك خدای او خدای دانـا او بیناست (۱۸۷) بدانچ ایشان می‌کنند.

۱۶۴- حقا کی سخت نیکوا کرد خدای منت برنهاد برمـومنان کی بفرستادن اندرمیان ایشان پیغامبری، آدمی، هم ازیشان. می‌برخواند بریشان آیتهای وی را، قرآنرا. اوپاکیزه بکندشان بتوحید ازکفراوبزکات کبستاند ازیشان ازگنهان . او بیاموزدشان قرآن، او علم قرآن ، حدیثهای پیغامبر . و اگرچه بودنـد ایشان از پیش محمد و قرآن انـدر بی راهی هویدا .

۱۶۵- اوآن وقت کی‌رسید شما را مصیبة روزاحدکی فارسندیده بودی دوچندان روز بدر، چراگفتید چون بد این وازکجا اوما مسلمانیم؟ بگوی یا محمد آن هم ازنزدیك شما بود بدست واداشتن مرکز. حقا کـی خدای بر هرچیزی ازعقوبت‌کردن وجزآن توانا‌ست .

۱۶۶- اوهرچ‌فاشما رسیدآن روزاحدکی فاهم رسیدآن دولشگر، بعلم و قضا خدای بود . (۱۸۸) و ازبهرآن تا ببینند مؤمنان را اندر جهـاد کافران .

۱۶۷ - و تا ببیند آن‌کسها را کی منافقند عبدالله‌بن ابی کبرگشتند وامدینه‌گریختند. اومی‌گفتند ایشان را، عبدالله‌بن جبیرگفت: بیایید‌کارزار کنید اندر طاعت خدای ، یا انبوهی کنید.گفتند: اگـر دانیمی کی‌کارزار است، حقا کی‌واشمابیایمی بـاحد، ایشان‌فاکافری آن روزنزدیك‌تر بدندزان کی فایمان. می‌گفتند بنسهاشان آنچ نه‌بد اندر دلهاشان، او خدای به داند

۱- در ترجمه «هُم دَرَجاتٌ...»

آنچ آیشان می‌پنهان دارند از مومنان ازمنافقی.

۱۶۸- ایشان آنند کی گفتند فابرادرانشان منافقان او خود بنشستند ازجهاد. اگر ایشان فرمان ما بردندی بنه کشتندی شان. بگوی یا محمّد! وادارید از خویشتن (۱۸۹) مرگ را، اگر شما می‌راست‌گوی[۱].

۱۶۹- او نگر نه‌پنداری یا محمّد آن کسها را کی کشته باشند اندر طاعت خدای مردگان. نه کی ایشان زندگانند بنزدیك خدایشان روزی می‌دهندشان.

۱۷۰- شادان بدانچ داده بودشان خدای ازفضل وکرامت خدای. وایك دیگر شادی می‌کنند بدان کسها کی نه رسیده باشند بایشان از پس آیشان کی نه هیچ بیم بود بریشان ونه آیشان اندوهگن شند.

۱۷۱- شادمی باشند بنعمت دادن خدای وبکرامت خدای، اوحقّا کی خدای ضایع نکند مزد مؤمنان مخلصان.

۱۷۲- ان کسها کجواب کردند خدای را بطاعت (۱۹۰) اوپیغامبر را بآمدن ببدر کیهین ازپس آن کی رسیده بود آیشان را جراحت روز احُد ان کسهارا کی بنیکوی بیامدند ببدرکیهین ازیشان وپرهیز کردند ازمخالفت خدای وپیغامبر مزدی بزرگ.

۱۷۳- آن کسها کی گفت ایشان را نعیم بن مسعود الاشجعیّ، حقّا کی بوسفیان و یارانش انبوه بسیارگرد کردند شما را بلطیمه بازار مکّة، بترسید ازیشان ونگرید ترتاتی[۲] نکنید بدلیوری[۳] کردن بریشان بفزودشان

۱- راست‌گوی: راست‌گو بید. ۲- چنین است درمتن اصلی که دانسته نشد. در متن ذیل کلمهٔ «فاخشوهم» این عبارت به طور مجزا نوشته شده: «بترسید ازیشان و نگرید ترتاتی نکنید بدلیوری کردن بریشان». ۳- دلیوری: دلیری.

تصدیقی بنصرت خدای وچیرگی کافران. اوگفتند: بسندست ما را خدای، ونیك پذیرفتگاریست بنصرت وُبرفتند.

۱۷۴ـ واز امدند وانعمة و ثواب خدای و غنیمت و سودستد داد بازارگانـی و خرید و فرَوخت، نه رسیده بِدشان اندر آمد و شد اندَوه کارزار وهزیمت، او جستند خشندی خدای را، اُوخدای خداونـد فضل و منتّی بزرگ است.

۱۷۵ـ حقا کـی آن دَیومردمست (۱۹۱) مَی بترساند بیاراِدش کافران. نگرَید نترسِید ازیشان، وازمن ترسَید، اگر شما مؤمنان مخلصاِدَید.

۱۷۶ـ اُونگراندَوهگن نکنداتراان منافقان کمی شتاب زدگی کنند اندر دَوستی کـردن واجهودان حقّاکی آیشان هیچ زیان نتوانند کـردن خدای را بهیچ چیز. چنان خواست خدای کنه کند این‌منافقان را اوجهودان را هیچ برخُ ومزدُ ثواب اندران جهان اندربهشت وایشان را عذابَی بود سخت بزرگ.

۱۷۷ـ حقّاکی آن کسها یعنی منافقان کبرگزیدندکافُری را برایمان آوردن نهان وآشکارا بخدای ومحمّد وقرآن، هیچ زیان نکنند خدای را بهیچ چیز، اُو ایشان را بود عذابَی دردناك.

۱۷۸ـ مپندارندا ان کسهاکی کافُر شدند یعنی جهودان کی آنـك مَی‌زمان دهیم اُو فاهلیم‌شان (۱۹۲) کی آن بهتری است آیشان را. مـاکمَی زمان دهیم اُو فاهلیم ایشان را از بهرآن مَی‌فاهلیم، تا می‌وزایند وزرُوبزه وگناه و ایشان را بود عذابَی خُوارکننده.

۱۷۹ـ خدای اُو دست وانخواهد داشت، دست واندارد مومنان را برین‌کی شما ورانی از دین تا جداکند پلید را از پاك و پاکیزه[1]. اُو چنان

۱ـ کناراین آیه کاتب اصلی افزوده است که: «یعنی خدای جداکند منافـق را از مخلص اُونیك را ازبد اُو مومن را ازکافر»

نیست کخدای برخُواهد رسانیدن شما را ورغیب آن جهانی اندر اخلاص ونفاق و سعادت و شقاوت و بهشتی ودَوزخی ، ولکن خدای بـرگزیند از پیغامبرانش آن را کخُواهد یعنی محمّد را بعلم غیب آن جهانی بوحی قرآن. ببروید بخدای و پیغامبرانش و کتابهاش. واگر ببروید بخدای و پیغامبرانش و جمله کتابهاش و پرهیز کنید از کفروشرك و معصیتها ، شما را مزدی بَود بزرگ .

۱۸۰- او مپنداریدا کی آن کسها کمَی تنگ دل[1] کنند اُو بخیلی کنند بدان کی دادست ایشان را (۱۹۳) خدای از فضل خویش خـواسته ، یعنی جهودان و منافقان را کی آن بهتریست ایشان را، نه کی آن بتریست ایشان را. زوداکاندرگردنهاشان آَوگنند آنچ بخیلی وتنگ دل[1] کرده باشند بـدان طوقهای آتشین رَوز رستاخیز. او خدای راست خزینهای اسمانها و زمین باران ورُست وگیا، اُو خلق اسمانها و زمین مردنی‌اند او مُلك باقی وی راست بس ، او خدای بآنچ ایشان می کنند از بخل و سخاوت دانـا و آگاهست.

۱۸۱- حقّا کی بشنید خدای گفتار آن کسها کی گفتند فنحاص بـن عازور ویارانش: خدای درویش است ازما مَی‌وام ُخواهد، اوما َبی‌نیازنم نگاه می‌داریم بریشان اینچ گفتند بجزادادن اندران جهان، اوکشتن ایشان پیغامبران را بی‌جرم و جنایت او گَوییم: بچشَید عذاب َسوزان وسخت .

۱۸۲- این عذاب بدانست کاز پیش کردست (۱۹۴) دستهاتان اندر جهودی، و از بهر آنست کی خدای نستم‌کارست بربندگان.

۱۸۳- ایشان آنند کی گفتند: حقّا کی خدای فرمودست ما را کباور نداریم هیچ پیغامبررا تا بیارد بنزدیك ما قربانی کی بخوردش اتش، یعنی

۱- تنگ دل: تنگدلی.

اتش کفربان را بسوزد، بگوی یا محمّد آوردند بشما پیغامبرانی از پیش من امرُو نهی أو علامتها ، أو آوردند این نیز کی گفتید ، چـرا کشتید شان یعنی زکریّا را، اگر شما مَی راست گوی .

۱۸۴- اگر بدروغزن دارندترا یا محمّد بکشتن پیغامبران، بدروغزن داشتند پیغامبران را از پیش ته. بیاوردند امر و نهی و علامتهای نبوّت او کتابها بیاوردند او کتاب روشن وهویدا بحلال و حرام بیاوردند.

۱۸۵- هرجانوری چشید نیست (۱۹۵) مرگ را . وحقّا کی تمـام بدهند شما را مزد پـاداشت کارهاتان روز رستاخیز . هرکس را کـی دور بکردنداز آتش دوزخ بتوحید و کردار نیك واخلاص و اندربهشتش کردند، اورست ببهشت یافتن و از دوزخ رستن. أو نیست زندگانی این جهان مگر آخریان فریفتن.

۱۸۶- حقا کی بیازمایندتان اندر خُواستهاتان واندر تنهاتـان . أو حقّا کی بشنوید ازان کسها کی دادستندشان توریت و انجیل از پیش شمـا یعنی جهودان و ترساآن، و ازمشرکان عرب آزار بسیار بزخم و دشنام وُ دروغ وزور. واگر صبر کنید بر آزارشان و پرهیز کنید ازآزردن حقاکـی آن ازبیهین کارها بود .

۱۸۷- او برگرفت خدای (۱۹۶) عهد ومیثاق بران کسها کی ایشان را داده‌اند توریتُ وانجیل.حقّا کی پدید کنید صفت محمّد ونعتش مُردمان را، او پنهان ندارید صفت و نعت محمّد را. بینداختند کتاب وعهـد ومیثاق خدای را واپس پشتهاشان ، أو برگزیدند بدان اندك مایه چیز این جهانـی خوردنی، بداچیزی کخُویشتن را برگزیدند .

۱۸۸- مه پندار یا محمّد اینان راکمی شادی کنند بدانچ کرده‌انـد

و دوست دارند کی آیشان را بستاذند[1] بدانچ نکرده‌اند نگر نه‌پنداری‌ایشان راکی رسته‌اند ازعذاب او ایشان را عذابی بود دردناك.

۱۸۹- او خدای راست پادشاهی اسمانها اوزمین، اوخدای برهر-چیزی تواناست.

۱۹۰- حقّاکی اندر آفرینش (۱۹۷) اسمانها اوزمینها او گردش شب وروز نشانها وعلامتهاست خداوندان خردهای تمام را.

۱۹۱- انك یادکنندخدای را برپای، اونشسته،کی برپای‌نتوانند، او برپهلوهاشان‌کی نشسته نتوانند، او اندیشه‌کنند اندرآفرینش آسمانها او زمینها. ای بارخدای ما نیافریدستی این‌آسمان وزمین بی‌هوده بگزاف پاکاخدایا برهان ما را ازعذاب اتش دوزخ .

۱۹۲- ای بار خدای ما ! حقّاکی که هرك را اندرآتش دوزخ کردی، خوارکردی وی را. او نیست مشرکان را هیچ یارو نگه‌دار.

۱۹۳- ای بار خدای ما مابشنیدیم (۱۹۸)آواز منادی یعنی محمّد، کمی واخواند واتوحید و بروش‌کیبروید بخدای‌تان، ببرویدیم . ای بار خدای ما! بیامرزما راگناهان ما کبایر، اوکفارت‌کن ازما صغایرگناهان ما او جان ما بردار برایمان واپیغامبران او نیکان.

۱۹۴- ای بارخدای ما! بده مارا انچ وعده کردی مارا بر زوان پیغامبران ته ، او عذاب مکن ما را روز رستاخیز کتوخلاف نکنی وعده را.

۱۹۵- مستجاب کرد ایشان را خدایشان‌کمن باطل نکنم‌پاداشت کردار هیچ‌کارکن از شما از مرد وزن ، برخی ازشما ازبرخی ای[2] . آن

۱- بستاذند : بستایند.

۲- درذیل این جمله کاتب اصلی افزوده است که «یعنی همه مومنان بردین یك دیگری.»

کسها (۱۹۹) کبهجرت بیامدند ازمکّه بمدینه واپیغامبر، او بیرون کردندشان کافران ازسرایهاشان أو بیازردندشان اندرطاعت من‌اوکارزارکردندوادشمن أو بکشتنزشان ، حقاکـی کفارت‌کنم ازیشان‌گنهاشان او درارُم‌شان اندر بستانهای‌کمَی رود زیر درختان ومسکنهای ایشان جویهای‌آب و َمی وشیر وانگبین پاداشتی ایشان را از نزدیك خدای. أوخدایست‌کی بنزدیـك وی است نیکوا پاداشت .

۱۹۶ـ غرّه مکندا تـرا یا محمّد گـردیدن کافران اندر شهرهـا ببازارگانی .

۱۹۷ـ منفعتی خوارمایه َبود اندریـن جهان ، انگه ماوی‌گه‌شان دوزخ بود او بدجایگاهی است.

۱۹۸ـ َبیك آن‌کسها کـی بترسند از خدایشان (۲۰۰) ایشان را بستانهاییست، َمی‌رود از زیردرختانِش َجویهای‌آب و َمی وشیروانگبین جاوید باشند اندران بهشت َمیزوانیَ ونیکوا داشتنی از نزدیك خدای ، و آنچ بنزدیك خدایست بهترنیکان را.

۱۹۹ـ وحقّا کی از اهل‌کتاب‌کسست عبدالله بن سلاّم و یارانِش کبرویده‌ست بخدای و بدانچ فـرستادستند بشما یعنی قرآن ، و بـدانچ فرستادستند بایشان از توریت وانجیل، ترسکارند خدای را فرَوتن انـدر طاعت ، برنـه‌گزینند برایتهای خدای بهای ُخوار مایه از خوردنـی . ایشان آنندکی ایشان راست مزدشان بنزدیك خدای‌شان حقّاکـی خدای زودکند شمار .

۲۰۰ـ ای مومنان بمحمّد و قرآن ! صبرکنید برجهاد دشمن کافر

(۲۰۱) **او** شگیبای کنند او شگیبا باشید بر حرب کافر، **او** هم خُند باشید اندردین مسلمانی برعداوت کافر، او بترسید ازخدای اندران کی‌تان فرماید، تا شما برهید از خشم وعذاب آتش دوزخ.

النسا

مایة وسبعون وخمس[1]

ابتدا کنُم بنام یك خدای َبی‌همتا و َبی‌هنباز َبی‌زنُ و َبی‌فرزند سزاوار آن‌کی وی را پرِستند. وشخاینده برنیَك و بدبَروزی دادن اندرین جهان . و شخاینده برمومنان مخلصان خـاصه بامرزش اندران جهان .

۱- ای ُمردمان بترسَید وفرمان بردار باشَید خدای‌تان را ان خدای کی بیافرید شما را بزّه ورزاد از َیك تن، تن‌آدم ِتنها. اوبیافرید زان ُیك تن زنشِ را حوّا، او بپراگند ازیشان هردُو، آدم و حوّا، مردان بسیـار او زنان َبسیار ، او بترسَید از خدای فُرمان برَید آن خدای راکی بحقّ وی خواهَید حاجتها و حقّها ازیك دیگر. و نگرَید رحمهابنه برِّید. (۲۰۲) حقّاً کی خدای برشمابر، نگاه وانست.

۲- وادهَید وایتیمان خواستهاشان و نگوید بنه بخرّید پلید را او حرام را بپاك، بحلال. مخورَید خواستهاشان واخواستهاتان، از بهر آن‌کی آن‌گناهَی او وزرَی وبدَزی[2] بزرگ ُبود.

۱- درقرآن چاپی «ست وسبعون».

۲- بزی: بزه‌ای.

۳- اوگر می‌ترسَید کی داد وعدل‌تان کرده نیاید اندرخواسته‌یتیمان، بزنی کنید چندان کی حلال است شما را از زنان دُودُو یا سَه سَه یا چهار چهار. اگر ترسَید و چنان دانَید کی داد و عدل نتوانید کردن انـدر نفقه و قسمت، یك زن کنید آزاد، یاکنیزکان دارَید َبی‌شمار و َبی‌قسمت چنان کی ُخواهَید ، هـرچند ُخواهَید. یك زن کردن سزاوارتر ُو نزدیك‌تر بود کمیل وجور أو َبی‌دادی وستم نکنَید . (۲۰۳)

۴- أو بدهَید زنان راکاوینهاشان بخوش منشی. اگربخوشی منشی بشما بخشند چیزَی ازکاوین بخورَیدآن را نوش وشهد وگوارنده وی[۱] بزه أوی[۱] ملامت .

۵- أو مدهَید زنان و کَودکان را خواستهاتان کی کردست خدای شما را معیشتی او خوردنی‌شان دهَید اندران او ُپوشیدنی‌شان دهَید. أو گَویَید ایشان راگفتاری خوب أوَعدَی نیکوا.

۶- او بیازمایید یتیمان را تاآن وقت کی برسند ببلاغت.اگربینیَد ازیشان صلاحُ وبسامانی و چیزنگاه داشتن، فرادهَید فاایشان خواستهاشان. أونگرَید نخورَید خواستهای یتیمان را (۲۰۴) بفساد کردن حرام ومعصیت، او َپیش خوردکردن پیشتر زان کی َبزرگ شند . او هرك َبی‌نیاز َبـود ، پرهَیزکند از خُواسته یتیمان. أوهرك بود نیازمند أو دروَیش، واید خوردن بتقدیر از انچ دارد تا بخـواسته یتیم نیاز نبودش[۲]. آن وقت کی وادهَید وایشان‌خواستهاشان ازپس بلاغت و ِستر وبسامانی وامیدواری چیزنگاه‌ـ

۱ــ وی: بی .

۲ــ درکنار این آیه کاتب اضافه کرده که. «اُوگَویند: فلَیاکل بالمَعرُوف، بدان مقدارکی رنج برداشته باشد ازدست مزد او پـای رنج. اُو گـویند : فلیاکل بالَمعروف ، بوام واید خوردن کـی واتواندگزاردن نیکوا وام گزاردن».

داشتن، گواه کنی بریشان بواُسپردن خواستهاشان. اوخدای خودگواه بس.

۷ـ مردان‌را بهره بود ازانچ واهلند پدران ومادران اُوخویشان.
اُو زنان را بهره بود ازانچ واهلند مادران وپدران او خویشان ازانچ‌اندکی
بود ازان یا بسیاری بود برخی معلوم پدید خواهدآمدن.

۸ـ او هرگه‌کی حاضرباشند (۲۰۵) بخشش میراث را خداوندان
خویشاوندان او یتیمان مومنان اودرویشان مؤمنان، چیزکی دهیدشان‌ازان
پیش از بشخش . اُو بگوید ایشان راگفتاری نیکوا یعنی وعدی نیکوا
کنی اگر وارث نابالغ بود.

۹ـ او بواید ترسیدن‌آنکسهاراکی بنزدیك بیمارباشند برفرزندان
بیمار تا وصیت بیشتر از سیك نفرمایند. اگر ایشان خـود واهلند از پس
ایشان‌کودکانی خورد او بی‌چاره، بترسند بریشان، بواید ترسیدن‌شان از
خدای. اُو بگویندا بیمار راگفتاری راست وصواب بداد وعدل اندر وصیة
تا سه یك بیشتر نکنند.

۱۰ـ کی‌آن‌کسهاکمی خورند خواستهای یتیمان بستم و بغصب ،
ایشان می‌آگنند انـدر شگمهاشان آتش دوزخ اُو زود بود کانـدر آتش
دوزخ بسوزند.

۱۱ـ می‌پدیدارکند شما را خدای اندرمیراث فرزندان‌تان ازپس
مرگ‌تان ، (۲۰۶) یك پسر را هم چند برخ دو دختر بود . اگـر باشند
دختران دو دختر یا بیشتر از دو دختر، ایشان را رسد دوبـرخ[1] آن کی
واهشته بود از خواسته. اُوگر بود یك دختر، او را نیمی رسد از خواسته
او پدر و مادرش را هریکی را ازیشان شش یکی‌رسد از انچ واهشته بود.
اگر بود آن مرده را فرزند نر یا ماده، اگر نه‌بودآن مرده را فرزندی نر یا

۱ـ درمتن اصلی «برج».

ماده أومیراث یاونده وی مادرُوپدرِش بود، مادرِش را سیکی رسد اوباقی بپدر رسد. اگر بود آن مرده را برادران هم پدرُوهم مادر یا هم پدر یا هم مادر، مادرِش را شش یکی رسد ازپس‌اندرزی کوصیّت کند بدان تا سیَك، یا ازپس‌گزاردن وام مرده پدران شما أو فرزندان‌تان، شما ندانید اندرین جهـان کزیشان کدام (۲۰۷) نزدیك‌تر بود شما را بمنفعت کـردن درجتها اندران‌جهان. فریضه کردست خدای برشما بشخش میراث کی حقّاکخدای داناست ببخشش میراث، حکیمست اندر برخ نرُوماده .

۱۲ـ أوشما را نیمهٔ آن رسد کی واهشته باشند زنان‌تان. اگرنه‌بود آن زنان را فرزندی نر یا ماده ازشما یا جدا ازشما، اگر بود آن زنان را فرزندی نریاماده ازشما یا جدازشما، شما را چهار یکی رسد از انچ واهشته باشند از خواسته از پس اندرزی کوصیّت کرده باشند بدان تاسیَك ، یـا گزاردن وامی کی کرده باشند وایشان را یعنی زنان‌تان را چهاریکـی رسد ازانچ واهشته باشید شما از میراث. اگرنه‌بود شما را فرزندی ازیشان یا از جدا[1] زیشان اگر بود شما را فرزندی ازیشان یا ازجدا زیشان، ایشان‌زنان- تان را هشت یك رسد از انچ واهشته باشید از خواسته از پس اندرزی کوصیّت کرده باشید[1](۲۰۸) بدان تا سیَك یا وامی کی بود برشما. أو گر مردی بود کازپدرُ وفرزندش هیچ وارث نبودکی وارثش برادرُ وخواهر هم مادر بود، یا زنی بودکوارثش نه‌ازپدر وفرزندش بود، أوآن مرده را برادرهم مادر بود یا خواهر هم مادر بود، هریکی را ازیشان شش یـك رسد. اگرباشند بیشتر ازان، ایشان برخور باشند اندر سیَك نرُوماده‌برابر ازپس اندرزی کوصیّت کرده بود بدان تا سیَك یاگزاردن وامی نه ستیزه کننده بوصیّت کردن افزون ازسیَك. امر خدای است فریضه کرده برشما،

۱ـ درمتن اصلی «خدا».

بشخش میراث اُوخدای داناست ببشخش میراث، بردبارست اندرانچ میان شما رود ازنادانی اُو خیانت اُو بی‌دادی اُو داد اندربشخش میـراث، زود عقوبت نکندتان.

۱۳ـ این حکمهای خدای است وُفریضهای وی. اُو هرك فُرمان‌ـبردار بود خدای را او پیغامبرِش را اندر بشخش میراث، اندرفـرستدش اندر بهشتها و بوستانهای کمَی رود (۲۰۹) از زیردرختان او نُزهتگاه آن جویهای آب و مَی‌وشیروُانگبین، جاودانه باشند اندران اُوآنت رستگاریَ بزرگ وبزرگوار.

۱۴ـ او هـرکه فُرمان خدای نبرد اُو فُرمان رسولش نبرد انـدر بشخش میراث وجزان اُو اندرگذرد از حدّها و حکمهای وی بمیل وجور کردن، اندر فَرستدش اندر آتشی کی جاودانه بود اندران تاآن وقت کی خدای خواهد، اُو آو را عذابَی بود خوارکننده .

۱۵ـ وآن زنان کی زناکنند از زنان‌آزادان‌تان‌گوای دادن‌خواهَید برَیشان یعنی برزناکردن اَیشان چهارآزاد را ازشما. اگرگوای بدهندچنان کی‌بوایدادن، بازدارَیدشان اندر خانهای زندان تاآنگه‌کی سپُرّی کندشان مرگ[1]، یا پدیدکند خدای ایشان را راهَی بسنگ سارکردن.

۱۶ـ وآن مردوُزن (۲۱۰) کزناکنند اُو نه محصَن باشند ازشما ، بیازارَیدشان بدشنام وسرزنش‌کردن. اگرتوبه‌کنند اوکارها نیك‌کنند میان خویش وخدای، بگردَید ازیشان و از دشنامُ و سرزنش[2] ایشان حقّاکـی خدای توبه‌پذیرنده است وشخاینده ست .

۱۷ـ حقّاکی توبه‌پذیرَفتن برخدای آن کسها را سزاست‌کی‌کنند

۱ـ در زیراین آیه‌کاتب افزوده است که: «واین منسوخست برجم آن‌کی محصَن بوَد اُو زناکند».

۲ـ در حـاشیه‌کاتب افزوده : «و این منسوخست بسد تازیانه» .

گناه بنادانی ، انگه توبه کنند و پشیمانی خورند و نیت کنند کنیز نکنند، زود پیش از مرگ ایشان را توبه فاپذیرد خدای واندرگذارد ازیشان، او خدای داناست بتوبه کردن شما ، حکیمست بتوبه‌پذیرفتن پیش حاضر آمدن مرگ.

۱۸ــ او سزاوار نیست توبه‌دادن اوتوبه‌پذیرفتن آن کسها راکی معصیتها می‌کنند تاآن وقت کی نزدیك آید یکی را ازیشان مرگ، گوید من توبه کردم اکنون اوتوبه(۲۱۱) نیست آن کسها راکشان مرگ آید وایشان کافر باشند. ایشان آنند کبساختستیم ایشان را عذابی دردناك .

۱۹ــ ای مومنان نحلال است شما را کمیراث فاگیرید زنان پدرانتان را بستم، وامداریدشان از پس عدت بسرآمدن از شوی کردن[۱] تاواستانید برخی از انچ بایشان داده باشند پدرانتان ازکاوین، مگر کرده باشند زنآی اشکارا اوزندگانی کنید وایشان بنیکوی وخوبی. اگرتان نواید آن‌زنان‌را بودکشمارا نوایدچیزی، اوساخته بودخدای اندران نیکی بسیار، روزی کند فرزندی نیك.

۲۰ــ اوگر خواهید (۲۱۲) کی بدل آرید زنی را بجای زنی او داده باشید یکی را ازیشان کاوینی . وامستانید ازایشان ازان کاوین چیزی بغصب وستم. واخواهید آن کاوین راتا بحرام ومعصیت اووزر و بزی‌هویدا ببزی ؟

۲۱ــ وچون بحلال دارید واستدن‌کاوین؟ او فایك دیگر رسیده و نکاح درست او فاگرفته ازشما عهدی بزرگ‌تر[۲].

۱ــ در زیراین آیه کاتب افزوده: «ولاتعضلوهن ؛ اوستیزه مکنید او بزر مجویید برزنان تاواستانی برخی از انچ بایشان داده باشند ازکاوین.»

۲ــ در زیراین آیه کاتب افزوده : «امساكٌ بمعروف او تسریحٌ باحسان ؛ داشتنی بنیکوی بسنت وشریعت، یا دست واداشتنی بنیکوی بسنت وشریعت» .

۲۲- أو نگرید بزنی نکنَید آن راکبزنی کرده باشند پدرانتان از زنان جزان‌کی از َپیش اینگذشت از بهرآن‌کی زن پدر را بزنی کردن معصیتی بزرگ بود او دشمن داریَ َبود أو بدراهی بود.

۲۳- حرام َبکردستند برشمابر ، مادرانتان را او دختران‌تان را (۲۱۳) أو خواهرانتان را أوعمّتانتانرا أوخالتانتانرا أو برادر زادگانتان را أوُخواهرزادگانتان را أو داذگان[1] راکی شمارا شیرداده باشند اندر دو سالگی أو خواهرانتان را ازشیرخوردگی أو مادران زنانتان را أو دختر- اندرانتان را، دختران زنانتان راکی اندرخانهاتان دارَید ازان زنانتان‌کی ایشان را بشافته باشَید . اگر مادران را نه بشافته باشَید، َهیچ بزه نباشد برشماکدختراندران را بزنی کنَید کمادرانشان را نه َبشافته باشَید ، أو نه بسوده باشَید از پس طلاق مادرانشان، أو زنان پسرانتان راآن کی از پشتهای شما َبود بربسترهاتان زاده باشند. وآن‌کی‌گردکنَید (۲۱۴) میان دوخواهر[2] نه‌چنان‌کی‌گذشت‌است‌اندرجاهلیّت، حقاکی خدای‌آمرزگارست آن راکاندرجاهلیت‌رفت، وشخاینده است اندرانچ ازشما بود اندرمَسُلمانی اگرتوبه‌کنَید .

۲۴- او حرام بکردستند برشما زنان شوی منده، مگر آنچ با سیر کردن برده شماگشته باشند وگرچه شویان‌شان اندردار حرب باشند ازپس استبراکردن بیك حیض، نبشته خدای است حرام‌کردن اینان برشما . أو حلال‌کرد شمارا انچ جزین‌اندکبکاوین بزنی کنَید بخواستهاتان یا بخرید ببهاازپرستاران بنکاح وکاوین بزنی کنندگان یا بملك یمین‌آرندگان نه‌زنا- کنندگان َبی‌نکاح و َبی‌ملك یمین. هرچ بزنی کرده باشَید یا بشافته باشَید

---

[1] ـ داذگان: دایگان.

[2] ـ در زیراین آیه‌کاتب افزوده: «یعنی حرام َبکردست برشما بزنی‌کردن دوخواهر،آزاد وبنده اندرهم وقت» .

ازیشان از پس نکاح بدهَیدشان کاوینهاشان تمام، فریضه کردست برشما خدای کی کاوینشان بدهَید، اوهیچ بزه نبود برشما اندرانچ بخشنودی یك دیگر کم و بیش کنَید اندرکاوین ازپس کاوین نخستین کی عقده نکاح بران بود. کی حقا کخدای داناست اندران کی حلال کرد شمارا، (۲۱۵) حکیمست اندران کی حرام بکرد.

۲۵- أو هرکه نه تَواند او نه‌یاود ازشما خواسته ودستگاه کی بزنی کند آزادزنان مومنه را، گوی بزنی کن ازملك یمین‌تان ان پرستاران‌تان کبَخدای وپیغامبروقرآن برویده باشند. اوخدای بهداند بتصدیق واخلاص ایمان‌تان شما همه‌ازیك دیگرآید. بزنی کنَیدشان بدستوری خداوندان‌شان أو بدهَیدشان کاوینهاشان بسنّت و شریعت پرستاران پارسا وبسامان نه بی‌سامان کاران او نه‌دوستگان دارنده کی شوی کرده باشند[1]، اگر کنند زنا برَیشان واجب شودنیمی ازان صدتازیانه (۲۱۶) کبرآزادان بود کنه محصن باشند از حد پنجاه تازیانه . آن بزنی کردن پرستاران آن کس را روا بود کترسد کی اندر زنا اوبی‌سامانی آوفتد ازشما، أوآن کی صبر کنَید ازبزنی کردن پرستاران بهتر بود شما راکی فرزندان‌تان آزادان باشند، أوخدای آمرزگارست آن‌گناه راکی ازشما بود، وشخاینده است کی رخصت داد اندر بزنی کردن پرستاران مؤمنان بنزدیك بی‌چارگی.

۲۶- آن خواهد خدای کپدید کند شما راآنچ حلال بکردست شما را او پدید کند کصبر کردن بهتر ازپرستاران بزنی کردن، أو پدید کند شما را سنّتهای آن کی ازپیش شما بدند ازاهل کتاب، أو حرام بدبریشان بزنی کردن پرستاران ، أو خدای می آن خواهد کی توبه‌پذیرد از شما ازکار جاهلیّت، اوخدای داناست بوبیچارگی شما فانکاح پرستاران ، حکیمست

۱- درکنار این آیه کاتب افزوده: «فاذا اُحصنَّ؛ کبشوی بداده باشندشان».

کی حرام کرد برشما بزنی کی پرستاران مگر بویچارگی .

۲۷- أو خدای َمی آن خواهد کی توبه دهد شما را ازگناهاتان، او می آن خواهند آن کسها کی متابعت کنند هوای تن ُخویش را، یعنی جهودان بزنی کردن خواهر هم پدر کی بچسبَید اوخطای بزرگ َبکنَید بزنی کردن خواهر هم پدران بدان کی گَویند کی این اندر دین ما حلال است خطای َبزرگ .

۲۸- خدای َمی آن خواهد کـی (۲۱۷) آسانُ أو سبك َبکند از شما، او آفریدستند مردم را بس ضعیف و سست و َبی‌چاره‌اندرکارزنان.

۲۹- ای مؤمنان مخورَید خواستهای یك دیگرتان را میـان شما بستم وغصب وگوای زور و سَوگند درَوغ وجدازان ، مگر کـی َبود ستدُ دادَی و خرید فرَوختَی وُ هدیَ دَهشَی بخوش منشی او خشنودی از شما . أو نگرَید نکشَید ُخویشتن را أو دیگران را بناحق و َبی‌جرم وجـنایت از بهرآن کی خدای بشما مهربانُ وُشخایندست .

۳۰- اوهرکه خُواسته مردمان بحلال داردیابی‌جرم وجنایت مردم کشد، او هرکه‌کند آن بستم و َبی‌دادی و َجور بستم بناحـق َبی جرم و جنایت، زود بودکبَسَوزیمش بآتش َدوزخ اندران جهان ، اوآن برخدای آسانست.

۳۱- اگر پرهَیزکنَید أو دست بازدارَید ازین‌گناهان بزرگ‌کشما را َمی نهی‌کنند ازان اندرین سورت وجزاین،کفارت‌کنیم (۲۱۸) از شما دیگرگناهان‌تان ازین جماعت تا دیگرجماعت زین‌آدینه تا دیگر ، زین ماه رمضان تا دیگر ، و انـدر ارُم شما را اندران جهان اندر شدن گاهَی نیکوا بهشت .

۳۲- أو َبآرزو مخُواهَید انچ افزون بکردست خدای بدان برخی

را از شما بر برخی از خواسته اوزن أو ستور أو سرای . مردان را بـرخ بود ازانچ کرده وساخته باشند از نیك وبد، اوزنان را برخ بود ازانچ کرده وساخته باشند از نیك وبد، وخواهید ازخدای از فضلش[1]، أوگوید ما را هم‌چنان روزی یابه ازان روزی کن حقا کی خدای بهرچیزی از نیك و بد و ثواب وعقاب و توفیق وعصمت داناست.

۳۳ـ وهریکی را آفریدستیم وارثان از انچ دست وادارند مادر و پدر او خویشاوندان وآن کسها راکی شرط کردستی[2] او سوگند خوردستی بدهید ایشان را بـرخ ایشان حقا کی خدای (۲۱۹) برهر چیزی دانـا او گواست .

۳۴ـ مردان پای مردان باشند، گماشته خدای باشند برزنان بنگه داشتن وعلم وادب آموختن بدان کی فضل کردست خدای آیشان را بریدك دیگر بخرد و غنیمت و دانش و میراث و جزآن ، او بدان کی نفقه کـرده باشند ازخواستهاشان آن زنان کی پارسا باشند أو بسامان او نیکواکارباشند اوفرمان‌بردارباشند خدای‌را اندرکارشویان‌شان، نگه‌دارباشند تن وخواسته را، او شوهرش نه‌داند أو نه‌بیند أو نه‌شنود بنگه داشت خدای. و آن زنان کدانید ستیزه کردن ایشان و نافرمان‌برداری آیشان اندرخوفت وخیز، پند دهیدشان بعلم وقرآن، او روی بریشان‌گردانید اندر خوفت و خیز، او یك زخم بزنیدشان چنان کی بنعلین زنند کی خیم وجراحت نکند، نه‌دردناك . اگر فرمان‌بردار باشند شما را، مجوید بریشان راهی اندر دوست داشتن. حقا کی خدای از همه چیزی برترست، ازهمه چیزی بزرگ‌ترست، دوستی

۱ــ در ذیل این آیه‌کاتب افزوده: «وگویند، ازخدای خواهید از توفیق طاعتش أو عصمت معصیتش».

۲ــ در ذیل‌این آیه افزوده شده: «أو این منسوخست مگر ازسَیك».

از زنان اندر نه‌خُواست کآن نه بآیشان است.

۳۵ـ او گربداذَید (۲۲۰) بژرجستن و مخـالفت شویُ وزن ، بفرستَید میانجیَ از خُویشان شوی ، تا سخُن وی بشنود ، و میـانجی از خُویشان زن، اگر هردُومیانجی خُواهند آشتی آوگندن، ساختگاری آوگند خدای میان آیشان . حقاکی خدای داناست بساختگاری هردو میانجی او مخالفتشان، داناست بکردار مردوزن.

۳۶ـ توحید آریَد بخدای او خدای را پرستَید او هنباز مگیریَد بـوی هیچیز را از بتـان وجزآن، او وامـادر و پدر نیکوی کنیَد ، او واخُویشاوندان نیکوی کنیَد ، او وایتیمان نیکوی کنیَد و چیز ایشان نگـاه داریَد، او وادرویشان نیکوی کنیَد، او واهمسایه خویشاوند نیکوی کنیَد ، واهمسایه بیگانه نیکوی کنیَد، واهم راه اندرسفر وحضر نیکوی کنیَد،واهم سرایه هم پهلوازن کدخانه[1] داریَد نیکوی کنیَد، او وامهمانی کی رسد، او حقّ میهمان سه روز بود هرچ افزون‌تر بود صدقه بود، او وازان کی زیر دست شما بود نیکوی کنیَد. حقاکی خدای (۲۲۱) ندوست دارد آن کس را کی خرامنده وکش بود ونازنده اورای مست، متکبّر بربندگان خدای.

۳۷ـ آن که تنگ دلی کنند او خورد نگرشی کنند او بخیلـی کنند بپنهان کردن صفت ونعت محمّد، وآن کعب اشرف ویارانش‌اند. اوفرمایند مُردمان را بپنهان کردن صفت ونعت محمّد و پنهان دارند آنچ دادستشان خـدای ازفضل و رحمتش اندر توریت از نعت وصفت محمد. اوبساختیم کافران وجهودان را عذابی خُوار کننده.

۳۸ـ و آن کسهاانـد مهتران جهودان کهزینه کنند خـواستهاشان برویُ وریا و چشم دیدار مُردمان تابیبنند و بشنوند، او نه‌برویده بـاشند

۱ــ کدخانه: که درخانه.

بخدای او نه‌بروز واپسین. اوهرکس کی دیو وابلیس وی را هم بست او هم قرین بود، بداهم بستا اوهم قریناکوی را بود!

۳۹ـ اوچه بود برجهودان اگر بیرویدندی بخدای ومحمد وقرآن او بروز واپسین؟ او هزینه کـردندی زانچ روزی کردشان او دادست‌شان (۲۲۲) خدای، اوخدای ایشان را نیك داند.

۴۰ـ حقاکی خدای ستم نکند هم سنگ مورکی خورد، اوگـر بود نیکیِ مومن را ، یعنی راده ثواب و مزد بدهد، او بدهـد از نزدیـك خویش مزدی بزرگ اندر بهشت.

۴۱ـ چگونه باشندکافران آن وقت کی بیاریم ازهرگروهی پیغامبری کی بریشان گوای دهد بپیغام دادن؟ او بیاریم ترا یا محمد براینان کی امت ته‌اند، مزکی راست‌گو کننده آیشان را، از بهرآن کی امت وی‌گوای دهند پیغامبران را برگروه‌شان‌گوا ایستند .

۴۲ـ آن‌روزقیامت دوست دارند اوآرزوکنند آن کسهاکی کافرند بخدای ونافرمانی کرده باشند پیغامبر را، اگربرابر بکنند بآیشان زمین را یعنی خاکی بباشند چون چهارپایان، او پنهان ندارند از خدای حدیثی.

۴۳ـ ای مومنان بخدای ومحمد وقرآن مگردید (۲۲۳) پیرامون نماز و شمامستان باشید تا انگه‌کمی دانید آنچ می‌گوید او می‌خوانید. او نگرید جنب پیرامون مزگت و نماز نگردید، مگر بپای بدرادی راه‌ـ گذران کچاره نبود، تا سروتن بشوید از جنابت . اوگر شما بیماران او خستگان باشید، یابرسفر باشید، یا وازامده بود یکی ازشما از حدث‌گاه ، یا بوده باشید وازنان ، نیاوی آبی آهنگ کنی خـاکی پاکیزه، دست فرو مالید برویهاتان بنخستین زخم، او دست بدستهاتان فروما‌لید بدویم‌زخم. حقاکی خدای انـدرگذارنده‌ست او خداوند فضلست کی بر شما فـراخ

بکردست، آمرزگارست آن راکشماکنَید ازتقصیروُزلّت .

۴۴ـ نه‌بینی اینان راکدادستندشان برخَی (۲۲۴) از علم توریت ، َمی برگزینند َبی‌راهی او جهودی را، او َمی آن خواهندکی شماگم شَیداز راه مسُلمانی؟

۴۵ـ او خدای َبه‌داند دشمنان شما را، جهودان را اومنافقان را ، اوخدای خود یاربس، او بسنده بخدای نگاه دارَی.

۴۶ـ ازان‌کسهاکـی جهود شدند َمی‌بگُردانند سخُن را ، صفت محمد ونعتش را ازجایگاهِش، او پدیدکردنش اندر توریت. او می‌گَویند َبشنیدیم‌گفتارترا اونافُرمانیم، اوته َمی‌شنو ناشنوانیده جواب‌فرمان‌برداری وطاعت‌را، اوگَوش فامادار اوبشنوکی‌مشنید یا، َپیچنده وزَوجنده زوانها-شان را بدشنام، او طعنه زدن اندردین وعیب‌کردن مسُلمانی را. اوگر ایـن جهودان‌گفتندَی بشنیدیم‌گفتار تو یا محمّد او ُفرمان برداریم سخُن ما بشنو او چشم‌دارما را، (۲۲۵) بسیار بهتر بودَی‌شان از دشنام دادن او سرزنش کردن او راست‌تر او صواب‌تر. َبیك بلعنت بکردست‌شان خدای اوعذاب کردست‌شان بگزیت و ُخواری عقوبت‌کفرشان را، بنه‌بروند مگر اندکَی، عبدالله‌بن سلاّم ویارانِش.

۴۷ـ ای آنك دادستندشان علم توریت ببروَیـد بصفت محمّد و نعتِش، بدین‌کی ما فرستادیم قرآن موافق وازان‌کی شما دارَید بتوحید و صِفت ونعت محمّد از َپیش‌آن‌کی برمحاییم رویهایَ را، برگردانیم آن را برقفاهاشان، یا لعنت کنیم‌شان‌کپیان‌گردند، چنان‌کی لعنت کردیـم وکپی گردانیدیم‌آن ُمردمان راکی َروز شنبَه ماهی صیدکردند ، او کار خـدای کردنی او بودنی بود، انگه عبدالله‌بن سلاّم ببروید ومسلمان شد.

۴۸ـ حقّاکی خدای نیامرزد هنبازگرفتن را بوی، اوکفرراکبران

مرگ آید، او بیامرزد آنچ فروتر بود از کفرُ وشرك (۲۲۶) آن کس را کی خواهد کتو به کند نصوح او هر که کافرشود اوشرك آرد بخدای، ساخته بود دَر[و]غی بزرگ.

۴۹- نه‌دیدی اینان را کمَی ستایند خویشتن را ببَی گناهی، یعنی بحری‌بن عمرو و مرحب‌بن زید و یاران‌شان از جهودان؟ نه کی خدای پاکیزه کند ازگناه ان را کی خواهد کی سزآ ان بود، او هیچ ستم نکنند بریشان، بنه‌کاهند از نیکهاشان مقدار آن کی اندر شگاف خرما استه بود.

۵۰- بنگر یا محمّد کی چگونه می‌سازند برخدای دروغ کی هرچ بروز کنیم خدای بشب بیامرزد وهرچ بشب کنیم بروز بیامرزد. او بسنده بود دروغ گفتن برخدای دروغی و زوری اوزری و بزی هویدا.

۵۱- نه‌بینی یا محمّد اینان را کی دادستندشان برخی ازعلم‌توریت بنعت و صفت محمّد وآیة رجم وآنچ وازان ماند؟ یعنی مالك‌بن‌الضیف و یارانش و ایشان هفتادتن بودند از جهودان، می‌ببروند بحُیَیّ اخطب و کعب اشرف، او می‌گویند کافران مکّه را، این کافران مکّه راست راه تراند ازین کی بخدای و محمّد و قرآن برویده‌اند. (۲۲۷)

۵۲- ایشان آنند کی بلعنت بکرد دست‌شان‌خدای بگزیت و خواری، او هرکس کبلعنت بکرد آو را خدایش اندردُوجهان، نیاوی او را یا محمّد یاری ونگه‌داری ازعذاب وی.

۵۳- این جهودان ر[ا] هیچ برخ نیست از پادشاهی کی اگر جهودان را برخی بودی از ملك ندادندی محمّد را ویارانش را مقدار آن نقطه کبرپشت خرما استه بود.

۵۴- این جهودان می‌حسد کنند مُردمان را یعنی محمّد را برانچ دادست‌شان خدای ازکتاب و پیغامبری و زنان، ما داده بودیم فرزندان

ابـرهیم را داود و سلیمن را علم و کتاب و فهم و نبوّت، او داده بدیم‌شان پادشاهی بزرگ گـرامی کـردیم بپیغامبری و مسلمانی، او بدادیم‌شان ملك بنی‌اسرایل، داود را صد زن بود بکاوین سلیمن را هفت صد سرّیت بوداُو سیصد زن بکاوین.

۵۵ـ ازجهودان کس بود کی ببروید بکتاب داود وسلیمن، اوزیشان کس بود کی‌روی‌اندرگردانیداز کتاب داود وسلیمن، او بسنده است بدَوزخ آتش سوزان وُ تافته.

۵۶ـ حقا کی آن کسها را کی کافرشَند بکتاب مـا و برهانهای ما، زود بود (۲۲۸) بسَوزیم‌شان بآتش، هرگـه کی پخته و سَوخته گشته بَود پَوستهاشان ببخرّیم‌شان پوستهای جزان نـوا وا بکنیم، تا مَی‌چشند عذاب آتش‌دَوزخ‌را، حقّاکی خدای عزیزست بکینه‌کشیدن، حکیمست حکم کرد نو بکردن پَوستهای سَوخته را.

۵۷ـ وآن کسها کبیرویدند بخدای و محمّد و قرآن و دیگر کتابها اُو پیغامبران و طاعتها گـزارده باشند، اُو زمعصیتها پرهیَز کرده باشند، زود بَود کفَرَود آریم‌شان اندربوستانهای کمی رود اززیـردرختان و تختهای آن جویهای اب و مَی و شیرو انگبین ، جاودانه باشند انـدران ایشان را بود اندران بهشت زنانی پاکیزه کـرده از حیض ونفاس و پلیدها اُوشوخها، او فرَوداریم‌شان اندرسایَ هنگفت و سایه‌داردایم.

۵۸ـ حقا کی خدای می‌فرمایدتان کی‌وا اُسپارَید زینهارها(۲۲۹)وا۔ خداوندان، وا عثمان‌بن‌طلحه. او کی داوری کنیدمیان مُردمان میان عثمن‌بن طلحه و عباس‌بن عبدالمطّلب ، کداوری کنَید بداد و عدل، کلید خانه مکه واعثمان‌بن طلحه دهَید اوسقایةالحاج فاعباس‌بن‌عبدالمطلب دهَید. حقاکی خدای نیك مَی‌فرماید شما را کـزینهار اُو ودیعت و امانت وا خداوندان

أسپارید. حقا کی خدای شنو است گفتار عباس را کی گفت کلیدمرا ده و اسقایه، بیناست بو اداشتن عثمن بن طلحه کلید را تا گفت برسول الله کلیدگیر بامانت خدای.

۵۹- ای مومنان فرمان بردار باشید خدای را اندران کی شما را فرماید، أوفرمان‌بردار باشید پیغامبررا اندران کی شما را فرماید، أو امیران لشگرها را فرمان‌بردار باشید، یعنی یاران پیغامبر را او دیگر سلطانان را اندران کی طاعت خدای بود از شما. اگر اختلاف‌تان آوفتد اندرچیزی، وابرید آنرا واکتاب خدای أو وا سنّت پیغامبر، اگرشما برویده‌آی بخدای أو روز رستاخیز، آن وابردن واکتاب خدای أو وا سنت پیغامبر بهتر او نیکوتر عاقبتش.

۶۰- نه بینی یا محمّد (۲۳۰) اینان را کی می دعوی کنند کایشان برویده‌اند بدان کی فرستادند بته از قرآن، أو بدانچ فرستادند از پیش ته یعنی توریت. آن می خواهند کی بداوری بنزدیك کعب اشرف شند، و ایشان‌را فرمودستند اندرقرآن کی کافرشند بوی یعنی و بیزارشند از کعب اشرف. و می‌خواهد ابلیس کی وی راه کندشان بی‌راهی دوراز حق وراه راست.

۶۱- اوهرگه کی گویند ایشان را حاطب بن ابی‌بلتعه منافق را کوی را خصومتی بود وا زبیربن‌العوام، پسرعمّت پیغامبر، بیایید فاحکم آن‌آیید کی فرو فرستادست خدای ازقرآن، أوفاحکم پیغامبر آیید، بینی منافقان را کروی بگرداند از ته روی بگردانیدنی.

۶۲- چگونه کنند وچه عذر آرند آن وقت کی فارسدشان دردی و اندوهی و عذابی و عقوبتی بمکافات آنچ (۲۳۱) از پیش کردند بگردن پیچیدن و نس کوزبکردن یعنی حاطب؟ انگه بنزدیك ته آمده باشندسوگند

میخورند بخدای هفت آسمان و زمین کمانمیخواستیم مگر سخنی نیکوا بگفتن، و تدبیری صواب بصلح آوگندن .

۶۳ـ ایشان آن منافقان‌اندکداند خدای انچ اندر دلهاشان است از شكّ ونفاق، بگرد ای محمد ازیشان وپندی نیك بدهشان، او بگوی ایشان را اندرتنهای و خلوت‌شان گفتاری محکم بتهدیدی بلیغ .

۶۴ـ او نه‌فرستادیم هیچ پیغامبر را مگرتا فرمان وی برند بامر خدای ، نه از بهر آن با وی ستیزه او مخالفت کنند ، او گر این منافقان ان وقت کی ستم کرده بودند برخویشتن بنزدیك ته‌آمدندی توبه کرده ، آمرزش خواستندی از خدای و آمرزش خواستید ایشان را پیغامبر خدای محمّد ، حقا کی یافتندی (۲۳۲) خدای را توبه پذیرنده ، مهربان برتوبه کرده .

۶۵ـ نه‌او بحقّ آفریدگار ته کنه مصدّقان ومخلصان باشنداندرنهان تاآنگه کی بداوری و حکم تو برآیستند اندران چیز کی جنگ اوفتیدست میان ایشان ، انگه نیاوند اندر تنها و دلهاشان تنگی و شکی زانچ داوری کرده باشی میان ایشان و تا انگه کی بپذیرند داوری ترا و گردن نهند پذیرفتنی وگردن نهادنی.

۶۶ـ او گرما فریضه کردیمی بریشان کی بکشید گناه‌کاران را یا بیرون شوید تهی و برهنه از سرایها و خانمانهاتان، نه‌کردندی آن بخوش منشی مگر اندکمایه ازیشان ، ثابت‌بن قیس‌بن شمّاس. اوگر این منافقان بکردندی انچ فرمودندشان از توبه‌کردن نهان و آشکارا ، حقّا کی بدی بهترایشان را اندران جهان ، او بسیار وربای دارتر و برحقیقت‌تر اندران جهان .

۶۷ـ واگر ایشان آن کردندی کمافرمودستیم‌اندرقرآن، بدادیمی‌شان

(۲۳۳) از نزدیك ما مزدی بزرگ اندر بهشت.

۶۸- او بداشتیمی‌شان برراه راست دین مسلمانی اندرین جهان.

۶۹- او هرکس کفرمان بردار بود خدای را اندرگزارد طاعتها و پیغامبر را محمّد اندرگزارد سنّتها، ایشان اندر بهشت وازان کسها باشند کمنّت نهاد خدای بریشان ازپیغامبران و رسولان خدای، واراست‌گویان وراست‌کاران وراست‌دلان باشند، ایشان بزرگواران یاران پیغامبر علیه السّلم اند، واشهیدان کی اندرطاعت خدای شهادت یافته باشند، وانیکان وپرهیزگاران امّت محمّد باشند، ونیکوا او بزرگوار یاران و رفیقان باشند.

۷۰-آن صحبت و ساختگاری واپیغامبران وصدّیقان و شهیدان و پرهیزکاران، فضل ومنّت و رحمت ونعمت است ازخدای؛ وخدای دانسته بود بسنده بود، بسندکن بدانستن خدای.

۷۱- ای آن کی بخدای ومحمدو قرآن برویده‌ای فاگیری کار خویش بحزم وخویشتن نگاه دارید ، بروید بحرب کافران گروه گروه هم خند، یا بروید همه بجمله واپیغامبر، یك یك و دودو و سه سه مروید.

۷۲- او حقّا کی از شما مومنان (۲۳۴) کسست کمردمان را دیر بکند، او خود بگرانی رود، یعنی عبدالله‌بن أبی المنافق. اگر رسد شما را کشتنی و هزیمتی و جراحتی ، گرید منّت ورنهاد خدای برمن و خدای مرا بنیکه بکردکی من باری نبودم و ازان غازیان، انجارسیده حاضرمقدم وموخر .

۷۳- اوگرفارسد فاشما فتحی و ظفری و غنیمتی از خدای ، حقّا کعبدالله‌بن أبی گوید ای‌کاشکی من، چنانك گوی هرگز نبدستی میان شما ومیان وی هیچ دوستی وآشنای و پیوستگی اندردین وصحبت، ای‌کاشکی من بودمی وازان غازیان تابیاوردمی غنیمتی بزرگ.

۷۴ـ کارزار واید کردن اندر طاعت خدای آن منافقان راکی می‌بخرّند زندگانی این جهانی بآن جهان[1]. او هر کس کی کارزار کند اندر طاعت خدای بصدق واخلاص، بکشندش شهید، یا غلبه کند و ظفر یاود بر دشمن، زود بود کبدهیمش (۲۳۵) مزدی و ثوابی بزرگ اندر بهشت.

۷۵ـ او چه بودست شما مومنان را کی کارزار نکنید اندر طاعت خدای واز بهر آن بی‌چارگگان ازمردان اوزنان اوکودکان، آنك می‌گفتند ای بار خدای ما! بیرون براو برهان ما را ازین شهرمکّه کی کافرند مردمان آن، او بساز ما را ازنزدیك تهٔ دوستی نگه دار، یعنی عتّاب بن اسید، او بدهٔ ما را ازنزدیك ته یاری بزرگوار یعنی پیغامبررا.

۷۶ـ انك مومن باشند کارزار کنند اندر طاعت خدای و آنك کافران باشند کارزار کنند اندرراه ابلیس. کارزار کنید ای مومنان وادوستان ولشگر (۲۳۶) ابلیس حقّا کی کید ابلیس و لشگر وی سست وی نیرو بود چنانك روزبدر.

۷۷ـ نه بینی یا محمّد اینان را کی می‌گفتند آیشان را بمکّة عبدالرحمن بن عوف الزهّری وسعدبن ابی‌وقاص الزهّری ومقدادبن الاسود الکندی وطلحةبن عبیدالله، فرودارید دستهاتان از کشتن وزخم کافران کمرا هنوز حربُ و کارزارنه فرمودستند ؟ او دایم بپای دارید پنج نماز فریضه بوقتها و شرطهای آن ، او بدهید زکاة خواستهاتان . چون فریضه بکردند بمدینه بریشان جهاد کردن، همیدون یك گروه ازیشان می‌ترسند از کافران چنانك واید ترسیدن ازخدای، نه کی سختر ترسیدنی. او گفتند ای بارخدای ما! چرا فریضه کردی برما کارزارُ وجهاد کردن واکافران؟ چرا زمان ندادی

۱ـ در زیراین آیه کاتب افزوده است: «ودیگر معنی؛ کارزار واید کردن اندر طاعت خدای آن مومنان و مخلصان کمی بفروشند زندگانی این جهان بدان جهان»

ما را تا وقت اجل ، مرگی نزدیك؟ بگوی یا محمّد! برخوردن زندگانـی
این جهان اندکی بود اوثواب آن جهان بهتر اوبزرگوارتر(۲۳۷) آن کس
راکی بپرهیزد ازکفروشرك و معصیتها ، او بریشان ستم نکنند بمقدار آن
کی میان دُوانگشت شوختی بتاوی او بُمالی.

۷۸ـ هرکجا باشید شما همه، اندر یاودتان مرگ، اوگرچه باشید
اندرکوشکهای بلند او استوار. واگر فارسد فازین جهودان ومنافقان نیکو
حال ونعمتی وشادیَ و فراخیَ و ارزانی نرخی، گویند این ازنزدیك خدای
است . واگرفارسدشان سال قحط وگرانی نرخ و درد و اندوه، گویند این
ازنزدیك توست یا محمّد. بگوی یامحمّد! این همه نعمتُ ومُحنت وشادی
واندوه وارزانی وُ گرانی ازنزدیك خدای است. چه بودست این جهودانُ
ومنافقان راکنه خواهندکاندریاوند سخُنی؟

۷۹ـ هرچ فاته‌رسد از حال نیکوا ونعمت و شادی وفتح وغنیمت
و ارزانی نرخ و تن درستی، ان ازفضل و رحمت و نعمت خدای بود . و
هرچ فاتُه رسد (۲۳۸) از سختی و درد و اندوهُ و جراحت و هزیمت، از
گناه تن تُه بود،کفارت‌گناهان بود. او ما فرستادیم ترا بمُردمان و پریـان
رسولَی و پیغامبرَی فرستادیم، او بسنده بود بخدای‌گوایَ .

۸۰ـ هرك فُرمان برد پیغامبر خدای را، فُرمان بردار بود خدای
را. او هرکه برگردد از طاعت خدای وپیغامبر، نه‌فرستادیم ترا بریشان بر،
نگاه وانَی وُ پایندانَی.

۸۱ـ واین‌منافقان می‌گویندفُرمان برداریم کی بیرون‌آینداز نزدیك
تُه، بگردانند بشب گرَوهی ازیشان منافقان جزآن‌کی تُه‌گفته باشی ، او
خدای می‌نویسد آن‌کی ایشان می‌بگردانند . بگرد ازیشان او توکّل کـن
برخدای، او بسنده بود بخدای وکیلَی او پایندانَی او بوی بسنده‌کن.

۸۲- هیچ خود (۲۳۹) اندیشه می‌بکنند او نه‌اندیشند این قرآن را کی چگونه بایك دیگر ماند؟ اوگر بدی این قرآن از نزدیك جدا زخدای، حقّا کی بیافتندی اندران فرووَر[1] وتناقض بسیار.

۸۳- او هرگه کی آیدشان کاری وخبری و حدیثی از آیمنی یابیم لشگرغازیان، آشکارا بکنندآن را مگراندکی. اوگر واهشتندی خبرغازیان واپیغامبر تا وی بگفتی یا واخداوندان کار او خردمندان و یاران پیغامبر ازیشان، حقّا کی خبر بدانستی آن کسها کمی سخن کشند و پرس و پژوه کنند از یاران پیغامبر. اوگر نه فضل و منّت خدایستی برشما او رحمت وی بتوفیق طاعت وعصمت معصیت، کردیدی همه‌فرمان ابلیس‌مگراندکی از خبرها کی نه از درآیشان بود.

۸۴- کارزارکن یا محمّد اندرطاعت خدای اندر نه می‌خواهند از ذه مگر تن ترا. (۲۴۰) او برآوزول مومنان را برشدن بغزو، تا خدای وادارد حرب‌کافران را، او خدای سخترکند عذاب او سخترکند عقوبت.

۸۵- هرکس کی شفاعتی‌کند بصلح اوکندن میان دُوگروه، بود ویرا برخی ازان نیکوکاری، اوهرکه شفاعتی‌کند بجنگ اوکندن و سخن چینی کردن ببدوزشت بحرب انگیختن او را غالیدن، بود او را وزرُو بزه ازان. و خدای برهرچیزی قادر وتواناست بجزادادن.

۸۶- او هرگه کی سلام‌کنند شما را بسلام کردنی، جواب دهید سلام‌کردن را بنیکواتر زان اهل دین‌تان را، یا همچنان جواب کنیدآن را کنه هم دین بود. حقاکی خدای برهرچیزی از سلام‌کردن و جواب‌دادن جزادهندهٔ وگواست. (۲۴۱)

۸۷- خدای عزّوجل آنست کی هیچ کس نیست سزاوار آنك وی

---

[1] ــ «فرو ور» درترجمه «اختلاف»

را پرستند مگر اوی ، حقاً کسی واهم آردتان روز قیامت هیچ شك نیست اندران . وآن کیست راست‌گوتر ازخدای؟

۸۸- چه بودست شما را کاندر کار منافقان بدوگروهید گروهی خونُ و خـواستهاشان بحلال دارید و گروهی بحرام دارید ، او خـدای برگردانیدشان عقوبت آن راکمنافق و بدنیت‌اند. می آن خواهید کی وارا« راست آرید آن کس را کی برگم شدگی داردش خدای؟ او هر کس را کی برگم‌شدگی می‌دارد خدای، نیاوی وی را راهی و دینی وحجتی.

۸۹- آن‌شان آرزو می کند کشما کافُر بباشید. محمّد وقرآن همچنان کی‌آیشان کافُرند بمحمّد وقرآن تا باشید شما برابراندر کفروشرك. مگیرید ازیشان دوستان اندردین (۲۴۲) تا مسُلمان و برویده بهجرت بیایند اندر طاعت خدای. اگر برگردند از ایمان وهجرت، بگیریدشان او بکشیدشان هرکجا بیاویدشان اندر حرَم وبیرون از حرَم. او مگیرید ازیشان دوستی اندردین ویاری، اونه‌نیروکنندی وادارنده.

۹۰- مگرآن کسها رایعنی‌گروه هلال‌بن عویمر الاسلمی کپیوسته‌اند واگروهی کی میان شما و میان ایشان عهدی وصلحی بود. او بنزدیك شما آمده‌اند یعنی قوم هلال، گرفته دلهاشان کی کارزار کنند واشما از بهرعهد و صلح یاکارزار کنند وامُردمان خویش‌ازبهر خویشی. اوگرخواستی‌خدای برگمـاشتی و برگماردی آیشان را ، گروه هلال‌بن عویمر را برشما روز فتح مکة، تاکارزار کردندی واشما. اگر بگردند ازشماکارزار نکنندواشما، اوبیوگنند (۲۴۳) بشما صلح ا وفاداری. نه‌کردست خدای شما را بریشان بر، راهی وحجتی بکشتن .

۹۱- خواهید یافتن‌گروهی دیگر اسدُ و غطفان را،آن خـواهند کی آیمن باشند از شما بلااله‌الاالله، اوآیمن بـاشند ازگروه خویش بکافُر

شدن. هرگه کشان واخوانند واکفر اندرگردند اندرکافری، اگر بنه گردنـد ازشما روز فتح مکه او بنه آوگنند بشما صلح و گردن نهادن أو فرو ندارند دستهاشان را ازکارزارشما روزفتح مکه، بگیریدشان او بکشیدشان هرکجا یاویدشان اندر حرم و بیرون حرم، أوایشان‌تان آنند، یعنی اسد وغطفان کی کردیم شما را بریشان بر، حجتی پیدا و هویدا.

۹۲ــ أونه روا بود هیچ مومن را، عیاش بن ربیعه را (۲۴۴) کی بکشد مومنی را ، حارث‌بن زید را و نه بخطانیز . او هرکس کـی بکشد مومنی را بخطا بروی واجب شود آزار کـردن گردنی برویده بخدای و محمد وقرآن، او واجب شود بروی دیتی تمام اسپرده باولیای وی، مگـر کی ببشخند بخدای اولیای کشته دیت را. اگر بود آن کشته ازگروهی کی دشمن باشند شما را و آن کشته مومن بود، واجب بود آزاد کردن گردنی برویده بخدای و محمد وقرآن، أو بروی دیت واجب نبود. واگر بود آن کشته ازگروهی کمیان شما ومیان ایشان عهدی و صلحی بود، بروی‌واجب بوددیتی تمام اسپرده باولیای کشته، أوآزادکردن گردنی برویده بخدای و محمد وقرآن. هرکه نیاود و نه دارد آزادکردن بنده ، بروی واجب بـود روزه داشتن دوماه پیوسته، توبه کردنی باخلاص وبگزاردن کفارت أوتوبه دادنی از خدای بکردن کفارت اوپذیرفتن توبه، أو خدای (۲۴۵) داناست بکشتن خطا، حکیمست اندر حکمش برکشنده .

۹۳ــ أو هرکس کی بکشد، یعنی مقیس‌بن ضبابه کرسول پیغامبر خدای را بکشت ازپس بستدن وی دیت برادرش راهشام‌بن ضبابه، أومرتد گشت أو کافر وامکه گریخت ، مومنی را بعمد پاداشت وی دوزخ بـود بکشتن، جاوید اندران دوزخ بود بمرتدشدن وکافرگشتن، او خشم‌گرفته خدای بروی بدیت ستدن،اولعنت کردوی را بکشتن وی، نه کشنده برادرش

را، وساخته است وی را عذابی بزرگ بدلَیوری وی برخدای.

۹۴- ای مومنان کی رفته باشید اندر طاعت خدای بجهادکردن ، نیك بدانید وُبنگرید اومگوید آنرا کیگفته بودلااله‌الاالله محمدرسول‌الله، بیوگند بشما وفاعهد را[۱] کتونه مومنی. می‌جویید شماکالار این جهانی ، اوغنیمت وی را می‌جستید، بنزدیك خدای ثوابهای بسیارست آنراکمومن را نکشد، همچنـان بودی شما ای مومنان آیمن بودی بقول لااله الاالله از پیش هجرت ، منّت نهاد خدای (۲۴۶) برشما بهجرت بیامدن از کافران . فروا آیستد اوکافران تا مومن را نکشید، نیك بدانید ونیك بنگریدتا مومن را بناحق نکشید، حقاکی خدای بهرچ شما می‌کنید ازکشتن وجزان دانا و بینا وشنوا وآگاهست.

۹۵- یك سان وبرابرنباشندآن نشستگان ازجهاد از مومنان کـی نه خداوندان ضعیفی و نابینای باشند، چون عبدالله‌بن‌ام مکتوم و عبدالله‌بن جحش وآنك مجاهدیان باشند اندرطاعت خدای بخواستهاشان وتنهاشان. فضل دادست خدای جهادکنندگان را بخواستهاشان وتنهاشان برنشستگان افزونیَ وفضلَی وپایگاهی، او هردُوگروه را وعده کردست خدای بهشت، اوفضل کردست خدای جهادکنان را برنشستگان بی‌عذر مزدی بزرگ اندر بهشت .

۹۶- فضلهایَ از خدای و آمـرزش گنهان او رحمتی از عذاب . (۲۴۷) و خـدای آمرزگارست آن راکتوبه‌کند رحیمست بران کبرتوبه مرد .

۹۷- حقّا کی آن‌کسهاکی می‌برداشتند جان‌شان فریشتگان روز بدرکی ستم‌کرده بُدند برتنهاشان ، فریشتگان‌گفتند: اندرچه بودی و چه-

---

۱- درحاشیه کاتب اصلی نوشته که: «السلام: کبرشما سلام‌کرده باشند».

می کردی شما بمکّه ؟ گفتند: بودیم ما َبی‌چارگان اندر زمین اندر دستهای کافران. گفتند فریشتگان: نه ُبد زمین خدای بمدینه فراخ و آیمن؟ بهجرت بیرون آیید اندران . ایشان آنند کی واگشتن گاه‌شان دوزخست و بـد جـاذگاهَیست .

۹۸ـ مگر آن بی‌چارگان از مردان و زنان و کودکـان نه‌توانند حیلت َبیرون آمدن و نه دانند (۲۴۸) راه.

۹۹ـ آیشان آنند کی عفو اکند خدای ایشان را، او خدای عفو کننده است گناهان‌شان را، آمرزگارست آن را کتوبه کند.

۱۰۰ـ اوهر که بهجرت َبیرون آید اندر طاعت خدای، بیاود اندر زمین مدینه هجرت‌گاه بسیار و فراخی معیشت و آیمنی. اوهر که بیرون آید ازخانه خویش بهجرت بطاعت خدای و پیغامبرش بمدینه انگه اندریاودش مرگ، واجب گشت مزد و ثواب هجرتش برخدای، او خدای امرزگارست آن را کی اندر وی شرك نبود ، شخاینده است برآنچ از وی بود انـدر اسلام .

۱۰۱ـ او که بسفر بروید اندر زمین خدای نه‌بود برشما وزرُوبزه کی کم کنَید از نماز، از چهار رکعت نماز وادُو کنَید. (۲۴۹) اگر دانَید او ترسَید کی رنجه دارند شما را کافران، حقّا کی کافران هستند شما را دشمنَی هویدا .

۱۰۲ـ او هرگه کی باشی ته اندر میان یاران ، برسازی ایشان را نماز، تکبیر کن وایشان تکبیر کنندا، َبواید ایستاد یك گرَوه را ازیشان واته اندرنماز، برگَرفته باشند اسلاحهاشان راکازسجده نخستین رکعت پرداخته باشند ، بازگردند از پس شمـا واصف‌گاه یاران برابر دشمن بیستند ، او بیایند اگروَهَی دیگر کبرابر دشمن بودند نمازناکرده واته نخستین رکعت،

نماز کنندا واته دُویُم رکعت، اوفاگیرندا خویشتن را بحزم اوسلاحهاشان واخویشتن دارندا. دوست داشتند وآرزو کردشان آن کی کافُراند اگرغافل باشیدی از (۲۵۰) سلاحهاتان وازآلات حرب‌تان تا برکوبندی برشمابر ، یك برکوفتن ، اُو شما اندرنماز. اُونه‌بود هیچ وزرُو بزه برشمابر ، اگــر بود شما را رنج و دشخواری ازباران یاکی باشید شما بیماروُخسته کی از دست فرونهید سلاحهاتان او فاگیرید حذر شما از دشمن او خویشتن نگاه دارید از دشمن. حقاکی خدای آراسته و ساخته کردست کافران بنی انمار را عذابی خوار کننده وسخت.

۱۰۳- کی گزارده باشید نماز خوف را یادکنید خدای را برپای ونشسته او برپهلوهاتان که آرمیده وبی‌بیم وهراس باشید. نماز حضر وتماز سفرتمام بگزارید کی نمــازگشتست (۲۵۱) برمؤمنان فریضی بوقتها پدید کرده اندر حضر وسفر[1].

۱۰۴- و نگرید سستی و نومیدی نکنید انــدر جستن بوسفیان وُ یارانِش، اگرشما را درد جراحتست ایشان را نیز درد جراحتست چنان کی شما راست. اوشمامی امید دارید ومی ترسید از ثواب وعذاب خدای انچ ایشان امید ندارند و از عذاب نترسند ، اوخدای داناست بخستگی شما ، حکیمست اندر امرکردن بجستن لشگربوسفیان.

۱۰۵- حقاکی ما بفرستادیم بتویا محمد این قران را بداد و عدلُ و درستی و راستی تاداوری کنی میان مردمان، یعنی میان طُعمه اُو زیدبن السّمین جهود بدانچ فانمودست فاته خدای وپدیدکرد. اما مباش دزدان و

۱- در ذیل این آیه وسیله کاتب اصلی افزوده شده: «نمازبامدادبن دُواندرحضر وسفر و نمازشام سه رکعت اندر حضر وسفر، چهار نماز پیشین و چهارنماز دیگر و چهارنماز خفتن» .

خاینان را یعنی طعمه را یار و پیکار کش.

۱۰۶ـ و آمرزش خواه از خدای از ُخواست تـو بزخم زیدبن السّمین جهود را، حقّاکی خدای آمرزگارست آنرا کتوبه کند، وشخاینده ست بران کبرتوبه ِمرَد .

۱۰۷ـ و پیکارُ وخصومت مکـن (۲۵۲) ازان کسهاکمَی خیانت کنند ُخویشتن را بدزدی ، حقّاکی خدای نه دوست دارد ان راکی بـود خاین و دزد، فاسق سوگند خواره بدروغ وبنیاد نهنده .

۱۰۸ـ شرم دارند و پنهان بکنند از ُمردمان، اوشرم ندارنـد او پنهان نتواند کردن دزدی را از خدای، اوخدای وایشان بود بعلم و قدرت، آن وقت کمَی سگالیدندانچ نه‌پسندد خدای ازگفتار، اُو خدای بدانچ‌ایشان َمی کنند ومی‌سگالند اُو می‌گَویند دانا وبینا وشنواست.

۱۰۹ـ هاا کنون‌شماگَروه طعمه پیکار َمی کشَیدا خصومت َمی کنید ازبهرطعمه اندر زندگانی این جهان ،که پیکار خواهدکرد اوخصومت که تواندکردن واخدای از بهرطعمه َروز قیامت، یاکه خواهد بود برطعمه‌بر، وکیل وُپایندان ازعذاب خدای؟

۱۱۰ـ اوهر که کند(۲۵۳) دزدی‌یابدی یاستم کندبرخویشتن‌بسوگند درَوغ وزور وبهتان انگه امرزش خواهد ازخدای، یاود خدای راآمرزگار گناهش را وشخاینده بتوبه پذیرفتن .

۱۱۱ـ او هر که کند دزدی اوسوگند َدروغ خورد، حقاکَی‌عقوبت آن‌گناه برخویشتن آرد اُو خدای داناست کدزد َزره طعمه بـدست، حکیم است بحکم دست بریدن.

۱۱۲ـ اوهر که کندگناهَی اُو دزدیَ یاسوگنددرَوغ خوردانگه اندر اندازدآن دزدانه را اندر َبی‌گناهی، اوپذیرفته َبـود عقوبت بهتانَی را و

عقوبت گناهی را پیدا وهویدا.

۱۱۳- او گرنه فضل و منّت خدای بُدی برتو یا محمّد بنبوّت و گرنه رحمت وی بدی برتو بفرستادن جبرئل بتو بوحی قرآن، اندر دل کرده بدند او خواستند گروهی از گرَوه طعمه کی از راه ببرند ترا از داوری کردن برطعمه ، اوزراه بنه‌برند مگر خویشتن را ، اوزیان نتوانندکردن بتو بهیچ (۲۵۴) چیز ، او می‌فرستد خدای برته یا محمّد قرآن را، اوعلم قرآن را با حلال و حرام و حقّ و باطل ، او بیامَوخت ترا قرآن آن کی ته هرگز ندانستی از پیش قرآن. اوفضل و منّت خدای برتو یا محمّد بزرگ است باسلام و نبوّت وقرآن .

۱۱۴- نیست هیچ نیکی اندر بسیاری ازراز کردن قوم طعمه مگر آن کس کی بفرماید بصدقه دادن براو زَولد یا وام دادن فرماید وامخُواهی را یا آشتی او صلح دادنی میان مُردمان کی از یك دیگر آزرده باشند . او هرکه کندآن یعنی برصدقه دادن او وام دادن او صلح اوکندن اورَولد از بهرجستن رضا و خشنودی خدای، زود بود کی بدهیمش مزدی بزرگ اندر بهشت.

۱۱۵-اوهرکه ستیزه ومخالفت کند واپیغامبر ازپس آن کی پدیدار آمده بود او را توحید و حکم خدای او برگزیند دینی جز (۲۵۵) دین مومنان ، وا هلیمش وازان کی گزیده بود و بسوزیمش اندر دوزخ ، وبدا واگشتن گاها.

۱۱۶- حقّاکی خدای بنیاموزدآن را کی شرك آرند بوی، یعنی طعمه او بیاموزدآنچ فروتر ازشرك بودآن راکی خُواهد. اوهرکه کفر و شرك آرد بخدای، بی‌راه گشت بی‌راه گشتنی دوراز راه راست .

۱۱۷- نمی‌خوانند ونمی‌پرستند بدون خدای مگر بتانی ماده لات

عزّی و مناه ، او نه می‌خوانند او نه می‌پرستند مگر دیو ی راستنبه .

۱۱۸- خدایش بلعنت کرده وازهمه خیر ی رانده . اُوابلیس گفت: حقاکی بگیرم و بستانم از بندگان ته برخی تمام بعلامتهای دانسته از هر هزاری نه‌صدو نود و نه .

۱۱۹- و حقاکی گم کنمشان از راه راست (۲۵۶) وحقاکی امید دهمشان کنه بهشت است و نه دوزخ وحقاکی فرمایمشان تا حقاکی بشکافند گوشهای بحیره ، وحقاکی فرمایمشان تا حقاکی بگردانند دین خدای را بهواهای مختلف. اوهرکه‌گیرد ابلیس ودیوارادوستی ویاری بدون خدای زیان‌کرد زیان‌کردنی بزرگ وهویدا وغبنی پیدا .

۱۲۰- وعده‌کندشان ابلیس کنه بهشت و نه دوزخ ، اُوامیددهدشان کاین جهان بنه رسد او هیچ وعده نکندشان ابلیس مگر فریفتن بدروغ و باطل .

۱۲۱- ایشان‌آنند ماوی‌گاه‌شان دوزخست او نه یاوندازآن دوزخ گریختن‌گاه وپناه .

۱۲۲- وآنك برویده باشند بمحمد وقرآن مخلصان‌مصدقان‌باشند طاعتهاگزارده واز معصیتها پرهیز کرده ، زود فرو داریمشان اندربستانهای کمی رود زیر درختان آن (۲۵۷) جویهای آب و می و شیر و انگبین . جاوید باشند اندران بهشت، وعده کردن خدای راست است و بودنی . و کیست راست‌گوی‌ترازخدای بگفتار وعده ؟

۱۲۳- نیست بآرزوها شما مومنان‌کی وایمان‌گنه زیان ندارد ، و نه بآرزوها اهل توریت وانجیل ، هرچ بروزکنیم بشب‌کفارت‌کنند وهرچ بشب‌کنیم بروز کفارت کنند . هرکه کند بد جزا دهندش بدان مرمن را اندرین جهان وزپس مرگ پیش از ایشان اندربهشت اُو کافررا پیش وپس

شدن اندر دوزخ. اونیاود وی راازعذاب خدای دوستی‌اویاری اوخویشی،
اونه یاری ونگه‌داری ونگه داری .

۱۲۴- او هر که بگزارد از طاعتها از نریا ماده او آوی برویده
بود بخدای و محمد و قرآن ، ایشان را ندارند اندر بهشت وستم نکنند
بریشان بمقدارنقطه‌کی برپشت خرما استه بود .

۱۲۵- و آن‌که نیکو دین‌تر بود از ان‌کس که پاکیزه کرده بود
دین وطاعتش خدای را ، او وی (۲۵۸) نیکوا گوی و نیکواکار و نیکوا
خواست بود ، او برزیده بود دین ابراهیم را مسلمانی پاکیزه ، او گرفت
خدای ابراهیم را دوستی پاکیزه .

۱۲۶- اوخدای راست هرچ اندرهفت آسمان و هرچ اندرهفت
زمین ازخلق وعجایب وخدای بهرچیزی دانا اوآگاهست .

۱۲۷- وازته می‌پرسند اندرمیراث زنان ، بگوی یا محمد! خدای
جواب‌کند شما را اندرمیراث آیشان وآنچ می‌خوانند برشما براندر قرآن
اول این سورت اندریتیمان زنان یعنی ام‌کحه آن مادریتیمان نمی‌دهیدشان
از میراث آنچ پدید کردند ایشان را و نمی‌خواهید کی بزنی کنیدشان از
درویشی او زشتی. اوجواب‌کند شما را اندربی چارگگان ازکودکان یتیم،
اوجواب می‌کند کی بیستید یتیمان وی پدررا (۲۵۹) بداد وعدل وانصاف
نگه داشت چیز یتیم، اوهرچ شما کنید اوکردید ازنیکوکاری و ابیوگان و
یتیمان حقا کی خدای بدان دانا وآگاهست .

۱۲۸- او گر زنی بداند یعنی دختر محمدبن مسلمه از شوهرش
اسعدبن‌الربیع ستیزه‌کردنی یا روی اندرگردانیدنی ، نبود هیچ و زروبزه
بریشان هردو کی آشتی بکنند میان یك دیگر آشتی بر خشنودی زن ،
وآشتی‌کردن برخشنودی زن بهتر بود . او حاضرکرده‌اند تنهای آدمی را

خورد نگرشی ببرخ خویش، او گر نیکوا کاری کنید ، پیرُ و جُـوان برابر دارید اندر قسمت و نفقه و پرهیز کنید از جور ومیل کردن ، حقّا کی خدای بهرچ شما کنید دانا و آگاهست .

۱۲۹- اوهم نه‌تُوانید کی دادُ وعدل کنید میان زنان اندر دوست داشتن ، او گرچه سخت بکوشید باری بسوی یکی مچسبید همه چسبیدن ، پس دست وادارید دیگررا (۲۶۰) چون پای بستی نه شوی مندونه بیوه ، اوگر آشتی کنید او دادُو عدل کنید میان زنان وپرهیز کنید ازستیزه کردن، حقاکی خدای آموزگارست آن راکتوبه کند، رحیمست بران کبر توبه مرد.

۱۳۰- اواگر جداشند ازیك دیگربطلاق، اگر امید صلح وصلاح نه‌بینند ، وی نیازکند خدای هریکی را از روزی دادن خویش ، او خدای بی‌نیازست حکیمست اندرقضا وحکمش .

۱۳۱- اوخدای راست هرچ اندر هفت آسمانست ، او هرچ اندر هفت زمین است، اوحقاکی ما بفرمودیم آن کسها راکی ایشان را دادستند کتاب ازپیش شما ، او فرمودُم شما را اندر قرآن کبتر سید از خدای ، او گر کافرشید حقّاکی خدای را است هرچ اندرهفت آسمانست اوهرچ اندر هفت زمینست ، اوخدای بی‌نیازست ازشما وازبرویدن شما ، ستوده است اندرکردار .

۱۳۲- اوخدای راست هرچ اندرهفت اسمان خلقست و هرچ اندر هفت زمین خـلقست ، (۲۶۱) او بسندست بخـدای نگاه دارندی ، بنگاه داشت وی بسنده کن .

۱۳۳- اگر خواهد ببردتان از روی زمین ای مردمـان ! او بیارد مردمانی دیگر ازشما به ، وفرمان بردارتر. اوخدای برهلاك کردن شما را اوگروهی دیگرآوردن قادر وتواناست .

۱۳۴- هر کس کی خواهد منفعت ثواب این جهانی بگزاردن فریضه خدای ، بنزدیك خدای است مزدو ثواب‌این جهانی، اومزد وثواب آن جهانی آن را کی کار خدای را کند پاکیزه ، وخدای شنواست گفتارهاتان را، بیناست بکردارهاتان .

۱۳۵- ای مؤمنان باشید پای مردان وایستاده بداد وعدل ، گواهی دهنده خدای را، او گرچه برتنهای شما گواهی دهید یا بر مادر و پدر ، او برخویشاوندان. اگربودبی نیاز وتوانگر او گرنیازمند ودرویش ، خدای حق‌ترابایشان. مروید از پس هوای دل کی (۲۶۲) داد و عدل نکنید اندر گوای دادن ، واگر زوج و پیچ اندر آوگنی اگر روی بگردانید از گوای بدادن ، حقاکی خدای بهرچ شما می‌کنید دانا وآگاهست .

۱۳۶- ای مومنان اهل کتاب عبدالله‌بن سلام و یارانش کبرویده بدی بتوریت و موسی، ببروید بخدای او پیغامبرش محمد او ببروید بدین قرآن کی اندك اندك فرستادند برپیغامبرش محمد، او بدان کتابها کی فرستادند ازپیش‌بپیغامبران ازپیش محمد وقرآن، اوهرکه کافرشودبخدای و فریشتگانش اوبکتابهاش اوبپیغامبرانش او بروز رستاخیزاوزنده کردن ازپس مرگ،گم‌شد گم‌شدنی دور.

۱۳۷- حقاکی آن کسهاکیبرویدند بموسی انگه‌کافر شدند ازپس موسی انگه ببرویدند بعزیرانگه‌کافرشدند بعیسی انگه بیستادند برکافرشدن بمحمد، نبود خدای (۲۶۳) بنه‌آمرزد خدای ایشان را تابرکافری باشند، او نه‌نماید ایشان را راه راست.

۱۳۸- مژدگان ده منافقان را عبدالله‌بن ابی و یارانش راتاقیامت، کی ایشان راست عذابی دردناك.

۱۳۹-آن منافقانی کهمی‌گیرند جهودان را دوستان‌اندریاری کردن

بیرون از مومنان مخلصان می جویند بنزدیك جهودان عز و دولت و نصرت، حقا کی عز و دولت و نصرت‌دادن خدای راست همه بجمله.

۱۴۰ـ او آیت فرستاده بودند بمکه برشما اندرقرآن کی هرگه کی شنوید ایتهای خدای قرآن کی کافرشند بمحمد و قرآن او افسوس دارند بمحمد وقرآن، منشینیدوآیشان تا انگه‌کی اندرشنداندرحدیثی دیگرجزان. حقا کی شما اگربنشینید وایشان هم چون ایشان باشید اندربراوردن محمد وقرآن او افسوس کردن. حقا کی (۲۶۴) خدای واهم خواهدآوردن‌منافقان را وکافران را اندردوزخ همه بجمله.

۱۴۱ـ آن منافقان کی چشم می‌دارند شما را اگربود شمارا گشادن شهری و نصرتی و غنیمتی ازخدای ، گویند منافقان مومنان مخلصان را ، نه ما بودیم واشما؟ بردین شما بودیم برخ ما غنیمت بیارید. اوگر بود جهودان را دولتی وبرخی،گویند جهودان را نه ما شما را غلبی می کردیم او ازسر محمد شمارا آگه‌کردیم، اونه ما واداشتیم شمارا ازمومنان وجنگ وحرب آیشان؟ خدای‌حکم وداوری کند میان‌شما ای منافقان وجهودان روز رستاخیز، او نه‌خواهد دادن خدای جهودان را برمومنان دولتی و نصرتی.

۱۴۲ـ حقا کی منافقان می بدروغ دارند سخن را اندر نهان، او آوی (۲۶۵) مکافات کندشان روزقیامت، او هرگه کی برخیزند بنمازکردن برخیزند بگرانی وکاهلی بچشم دیدارمومنان مخلصان نمازکنند، او یاد نه کنند خدای را مگر اندکی بروی و ریا و شنیدن مردمان.

۱۴۳ـ راندگانند میان‌کافران و مومنان می‌گردند، ازمومنان و از کافران میان‌کفرو ایمان می‌گردند. نه وا مومنان‌اند تاآن شان واجب بود، کمومنان را واجب بود، و نه واکافران‌اند تا واجب شوی[1] بریشان آنچ

[1] ـ کذا، دراصل متن، بنظر میرسد «شود» درست باشد.

برکافران واجب بود، او هرکه را اندرگم بدگی می‌دارد خدای ازدین و حجتش، نه یاوی او را دینی و حجتی.

۱۴۴ــ ای آن کی بپرویدستی باشکارا عبدالله‌بن ابی و یارانش، مگیرید کافران را جهودان را دوستان و یاران ازبیرون مومنان مخلصان. آن می‌خواهید ای منافقان کی کنید خدای‌را برشما برحجتی هویدا و پیدا او عذری پیدا بکشتن؟

۱۴۵ــ حقا کی منافقان، عبدالله‌بن ابی ویارانش اندردرکت زیرین باشند از (۲۶۶) آتش دوزخ ازبهرمکر وخیانت‌شان واپیغامبر ویارانش، اونه‌یاوی ایشا[1] را یاری ونگه‌داری.

۱۴۶ــ مگر آن کی توبه کرده باشند ازمنافقی وکفرنهانی، اوکارهای خویش میان خویش او میان خدای ازمکر و خیانت و فریب نیکوا کرده باشند، او دست‌بتوحید خدای زنند او پاکیزه کنند دین وتوحید وطاعتشان خدای را، ایشان وامومنان باشند اندروعد و ثواب بهشت. و زود بودکی بدهد خدای مومنان مخلصان را مزدی بزرگ اندر بهشت.

۱۴۷ــ چه کند خدای عذاب کردن شما را اگرخدای‌را فرمان‌بردار باشید و برویده باشید بخدای و محمد وقرآن، او خدای اندکی راپذیرد و بسیاری ثواب دهد، داناست بدان که شکر کند و بدان کنه کند.

۱۴۸ــ نه دوست دارد خدای اشکارا گفتن، بزشت‌گفتن سنه مگر آن کی بروی ستم کرده باشند[2]، خدای شنواست سنه و ستم رسیده را، داناست بعقوبت ستمکار و بیدادگر.

۱۴۹ــ اگر (۲۶۷)پدیدکنید نیکوا جوابی اگرپنهان بکنید وکینه

۱ــ ایشارا : ایشانرا

۲ــ درذیل این آیه افزوده شده: «گویند: نه زان کی ستم کرده باشند بروی»

نگیرَید یا عفو کنَید اززشت کاری، حقّا کی خدای انـدرگذارد گناهان ستم رسیده را، توانا بعقوبت کردن ستمکاران.

۱۵۰ــ حقا کی آن کسها کی کاُفـرشند بخدای او پیغامبرا ِنش یعنی کعب‌اشرف و یـارا ِنش ، او ُخواهند کی جدایی کنند میان خـدای او پیغامبرانش، او گـویند بیرویم ببرخَی ازکتابها او پیغامبران ، اوبنه بِرویم ببرخَی ازکتابها و پیغامبران، او َمی‌خُواهندکی َبگیرند میان کفـر ُو ایمان راهَی و کَیشَی.

۱۵۱ــ ایشان کاُفراند َبی‌شك َبراستین، او ما َبساختیم جهودان‌را او منافقان و مشرکان را عذا َبی خوارکننده.

۱۵۲ــ وآن کسها کی بِرویده‌اند بخـدای او پیغامبرانش عبدالله‌بن سلاّم و یارانش، او جدایی نـه افکنند (۲۶۸) میان هیچ کس از پیغامبران، آیشان آنندکی زود َبدهیم‌شان مـزد و ثواب شان اندران جهان، او خدای آمرزگارست آن راکتوبه‌کند، رحیمست برآنك برتوبه مِیرَد.

۱۵۳ــ َمی‌خُواهداز ُته اهل‌کتاب،کعب اشرف ویارانش،کی فرَو آری بریشان نا َمی[1] ازآسمان بیِك جمله چون توریت‌کی اندرانجا نیك وُ بد نبشته بود و ثواب و عقاب‌شان. ُخواستند ازموسی بزرگ‌ترازین‌کی از ته ُخواستند.گفتند: فامانمای خدای را اشکارا، َبگـرفت‌شان صاعقه، اتش بسَوخت‌شان بکفر و بـدر َوغزن داشتن‌شان مـوسی را . انگه بپر ِستیدنـد گَوساله را ازپس‌آنك‌آمد بایشان امرونهی و حجّتها ، اندرگذاشتیم ازان او ُبدادیم موسی را حجّتی هویدا ید و عصا.

۱۵۴ــ او برداشتیم از بـرایشان (۲۶۹) کَوه را ببرگرفتن عهدُ و میثاق‌شان. اوگفتیم ایشان را اندر َشید بدراریحا، سرها اندر َپیش آوگنده.

۱ــ نا َمی: نامه‌ای

اُو گفتیم ایشان را ازحد انـدر مگذارید اندر روزشنبه بماهی گرفتن. او فاگرفتیم ازیشان عهدی ومیثاقی اندر برویدن بمحمّد زفتُ و محکم .

۱۵۵- بعهد شکستن‌شان سوگندان‌شان راکردیم آنچ سزای ایشان بود. وازبهر کافرشدن‌بآیتهای‌خدای بمحمّد وقرآن ودیگر کتابها و پیغامبران گزیت برنهادیم‌شان ، او بکشتن ایشان پیغامبران را بی‌جرم و جنایت هلاك کردیم‌شان و بگفتار ایشان‌کی دلهای ما علم‌دانها است همه علمی را اوعلم ته اندر نیاود. نه چنان‌کی آیشان گفتند مهر کـردست خدای بـران دلهاشان عقوبت‌کفرشان را بمحمّد و قرآن، بنه بروند بمحمّد و قرآن مگر اندکی عبدالله‌بن سلاّم و یارانش.

۱۵۶- او بکاُفرشدن بعیسی و انجیل و بگفتن‌شان بـرمریم زور و بهتانی بزرگ خوگان بکردیم‌شان.

۱۵۷- او بگفتن ایشان (۲۷۰) ماکشتیم مسیح را، عیسی پسرمریم را، پیغامبرخدای را، هلاك‌کردیم مهترشان را تطیانوس را. او نه‌کشتندوی را و نه بردا لش‌کردند ولکن ماننده عیسی کردند مهترشان را، ببدل عیسی بکشتند وی را. و حقاکی انکسهاکی اختلاف‌کردند اندرکشتن وی انـدر شك بـودند انـدرکشتن وی، نبود ایشان را بکشتن وی هیچ علم و دانش مگراندیشه و شك‌کردن. او نه‌کشتند عیسی‌را بیقین و بی‌گمان و بی‌شك.

۱۵۸- نه‌کی برداشتش خدای وا نزدیك خویش و آسمان چهارم برد، او خـدای قـویست بکینه کشیدن از دشمنانش ، حکیمست بنصرت دوستانش، عیسی‌را برهانید و مهترانشان را هلاك‌کرد.

۱۵۹- هیچ‌کس نیست از جهودان و ترساآن کنه ببرود ببندگی عیسی و پیغامبری وی پیش ازمرگش و پیش مردنش و لکن ایمان[1] باش

۱- کذا ،

سود ندارد. وگویند هیچ کس نبود از اهل کتاب کنه بعیسی ببرود وقت فرَو آمدنش. او َروز رستا َخیزبود عیسی براهل کتاب گواه.

۱۶۰ـ ازبهر َبی دادی و ستم کردن (۲۷۱) جهودان بودکی حرام بکردیم بریشان حلالهای با شام په[۱] و گَوشت وشیرشتران کی حلال ِ کرده بودند ایشان را. و ازبهرواداشتن‌شان ازدین ُ و راه خدای بسیار َی را.

۱۶۱ـ و بحلال گرفتن ایشان ربا را، و ایشان را نهی کرده‌اند ازان اندرتوریت اوبخوردن آیشان ُخواستهای مردمان‌را ببَی دادی وستم کردن، حرام َبکردیم بـرایشان حلالهای کِحلال ُبدشان او مـا ساخته وآراسته‌ایم کافران را ازآیشان عذادی[۲] دردناك کدردآن بدلهاشان رسد.

۱۶۲ـ َبیك آنك بجا رسیدگان‌اند اندر علم توریت ازاهل کتاب، عبدالله‌بن سلام و یارا نش و جمله مومنان برویده باشند بدانچ فرستادند بته ازقران وانچ فرستادند از َپیش ته بردیگرپیغامبران، او دایم بپای دارندگان او تمام‌گزارندگان پنج نمازفریضه، او دهندگان زکوة فریضه (۲۷۲) و آن کببرویده باشند بخدای و َروزواپسین، این همه را زود بـود کبدهیم‌شان مزد َی بزرگ اندربهشت.

۱۶۳ـ ما وحی فرستادیم بته قرآن را همچنان‌کی وحی فرستادیم بنوح پیغامبر، او بدان پیغامبران‌کی ازپس نوح ُبدند. او وحی فرستادیم بابرهیم اووحی‌فرستادیم‌باسمعیل او وحی‌فرستادیم باسحق‌اووحی‌فرستادیم بیعقوب او بفرزندان یعقوب ، او وحی فرستادیم بعیسی بایوّب بیونس بهارون بسلیمن، اوبدادیم داود راکتا َبی، زبورش خوانند.

۱۶۴ـ و پیغامبرانی راکتابها دادیم کی قصّهای آیشان بر ُخواندیم بر ُته ازپیش این سورت، اوکتابها دادیم پیغامبرانی راکنه فرستادیم قصّهای

۱ـ په: پیه ۲ـ چنین است دراصل متن که اشتباه می‌نماید وباید «عذابی» باشد

ایشان برِ تِه، (۲۷۳) او سخن گفت خدای وا موسی سخن گفتنی.

۱۶۵- پیغامبرانی را کتابها دادیم مژدگان دهندگان مومنان را بیهشت، او بیم کنندگان ازدوزخ کافران و منافقان را ازبهر آن کی تا نبود مردمانرا برخدای بر، حجّتی و برهانی از پس فرستادن پیغامبران. اوخدای قویست بکینه کشیدن زان کی پیغامبران را اجابت نکند، حکیمست حکم کرد بریشان اجابت کردن پیغامبران را.

۱۶۶- نچنان است کی کافران گفتند، بیك خدای می گوای دهد بدانچ فرستاد از قران بته یا محمّد. فرستاد وحی قرآن را بدانستن و علم خویش . او فریشتگان می گوای دهند بران، او بسندست بخدای گوای بگو ای خدای بسنده کن.

۱۶۷- حقا کی آن کسها کی کافرشدند بخدای و محمّد و قرآن، او واداشتند ازراه و دین و طاعت خدای، گم شدندگم شدنی دورازراه راست.

۱۶۸- حقا کی آن کسها کی کافرشدندبمحمّد وقرآن اوشرك آوردند (۲۷۴) او خدای بنیامرزد ایشان را او نه نمایدشان راهی.

۱۶۹- مگرراه دوزخ جاویدگانی باشنداندران همیشه، وآن عذاب کردن ایشان جاوید برخدای آسان است.

۱۷۰- ای مردمان آمدبشما محمّدبتوحید وقرآن ازآفریدگارتان. بیروید بمحمّد و قرآن، بهتربود شما را. اوگرکافرشید بمحمّد و قرآن، حقا کی خدای راست هرچ اندرهفت آسمان و زمین. او خدای داند کی که بیرود و که بنه برود ، حکم کرد کی جزوی را نه پرستند.

۱۷۱- ای اهل کتاب یعنی نسطوریان کی گفتندعیسی پسرخدای است و ماریعقوبیان کی گفتند عیسی خود اوست و مرقوسیان کی گفتند سیم سه است وملکانیان کی گفتند هنبازاست. بس دوراندر مشید اندردین تان، اومه-

گویید برخدای مگرحقّ و راست. حقاکی مسیح عیسی پسرمـریم پیغامبر (۲۷۵) خدای است، او سخن‌وی بود کی گفت بباش، برسانیدآن رابمریم وبامروی از نیست اندرهست آمد. بیروید بخدای او پیغامبرا نش اومگویید کی سه‌اند، پدرُو مادرو فرزند واایستید ازیـن گفتار بهترشما را. حقّاکی خدای یك خدای است بی زنُ و بی‌فرزند و بی‌هنباز. پاکا خدایا ازان کی بود او را فرزند. وی راست هرچ‌اندرهفت آسمان و هرچ اندرهفت‌زمین. و بسنده خدای بوکیلی تو. بسنده‌کن بوکیلی وی.

۱۷۲- هیچ ننگ ندارد عیسی ازان کی بـود بنده خدای ، او نه فریشتگان مقرّب . او هرکس‌کی ننگ دارد از پرستش خدای، او بزرگ‌ـ منشی کند ازایمان‌آوردن، (۲۷۶) زوداکی‌گردکنندشان بنزدیك وی همه‌را بجمله بهم.

۱۷۳- امّا آن کی برویده باشند بمحمّد و قرآن و بگزارده باشند طاعتها و ازمعصیتها پرهیزکرده باشند، تمام بدهدشان مزدو ثواب‌شان‌اندر بهشت و بفزایدشان ازفضل ونعمت خویش، وامّا آن‌کسهاکی ننگ‌داشتند اوکبرآوردند، عـذاب کندشان عذابی دردناك . او نیاوند خویشتن را از عذاب خدای خویشی و دوستی، او نه یاری‌کوادارِدشان.

۱۷۴- ای مردمان! آمد بشما حجّتی و رسول[1] ازآفریدگارتان، و بفرستادیم بپیغامبرتان‌کتابی هویدا او پیدا بحلال و حرام.

۱۷۵- ان‌کسهاکی برویده‌اند بخدای او دست بتوحید وکتاب وی زده باشند، زود بودکی فرودآردشان (۲۷۷) اندر بهشت و رحمت و فضل خویش، او نموده بودشان بخویش راهی راست.

۱۷۶- می‌فتیا[2] پرسند از تُه ازمیراث‌کلاله، بگوی یامحمّد!خدای

۱- رسول: رسولی ۲- مُفتیا: فتوا

جواب کندتان اندرمیراث آنك نه پدرُو نه فرزند بود. اگرمردیَ بمیرد کنه بَود او را فرزند، اُو او را خُواهرَی بُود هم پدرُو هم مادر یا هم پدر، او را رسد نیمی ازانچ واهشته بود. اُو آوی میراث یاود ازان خُواهر اگر مرگش آید. اگرنه بُودآن زن را فرزندَی نرّ یا ماده، اگرچنان بود کی دُو خواهرباشند هم پدر، آن دُو خواهررا دُو برخ رسد ازانچ واهشته بود. اُوگرباشند برادران و خُواهران مردان اُوزنان، آن راکی نرّ بود همچندان رسدکی دُو ماده را رسد. پدیدار می‌کند خدای شما را (۲۷۸)ازدشمنی بی‌راه شدن شما. اُو خدای بهرچیزَی از بشخش میراثها و جزان دانا و آگاهست.

المائده

مائة وعشرون وثلث[1]

ابتدا کنم بنام یك خدای بی همتا و بی هنباز بی زن و بی فرزند سزاوار آن کی وی را پرستند، وشخاینده بر نیك وبد بروزی دادن اندرین جهان، وشخاینده بر مومنان مخلصان خاصه بآمرزش اندران جهان.

۱ـ ای مومنان وفا کنید او تمام بگزارید فریضهای خدای را بعهدها کمیان خدای و بنده و میان بنده وبنده است. حلال کردستند شمارا صید خروگاو و آهو دشتی، مگر آنك بر خوانند بر شما حرامی آن نه حلال دارندگان صید را او شما حرم گرفته یا اندر حرم. حقا کی خدای حکم کند حلال و حرام را انچ خواهد.

۲ـ ای مومنان (۲۷۹) بحلال مگیرید دست واداشتن مناسك حج او بحلال مگیرید ماه حرم را، او بحلال مگیرید گرفتن هدی راکبخانه مکه فرستند، او بحلال مگیرید او بحلال مدارید گرفتن شتران کپوست درخت حرم اندر کردنشان آوگنده باشند، او بحلال مدارید حجاجان او قصد کنان

۱ـ چاپی ، مأة و عشرون آية

بخانه خدای ،گروه بکربن وایل او بازارگان شریح بن ضبیعه مشرکان را، می‌جویند روزی ازخدای‌شان ببازارگانی، او خشنودی خدای حج کردن، اُو کبیرون آیید ازحرام و حرم‌ازپس روزگارتشریق، روا بود کصیددشت گیرید، اُو برمداردا شما را دشمنی اهل مکّه از بهرآن کی واداشتند شما را ازمزگت حرام سال حدیبیه برانك ستم کنید برحجّاج بکربن وایل، او یك دیگررا یاری کنید برطاعت و پرهیزگاری اُودست واداشتن گناه ومعصیت، اُو نگرید یاری نه کنید یك دیگررا بر وزر و بزه، اُو ستم و بی‌دادی، بر-حجّاج بکربن وایل و جزایشان. او بترسید ازخدای اندرگزاردن طاعتها و پرهیز معصیتها کی حقا کی خدای سخت عقوبت کند آن را کفرمان وی نبرد. (۲۸۰)

۳- حرام‌بکردستند برشما برخوردنی مردی کی کشتارش حلالست، او خون ریخته، اوگوشت خوگ، اُوآن کی کشته باشند نه‌بنام خدای‌بعمدا وآنك بخوه مردارشود وآنك بزخم چوب مرده بود ، و آنك ازکوهی یاچاهی‌اندراُوفتد، وآنك بسره[۱] زخم کشته‌شود وآنك کشته بود دده‌مگر کزنده بود شما بکشیدش، وآنك کشته باشند برروی بتان و آنك بتیرهای قماربازی و ابشخید و ازکارهای نیك وبد ببشخید بتیری بران نبشته کخدای فرمودکی بکن و بردیگری کخدای فرمود کمکن. ایـن همه‌تان حـرام و معصیتست امروز روزحج وداع، حج بزرگ‌ترین. نومیدگشتند کافران مکّة ازواپس‌گشتن شما ازدین‌تان، نگرید نترسید ازیشان اندرطاعت خـدای و محمّد و مخالفت ایشان، و ازمـن ترسید پس. امروزآن روزست‌کی تمام بکردم شما را، شریعتهای دین‌تان را ازحلال و حرام و امـرونهی، او تمام بکردم برشما منت خویش راکی‌کافـران نیز واشما حج نکنند، (۲۸۱) اُو

۱ــ سره: سرو بمعنی شاخ

برگزیدم شما را دین مسلمانی را برزیدن. هرکس کبی چاره‌گردد انـدر گرسنگی نه چنان‌کمیل دارد معصیتی را، حقّا کی خدای امرزگارست اگـر قوتی بخورد، رحیمست کرخصت داد خوردن مردارنزدیك بیچارگی .

۴ـ می‌پرسند ترا یا محمّد ، زیدبن مهلهل‌الطای[1] وعدی‌بن حاتم‌الطای[1]: کآن چیست کی حلال‌کرده‌اند ایشان را ازشکره[2]. بگوی یا محمّد! حلال کرده‌اند شما راآنچ‌کشتنیهای حلال و پاکیزه، وآنچ شمابیاموخته باشید صیدرا از یوزان وسگان ومرغان شکاری، آموزندگان شکارسگان و یوزان. می‌آموزید و می‌فرهنجیدشان تا شکارکنند او بدارند تا شمـا بگیرید اوخود بنه خورند از انچ بیاموختست وبفرهختست شما راخدای. روابودتان خوردن از انچ فروگرفته باشند برشماآموختگان شکـاری ، او یادکنید نام خدای را برگماشتن شکاری اوبرکشتن شکار. بترسید ازخدای اندرخوردن مردار، حقّاکی خدای زود شمارست.

۵ـ امروزآن روز است کحلال‌کردند (۲۸۲) شما راکشتارهـای حلال و پاکیزه وکشتارهای آن‌کسهای‌کی ایشان را دادستند تـوریت و انجیل ، حلالست شما را وکشتارهای شما حلالست ایشان را وآزاد زنـان حلالست شما را بزنی‌کردن ازان زنان‌کبخدای ومحمّد برویده باشند ، او حلالست شما را بزنی‌کردن آزاد زنان ازان‌کسها کآیشان را دادستندتوریت و انجیل ازپیش شما، آن وقت‌کی‌گزارده باشید ایشان را یـا اقرار داده باشیدشان‌کاوینهاشان زناشوی بنکاح نه‌بی‌سامان‌کاران وزاینان و نه‌دوستگان دارندگان، او هرك کافر بود ببروش بخدای ومحمّد وقرآن هلاك و نیست شد هرچ‌کرد اندرین جهان. او اندران جهان از زیان‌کاران بود.

۶ـ ای مومنان! کی(۲۸۳) برخیزید بنمازکردن وطهارت خواهید

۱ـ الطای: الطایی. ۲ـ شکره: باز ومرغ شکاری.

کردن بشویید رویهاتان‌را اودستهاتان را تا وارنها، اومسح کشید بسرهاتان، او بشویید پایهاتان تا واهردوبزول، واگرباشید جنابت رسیدگان سرو تن بشویید بآب، اوگر باشید بیماران یا خستگان یا برسفری یا برامده باشد یکی ازشما ازگوراحت[1]، یا بده باشید وازنان بخلوت، نیافته باشید آبی کسروتن شویید ازجنابت، همی قصدکنید دست برزنید بخاکی پاکیزه دستهاتان فروداريد برویهاتان بنخستین زخم، او بدستهاتان بدویم زخم ازان خاك. نمی‌خواهدخدای کی کند برشما(۲۸۴) هیچ تنگی ودشخواری، بیك آن خواهد کپاك وپاکیزه کند شما را وازبهرآن کی تا تمام‌کند نعمت خویش را برشما ، رخصت داد اندر خاك پاك كآب نیاوید ، تا شما شکر کنید نعمت ورخصت وی را .

۷- اویادکنید منت خدای را برشما بدین مسلمانی‌اویادکنید عهد وی راکی واشما عهد ومیثاق بکرد روز میثاق بدان، آن وقت‌کی‌گفتید : بشنیدیم قول ترا او فرمان‌برداریم امر ترا او بترسید از خدای اندران‌کی گفت‌کن و مکن ، کی حقاکخدای داناست بدانچ اندر دلهاست از وفا و بی‌وفای .

۸- ای مومنان باشید ایستادگان وپای داران وگویندگان خدای را گوایان بداد و عدل ، و برمداردا شما را دشمن داری‌گروهی بران‌کی داد نه‌کنید برگروهی داد وعدل‌کنید کآن نزدیك‌تربود فاپرهیزگاری. (۲۸۵) او بترسید از خدای کی حقا کخدای داناست بدانچ شما کنید از داد و بی‌داد .

۹- وعده‌کرد خدای ان راکبرویده‌اند بمحمد و قران و طاعتها گزارده باشندکایشان راآمرزش‌گناهان بود، ومزدی و ثوابی بزرگ.

۱- «گوراحت» درترجمه «غائط».

۱۰- وآن کی کاُفراند او بدروغزن دارند محمّد وقرآن را ، ایشان دوزخیان باشند.

۱۱- ای مومنان محمّد و یارانش یاد کنید منّت خدای را بر ُخویشتن آن وقت کخواستند گرَوهَی یعنی بنی قریظه کی بیارند بشما دستهاشان را َبکشتن، واداشت دستهاشان را ازشما بترَسید از خدای، او برخدای توکّل کنندا مؤمنان. (۲۸۶)

حقّا کی ُبستد خدای عهد و میثاق فرزندان یعقوب اندر توریت اندر برویدن بمحمّد. او َبفرستادیم ازیشان ُدوازده پیغامبر[۱]، اوگفت خدای: من واشما یارُم ونگه دارشماام. اگر َبگذارَید نمازهای فریضه را او تمام بدهَید زکوة فریضه را او اقرار دَهید برسولان مـن کبفَرستُم ، او یاری کنَیدشان او وام دَهید خدای را وام دادَنی نیکوا باخلاص و صدق دل . حقّا کی کفارت کنم ازشماگناهان‌تان نه کبایر، او اندر ارُم‌تان اندر بستانهای کمَی رود زیر درختان آن َجویهای آب و شیرو َمی وانگبین. هرك کاُفرشود از پس آن عهد ومیثاق واقرارتان ازشما، گم شد از راه راست. کاُفر شدند مگر پنج َملِك.

۱۳- از بهر (۲۸۷) بشکستن عهد وپیمان‌شان عذاب ِکردیم‌شان و کردیم دلهاشان سخت و سیه و خشك وتاریك ، می ُبگردانیدند سخنان را صفت ونعمت محمّدرا ازجایگاههای ُخویش اندرتوریت، اوفراموش کردند او دست واداشتند برخَی را ازانچ فرموده بدندشان اندرتوریت، اوهمیشه یا محمّد تومَی بررسی برخیانتی ُوخاینی ازیشان، یعنی بنی قریظه مگراندکی ازیشان، عبدالله بن سلام و یارانش. اندرگذار ازیشان او َعفُو کن کـی حقا کخدای دوست دارد نیکَواکاران را.

۱- درکناراین مطلب افزوده است: «اوگویند دُوازده َملِك هرسبطی را مَلِکی».

۱۴- أو زان کسها کی گفتند ما ترساآن‌ایم بستدیم ما عهد ُ وپیمان‌شان اندر انجیل فراموش کردند و دست واداشتند برخی را ازانچ فرموده بُدند بدان ، اندر آوگندیم میان جهودان و ترساآن و میان نسطوریان و مار یعقوبیان‌و مرقوسیان و ملکاییان دشمن‌داری بکشتن و هلاك وبغض ودشمنی دلهاشان‌تا (۲۸۸) روزرستاخیز،او زودبود کی آگاه‌شان کند خدای بدان کی ایشان َمی کنند ازمخالفت و خیانت و دشمن‌داری.

۱۵- ای مردمان توریت! آمد بشما پیغامبرما محمّد، پدیدکند شما را بسیاَری ازآنچ شما َمی‌پنهان داشتَید ازصفت محمد و رجم و جزان، او َمی عفُو کند ازبسیاری فاگذارد پدید نکند آنك آمدتان ازنزدیك خدای پیغامبری محمّد و قرآنی هویدا وپیدا روشن بحلال و حرام و امر و نهی .

۱۶- راه راست نماید بدان قرآن خدای ان کس راکمتابعت ُکند خشنودی وی را مُسلمانی راه سلامت راه خدای ، او بیرون آردشان از تاریکیهای کفرو معصیت بروشنی ایمان و طاعت بامرو توفیق و کرامتش، او بداردشان برراهی راست و ثواب دهدشان بران .

۱۷- حقّا (۲۸۹)........

۹۱- ....[1] خدای او از گزارد پنج نماز فریضه بشرط طهارت ُ وقت، اکنون اگر شما وا ُخواهید آیستادن وا آیستَید ؟

۹۲- او ُفرمان‌بردار باشَید خدای را، اوفرمان‌بردار باشَید پیغامبررا، او حذر کنَید از َمی‌خوردن اوقمارباختن ، اگر برگردَید ازطاعت خدای و محمّد اندرحرام داشتن َمی و قمارباختن، سخت نیك ُبدانَید کی برپیغامبر ما پیغام دادن است پیدا ُو َهویدا.

۹۳- نیست بران کی برویده باشند بخدای ومحمّد وقرآن وطاعتها

۱- دراصل متن ازآغاز آیه ۱۷ تا اینجا افتادگی دارد.

بگزارده باشند و از معصیتها پرهیز کرده باشند هیچ ورزُو بزه اندر انچ خورده باشند پیش ازحرام بکردن َمی، آن وقت کی پرَهیزکرده باشند از کفرو شرك و معصیتها، أو برویده باشند بخدای ومحمّد وقرآن، أوطاعتها گزارده باشند وازمعصیتها پرَهیز کرده‌باشند، انگه پرهیز کنند از َمی‌خوردن ازپس حرام‌بکردن، أو بیرویده باشند بحرام‌کردن‌آن انگه نیزنخورند َمی او نیکوی کنند بنا خوردن َمی او خدای دَوست دارد نیکواکاران را بنا۔ خوردن َمی.

۹۴ـ آی مومنان بخدای و محمّد و قرآن حقاکی آزمایش کنند شما را (۲۹۰) خدای عام حُدَیبیه بچیزی ازصید دشت َحرم، فارسد فازان دستهای شما فاخایه و بچّه‌آن، أو نیزهای شما بوحشیان تا جداکند خدای آن راکی بترسد ازوی نادیده وی را، و سَخُن ازوَی ناشنیده، بپیغام وَی صید دشت َحرم نکند. هرك بعمدا صید َحرم کند از پس‌آن‌کی بجزآی آن حکم کرده باشند وی را عذابَی بود دردناك پشت پهلوش را زخمَی گرم بزنند.

۹۵ـ ای مومنان مکشَید صید َحرم وشما ُحرم‌گرفته. او هركِ صید َحرم کُشدازشما بعمدا وگرچه ُحرم گَرفتنش را فراَموش کرده َبود، بروی واجب َبود هدی چندان‌کی‌آن ارزدکی‌کشته َبود ازشتروگاو وگوسپند. حکم‌کند بدان دو مرد بسامان وبصلاح ازشما اشتری یاگاوَی یاگوسپندَی کی بکشتن‌گاه رسد، یاکفارت یا قیمت‌کنند بدرم او طعام خرّند بآرزآن بمسکینان مکة دهند، یا چندان‌کی بقیمت آن طعام یاود بجای هردُو منَی َروزی َروزه بداردگراندروقت‌طعام‌نیاود، تا بچشدعقوبت (۲۹۱)...... [1]

۱ـ ازاینجا تا آغازآیه ۶۷ سورهٔ انعام ازمتن اصلی ساقط است.

[سوره انعام]

۶۷ـ.... ازخدای و پیغامبرحقیقتی بودنیست یا اندرین جهان یا دران جهان، و زود بودکی وابینید وبدانید و بشنوید.

۶۸ـ او هرگه کی بینی آن کسها راکی افسوس کنند او طعنه زنند اندرآیتهای ما قرآن، روی بگردان ازیشان او منشین وا آیشان تا درشوند اندرحدیثی دیگرجزان. اوگرازیاد توببرد ابلیس ازپس نهی منشین ازپس آن کت وایادآید واکافران بمحمد و قرآن.

۶۹ـ و نیست بران کسهاکی پرهیزکرده باشند ازکفر وافسوس وطنازی ازشمار وزر و بزه کافران هیچ چیز، بیك پند دهیدشان بقرآن پند دادنی نیکوا تا ایشان پرهیزکنند ازافسوس و طعنه‌زدن محمد و قرآن را.

۷۰ـ و دست‌وادارآن کسها کی گرفتند دینشان را بازی و افسوس کردنی ازجهودان و ترساآن و گورگان، او غره کردستشان زندگانی این جهانی. او پندده بقرآن (۲۹۲) کی رها نهلندا کسهای را بدان کی کرده بود ازگناهان. نه بودآن رها هشتگان را ازعذاب خدای دوستی و یاری و نه خواهش‌گری. اوگرفداکند هرفدا راکبرپشت زمین است نه‌پذیرند از وی آیشان آن باشندکرهاهشته باشندشان بدانچ کرده و گفته و ساخته باشند ازکفروکبایر، ایشان‌را شرابی بود اززردگاب دوزخیان گرم و جوشان، او عذابی دردناك بدان کی کافربدند بخدای و محمد و قرآن.

۷۱ـ بگوی یا محمد عیینه و یارانش را ، ما چرا پرستیم بجز خدای آن راکنه سودکند ما را اگر پرستیم، او نه زیان دارد ما را اگر نه‌پرستیم. او چرا وا خواهند برد ما را بپس واکفرو شرك ازپس آن کی ره راست داد مارا خدای حیران چنان کی آن کس بودکی بگلوچیده باشدش دیوان (۲۹۳) انـدر زمین هلهوش دل شده بی‌راه وگم شده عیینهٔ کافر را

یاران‌اند مُسلمان یعنی یاران پیغامبر دعـوت می کنند وی را واراه راست دین مُسلمانی، بیَه[1] بدین ما دین مُسلمانی . بگوی یـا محمّد حقّاکی دین خدایست دین مسُلمانی کدین حقّ و راه راستست أو فرمـودستند ما راکـی پاکیزه داریم توحید وعبادت آفریدگار همه خلق را .

۷۲ـ أو فرمـودندکی دایـم بپای دارید پنج نماز فریضـه را أو بترسَید از وی أو طاعت دارید وی را. أوأوی آنست کی وانزدیك‌وی تان برند ازپس مرگ .

۷۳ـ أو اوی آنست کبیافریدست هفت آسمان را وهفت زمین را پدیدکردن حق را از باطل . أو آن روز روز قیامت روز رستاخیز گوید باش روز رستاخیز ، باشد . گفتار وی حق وداد و عـدل و راستست ، أو آوراست پادشاهی وملکت و حکمُ و داوری آوراست میان بندگان اندران روزکی دردمند بصور اندر . آوی است داننده هرچ بود وهست وخواهد بود وغایبست، وداننده هرچ‌بود وهست وخواهدبود وحاضراست. (۲۹۴) أو آویست حکیم اندر امر وقضایش ، دانا وبینا و شنوا بکردارها و گفتار وسگالش بندگان .

۷۴ـ أوگفت ابـرهیم پدرش را آزر را ، چرا میَ‌گیری بتان را بخدای؟ من مَی‌بینُم ترا أوگروه ترا اندر بیَ راهیَ هویدا، اوخطای پیدا.

۷۵ـ أو همچنین مَی‌نمودیم ابرهیم را پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین بمعراج . وازبهر آن‌کی تابود ازبیَ‌گمانان مَی‌نمودیمش .

۷۶ـ چون‌تاریـك ببود بروی شب بدید ستاری یعنی‌زهره . گفت: این‌هستا افریدگارمن، برمعنی سرزنش کافران کمَی‌ستاره و ماه و آفتاب را پرستیدند. چون‌بمغرب فروشدگفت: نه دوست دارم‌انرا کبشیو[2] فروروند .

۷۷ـ چون بدید ماه روشن برامده ، گفت : این هستا افریدگار من . چون فروشدگفت : اگر بنه دارد (۲۹۵) برراه راست مرا آفریدگار

۱ـ بیَه : بیا ۲ـ کبشیو : که به شیب

من ، حقا کمن باشم از بی راهان وگم شدگان .

۷۸ـ چون بدید آفتاب را روشن برآمده ، گفت : این هستا آفریدگار من ، این مهتر است . چون آفتاب بمغرب فروشد ، گفت : ای مردمان من ! من بیزارم ازانچ شماآن پرستید ازبتان . گفتندش : توچه پرستی؟ گفت.

۷۹ـ حقا کمن روی فا کردم فازان خدای‌کی بیافرید اسمانها را او زمین را مسلمانی مخلص و پاکیزه. اونه‌ام من از مشرکان وکافران.

۸۰ـ اوخصومت کردند باوی‌گروه وی، وی‌گفت: چراخصومت کنید وامن اندر دین خدای او خدای مرا راه راست نموده ؟ او نه ترسم ازان کی‌شمامی‌هنبازگیری بوی مگرکی خواهدآفریدگارمن کچیزی فامن رساند، از وی ترسم پس . فارسیدست علم و دانش (۲۹۶)آفریدگار من فاهمه چیزی بدانستن، چرابنه نگرویده اونه‌اندنشید[۱]؟

۸۱ـ او چگونه و چرا ترسم ازین کشمابوی هنبازگیرید اونه می‌ترسید شما کمی هنبازگرفتیدآن بتان را بخدای‌کی نه‌فرستادست بهنباز گرفتن آن را بر شما هیچ کتابی و حجتی و رسول[۲]. کدام ازدوگروه سزاوارتر بوی بیمی او بآرام بدن بتوی، اگرشما می‌دانید.

۸۲ـ آن‌کی برویده باشند بخدای و محمد وقرآن او بنه پوشند ایمان‌شان را بکفروشرك و نفاق ، آیشان‌آن باشند ایشان را آیمنی بود از عذاب، وایشان برراه راست باشند .

۸۳ـ واین‌حجت ما بدکی داده بودیم الهام‌آن ابرهیم را برگروه خویش ، برداشته داریم پایگاههای‌آن‌کس‌کی خواهیم اوسزآی‌آن بود. حقاکی‌آفریدگار ته حکیم است بالهام دادن حجت دوستانش را. (۲۹۷) داناست بثواب دوستانش وعقوبت دشمنانش.

۸۴ـ او بدادیم ابرهیم را پسری ، اسحق و فرزند فرزندی

۱ـ کذا، در ترجمهٔ : «آفلاتتذکرون»

۲ـ رسول: رسولی

ُنوادَی[۱]، یعقوب. هریکی را دین مسْلمانی ُو نبوّت دادیم و نوح را دین مسُلمانی و نبوّت دادیم از َپیش آبرهیم. او ازفرزندان نوح و ابرهیم داود وسلیمن وایّوب ویوسف وموسی وهرون. اوهمچنین پاداشت دهیم نیکوا-کاران ونیکواگویان ونیکواسگالشان را .

۸۵- اوزکریا اویحی وعیسی والیاس همه را دین مسْلمانیاونبوّت دادیم هریکی ازپیغامبران مرسل بودند.

۸۶- واسمعیلوالیسع ویونس ولوط وهریکی را برگزیدیم َبدین مسُلمانی وُ نبوّت بر ُمردمان زمانهشان.

۸۷- او ازپدرانشانآدم وشیث وادریس ونوح وهود وصالحنیز. او ازفرزندانشان فرزندان یعقوب وبرادران یوسف دین مسُلمانیدادیمشان. (۲۹۸) او ور ُبزیدیم[۲]شان او بداشتیمشان برراهَی راست دین مسُلمانی.

۸۸-آن دین مَسُلمانی دینخدایست راه راست، راهنماید بداندین اسلامآن راکخُواهد از بندگان خویشآن راکسزاوارآن بود . اوگر شرك آوردندَی، باطلگشتیَد ازیشانآنچ ایشان ِکرده بودندَی از ِ طاعتها.

۸۹- اینآن پیغامبراناندکمادادیم ایشان راکتابها او علم و فهم و نبوّت دادیمشان اگرکافُر باشند بملّت ودین این پیغامبران . اینکافران و مشرکان ما برگماشتهایم بملّت و راه ودین ایشانکافران ومشرکان.

۹۰- ایـن پیغامبران آن اندکی راه راست و نبوّت دادستشان خدای. براهراست ایشان ونیکویهای آیشان َپیگیر واقتداکن اوراه راست ایشان نگه دار وران راست برو. بگوی یا محمدکافران را نمیخواهم از شما برتوحیدَ و قرآن مزدَی وپای رنجَی . (۲۹۹) نیست این قرآن مگر پندَی ُمردمان و پریان را.

۳- نوَادَی: نوادهای

۲- ورُبزیدیم: ورگزیدیم

۹۱- او نه کردند صفت خدای سزای صفت کردنش یعنی مالك بن الضّیف جهود کی گفتند: نه‌فرستاد خدای برمردمی هیچ چیز از کتاب وحی پیغام، بگوی یا محمّد: که فرستاد آن توریت کی بیاورد آنرا موسی روشنی وبیانی وراهی‌راست مردمان را. شما آن راکتابها می نبشتید اومی نبیسید. اشکارا کنید آن را کصفت محمّد نبود اندران، وپنهان دارید بسیاری کصفت محمّد بود اندران، او بیاموختند شما را احکام و حدود و حلال وحرام و صفت محمّد علیه السّلم، آنچ نه شما دانستی اونه پدران‌تان. بگوی یامحمّد: خدای فرستید قرآن را و دیگر کتابهای پیغامبران را ، انگه یله‌کن دست بدارشان اندرجنگ و پیکارشان تا بازی ولهو می کنند.

۹۲- واین قرآن کتابیست کما فرستادیم آن را ببرکه گفته و ساخته بآمرزش و رحمت آن راکبدان ببرود، (۳۰۰) موافق و راست دارنده آن کتابها راکی از پیش آن فرستادم صحف ابرهیم وتوریت موسی و زبور داود وانجیل عیسی ودیگر کتابها بتوحید وصفت محمّد. وازبهر آن فرستادم قرآن را تابیم کنی اصل وماده شهرها را یعنی مکه را وان مردمان راکی گرد ورگرد مکه اندراند. وآن مومنان راکی برویده باشند بروز قیامت، برویده باشند بدین قرآن وایشان برپنج نمازفریضه دایم ونگه وان آیستاده باشند.

۹۳- واندرجهان کافرتر و ستم‌کارتر و بیدادتر ونستوه‌تر ازان که بودکی فابافد وفاسازد برخدای دروغ و زور وبهتان؟ یعنی مالك بن الضّیف، کی گفت ماانزل‌الله علی بشر من شیء[1]، یا ازان کس کی گفت: بمن نیزوحی فرستادند مسیلمه کذّاب دروغ زن ونافرستاده بوی هیچ چیز وهیچ وحی، اوازان کس کی گفت من نیز فرودارم هم‌چنان قرآن کی فرستادست خدای

۱- قرآن مجید۶/۹۱ (انعام)

برمحمّد، و آن‌عبدالله‌بن سعدبن ابی سرح بود کمرتدگشت. وای اگرتو ببینی یا محمّد آن وقت کی کافران وُ مشرکـان ومنافقان اندرتا سه جان کندن او سختی مـرگ باشند ، او فریشتگان دستهاشان را بیازیده مَی گویند بیرون دهَید (۳۰۱) جانهاتان. امروز پاداشت دهندتـان روز بدر و روز قیامت عذاب خواری وعقوبت سخت و دردناك بدان کی شما مَی گفتید برخدای ناسزا وناشایست وناحق، وبدان کی شما ازایتهای کتاب خدای کبر آوردید وبزرگ منشی کردید.

۹۴ـ و حقّا کی واپیش ما آمدی یك یك تنها تهی و بـرهنه مادر یزاد ، چنان کی بیافریدیم‌تان نخستین بار اندر دنیا ودست واداشتید ویله کردیـد آن جیزها کی شما را داده بودیم واپس پشتهاتـان ، اونه می بینیم‌واشما آن شفیعان ومهتران وبزرگواران ومعبودان وبتان‌تان را...[1]. دعوی کردی کی ایشان اندرشما برخوران و همبازان‌اند. حقا کی بـریده گشت پیوستگی‌تان انچ میان شما بود از دوستی ویاری و نگـه داری. او گم شد ازشما انچ شمامی دعوی کردید از شفاعت بتان و معبودان‌تان.

۹۵ـ حقا کی خدای واشکافاندد انهارا (۳۰۲) اواستیهارا کبرويد. بیرون‌آرد بچه زنده را از نطفه مرده، او پرّنده را از خایه مرده، اوخوشها را ازدانه، او میوها را از استه. او بیرون آرنده مرده از زنده، نطفه مرده را ازجانورزنده، او خایه مرده را از پرّنده زنده، ودانه واسته را ازخوشه وُ میوه. اویست یك خدای بی‌همتا وبی‌هنباز بی‌زن و بی‌فرزند، سزاوار آنك وی را پرستند. چونُ وچگونه وازکجاتان می‌واگردانند از برویدن بوی .

۹۶ـ برارنده صبح روز وشب از نیست اندرهست‌آرنده، او اوی

[1] ـ اینجا چند کلمه ودا اثر فرسودگی ازمیان رفته .

کردست شب را آرامی و آرامگاهی و راحت و آسایشی ، اوافتاب را و ماه را بشمارئی مقدّر بمنزلها اندر. این براندازه بساختن خداوندی است قوی بکینه کشیدن از انك بنه برود ، دانا و عالم بدان‌کی ببرود یا بنه برود .

۹۷- خدای انست کی او بیافریدست از بهرشما را ستارگان تاراه راست [گیرید][۱] بدان ستارگان اندر تاریکیهادشت و دریا. پدیدکردیم مـا آیتهای.......[۱]کی ایتهای قرآن را بدانند.

۹۸- او خدای آنست کوی بیافریدست شمارا ازیك تن آدم.......[۱] (۳۰۳) زنهارگاه برخی پشت مازه پدران. پدیدکردیم آیتهای قرآن علامتهای وحدانیّت راگروهی راکی اندر یاوند .

۹۹- او خدای آنست کی فروبارندد از ابرآسمان آب بارانی ، بروېندیم بدان آب باران کشت ورست هرچیزئی کدانه واسته و توخـم دارد. پس بیرون آریم بدان باران ازان نبات کشت وبرزئی سبز. برکشیم ازوی دانهای گندم‌وجووجزان برهم نشسته درخوشه ودرکویله، وازدرختان خرما ازکُفَرّی[۲] وکارد[۳] آن، خوشهای بود نزدیك. و بروېندیم بستانهای از انگورهاگونه‌گونه رنگارنگ، اودرختان زیتون او درختان ناربهم‌ماننده برنگ، وبهم ناماننده بطعم. اندر نگرید بمیوهای آن اندرکمیوه ببندد، و اندرپختن میوها کبپژد[۴]. حقاکی اندرگونه‌گونه رنگها و طعمهای میوهاتان علامتها و آیتهاست گروهی را (۳۰۴) کباوردارندکی آن ازخدایست .

۱۰۰- اوگفتند خدای را همبازان وبرخوران یعنی ابلیس را یعنی گورگان‌گفتند هرچ نیکی است خدای آفرید وهرچ بدیست ابلیس آفرید .

۱- دراصل متن ازمیان رفته
۲- : کُفَرّیٰ شکوفه خرمابن ویا غلاف آن
۳- کاردُ: کاردو، بمعنی شکوفه
۴- کبپژد: که بپزد

اوبیافریدشان و توحیدشان فرمود او دعوی کردند وی را پسران ودختران بی‌علم وحجت وبیان. پاکاخدایا ازفرزند وهنباز، او بیزار است از انچ می‌گویند از فرزند .

۱۰۱- آفریدگار هفت‌آسمان است وآن هفت زمین. چگونه بود وی را فرزند، اونه بود وی را هیچ زن؟ او وی بیافریدست هرچیزی را کآفریدست. او آوی بهرچیزی داناست.

۱۰۲- آنست‌تان معبود بسزا، بحقیقت‌آفریدگارتان است. هیچ معبود نیست سزاوار آنك وی را پرستند مگر آوی، آفریدگارهرچیزی. بوی ببروید. او آوی برهرچیزی‌گواست وپذیرفتگارست.

۱۰۳- اندرنه‌رسد ونه‌یاودوی را(۳۰۵) چشمهای خلق اندرین‌جهان واندران جهان بکیفیت و چگونگی. او آوی اندر رسد واندر یاود چشمها را اندر دوجهان، او می‌بیند هرچ خلق‌نه‌بیند. اوآوی لطیف‌کارست،عالم وداناست بخلق و کردارشان.

۱۰۴-آمد بشما آیتهای قرآن وحجتها و برهان ربوبیت اومعجزها نبوت پیغامبر از آفریدگارتان . هرک بدید و بشنید وبدانست وببروید و باورداشت، وی را بود مزد وثواب‌آن. او هرک بنه‌برویذ بروی بودعذاب وعقوبت‌آن. اونه‌ام من برشما برنگه وان ونگه‌دار .

۱۰۵- او همچنین می‌گردانیم‌آیتهای قرآن را بنظمهای مختلف، وازبهرآن‌کی نه دوست داشتیم‌کی‌گویند بسی درس‌کردستی قرآنرا[1]، و ازبهرآن‌کی تا پدیدارکنیم قرآن راگروهی راکبدانند وباوردارند.

۱۰۶- متابعت‌کن،گردآن‌گردکی وحی وپیغام فرستادستند بتو از

۱- درکنار این‌آیه‌کاتب افزوده که: «دارست: بسیار وایك دیگر درس‌کردستی تو وابوفکیهه واین ازجبرویسارآموختی.»

آفریدگار تو و کار بقرآن کن ، حلال قرآن را بحلال‌دار و حرامش را بحرام‌دار. هیچ کس نیست سزاوار آن کی وی را پرستند مگر اوی . او بگردان‌روی را، اوبگرداز مشرکان و کافران، ولیدبن‌المغیرة وعاص‌بن وایل و اسودبن عبدیقوث و اسودبن الحارث‌بن عبدالمطّلب والحارث‌بن قیس.

۱۰۷ـ اوگرخواستی خدای شرك نیاوُردندی ، او نه کِردستیم ترا یا محمّد (۳۰۶) بریشان یعنی برمشرکان نگه دار ونگه وان ، او نه‌ای تُه‌ـ برَیشان موکّل وگماشته وپایندان.

۱۰۸ـ نگرَید دشنام‌ندهَید مشرکانراو آنراکی ایشان مَی‌پرستند ومَی‌خوانندبجزخدای کی انگه دشنام‌دهند خدای را بستم‌گاری و بَی‌دادی وبنادانی و بَی‌خردی، نه‌بعذرَی و نه بحجّتی. واین منسوخست بآیة قتال . هم‌چنین کی ایشان راکارشان برساختست ساخته مَی‌داریم هرکَیش داری را کردار وسگالش وگفتارشان را. انگه وانزدیك آفریدگارشان بود وازامدن ا واگشتن‌شان. اگه‌کندشان و بگُویدشان هرچ ایشان‌گفته وسگالیده باشند او کِرده باشند اندر کاردین وکَیشهاشان.

۱۰۹ـ او این مشرکان می‌سوگند خورند بخدای هفت آسمان و هفت زمین بسخترین و بزرگ‌ترین سوگندهاشان‌کی اگر بیایدشان آیتی وُ علامتی کخود خواهند،حقّاکی‌بیروند بدان‌آیت. بگوی یا محمّداین‌مشرکان را حقّاکی همه آیتها بنزدیك خدایست . و چه دانَید شما مومنان‌کی آن آیتهاآن وقت‌کی بیاید (۳۰۷) حقّا کی‌بنه‌بروند.

۱۱۰ـ اوبرگردانیده مَی‌داریم‌دلهاشان را اوچشمهاشان راهمچنان کایشان نبرویدند بدین قرآن نخستین بارکآیت آمد. اودست واداریم‌شان اندرگم شدگی و بَی‌راهی‌شان‌کور وکَبود وکَنَست می‌باشند.

۱۱۱- اوگرفرو فرسدیم[1] بایشان فریشتگان‌هفت‌آسمان‌را اوسخن گویند و ایشان مردگان گورستان اوگرداریم بریشان هرچیزی راگروه‌گروه معاینه چشماچشم رویاروی، گوای دهند کخدای ومحمد و قرآن حقست. حقاکایشان بنه بروند مگرکی خواهد خدای. بیك بیشترشان می‌جاهلی و نادانی کنند.

۱۱۲- و همچنین کردستیم هرپیغامبری را دشمنانی دیو مردمان را و دیوان پریان را. می‌آموزند او می‌فرمایند یك دیگررا (۳۰۸) سخنان آراسته بنگارین سخنان بیندوزن برساخته، فریفتن‌را. اوگرخواستی‌خدای ته نه توانستندی‌آراستن و ساختن. دست بدارزیشان وادروغ آراستن و سخنان نگارین و فریفتن‌شان.

۱۱۳- و ازبهرآن می فریبندشان تا میل کند بدان سخنان زرین دلهای‌آن مشرکان‌کی نابرویده باشند بآن جهان. و تا بپذیرند وخشنودشند بدروغ آراستن و فریفتن. و تا کرده و ساخته‌آیدشان انچ ایشان می‌کنند او می‌سازند ازوزرو بزه و معصیتها.

۱۱۴- بگوی‌یامحمد! چه‌پنداریدکی بجزخدای بجویم خداوندی کحکم و داوری کند میان من وشما؟ او آوی خداوندست کی بفرستاد بپیغامبرتان قرآن را فصل‌فصل، پدیدکرده بحلال و حرام، یك یك‌آیت دو دوآیت سورت سورت. وآن‌کسهاکی بدادستیم‌شان توریت،عبدالله‌بن سلام ویارانش، بیقین دانندکی این‌قرآن فرستاده است ازآفریدگارته بداد وعدل و درستی و راستی و امرونهی وحلال وحرام. نگرنباشیا یامحمد! ازشك‌کنندگان اندر قرآن.

۱۱۵- او تمام‌ترین کتابی قران است‌کسخن (۳۰۹) خدای‌توست

۱- فرسدیم: فرستیم

بامرونهی براستی و داد و عـدل. أو تمام‌گشت دین خـدای توَ بدرستی و راستی و بداد و عدل. هیچ بدل کننده نیست دین خدای را دین مسلمانی را. أو آوی است شنوا گفتارهاتان دانا بکردارهاتان.

۱۱۶- اوگر فرمان‌بردارباشی بیشتر آن کسها را کی اندر زمین‌انـد بی‌راه کنند ترا ازراه دین خدای. هیچیزرا متابعت نمی‌کنند أو نمی‌گویند مگرباندیشه دل. او نه اند ایشان مگردروغزنان. یعنی کمی گویند مومنان راکی کشته خدای بمرگ بهتراز کشته شما بکارد.

۱۱۷- حقاکی خـدای ته‌بهدانـد کی کیست کبر بی‌راهی بماند ازدین و طاعت وی. أو آوی بهداند آن راکبرراه راست بیستد.

۱۱۸- بخورید ازانچ یاد کرده‌باشند نام خدای‌را برکشتن آن اگر هستید بآیتهای قرآن برویدگان.

۱۱۹- و چه بودست شما راکنه خورید ازانچ یاد کرده باشند نـام (۳۱۰) خدای را برکشتن آن؟ او پدید کرد خدای شما راآنچ حـرام بکرد برشما بر، مگرآنچ بی‌چاره‌گشته او بسختی رسیده باشید فاخوردن‌آن. او حقاکی بسیاری ازین‌کافران بی‌راه می‌کنند بهواهای دلهاشان، واخوردن مردارخوانند نه بعلم و نه بحجت. حقاکی‌آفریدگار ته‌بهداندآن را کی از حلال بحرام‌گذرند. أو برمؤمنان بژرجویند او رنجه دارند.

۱۲۰- اودست وادارید زنا آشکاراوزنای پنهان‌را، اودوستی‌گرفتن مردان و زنان نامحـرم را، حقاکی آن‌کسهاکی زنا کنند نهان وآشکارا و دوسگانی گیرند زنان وا مردان نامحرم اومردان وا زنان نامحرم زود بود کی‌پاداشت‌دهندشان‌اندرآتش دوزخ‌بدان زنا نهان یا اشکارا وبدوستگانی گرفتن.

۱۲۱- و نگوید نخورید ازانچ یاد نکرده باشند نام خدای رابران

از کشتنیها عمدا. حقّا کی خوردن آن معصیت بود، او بحلال داشتن آن بانکار قران کفر بود. او حقا کی دیوان می اموزند او می فرمایند دوستان خویش را (۳۱۱) تا پیکارو خصومت کنند واشما. و اگرشما فرمان ایشان بریداندر شرك و معصیتها، حقا کی شما نیزمشرکان باشید.

۱۲۲ـ آن کس کی بدل مرده و کافر، زنده دل بکردیمش بمعرفت و توحید، عمّاربن یاسر. اوبدادیم وی را نورمعرفت و ایمان و قرآن کمی رود بدان نوراندرمیان مردمان اندرین جهان و برصراط اندران جهان. چنان کس بود کوی اندرتاریکیها و بی راهی کفرو شرك و معصیتها بود اندرین جهان . و اندر تاریکی دوزخ اندران جهان ، یعنی بوجهل و یارانش از کافران . بیرون نخواهد آمدن از تاریکی کفر و شرك و معصیت. همچنین آراسته کردستند کافران را و مشرکان و منافقان راآنچ ایشان می کنند و می گویند و می سگالند.

۱۲۳ـ و هم این چنین کردستیم اندرهرشهری مهتران اوبزرگواران، کافران و مشرکان آن شهررا تاکیدها و مکرها سازند اندران شهربمعصیتهاو فسادها. او نه ساخته باشند کنه عذاب و عقوبت آن وا دریشان گردد و ایشان نه دانند و آگه نه اند.

۱۲۴ـ اوهرگه کی بیاید بایشان آیتی ازقرآن کبرهان و معجزه و حجّت بریشان لازم گردد، گویند (۳۱۲) ما بنه خواهیم برویدن تاآنگه کی دهند ما کتابی هم چنان کی دادستند پیغامبران خدای را ، قرآن محمّد را، توریت موسی را، و انجیل عیسی را، و زبورداود را، و صحف ابرهیم را. خدای بداند کی کجا فرستد پیغامها و کتابها و معجزها خویشتن را. زودا کفا رسد فازان کی شرك و کفرآوردند ذلّ و خواری بنزدیك خدای، او

عقوبت و عذاب سخت بدان کی کید و مکر ساختند او پیغامبران را بدرو-
غزن داشتند.

۱۲۵- هرکس کی خواهد خدای کی راه راست نماید وی را، بگشاید دلش را دین مسلمانی را، او هرك را خواهد کی برگم‌شدگی و بی‌راهی‌می‌دارد، دست وادارد دلش‌تنگ بسته و یك لخت، چنان کی‌بازان ماند کی‌بآسمانش بربایدشدن کی ذکرخدای و محمّد قرآن شنود. هم‌چنین دست وادارد خدای تنگی وتاریکی او مرده‌دل (۳۱۳) بران کسها کبنه‌بروند بمحمد و قرآن.

۱۲۶- او این دین مسلمانی و راه قرآن راه خدای تو است‌راست و دایم و پاینده. پدید کردیم ما آیتهای قرآن را بامرونهی و حلال و حرام گروهی راکپندگیرند و بیروند.

۱۲۷- ایشان راکبرویده باشند سرای خدای است بهشت بنزدیك آفریدگارشان، او آوی یارونگه‌دارشان است بدانك ایشان گفته و کرده و سگالیده باشند ازطاعتها.

۱۲۸- اوآن روزرستاخیز کی گردکنیم‌شان همه را بجمله، خدای گوید ای گروه دیوانو پریان! بسیاری بی‌راه کردند ازمردمان. اوگویند دوستان دیوان و پریان ازمردمان: ای بارخدای ما! بربخورد برخی ازما ببرخی. او برسیدیم و اندریافتیم آن اجل ما را کی زمان داده بودی ما را تا مرگ وتا قیامت. خدای گوید: اتش دوزخ منزلگاه شماست ای پریان و مردمان! جاودانه اندران دوزخ باشند (۳۱۴) مگرچندانك خواهد خدای. حقا کی خدای ته حکیمست، حکم کردبریشان جاودانه بدن اندر دوزخ. داناست بایشان و بعقوبت‌شان.

۱۲۹- او همچنین برگماریم برخی را از ظالمان بربرخی بدانك

ایشان َمی کنند وُمَی گویند و َمی سگالند .

۱۳۰- یا پریان و آدمیان! نه آمـد بشما پیغامبران ازشما مـردمان، می برُخوانند برشما ایتهای قران مرا بامرُ ونهی، واگاه کردندو بیم کردند شما را ازدیدن عذاب امرّوزتان؟ گویند: گوای دادیم مابرُ خویشتن کی پیغامبران پیغام آوردند وما نه پذیرفتیم. اوبفرّیفت ُبدشان زندگانی این جهان. وگوای دهند برخویشتن اندران جهان کایشان بودند کافران بخدایُ ومحمّد و قرآن.

۱۳۱- این پیغام و رسول فرستادن ازبهر آنست کنه چنانست خدای ته کی عذاب کند شهرها را بکفر و شرك (۳۱۵) أو ُمردمان آن شهر آگاه نباشند ازامرأونهی او فرستادن رسول و کتاب.

۱۳۲- او هریکَی را ازمردمان و پریان درجتها َبود انـدربهشت، اگرمومن و مخلص باشند. أو درگتها َبود انـدر دوزخ، اگرکاُفر و منافق باشند ازانچ کرده باشند ازنیك و بـد. او حقاکی خدای تو غافل نیست از انچ آیشان َمی کنند ازبد و نیك.

۱۳۳- اوآفریدگارُته َبی نیازست، خداوند رحمت.اگرخواهد از روی زمین ببرد شمارا بهلاك، او ببدل شما بیافریند ازپس شما انچ خواهد وآن راکخواهد، چنان کی بیافرید شمارا ازفرزندان گروَهی دیگر.

۱۳۴- حقاکی این کشمارا َمی وعده کنند، آمدنی وبودنی وناچاره هست. او شما اندرنتوانَید گذشتن أو نه عاجز بکردن بگریختن.

۱۳۵- بگوی یا محمّدکافران اهل مکه را یاگرَوه من! کارُخویش َمی کنَید برجایگاه وکارگاه شماکمن کارُخویش َمی کنُم برکارگاهُ خویش. زوداکی بدانَید کی کیست کویرا خواهد بـود سرانجـام سرای بهشت. حقاکی نه رهند (۳۱۶) مشرکان وکافران ازعذاب خدای.

۱۳۶- و بیرون کردستند خـدای را ازانچ افریدست خـدای از

کشت وبرزو شتران و گـاوان سایبه برخی . گفتند : این است خـدای را بدعـوی شان . واین هنبازان وبرخوران ما را است یعنی بتان . هرچ بود همبازان وبرخوران وبتان شان را نـه‌رسد واخدای ، اوهرچ بود خدای را آن وارسد واهنبازان وبرخـوران وبتان‌شان . بداحکما وداوریا و میانجیا کایشان می کنند .

۱۳۷- اوهم چنین برآراست است بسیاری را ازمشرکان وکافران کشتن دختران‌شان هنبازان وبرخوران شان ازدیوان ودیو مردمان، تا هلاك کنندشان ، او تا بپوشند و بشورند بریشان بر دین پـدران شان اسمعیل و ابرهیم. اوگرخواستی خدای نه (۳۱۷) آراسته کردنـدی اونه دختران را زنده دگور[1] کردندی . دست بدارشان وا دروغ گفتن‌شان بر خـدای کمی گویند خدای فرمودست .

۱۳۸- اوگفتند : این اشتران وگوسپندان ، بحیره وسایبه وصیله و حام ، و این کشت و برز حرام است، نخورد آن را مـگر آن کس کما خواهیم بدعوی دروغشان، یعنی مردان‌خورند نه‌زنان . واین چاروایانیست حرام کردستند پشتهاشان یعنی حام ، اوچاروایانیست یاد نکنند نام خـدای را بران کبار بر نهند اونه کی برنشینند و از بحیره بود بدروغ گفتن بروی کی خدای فرمودست . زود بود کپاداشت دهیم شان بدان دروغ کی بر خدای می گویند کوی فرمود .

۱۳۹- اوگفتند : آنچ اندرشگمهای‌این‌اشتران وگوسپندانست‌یعنی بحیره او وصیله ، حلال و پاکیزه خاصه مردان ماراست، او حرام کردست برزنان ما . اوگرمرده بود مردان وزنان اندران برخـور باشند . زود بود کی پاداشت دهدشان بدین دروغ کفا ساختند . حقا کی خدای (۳۱۸) کی

۱- دگور : درگور

حکیمست بحلال کردن حلال اوحـرام کردن حرام ، داناست بصفت کردن ایشان درَوغ را .

۱۴۰ـ زیانکار شدند آن کسهای کی بکشتند دختران شان را زنده اندر زَیر خاك کردند بجهل و نادانی نه بعلم کتابی ، نه بحدیث پیغامبری نه باجماع خلقی ، أو حرام کردند بر زنـان آنچ رَوزی کردشان خدای و برَیشان حلال و مباح کرد بدرَوغ ساختن برخدای . بی راه شدند و خطا کردند ، أونه بودند راه راست یافتگان .

۱۴۱- او وی انست کی بیافریدست بستانهای چُفته بسته شَوشهای[1] رز بروی ساخته، وچُفته نابسته چون دال میوه. اودرختان خرمابیافریدست، اوکشت وبرز ورگارها[2] بیافریدست گونه‌گونه رنگارنگ میوه‌ها ، کهتر و مهتر، شیرین و تروش ، و درختان زیتون ، او درختان نـاررا بیافریدست ، برخی برنگ وطعم واهم ماند، وبرخی برنگ وطعم واهم نماند. مَی‌خورید ازمیوه‌های آن آن وقت کی میوه پخته بجا رسد. وبدهَید انچ حق واجب بود روز درَوکشتها ، وارفتن میوها . أومدهَید (۳۱۹) اندر معصیتها و از طاعتها وا مدارَید ، حقا کی وی نه دَوست دارد آن را کاندر معصیت نفقه کنند .

۱۴۲- أو از چاروایـان بیافریدست اشتران و گـاوان بارکش، و اشتران کَوچك او گَـوسپندان بیافریدست . مَی خـورَید از انـچ روزی کردستان خدای از کشت و برز. أونگرَیدگردآن نگردَید کابلیس گام‌گام می‌فرَیبد ومی‌آراید حرام کردن کشت وبرز وچاروایان . حقا کی دَیو شما را دشمنَی هَویدا وپیدا .

۱ـ شَوش : شاخه بریده شده ازدرخت رز ۲ـ ورگار : میوه‌ای که درسال دوباربدست آید

۱۴۳- هشت فرد بیافریدست از میشان، دوفرد نرّ وماده، او از بزان دو فرد نرّ وماده . بگوی یا محمّد آن دونر را، حرام بکرد خدای از بز وگوسپند یا آن دوماده را از بز و گوسپند، یا آن حرام بکردکی گرد آمده باشد بران زهدانهای آن دومادیان ازبزان وگوسپندان ؟ بگویید مرا بعلم کتاب و سنّت اگرشما می راست‌گویید .

۱۴۴- او از اشتران بیافریدست دوفرد نرّ و ماده، او ز گاوان دو فرد نرّ و ماده . بگوی یا محمّد ! آن دو نر را از اشتران و گاوان (۳۲۰) حرام بکرد یا آن دوماده را از اشتران وگاوان، یاآن را حرام بکردست کی‌گرد آمده بود بران رحمهای آن دو ماده، یا شما حاضربودی‌کی می فرمودتان خدای بدین‌کشما می گویید اندر جهان ؟ کافرتر و ستم‌گارتر او دلیورتر او بیدادگرترازان‌که بودکی‌گفت وگوید بر خدای دروغی تا بی راه وگم‌کند مردمان را ازدین وطاعت خدای بی علم وکتاب وسنّت کی خدای وپیغمبرفرمودست ؟ حقّاکی خدای ندهد علم‌کتاب و سنّت مردمان مشرك وکافررا یعنی مالك‌بن عوف را، مالك خشك فروماند .

۱۴۵- بگوی یا محمّد ! نمی یاوم من اندر انـچ وحی فرستادند بمن یعنی اندرقرآن حرام‌کردی برخوردنی‌کبخوردآن را مگر بود مردار یا خون ریخته وروننده یاگوشت خوك . حقاکی این حرام وپلیدست یا نیز کشتنی‌کی‌کشته باشند (۳۲۱) نه بنام خدای . هرك بیچاره شود بخوردن مردارنه خارجی برمسلمانان اونه راه زن اونه بی‌ضرورت، حقاکی خدای ته آمرزگارست بخوردنی کی بخورد. رحیمست‌کـی رخصت داد آن را کزاد برنه دارد .

۱۴۶- اوبرجهودان حرام‌کردیم هرجانوری‌کناخن دارد ازمرغان او هرچ دندان نیشتر دارد ازددگان، او اشتر وبط و خرگوش‌کناخن دارند

بریشان حرام کردیم، او ازگاوان واز گوسپندان حرام کرده بودیم بریشان با شامها وگرد پهها مگرانچ برداشته بود پشتهاشان یا چرب رَویها[1] برداشته بود ازپِه یا انچ بیامیخته بود باستخوان چون دنبه‌این بریشان حلال بود ، این کبرَیشان حرام بکردیم عقـوبت معصیت و ستم وبیدادی‌شان را حرام بکردیم . اوحقاّ کی ما مَی راست‌گوییم .

۱۴۷- اگر بـدر َوغـزن دارند تـرا یا محمّد ، بگوی یا محمّد! آفریدگارشما خداوند رحمتی تمام وفراخ وبسیارست برنیك وبـد بروزی دادن وتاخیر عذاب . وا نتوان داشتن عذاب وی را (۳۲۲) ازان‌کی مشرك وکافرومنافق باشند .

۱۴۸- خُواهندگفتن آنك مشرکانند: اگرخواستَید خدای حقّاکی ما شرك نیاوردیمَی ، اُونه پدران ما اونه حرام‌کردیمی ازکشت وبرز وشتر وگاو وگوسپند هیچیز . همچنین بدر َوغزن داشتند پیغامبران را آن‌کافران کی ازپیش ایشان بُدند، دعوی آن‌کردندکخدای فرمودست ، تا آنگه‌کی بچشیدند عذاب وعقوبت‌کردن ما را. بگوی یا محمّد ! هست بنزدیك شما هیچ علم‌کتاب وسنّت وبیان وحجت برین کـسی مَی دعوی‌کنید، تا بیَرون آر َیدآن فاما نمایَید ؟ حقاکی‌گرد هَیچیز مَی‌نگرد َید مگرگرد اندیشه دل . او نه‌اید شما مگر در َوغزنان .

۱۴۹- بگوی یا محمّد پدیدآمدکشما را هَیچ حجّت نیست، خدای راست حجّة تمام ومحکم ودّرست وراست اگرخواهدَی و خواستَی ، راه راست نمودَی شما را همه را بجمله بهم .

۱۵۰- بگوی یا محمّد ! بیار َی‌گوایان تان را کی‌گوای دهندکـی خدای (۳۲۳) حرام بکردست اینکشما مَی دعو َی‌کنید انـدر کشت و

۱- رَویها : رودها

چارواي. اگر ایشان گـواي دهند تُه گواهی مدّه وایشان ، او متابعت مکن اوفُرمان مبر هواهای آن کسها راکی بدرَوغ دارنـد ایتهای ما را، قرآن، أو فرمان آن کسها مبرکی بنه بروند بزنده کردن ازپس مرگ اندران جهان، أو ایشان بآفریدگارخویش هنبازگیرند بتان را .

۱۵۱- بگوی یا محمد مالك بن عوف و یارانش را ، بیایَید تـا برخوانُم انچ حرام وحلال فریضه بکردست بامر و نهی افریدگار شما بر شما اندرقرآن ، آن کی هنباز نگیرَید بوی هَیچ چیزرا ، أو وامادر و پدر نیکوی کردن فرمود . اوگفت نگرَید نکشَید دختران‌تان را ازدروَیشی و بیم خواری أونیازمندی، ما رَوزی دهیم شما را وایشان را. أو نگرَید پَیرامون معصیتها بنگردَید آنچ اشکارا بود ازان و انچ پنهان بود، دَوستی گرفتن مردُ وزن نا محرم . (۳۲۴) و نگرَید نه کشَید آن تن راکی حرام بکردست خدای کشتن آن مگر بَداد وعدل بقصاص یا برجم یا بارتداد ،کمرتد شود بکشند . این تان خدای فرمودست اندر قرآن تا شما بدانید تَوحید وامر و نهی وی را .

۱۵۲- أو نگرَید پیرامون خواسته یتیم نگردَید مگر بدان جهت کی آن نیکوتر بود بنگه داشتن تاآنگه کی برسدگَوشاسب دیدن و خردمند شدن وسود و زیان بدانستن. أو تمام بَکنَید پیمودن وپیمانه را او ترازورا بداد و عدل . اندر نه خواهیم ازهیچ کس اندر پیمودن و سختن مگرآنك طاقتش بودبداد وعدل ودرستی وراستی اوهرگه کی سخن گَویَید درست وراست وداد و عدل گَویَید . اوگر ُخویشَی بود نزدیك، بمیل ومحابا وآزَو آزرم مگوَیید، بداد وعدل و درستی و راستی گَویَید . أو امر ونهی وعهد وُفای خدای تمام بگزارَید . این تان خدای فـرمودست اندر قرآن تا شما پند

گیرَید .

۱۵۳- او فرمودست وگفت کی این دین مسُلمانی راه منست َدرست وراست. دین مسُلمانی برزَید. (۳۲۵) او نگرَیدگرد جهودی و تـرسای و گورگی نگردَید، انگه جدا[1] َبکند شما را ازراه و دین وی. اینتان خدای فرمودست اندر قرآن تا شما بپرهَیزَید از راههای پراگنده .

۱۵۴- انگـه بدادیم موسی را توریت تمامی بامر ونهی او وعد وعید بران کی موسی بسیار نیکوا کارها بکرده بود او پیغامها َبـرسانیده بود، او هویدا کردن او پیدا کردن حلال و حرام وامرونهی همه چیزها را او راه راست از َبی راهی او رحمت از عـذاب آن راکببرود . تا ایشان بوا َپیش خدای شدن او بـزنده کردن از پس مرگ ببروند او بـاور دارند .

۱۵۵- و این قرآن کتا َبیست کما َفرستادیم این را بمحمد بس َبیرکهُ وارحمت و آمرزش آن راکببرود ، همه بجمله ُفرمان این قرآن برَیـد . برخوا َنید وبدا َنید وکاربندَید و دیگرکس را بیاموزَید و امـر و نهیش را َبگزارَید، بمحکمش کارکنَید او بمتشابهش ببروَید، تا برشمـا بوشخایند .

۱۵۶- کمَی نهگوَیدا َروز قیامت، حقاکی این ُدوکتاب توریت وانجیل کفرستادند بردوُ گروه ، فرستادند قوم موسی وقوم عیسی از َپیش ما، اوما ازخواندن آیشان َهیچ علم وآگاهی نداشتیم ونه دانستیم کی آیشان َمی چه خوانند. (۳۲۶)

۱۵۷- یانهگویَدا اگر چنان بودَی کفرستادندَی برمابر ،کتا َبی،

۱- درمتن اصلی «خدا» که قیاساً تصحیح شد.

حقاکی بدیمی برراه راست‌تر از جهودان و ترساآن ، آنك بیامد بشما قرآنی هویدا و پیدا وبرهان ومعجزه ازخدای‌تان، او روشنای وراه‌راست و رحمت ونعمت وسعادت ومغفرت‌آن راکی ببرود. اندرجهان‌کافرتر و ستم‌گارترزان‌که بودکی بدروغ داردآیتهای خدای را محمّد و قرآن را او روی اندرگرداند زان ؟ زوداکپاداشت دهیم‌آن‌کسها راکی روی اندر گردانند ازمحمّد وقرآن سخترین عذابی بدان‌کی‌ایشان روی اندرگردانیده باشند ازمحمّد و قرآن.

۱۵۸- هیچ چیز را چشم نمی‌دارند این‌مشرکان مگرآن‌کی‌بیایند بنزدیك آیشان فریشتگان نزدیك جان‌کندن؟ یا بیاید خدای ته بی‌چون او بی‌چگونه یا بیاید برخی از ایتهای خدای ته، یعنی‌آفتاب ازمغرب برآید. آن روزکی بیاید برخی از ایتهای خدای ته یعنی‌آفتاب از مغرب براید ، هیچ سود ندارد (۳۲۷) هیچ کافررا برویدن وایمان‌آوردنش‌کی‌نابرویده بود ازپیش‌آفتاب از مغرب برآمدن یااخلاص ناآورده بود او منافق‌بود، هیچ سود ندارد کآن روز اخلاص‌آرد. بگوی یا محمد! چشم دارید هلاك مرا ما چشم می‌داریم هلاك شما را.

۱۵۹- حقاکی آن‌کسها کی جدا شدند از دین حق‌شان او شدند گروه‌گروه، نیستی ازیشان از کارزارکردن و آیشان اندر هیچیز . حقاکی سروکارشان واخدایست ، انگه‌آگاه‌کندشان بهرچ ایشان گفته وکرده و سگالیده باشند ازنیك وبد.

۱۶۰- هرکس کی‌بیارد یك‌طاعت وا توحید وایمان واخلاص، او راده چندان مزد و ثواب بدهند. اوهرك بیارد شرکی و معصیتی پساداشت

ندهند وی را مگر یك بار چندان ازآتش دوزخ، او بر یشان ستم‌نه کنند، نه‌نیکی‌شان بکاهند ونه‌بدیشان بوزایند.

۱۶۱- بگوی یا محمدکافران را حقاکی راه فانمود مرا افریدگار من فاراهی (۳۲۸) راست پدیدکرد مرا شرایع دین مسلمانی، دینی دایم پاینده درست و راست دین ابرهیم مسلمان و حاجی، او نه بود ابرهیم از مشرکان .

۱۶۲- بگوی یا محمّد حقاکی این‌پنج نمازکمن می‌کنم وحج و قربان و عبادت من وزندگانی من و مردن من اندرین جهان ، اندر طاعت خدای است آفریدگار همه خلق.

۱۶۳- هیچ هنباز و برخور نیست وی را، او بدان فرمودستند مرا، او من نخستین مسلمانانم ازین امّت .

۱۶۴- بگوی یا محمّد! بجدازِ خدای جویم خداوندی، اوآویست آفریدگارهرچیزی کی مخلوقست ؟ او هیچ‌گنه نکند هیچ‌کس کنه بروی بود و زر و بزه‌آن، او برنه‌دارد بخوش منشی هیچ‌گناه‌کارگناه دیگری[1]. انگه وانزدیك خدای‌تان بود واگشتن گاه‌تان از پس مرگ . آگاه کندتان بدانچ شما اندران اختلاف و دوگروهی او مخالفت کردید یك دیگر را .

۱۶۵- او خدای (۳۲۹) آنست کی کرد شما را از پس‌آیندگان امّتان پیشین اندر زمین، و برداشت برخی را ازشما زوربرخی پایگاهها و

۱ـ در حاشیه افزوده شده که: «ولاتزرُو وازرة: اُو نگیرندکس را بگناه دیگرکس اوعذاب نکنندکس را بگناه دیگرکس.»

افزونیها بخواسته و خادمان ، تا بیازمایدتان اندرانچ دادست شما را از خواسته و خادمان. حقا کی خدای تُه زود و سخت عقوبت کند آن را کی کافر بود ، او َی انـدرگذارنده و آمرزگارست آن را کتوبه کند، وشخاینده است بران کی برایمان وتوبه مِرَد .

الاعراف

مائتان وخمس[1] ایت

ابتدا کنُم بنام یَك خدای بیَ‌همباز و بیَ‌همتا بیَ‌زن بیَ‌فرزند، سزاوار آنك وی را پرستند. وشخاینده بروزی دادن اندرین جهان نیك و بدرا. وشخاینده برمومنان مخلصان خاصه بامرزش اندران جهان .

۱- من كخدایم بهدانم او من حکم کنُم، وگویند سوگند است.

۲- این قرآن کتابیست فرستادستند بته یا محمّد، مبادا اندر دل ته شتّی وتنگی (۳۳۰) زان از بهرآن کی تا بیم‌کنی بدین قرآن و آگه کنی، واز بهرآن کی پند دهی مومنان را.

۳- ازپس این باشیَد کفرستادند بشما ازآفریدگارتان، برخوانیَد و بدانیَد وحلالش را بحلال داریَد و حرامش را بحرام داریَد و دیگرکس را بیاموزیَد . او مپرستیَد بجدازخدای دوستادی را از بتان و هنبازان و برخوران، اندکی پند نمی‌گیرند.

۴- بسیارا مردمان شهرهاآ کهلاك کـردستیم‌شان ، بیامد بآیشان

۱- درچاپی «ستّ و مائتا آیت.»

عذاب ما بشبیخون وایشان بشب خفته، یا ایشان بر َوزگرم گاهین خفته.

۵- نه ُبدگفتارشان کی بیامد بایشان عذاب مامگر آن کی َمی گفتند ما َبیدادگران وستم کاران ُبدیم.

۶- حقاکـی َبپرسیم امّتان راکی فرستادند بایشان پیغامبران از اجابت پیغامبران، وحقّاکی َبپرسیم پیغامبران را از رسانیدن پیغام.

۷- حقاکما آگاه کنیم او قصصهاشان بریشان خوانیم بعلم و دانش و برهان و ُ حجّت ، او ما غایب نه ُبدستیم از پیغام رسانیدن پیغامبران و اجابت امّتان. (۳۳۱)

۸- وسختن کردارها َنیك ُ و َ بدآن َروز قیامت درست ُ و راست و بودنیست ، هرکس کی گران آید نیکهای وی اندر ترازو آیشان رستگان باشند از ِخشم ُ وعذاب.

۹- أو هرکس کی سبك آید نیکیهای وی اندر تـرازو، آیشان آنند کی زیان کرده باشند خُویشتن را بدان کی ایشان آیتهای ما انکار و جحود کرده باشند .

۱۰- حقاکی پادشاهی دادیم شما را اندر زمین و ساخته‌ایم شمارا اندر زمین َروزیهای خوردنی وآشامیدنی و َپوشیدنی، اندکی شکر کنید ، أوگویند اندکی را شکر نمی کنَید.

۱۱- أو حقّاکی بیافریدیم شما را ازآدم، وآدم را ازخـاك. انگه بنگاشتیم‌تان اندر رحمهاانگه‌گفتیم فر َیشتگان را سجده کنَید آدم را،سجده کردند مگر ابلیس نه ُبد ازسجودکنان .

۱۲- خدای گفت : (۳۳۲) چه واداشت تراکی سجده نکردی آدم راکی فرمودُم ترا؟ ابلیس گفت : من بَهُم از وی ، بیافریدی مرا از آتش او بیافریدی او را ازگل.

۱۳- خدای گفت : فرو رو از منزلهٔ فریشتگی کنه سزاوارست تراکی خویشتنت را بزرگ آید اندر صورت فریشتگان ، بیرون رو از صورت فریشتگان کحقاکته از خواران و ناشگهانی بعقوبت.

۱۴- ابلیس گفت: زمان ده مرا تاآن روز کی خلق را زنده کنند.

۱۵- خدای گفت : کی ته از زمان دادگانی تاآن وقت کهمه خلق بیك بار بمیرند.

۱۶- ابلیس گفت : بدین کی مرا بی‌راه بکردی، حقاکی بنشینم فرزندان آدم را برراه راستت، دین مسلمانی.

۱۷- انگه اندرایم‌شان از پیش دستهاشان کنه بهشت و نه دوزخ ونه زنده کردن ازپس مرگ و نه حساب ، او از پس‌شان کاین جهان بماند . گردکن و بمده از حق واداد و اندر باطل بده. از سوی دست راستشان اندرآیم، دین‌شان را بپوشم، شبهتها درافکنم تا زان بیرون آیند، وهواهای باطل را بیارایم تا بران بیستند. (۳۳۳) وازدست چپ‌شان درایم خوشیها وشهوتها وآرزوهاشان بیانگیزم بلهو وطرب و بازی وافسوس . اونه‌یاوی بیشترشان را مومنان و فرمان برداران.

۱۸- خدای گفت: بیرون رو از میان فریشتگان و صورت ایشان نکوهیده رانده دور کرده از همه نیکی. حقاکی هرکس که فرمان تو برد از مردمان و پریان، حقاکی پربیاگنم دوزخ را ازشما ادمی و دیووپری همه بهم.

۱۹- یا ادم! آرام‌گیر ته و زن ته حوا اندر بهشت ، بخورید از بهشت هرکجا و هرگه کی خواهید و نگرید پیرامون ایـن یك درخت نگردید کانگه باشید از زیان‌کاران خویشتن را.

۲۰- اندك اندك دعوت می‌کرد آدم را و حوا را ابلیس بخوردن

آن درخت تا پدیدار کند أو وا پوشد آدم را وحوّا راآنچ پوشیده بدنـد بلباس نور از عورتهـای ایشان . اوگفت ابلیس : نهی نکرد شما هردُورا (۳۳۴)آفریدگار شما ازخوردناین درخت مگرکازبهرآن‌کی اگربخورید گردید دوفریشته، اگر بباشید ازجاوید مقیمانی.

۲۱ـ و سوگند خوردشان‌کمن شما را از نصیحت کنانُم و نیك خواهانُم .

۲۲ـ اندروا بکردشان بفریب و سوگند دروغ. چون بچشیدند ازان درخت ، واپوشیده گشت ایشان هردُو را عورتهاشان . أو فایستادند برهم مـی‌نهادند بریشان از برگهای بهشت ، برگ انجیر . أو خواندشان آفریدگارشان، نه من نهی‌کردُم‌تان از خوردن ازان درخت ، أونه من‌گفته بودم شما راکی حقّاکی ابلیس شما را دشمنی است هویدا ؟

۲۳ـ گفتند: ای بار خدای ما ! زیان‌کردیم خویشتن را و برتـن خویش بیدادی و ستم‌کردیم اوگر بنه‌آمرزی ما را و رحمت نکنی برما ، (۳۳۵) حقّاکما باشیم از زیان‌کاران.

۲۴ـ گفت: همه بجمله فرو روید از بهشت برخی از شما برخی را دشمن ، یعنی‌آدم و حوّا و ماروابلیس . أو شما را اندر زمین آرام‌گاه خواهد بود وزندگانی خواهد بود تا وقتی دانسته، اجل مرگ.

۲۵ـ خدای‌گفت: اندرین زمین‌شما را بواید زیستن واندرین‌زمین بوایدتان مردن، وازین زمین بروایدتان‌آمدن روزقیامت .

۲۶ـ یا فرزندان‌آدم! فروفرستادیم برشما یعنی برپوشیدیـم شما را جامهای پنبه و جزان‌کفاپوشد عورتهاتان را از برهنگی، او خواسته و آخریـانها دادیم شما را ، اپرهیز[1] و لباس توحید و عافیت دادیم‌تان . آن

۱ــ ا: واوعطف .

لباس توحید و پرهَیز وعافیت بهتر از لباس ُپنبه و جزان ، آن لباس ُپنبه ازعجایبهای خدایست تا پندگیرند.

۲۷- یا فرزندان ادم ! نگر بدوزخ اندر نیوگندا شما را ابلیس ، همچنان‌کی َبیرون اوگند پدر و مادرتان را از بهشت ، بـرکشید (۳۳۶) ازیشان هردُولباس نورشان تافایشان نمود برهَنه عورتهاشان . حقّاکاپلیس َمی‌بیندتان، آوی أو لشگر دیوان وی ازان جایگاه‌کی نه‌بینَید شما ایشان را. ما ِکردستیم َدیوانَی را َدوستانُ و یـارانِ آن‌کسها راکی بخدای و محمّد وقرآن بنه‌بروند.

۲۸- أوهرگه‌کی بکنند کارَی زشت ومعصیتی منکر وحرام َبکنند بحیره وسایبه وصیله وحام‌را، گویند: یافتیم ما بران پدران وجدّان ُخویش را، او خدای فرمودست ما را بحرام‌کردن این. بگوی یا محمّد! حقّاکـی خدای نه‌فرماید معصیتها و حـرام بکردن‌کشتُ و چاروا . چرا َمی‌گویَید برخدای انچ نمَی‌دانَید ؟

۲۹- بگوی یا محمّد! فرمودست خدای من بتوحید وُ داد وعدل، وگفت‌کی فاکنَی رویهاتان را فـاسوی قبله،کعبه ، اندر هرمزگتَی نزدیك هرنمازَی. آوی را ُخواَنید ، او را پرِستَید بوی ببروَید بـاخلاص دل ، (۳۳۷) همچنان‌کی ازنخست بیافریدتان واپیش خدای‌آیَید.

۳۰- گرَوهَـی را راه نموده و َیك‌گروه واجب‌گشته بـرَیشان َبی‌راهی وگم بودگی، ازبهرآن‌کی ایشان‌گرفته باشند َدیو و َدیو ُمردمان را َدوستانُ ویاران بجدا زخدای. أو َمی‌چنان پنداشتند کایشان راه راست یافته‌اند.

۳۱- ای فرزندان ادم فاگیرَید جامه َپوشیدنی‌تان نزدیك هرنماز ِکردنَی ، او روا َبودکی گوشت و چربُش خورَید او روا َبودکشراب

حلال خورید که هیچ مستی نکند . نگرید حلالها را حرام بنه کنید کی حقا کوی نه دوست دارد آن را کحلال خدای بحرام گیرد یا حرام خدای را بحلال گیرد.

۳۲- بگوی یامحمّد! که حرام بکرد اراستن بندگانش رابدان جامها کبراوردش او بیرون آوردش بندگانش را، او حلالها ازگوشت وچربش؟ بگوی یا محمّد ! ان حلالهای پاکیزه آن کسها راست (۳۳۸) کی برویده باشند بمحمّد و قرآن اندر زندگانی این جهانی خاصه وپاکیزه وی برخور بود روز قیامت ،کافران و منافقان را اندران هیچ برخوری نبود هم‌چنین پدید می کنیم آیتهای قرآن را بحلال وحرام گروهی راکی بدانند و باور دارند کی آن ازنزدیك خدایست.

۳۳- بگوی یا محمّد ! حقا کی آنچ حرام بکردست افریدگار من معصیتهاست، زناو جزآن آنچ اشکارا بود ازین معصیتها وانچ پنهان بود از زنان نهانی و دوسگانی کردن زن و مرد نامحرم ، او خدای خوردن می‌را حرام بکرد ، او بیدادی و ستم کردن بناحق حرام بکرد ، او حرام بکردست شرك آوردن را بخدای و هنباز گرفتن آن چیزراکنه فرستادست خدای بدان نه کتابی و نه حجّتی، او حرام بکردست که گویید برخدای انچ ندانید از حرامی کشت وچاروای وخوردنی و پوشیدنی و جزان.

۳۴- او هرگروهی را وقتی بود اجل مرگ و هلاك را ، چون بیاید وقت واجل مرگشان وهلاکشان، دیرترنه میرند یك ساعت، و پیشتر نمیرند یك چشم برهم زدن.

۳۵- یا فرزندان ادم! اگر (۳۳۹)آید بشما رسولانی هم از شما، آدمی هم چون شما، می‌خوانند برشما ایتهای من بامرونهی. هرك بخدای وپیغامبران وکتابهای من نهان وآشکارا ببرود،اوکارها باخلاص او تصدیق

کند، هیچ بیم نبود بریشان از عذاب، او نه‌ایشان اندوهگن شند از نایافت بهشت.

۳۶ـ و آن کسها کی بدروغ دارند آیتهای ما را، کتاب ورسول ما را، اوکبر آرند از برویدن بدان، ایشان دوزخیان باشند، ایشان انـدر دوزخ جاودان باشند.

۳۷ـ اندر جهان کافرتر وستمگارتر و بیدادگرتر ازان کس که بود کی فاسازد اوفابافد برخدای دروغی یا بدروغ دارد محمد و قرآن را ؟ ایشان آنند کی فارسدشان برخ ایشان ازانچ وعده کردستندشان اندر کتاب ازسیاهی رویها وازرقی چشمها. زمان دهشان تا آنگه کبیاید بآیشان فریشتگان ما ، ملك‌الموت و یارا نش، جانهاشان بستانند. گویند فریشتگان : کواند و کجااند آنچ آن را میخواندید وآن را پرستیدی (۳۴۰) بجز خدای ؟ گویند :گم شدند از ما ، ناپدید شدند ، بخویشتن مشغولند. اوگوای دهند برخویشتن کی آیشان بدندکافران بخدای ومحمد وقرآن .

۳۸ـ خـدای گوید : هلا اندر روید اندر دوزخ و امتانی کی گذشته‌اند از پیش شما از پریان و مردمـان اندراتش دوزخ سوزان و جاودانه . هرگه کی اندرشندگروهی کافران اندر دوزخ، لعنت کند دیگـر گروه راکازپیش اندر شده باشند ، تا آن وقت کی اندر یك دیگـر رسند اندران آتش دوزخ همه بهم. گویند واپسین امت پیشین امت را، ای بـار خدای ما! این پیشینگان بدستندکبی راه وگم کردند ما را ازدین و طاعت ته خدای، جزاومکافاةشان ده، عذابی وعقوبتی‌دوچند عذاب وعقوبت ما ازآتش دوزخ. خدای‌گوید: هریکی‌را عذاب وعقوبت دوچندانست، بیك شما نمی‌دانید از سختی عذابتان .

۳۹ـاوگویند(۳۴۱) نخستین گروه‌شان‌واپسین گروه‌شان‌را، حقاکنه

بودست شما را برما هیچ افزونی و فضل تا دوچندان‌کنند ما را عـذاب کشما را ، ما بودیم چوشما و شما بودی چون ما . خدای‌گوید: هلابچشید عذاب و عقوبت را بدان‌کی شما می‌گفتید و می‌کردید و می‌سگالیدی.

۴۰ـ حقا کی آن‌کسهاکی بدروغ داشته باشند محمّد و قرآن را اُوکبرآورده باشند ازبرویدن بخدای ومحمد وقرآن، وانگشادند ایشان را درهای آسمان را براوردن کردارهاشان را ، و نه پیش خدای بردن جانهاشان را، اُو نه روند اندر بهشت تا انگه‌کی اندر رود شتراندر سولاخ سوزن، اوهم‌چنین پاداشت دهیم مشرکان و منافقان را .

۴۱ـآن دوزخیان را ازآتش دوزخ فروکردنی بود و ازبرهاشان پوشیدنی بود . و هم چنین پاداشت خواهیم داد مشرکان و کافران را.

۴۲ـ و آن‌کسهاکی برویده باشند او طاعتهاگزارده و از معصیتها پرهیز کرده ، (۳۴۲) اندر نه‌خواهیم از هیچ‌کس ازکوشش مگر چندان کی طاقتش بود،آن مومنان بهشتیان باشند، ایشان اندران بهشت جـاودان باشند .

۴۳ـ او بیرون‌کرده باشیم هرچ اندر دلهاشان بود از غلّ و غش وحسد و بغض وعداوت، می‌رود زیردرختان ومجلس‌گاه‌شان جویهای آب وشیرو می وانگبین، وبهشتیان‌گویندکی بمنزلهاشان رسند اُوگویند بچشمه حیوان رسند، شکر و سپاس و منّت آن خدای راست‌کی راه نمود ما را بدین مسلمانی فازین نعمت بهشت و چشمه حیوان ، و ماه راه نـدانستمی اگرنه آن بودی کراه فانمود ما را خدای . حقاکی آوردنـد پیغامبران آفریدگار ما کتابها بدرستی و راستی ومژدگان ثواب وکرامت، اُو آواز- دهندشان کاین آن بهشت‌تان است فاشما دادند اُو بشما اُ سپردند بـدان‌کی شما می‌گفتید و می‌کردید و می‌سگالیدی از خیرها .

۴۴ـ آوازدهند بهشتیان َدوزخیان را (۳۴۳) کی ما بیافتیم آنـچ وعده کرده بود ما را آفریدگارما از ثواب و کرامت درست و راست . آیا کیافتَیدا شما َدوزخیان انچ وعده کرده بود آفریدگارتان ازعذاب وخواری ولعنت درست و راست؟ گَویند: یافتیم. انگه آوازدهد منادی میان بهشتیان و َدوزخیان کی لعنت و عذاب خدای بران کافران بادا.

۴۵ـ کایشان َمی‌واداشتند ُمردمان را از دین و طاعت خـدای وُ می‌جستندکَوزی را، اُو ایشان بزنده کردن ازپس مرگ کاُفران‌اند.

۴۶ـ اُو میـان بهشت و َدوزخ َدیوارَی بود ، سورَی اعراف خوانند، وبران دیوارمردانی باشند نیکی وبدی برابر، می‌شناسند هر َیکَی را از بهشتیان بسپَیدی روی اُو دستُ وپای ، اُو هریکـی را از دوزخیان بسیاهی روی و ازرقی چشمها. او آواز دهند اصحاب اعراف، بهشتیان را کی در َود خدای برشما بادا ای بهشتیان! اندربهشت نشده باشند هنوز اُو ایشان (۳۴۴) امیدکَی َمی‌دارند اندر شدن اندربهشت.

۴۷ـ اوهرگه کی واگردانند چشمهاشان وا سوی َدوزخیان گَویند: ای بارخدای ما! مکن ما را واکافران اندر دَوزخ.

۴۸ـ اُوآوازدهندآن ُمردمان کی بردَیوار اعراف باشند مرداَنی‌را ازکافران و ازمنافقان ، وادانندشان بسیاهی رویهاشان وازرقی چشمهاشان . گَویند: هیچ سودومنفعت‌نداشت شماراگردکردن شما خواسته وخادمان‌تان، اُو آن‌کبرآوردن و بزرگ منشی‌کردن‌تان از برویدن بخدای و محمّد و قرآن .

۴۹ـ آذلك این بهشتیان‌اندکشما َمی‌سوگند خوردَیدکنرساندشان خدای رحمتَی ونعمتی اندربهشت ازضعیفی و دروَیشی و َبیچارگی‌شان؟ ایشان برغم شما َدوزخیان اندربهشت َمی‌نازند. انگه‌گَویند اصحاب‌اعراف

را، هلاشما نیز اندر رویَد ببهشت اندر ، نه هَیج بیم بود برشما از عذاب و نه شما اندوهگن شید اندر بهشت.

۵۰- اواز دهند دوزخیان بهشتیان‌را (۳۴۵) کی برریزید برمابر، ازان‌آب بهشت یا زانچ روزی‌کردست شما را خدای از میوهای بهشت. بهشتیان گویند : حقاکی خدای حرام بکـردست اب و میوه بهشت برهمه کافران و منافقان.

۵۱- آن‌کسهاکی‌گرفته‌اند دین و دیانت‌شان را بی‌هودی وبازی و خندستانی و مسخرگی، او غرّه‌کردشان زندگانی و چیز این جهانی . امروز دست واداریم‌شان بدوزخ اندر، همچنان‌کآیشان فراموش‌کردند و دست‌واداشتند برویدن‌را بدین روز وبدیدن این روز، روز قیامتشان. و از بهر آنك بودند بمحمّد وقرآن‌کافران و منکران.

۵۲- او حقاکی فرستادیم بآیشان قرآنی‌کفصل فصل آیت آیت قصه قصه پدیدکـرده‌ایم ، روشن وهویدا بعلم ما چنانك دانستیم ، راهی راست و رحمتی مردمانی راکی نهان وآشکارا ببروند بمحمّد وقرآن.

۵۳- هیچ چیز را چشم نمی‌دارندآن‌کافران مگرعاقبت‌آنچ وعید کردستندشان اندر قرآن از مرگ و رستاخیز و دوزخ . آن روزکی بیاید (۳۴۶) عاقبت وعید قرآن ،گویند آن‌کسهاکفراموش‌کرده باشندآن را از پیش، بیامدند پیغامبران خدای ما بدرستی و راستـی ، بعث و حساب و بهشت ودوزخ، بیك ما فرمان نبردیم. هیچ شفیعان وخواهش‌گران‌هست مارا تا شفاعت‌کنندی ما را ، یا ما را وازان جهان برند تاکارهای نیك‌کنیم نه چنان‌کار کازپیش می‌کردیم. زیان‌کرده خویشتن را، بهشت اندرگذشته و دوزخ لازم شده ، وناپدید وگم شده ازیشان‌آن دروغ‌کبافته و ساخته بدند .

۵۴- حقّا کی آفریدگار شما آن خدایست کی بیافریدست هفت آسمان را او هفت زمین را اندر شش روز، انگه قصد آفرینش عرش کرد، بپوشد شب تاریك را بر روز روشن ، شب و روز یك دیگر را می‌جویند زود بشتاب، آفتاب را بیافرید، (۳۴۷) او ماه را بیافرید، او ستارگان را بیافرید، فرمان برده‌دار کرده بفرمان وی و دستوری وی. حقّا کی اوراست هرچ آفریدست و امر و نهی‌وقضا وحکم و ربوبیّت، بزرگوارا سزاوارا ببر که آاخدایا، آفریدگار همه خلق!

۵۵- دعا کنید او بخوانید آفریدگارتان را بزاری‌کردن آشکارا وبلاوه‌کردن پنهان. حقا کی نه دوست دارد آن راکازحد اندرگذرند و دعا بغفلت دل‌کنند.

۵۶- او نگرید فساد نکنید اندر زمین بمعصیتها از پس آبادان کردن زمین بطاعت خدای، او وی را خوانید ببیم وامید، وی راپرستید بصدق و اخلاص ازبهرآن‌کی رحمت و بهشت خدای نزدیك استفانیکوا گفتاران ونیکوا کرداران ونیکوا خواهندگان.

۵۷- او خدای آنست کبفرستد بادها را از پیش باریدن رحمتش باران تاآن وقت‌کی بردارد ابرهای را (۳۴۸)گران بار بآب باران، برانیم آن ابر را بشهری خشك ومرده و سرده . فروبارندیم بدان زمین مرده و سرده و خشك و زمخگ آب باران را، بررویندیم بدان باران ازهـرگونی میوها همچنان‌کی آن زمین مرده را زنده‌کنیم بآب باران و دانها و میوهای برروینديم ، همچنان زنده کنیم مردگان را تا پندگیرید و هموار مرا یاد دارید .

۵۸- و شهری و زمینی کخوش بود براید کشت وبرزآن بعلم و خواست خدای بی‌سختی و رنج، و بی کدّ وعنا، همچنین مومن مخلص

بگزارد امرخدای بخوش منشی َبی‌رنج. وآن شهروزمین کی پلید وشوره َبود برنیایدکشت ُ و برز ان مگر بتعب و رنج وکدّ وعنا ، هم‌چنین منافق نگزارد امرخدای مگر بکراهیت وزود َسیری و ُ غفلت. هم‌چنین ازچندین گونه نظمها َمی‌گردانیم آیتهای قرآن راگَروهَی‌را کفر ُمان برند او ببروند.

۵۹- حقّاکی بفرستادیم نوح را بگروِهش، نوح‌گفت: ای‌گر َوه من! ببروید بخدای، نیست شمارا هیچ معبود جزوی. حقّاکی من َمی‌ترسُم برشما (۳۴۹) عذاب َروز َی بزرگ.

۶۰-گفتند مهتران وبزرگواران ازگروه آوی، حقّاکی ما َمی‌بینیم ترا یا نوح اندر خطای َ هویدا.

۶۱-گفت نوح : یاگر َوه مـن ! نیستَم من اندر َهیچ خطا، َبیك من پیغامبری اُم مرسل ازآفریدگار همه خلق بشما.

۶۲- بشما َمی‌رسانُم پیغامهای خداوند ُخویش را بامر ُ و نهی ، اونصیحت َمی‌کنم شما را، او نیك َمی‌خَواهُم اُو بیم کنُم‌تان ازعذاب، اُو اتوبه وایمان‌تان می‌خوانُم، اُو َمی‌دانُم از سختی عذاب خدای انچ شما َمی‌ندانَید.

۶۳- َمی‌شگفت آیدتان کبیامد بشماکتا َبی اُونبوّتی‌ازآفریدگارتان برمردی هم از شما تابیم کندتان تا پرهَیز کنَید ازکفـر و شرك ومعصیت و طاعت دار َید خدای را تا برشما رحمت کنند عذابتان نه‌کنند؟

۶۴- بدر َوغزن داشتند نوح را، برهانیدیمش و آن یاران راکبا وی ُبدند اندرکشتی ازعذاب طوفان، (۳۵۰) غرقِ کردیم واندرآب کشتیم آن‌کسها راکی بدر َوغ داشتندکتاب و پیغامبر مرا نوح را، از بهرآن‌کی آیشان ُبدندگروهَی‌کَوردل از راه راست.

۶۵- اُو حقّاکبفَرستادیم بعادیان پیغامبرشان را هود را. هودگفت:

ای مُردمان من! ببروید بخدای، نیست شما را هیچ معبود جزوی، پرهیز نخواهید کردن ازعبادت جزوی؟

۶۶ـ گفتند آن رییسان و مهتران کی کافر بدند از گروه وی: حقّا کی ما بینیم ترا یاهود اندر نادانی و بی‌خردی، اوحقّا کی ما چنان دانیم کی تُه از دروغزنانی.

۶۷ـ هود گفت: ای مُردمان من! نیست مرا هیچ نادانی و بی‌خردی، بیك من حقّا کمن پیغامبری اُم مرسل ازخداوند همه خلق.

۶۸ـ می‌رسانیدم بشما پیغامهای خدای خویش را بامر و نهی اُو من (۳۵۱) شمارا نصیحت‌گری اُو نیك خواهُم، بیم کنم‌تان ازعذاب خدای، او دعوت کنُم‌تـان وا توبه وایمان، اُوامین و زینهاردار وی اُم برپیغامهای خدای.

۶۹ـ او شگفت اوعجب می‌آیدتان کی بیامد بشما کتابی و نبوتی ازآفریدگار شما برمردی هم ازشما، تا بیم کندتان از عذاب خدای؟ اُویاد کنید کی کرد شما را خلیفتان اُو فرو دادگان ازپس هلاك گروه نوح، و بفزودتان انـدر آفرینش تن و جان و قد وبالا افزونی. یاد کنید نعمتهـای خدای را و ببروید بوی تـا شما برهید از خشم و عذاب، بیاوید بهشت وثواب.

۷۰ـ گفتند گروه هود: اُوکنون‌تو آمدستی تا مابرویم بدان کخدای یکیست اُو دست واداریم آنچ می‌پرستیدند پدران ما ازبتان بسیار؟ بیار بما اینچ می‌وعده کنی ما را اگرهستی از راست‌گویان.

۷۱ـ هود گفت: واجب گشت برشما ازآفریدگارتان (۳۵۲) عذابی و خشمی، می‌خصومت کنید وامن اندرنامهای بتانی کشما نام کردستید‌ـ شان معبودان وآلهت شمـا و پدران‌تان. نه‌فرستادست خـدای بعبادت آن

هیچ کتاب و هیچ حجّت، چشم دارید هلاك مراکی حقّا کمن واشماازچشم دارندگانُم هلاك شما را .

۷۲ـ برهانیدیم هود را و آن یاران راکباوی بودند بـرحمتی و نعمتی ازما بریشان، او بن بسند بکردیم وازبن بیخ بکندیم آن‌کسها را کبدروغ داشتند کتاب و پیغامبر ما هودرا، او نه بودند ایشان برویدگان.

۷۳ـ او حقّاکی بفرستادیـم بثمودیان پیغامبرشان را صالح را ، گفت صالح: ای‌گروه من! ببروید بخدای، وی را پرستید، نیست شمارا هیچ معبود جزوی. آمد بشما کتابی و حجّتی و معجزی از آفریدگارتان ، (۳۵۳) این اشتر خدای از بهرشما بیرون آمـد از سنگ خارا، علامتی و معجزی ونشانی و حجتی چنانك شما خواستید. دست وادارید آن شتر را تاچیه خورد اندر زمین خـدای، زمین حجر. او نگرید نیازارید آن ناقه را بپی بکردن‌اوکشتن، انگه بگیردتان عذابی دردناك ازپس پی بکردن آن.

۷۴ـ او یادکنید کی کردست شما را خلیفت کردگان انـدر زمین ازپس هلاك‌شدن عادیان، او فرود اورد شما را اندر زمین، می‌کنیدازنرم زمین آن کوشکهای تاوستانی، او می‌تراشید و می‌برید ازکوههـا خانها زمستانی. یادکنید نعمتهای خدای او ببروید، اونگرید نه‌روید اندر زمین عاصیان و بی‌سامان‌کاران .

۷۵ـ گفتند آن رییسان و مهتران‌کی‌کبر آوردنـد از برویدن از گروهش ان راکی بزبون‌گرفته بودند اوستم رسیده بودند (۳۵۴)آن‌کسها راکی بصالح برویده بدند ازیشان ، شما بیقین می‌دانید کـی صالح را برسولی فرستادست از خدایش ؟ گفتند : حقّا ما بدانچ وی را فرستادنـد برویدگانیم .

۷۶ـگفتند آن‌کسهاکی کبرآوردند از برویدن: حقّاکی مـا باری

بدانك شما ببرويدستی بدان نابرويدگانيم.

۷۷ـ بكشتند آن شتر را، اونستوهی وناُفرمانی كردند ازپذيرفتن امرخدايشان، اوگفتند: ياصالح! بياور بما انچ می‌وعده‌كنی ما را ازعذاب اگرهستی ُته ازپيغامبران مرسل بافسوس و ُطنازی.

۷۸ـ همی ُبگرفت‌شان زلزله وآخگلا وهرست وترست عذاب و عقوبت،گشتند اندرسرايهاشان مردگان، برجاخشك ببودند.

۷۹ـ بـرگشت از يشان ، ازميانشان بيرون آمد صالح پيش از هلاك‌شان، اوگفت: ای مردمان من! برسانيدم بشما (۳۵۵) پيغام آفريدگار خويش بامر ونهی، ونصيحت كردم شما را وبيم كردم‌تان ازعذاب خدای ودعوت كردم‌تان واتوبه وايمان، بيك شما دوست ندار يد نيك خواهان را اوفرمان نبر يد نصيحت‌گران را .

۸۰ـ وحقاكما فرستاديم لوط راآن وقت كی‌گفت گروهش را،چرا می‌كنيد پليد كاری ومعصيت زشت، يعنی لواطت ؟ نكردست اين معصيت را ازپيش شما هيچ كس زان مردمان پيشين .

۸۱ـ چرا می‌كنيد بی‌سامانی وامردان آرزوی بيرون از نكاح زنان؟ الحق شما مردمانی مفسدان و بی‌سامان‌كارانيد.

۸۲ـ نه بود جواب گروهش مگر آنك‌گفتند يك ديگـر را بيرون كنيدشان لوط را و دخترانش را، زعورا وربثا ازشهرشما. حقاكی ايشان مردمانی‌اند بس پرپاك و متقزز ولامساس ازين‌كما می‌كنيم.

۸۳ـ برهانيديم وی‌را يعنی لوط را واهل وفرزندانش را، زعورا وربثا، مگرزنش راكبود (۳۵۶) ازواپس ماندگان بهلاك شدن.

۸۴ـ او وربارنديديم بران كايشان گوشاگوش پراكنده بدند سنگ بارانی ازآسمان. اندر نگريا محمدكی چگونه بودست سرانجام‌كار زشت

کاران و بی‌سامان‌کاران ؟

۸۵- و حقاکی بمدین فرستادیم پیغامبرشان راشعیب را. گفت : ای مردمان من! ببروید بخدای هفت‌آسمان وزمین، نیست شما را معبودی جدازوی. بیامد بشما بیان و حجت و بصیرت و معجزات از آفریدگارتان بردرستی و راستی پیغامهای خدای. تمام بپیمایید پیمانه را ، راست دارید ترازورا ، نگرید کم وکاست نسنجید و نه‌پیمایید مردمان را چیزهای پیمودنی و سختنی، بی‌سامانی و فساد مکنید اندر زمین از پس‌آوادانی زمین بطاعت، ازبهر آنك برویدن بخدای اُوتمام پیمودن وسختن بهتر بود شما را اگرشما برویدگادی وباورداری.

۸۶- اُو بمنشینید (۳۵۷) بهرراه‌گذری و تهدید می کنید اوکالار میروای[1]، اُو میوادارید از راه وطاعت خدای‌آن راکی برویده بود بخدای وپیغامبرش، و میجوییدآن را بکوزی. اُو یادکنیدآن وقت‌کشما بدی‌اندکمایه بشمار ، بسیار بکرد شما را بعدد، اُو بنگرید تا چگونه بدست سرانجام‌کارگنه‌کاران و بی‌سامان‌کاران اُو مشرکان؟

۸۷- اُو گر چنانست‌کی گروهی از شما برویده‌اند بدان‌کمرا فرستادستند بدان اوگروهی بنه برویدند ، صبری فاکنی، تا حکمی بکند خدای میان ما بعذاب. اُو آوی بهترین داورانست.

۸۸- گفتند آن رییسان و مهتران کی کبر آوردند از برویدن (۳۵۸) ازگروهش: حقاکی بیرون‌کنیم ترا یا شعیب وآن‌کسهاراکی ببرویدستند واته ازین شهرما ، یا حقاکی واگردایدِ وادین ما . شعیب گفت : بستم بردارید ما را واگرچه ما در دین شما نخواهیم‌آمدن.

۸۹- بافته و ساخته وگفته باشیم برخدای دروغی ، اگرواگردیم

۱- میروای: میربایید.

اندرکَیش شما ازپس آنك برهـانید ما را خدای ازان‌کَیش شما. او نه روا بود ما راکی اندراییم اندران‌کَیش مگرکی خواهد خدای ما. خـدای ما عالمُ داناست، همه چیزَی را نیك بدانسته است. برخدای توکّل کردیم. ای بارخدای ما داوری َبکن میان ما اومیان ُمردمان ما بدرستی و راستی و داد وعدل. او تُه (۳۵۹) َبهترین داورانی.

۹۰ـ اوگفتند آن رییسان و مهتران آن کی کاُفربدند ازگَرَوه وی: اگرشما کفَروترا َنی ببروَید و باوردارَید شعیب را، حقاکی شما اگر در دین شعیب َشید زیان‌کاران باشَید.

۹۱ـ َبگرفت‌شان زلـزله و بانگ و ُهرَست و نُرَست عذاب، گشتند اندرسرایها و لشگرگاه‌شان برجا خشگ بمرده.

۹۲ـ آن‌کسهاکی بدر َوغزن داشتند شعیب‌را وازان مانستند کهرگز نبودستند اندر زمین. آن‌کسهاکبدر َوغزن داشتند شعیب راگشتند همه زیان‌کاران.

۹۳ـ برگشت ازیشان وازمیان ایشان َبیرون شد َپیش از هلاك او گفت: یا ُمردمان من! حقاکی َبرسانیدُم بشما پیغامهای‌آفریدگار خویش و نصیحت و بیم کردُم شما را، او دعوت‌کردم‌تان واتوبه وُ ایمان. چگونه اند َوهگن باشُم و اندوه خورم برگروهَی (۳۶۰) کافران؟

۹۴ـ اونه‌فَرستادیم اندرشهرَی َهیچ پیغامبرکنه َبگرفتیم ُمردمان آن شهر را ببیم و بلا و سختیهـا و بیماریها، تا ایشان ببروند وزاری‌کنند بدعاکردن.

۹۵ـ انگه بدل‌کردیم بجای قحط وخشگوانی وسختی، فراخی و نعمت‌وارزانی نرخ تابسیارعدد وبسیارخواسته شدند، اوگفتند: َمی‌رسیدَی پدران ما را سختی وشادی و فراخی هم‌چنین‌کمارا َمی‌رسد، ایشان بردین

پدران بپرستادند ما نیز بپستیم. بگرفتیم‌شان ناگاهان بعذاب و ایشان نه‌دانستند واگه نه بدند.

۹۶- و اگر مردمان این شهرها بیرویدندی بکتابها و رسولان و پرهیز کردندی از کفر و شرك و معصیتها او توبه‌کردندی، بگشادیمی بریشان بر، برکتهای از آسمان بارانها، او زمین نبات و درختان. بیك بدروغ داشتند کتابها و رسولان مرا. بگرفتیم‌شان بقحط و خشگوانی و بی برکگی و عذاب و نرخ‌گران بدانك ایشان (۳۶۱) بدروغزن داشتند پیغامبران و کتابهای ما را.

۹۷- آیمن می‌باشند، نمی‌ترسند مردمان شهرها کی بگیردشان عذاب ما بشبیخون، بشب تاریك، وایشان خفته وغافل؟

۹۸- او نمی‌ترسند اوآیمن‌اند مردمان شهرها کی بگیردشان‌عذاب ما و عقوبت ما چاشتگاهی بروز روشن و ایشان بمازی و لهو می‌کنند اندر باطل؟

۹۹- ایمن شدستند از عذاب خدای؟ ایمن نه بود ازعذاب خدای مگر آن‌گروه کزیان‌کاران و کافران باشند.

۱۰۰- پدید نه‌کرد آن‌کسها را کیمیرات می‌فاگیرند این زمین را از پس هلاك مردمان شهرها؟ کی اگر خواهیم عذاب و عقوبت رسانیم‌شان بگناهان‌شان و معصیتهاشان همچنان کعذاب کردیم آن راکـازپیش آیشان بودند، او مهرنهیم بردلهاشان، آیشان نه شنوندکتاب خدای را وحدیثهای پیغامبررا، او راست‌گوی ندارند محمّد وقرآن را.

۱۰۱- این آن شهرهاست کهلاك کردستیم‌شان، بتومی‌فرستیم‌خبرهای ایشان او قصّه هلاك آیشان (۳۶۲) از خبرهای آیشان. او حقاکی بیاورد بایشان پیغامبران‌شان امر و نهی وعلامتها ومعجزها و برهانها، بنه برویدند

فرزندان‌شان بدان‌کی بدروغ داشته بودند پدران‌شان از پیش . همچنین مهر نهد خدای بر دلهای آنك کافرخواهند مردن.

۱۰۲- او نه‌یافتیم بیشترشان را هیچ وفاداری و حق و حرمت شناختن. او حقّا کمایافتیم بیشترشان را کافران وفاسقان و بی‌وفاآن.

۱۰۳- انگه بفرستادیم ازپس این پیغامبران موسی را بدان‌نه‌آیت بفرعون و گروه و لشگرهای وی ، انکسار کردند و کافر شدند بدان و نه‌پذیرفتند . اکنون دنگر[1] یا محمّد تا چون‌گشت سرنجام کار مشرکان و مفسدان بهلاك ؟

۱۰۴-گفت موسی: یا فرعون! (۳۶۳) من پیغامبری ام مرسل از افریدگارهمه خلق بته .

۱۰۵- واجب سزاوارست برمن کنه‌گویم برخدای مگر راست او حق ، و آنچ واجب است از درستی و راستی. آوردستم بشما حجتی و معجزی و برهانی وعلامتی از نزدیك افریدگار شما. بفرست وامن فرزندان یعقوب را .

۱۰۶-گفت:اگرچنانست کتو آورده‌ای علامتی وحجتی و برهانی، بیار آن علامت اگرهستی نه از راست‌گویان .

۱۰۷- بیفگند چوبش را، همی آن عصای موسی ماری گشته بود هویدا، ماری نرّ زرد بزرگ‌ترین ماری.

۱۰۸- و بیرون کشید دست راست زیردست چپ، همیدون دست وی سپید و روشن نظارگان را.

۱۰۹- گفتند رییسان و مهتران ازگروه فرعون : حقّا کی این جادویست دانا، بجادوی استاد .

۱- دنگر: درنگر.

۱۱۰- َمی آن خواهدکی (۳۶۴) َبیرون کندتان از زمین‌مصرتان. فرعون گفت: چه فرمایَید چه تدبیرسازَید؟

۱۱۱-گفتند وزیران وسرهنگان: وادارِش اُبرادرش را وادارهرون را، اُو بفرست اندرشهرها حشرانگیزان وسیه جامگان را.

۱۱۲- تا بیارند بنزدیك توهرجادوَی استاد را، دانا بجادوی.

۱۱۳- اُو بیامدند جادوان بنزدیك فرعون هفتاد نرّجادو،گفتند : ما را مزدَی و هدیَ[1] خواهد بود اگر ما َبه‌آییم، او موسی را غلبه‌کنیم.

۱۱۴- فرعون‌گفت : خواهد بود. وحقاکشما از نـزدیك‌کردگان باشَید بمن بیاردادن.

۱۱۵- جادوان‌گفتند: یا موسی! خواهی ُته بیوگن نخست عصای خویش اُوگر خواهَید نخست مابیوگنیم َچوبها ورسنها.

۱۱۶-موسی‌گفت: شما بیوگنَی نخست. چون بیوگندند هفتادعصا اوهفتاد رسن، وابستند چشمهای ُمردمان را، اوفاترسانیدندشان، اوبیاوردند (۳۶۵) جادویَ بافسونَی بزرگ.

۱۱۷- اُو وحی فرستادیم بموسی کتُه نیز بیوگن َچوب ُخویشتن را، همیدون آن عصای موسی فرَوداواريد ان جادویهاکآیشان ساخته بودند بعصاها ورسنهاشان.

۱۱۸- پدید آمدکموسی حقست و ناپدیدگشت انج آن جـادوان کرده بودند از جادوی .

۱۱۹- غلبه‌کردند جادوانرا انجاواندران وقت، اُوبرگشتندتشویر زده وخوار و ذلیل وشگسته.

۱۲۰- او اندراوگندندآن جادوان را بسجده‌کردن خدای را.

۱- هدَی: هدیه‌ای.

۱۲۱ـ گفتند جادوان: ما ببرویدیم بآفریدگار آسمان وزمین.

۱۲۲ـ آفریدگار موسی وهرون .

۱۲۳ـ گفت فرعون: ببرویدی بخدای موسی وهرون پیش ازان کی من فرمودم ودستوری دادم شما را. حقا کی این پنداری مکری بدست کسگالیدستی وبساختستی شما واموسی وهرون اندر شهرمصر ، تا بیرون کنید ازین شهر (۳۶۶) مردمانش رابمکر وسگالش. زود بود کی بدانید وآگه باشید.

۱۲۴ـ حقا کی ببرم دستهای راستتان او پای چپ کوزامَوز . حقا کبردال کنمتان همه را بهم .

۱۲۵ـ گفتند : حقا کماوانزدیك خداوند ما خواهیم گشتن از پس مرگ .

۱۲۶ـ أو هیچ کینه نداری از ما مگر آنك ببرویدیم بـآیتهای خدای ما آن وقت کپدید آمد ما را . ای بارخدای ما ! برریز برما صبر و شگیبای نزدیك دست بریدن و بردال کردن، أوجانهای ما را بردار، أوما را واپیش خویش بر، برمسلمانی ومخلص بردین موسی.

۱۲۷ـ أو گفتند وزیران أوسرهنگان ازگروه فرعون: دستواخواهی داشت موسی را اوگروهش را تا فساد کنند اندرزمین بگردانیدن کیش ورسم تو تا دست وادارد ترا أو بتان ترا أو دست وادارد خدمت کردن ترا؟ گفت: ما زود می کشتیم پسرانشان را بکوچگـی ، أو بخدمت فاگیریم زنان و دخترانشان را ببزرگی. (۳۶۷) أوحقا کما بریشان مسلط وقهرمانیم.

۱۲۸ـ گفت موسی گروهش را: یاری خواهید بخدای و صبر و شگیبای کنید بربلا، حقا کی این زمین مصرخدای راست آن را دهد کخود خواهد ازبندگان خویش، اوسرنجام کار پرهیزگاران راست ازکفر وشرك و

معصیتهای زشت.

۱۲۹-گفتندگرَوه موسی : بسیار رنجه بداشتند ما را از پیش زان کی بماآمدی بپیغامبری بکشتن پسران و بخدمت‌گرفتن دختران، و بسیار عذاب بکردند ما را بکار سخت فرمودن ، وازپس آنك بنزدیك مـاآمدی بپیغامبری. گفت موسی: نزدیك‌آمد کی آفریدگارشما هلاك کند دشمنان شما را، فرعون وگَروهِش را، اوشما را از پس آیشان سپنج دهد[1] اندرین‌زمین، اوانگه نگرد تا َچگونه ُفرمان‌بردار باشَید وی را .

۱۳۰- اوحقّاکما بگرفتیم فرعونُ وگروهِش را بسالهای قحط و نرخ‌گران وگرسنگی وکم‌کاستی (۳۶۸) ازمیوها، تا ایشان پندگیرند.

۱۳۱- هرگه‌کی‌آمدَی‌شان فراخ سال و نعمت َبسیار،گفتند ما را َمی‌چنین وایست، ما راست این همه. اوگرفارسیدَی‌شان قحطَی و خشکیَ وسختیَ، ُبختُر داشتندی موسی‌وگرَوهِش راکباوی بودند. حقاکی‌فراخی سال و تنگی‌شان از نزدیك خدای بود . َبیك بیشترشان نه دانند او باور ندارند.

۱۳۲-اوگفتند موسی را: هرگه‌کی‌آری مارا ازآیتَی وعلامتَی و معجزَی تا چشم ما وابندی بدان، ما ترا باور نخواهیم داشتن.

۱۳۳- برگماشتیم برَیشان بر،آب باران هفته هفته َهنگفت پیوسته تا بسیارخانمانهاشان ویران شد. وبرگماشتیم‌شان ملخ تاکشت وبرزوُرگار-شان ومیوهاشان َبخوردند، اوملخ پیاده را بریشان‌گماشتیم و مَورخورد را تا هرچ از ملخ پیاده[2] مانده بود بخوردند. او بریشان‌گماشتیم بزغان بسیار را تا چاهها وجویهاشان پر بزغان شدند. او مسلّط‌کردیم بریشان خون را، آیتهای فصل فصل پدیدکرده میان هردوُ آیتی‌ماهَی، کبرآوردند ونستوهی

۱- کذا: درترجمهٔ «یَسْتَخْلِفکم».

۲- درمتن اصلی «یانده».

کردند او بنه برویدند ، أو بُدندگروهی برگناه و بیوفا أوکافُر. (۳۶۹)

۱۳۴- و چون واجب‌گشتی بریشان عذابی زین عذابها، گفتندی: یا موسی! خواهش کن از بهرما فاخدای خویش بدان عهدکی أو را هست بنزدیك تُه أو بدان وفاکی وا تُه کردست. حقاکی اگر برگَیری ازما این عذاب باورداریم ترا. و حقاً کبفرستیم وا تُه فرزندان یعقوب را.

۱۳۵- چون برداشتیم ازیشان آن عذاب را تا وقتی کی ایشان بانجا خواستند رسید ، یعنی اندر دریا غرق شدن ، همی وفا نکردندی و عهد بشکستندی .

۱۳۶- پس کینه بکشیدیم ازیشان بیك بار، اندرآب دریا کشتیم‌شان بدان کی ایشان بدروغ داشتند نه آیة[1] ما را، او گشتند ازان غافل و بدان کافُر.

۱۳۷- ومیراث ایشان فازان گروه دادیم کی گروه فرعون ایشان را ضعیف وخوارگرفته بُدند(۳۷۰) برامدن‌گاههای آفتاب زمین بیت‌المقدّس، فلسطین و اردن و مصر، او فروشدن‌گاههای آفتاب کی ببرکه کرده بودیم اندران، بآب روان و کشتُ و برز درختان. او تمام واجب‌گشت سخن خدای بنیکواداشت این جهانی وُ بهشت آن جهانی وفضلُ ومنّت برفرزندان یعقوب بدان کی صبرکردند بربلا و بردین مسلمانی. و هلاك کردیم آنچ می‌کردند فرعون وگروهش ازکوشگها و شهرها، و هرچ ایشان بنا می‌کردند وآن رزان چفته می‌بستند و درختان می‌کشتند.

۱۳۸- أو واگذارندیدیم فرزندان یعقوب را بدریاب ، بگذشتند برگروهی روی فاکرده بُدند ودایم برپسناده بودند بر پرستیدن بتان کایشان

۱- در حاشیه افزوده شده : «نه آیت : ید، و عصا، و نقص میوها ، و طوفان ، و ملخ پیاپیه، و گویند مور خُورد و بزغ، و خون، و ملخ پرنده»

را بود. گفتند: یا موسی! بسازما را معبودی چنان‌کی ایشان را معبودانُ و بتان است کآن را می‌پرستند. گفت: حقّا کی شما گروهی مُردمانید جاهل و نادان.

۱۳۹- این مُردمان را هلاك کِردست آنچ ایشان (۳۷۱) اندران‌ـ اند ازکفر و شرك، و بی‌راهی وگم‌شدگیست، هرچ ایشان کرده‌اند کفر و شرك.

۱۴۰- موسی گفت: بجزخدای بجویم‌تان معبودی دیگـر او آوی فضل‌کرد شما را بر مُردمانه زمانه‌تان بمسُلمانی؟

۱۴۱- و یاد کنید کی برهانیدیم‌تان از فرعون و گـروه فرعون، عـذاب می‌نمودند شما را سخترین عذابی برهم می‌کشتند پسران‌تـان را بکودکی، و بخدمت می‌گرفتند زنان و دختُران‌تان را ببزرگی، او انـدران کشما را برهانید نعمتی بود از افـریدگارتان سخت بـزرگ و اندر کشتن پسران و بخدمت‌گرفتن دختران سختی بود ازخدای‌تان سخت بزرگ.

۱۴۲- وعده برزدیم موسی را آمدن بکوه، سی‌شبا روز ماه ذی‌ـ العقعده، او تمام بکردیم آن را بده شبا روز از ذی‌الحجّه. تمام‌گشت وعده برزدن خدایش چهل شبا روز. و گفت موسی برادرش را هرون: خلیفت من باش اندر (۳۷۲) گروه من او صلح وصلاح فرمای او نگرنروی‌برراه بی‌سامان‌کاران.

۱۴۳- و آن وقت کی بیامد موسی وعده مناجات ما را و سخن گفت با وی آفریدگارش، گفت: ای بارخدای من! بنمای مرا تا من‌بنگرم بتهُ. خدای‌گفت: نه‌تَوانی دید مرا اندرین جهان ولکن بنگر بدین‌بزرگ‌ـ ترین کوهی بمدین، اگـر بیارامد برجایش بر، زود بینی مرا. چون نور پدید آورد خدایش کوه را، بکرد کوه را خُورد و مُورد، او بروی اندر

اوفتید موسی از هش بشده. چون واهش آمد، گفت: پاکا و بزرگوارا او پادشاها خدایا توبه کردم بته از خواست دیدار، او من نخستین مومنانم کترا اندرین جهان نتوان دیدن.

۱۴۴ـ خدای گفت: یا موسی! من برگزیدم ترا بر مردمان زمانیی بپیغامهای خویش (۳۷۳) اوبسخنان‌خویش. دستان وبگیروبپذیر اینچ دادم ترا ، اوباش از فرمان برداران وکارکنان.

۱۴۵ـ او بنوشتیم وی را اندرلوحها ازهرچیزی پندی و نهی او پدید کردنی هرچیزی را از حلال و حرام و امر و نهی. بپذیر و بگیر و بستان آن لوحها را بنیرو او قوت او کوشش و رغبت ، او بفرمای‌گروه خویش را تا فاگیرند و بپذیرند و کارکنند بهرچ نیکواتر و ظاهرتر و محکم‌ترست ، او میروند بهرچ متشابه‌تر او مشکل‌تر، او پوشیده‌ترست . زود بود کفا شما نمایم سرای فاسقان و کافران، یعنی دوزخ. او گویند سرایها فرعون و گروهش بمصر.

۱۴۶ـ زود بگردانم ازآیتهای خویش‌آن‌کسها را کبزرگ‌منشی کنند اوکبر آرند اندرزمین بناحق و ناسزا. اوگردیدندی فرعون‌وگروهش اوگر ببینند هرایتی و علامتی را، نه برویدندی بدان . او گربدیدندی او بدانستندی راه راست را دین مسلمانی، نگرفتندی راهی و دینی . اوگر بدیدندی راه[1] (۳۷۴) کژ را و دین کفر و شرك را، گیرند آن را دینی و راهی. این از بهر آنست کایشان بدروغ داشتند آیتهای کتاب ما را و پیغامهای پیغامبر ما را، او بدند ازان آیتهای ما غافل و کافربدان .

۱۴۷ ـ و آن کسها کی بدروغ دارند آیتهای ما را کتاب ما و پیغامبر ما را، او زنده کردن ازپس مرگ ، باطل و ناچیز بود هرچ آیشان کرده باشند. هیچ پاداشت دهندشان اندران جهان مگرآنچ گفته و کرده و

۱ـ کلمه «راه» درمتن دوبارتکرارشده

سگالیده باشند اندرین جهان؟

۱۴۸ـ برساختند گروه موسی یعنی سامری از پس شدن وی بکوه از زرینه و سیمینه پیرایهاشان گوسال برصورت گوسال ساخته او را بانگی بود گوساله‌وار. نمی‌دیدند و نمی‌دانستند قوم موسی کآن گوساله سخن می‌نگفت وایشان او نمی‌نمود ایشان را راهی راست؟ می‌پرستیدند آن گوساله را بنادانی، او بودند بی‌داد و ستم کار بپرستیدن گوساله برتن خویش.

۱۴۹ـ او آن‌وقت کپشیمان‌شان بود (۳۷۵) او بدیدند و بدانستند بی‌گمان کایشان گم‌شدند و بی‌راه‌گشتند از راه راست، گفتند: اگر بنه و شخاید برما آفریدگار ما او بنیامرزد ما را، حقاً کما باشیم اززیان‌کاران.

۱۵۰ـ و آن وقت کی واز امد موسی وا گروهش خشم‌آلود و اندوهگن کآواز فتنه شنید، گفت: بدخلیفتی کردید از پس من، بد کردید کی گوساله پرستیدی ازپس شدن من بکوه. شتاب زدگی کردی بروعده خدای‌تان؟ او بیوگند لوحها را ازدستش او بگرفت سر برادرش هرون فاکشید فاخویشتن. گفت هرون: یاپسرمادرمن[1] این مردمان‌مرا می‌ضعیف و خوار داشتند، او خواستند بکشند مرا. شاد بمکن بمن دشمنان را کی گوساله پرستیدند، او عذاب مکن مرا وا گروه ستم‌گران و بیدادگران بگوساله پرستیدن. (۳۷۶)

۱۵۱ـ گفت موسی: یارب بیامرز مرا اینچ من کردم ببرادر خویش، او بیامرز برادر مرا کی وایشان کارزار نکرد، او فرو آر ما را اندربهشت خویش، او ته رحیم‌ترین همه رحیمانی برما.

۱ـ در حاشیه کاتب افزوده، «موسی برادر هرون بود هم مادر و هم پدر، ولکن ازبهرآن بودکیمادر واخواند تا رحمت کند او رفق کند»

۱۵۲- حقّا کی آن کسها کی پرستیدند گوساله را ، زود فارسدشان خشمی از خدایشان ، او خواری بگزیت دادن اندر زندگانی این جهانی . او همچنین جزا دهیم دروغزنان را برخدای .

۱۵۳- و آن کسها کی کرده باشند شرك ومعصیتها انگه توبه کنند از پس آن و بیروند بخدای، حقّا کی خدای ته ازپس ایمان آوردن و توبه اندر گذارنده و شخاینده‌ست .

۱۵۴- و آن وقت کی بیارامید از موسی خشم برگرفت لوحها را و اندر نبشته آن لوحها راه راست بود از بی‌راهی و رحمت بود و راحت بود از عذاب (۳۷۷) آنکسها را کایشان از آفریدگار خویش ترسند.

۱۵۵- او برگزید موسی از گروهش هفتاد مرد را وعده دیدار ما را ، چون بگرفت شان زلزله و اخگلا و ترست و هرست عذاب مرگ ، موسی گفت : ای بار خدای من ! اگر خواستی مرگ داری شان بپرستش گوساله از پیش ، او مرا نیز هلاك کردی بکشتن قبطی ، هلاك خواهی کرد مارا بدانچ کردند بی‌خردان و نادانان ازما ؟ نیست این مگر آزمایش ته. هلاك می کنی بدین آزمایش آن کس را کخواهی، اوبرهانی و براه راست بداری آن کس را کخواهی، ته دوست ویار ونگه‌دار ما آی . بیامرز ما را و رحمت کن بر ما و عذاب مکن ما را ، اوته بهترین آمرزندگانی و اندر گذارندگان.

۱۵۶- واجب بکن ما را اندرین جهان علم وعبادت و نگه داشتن بعصمت ، او اندران جهان بهشت و نعمت کما (۳۷۸) توبه کردیم او روی و دل وانه گردانیدیم . گفت خدای : عذاب خویش فارسانم و هلاك کنم بدان آن کس را کی خواهم ، او رحمت فارسیدست فاهرچیزی نیك و بد اندرین جهان . ابلیس گردن بیوراشت ، خدای گفت : زود بود کواجب

بکنم رحمت خویش آن جهانی آن کسها را کی پرهیزگار باشند از کفر و شرك و نفاق و کبایر، او بدهند زکوة فریضه وصدقه واجب را . و آن کسها را کایشان بکتابهای ما و رسولان ما برویده باشند نهان و آشکارا . جهودان گردن بوراشتند گفتند ما پرهیزکاران و اهل کتابیم. خدای گفت:

۱۵۷- رحمت آن کسها را واجب بکنیم اندران جهان کدین و سنت این پیغامبر مرسل گیرند ، این پیغامبر کنه نبیسد و از نبشته نخواند ، آن پیغامبر کمی یاوند صفت و نعت وی را نبشته بنزدیك ایشان اندر توریت او انجیل . می‌فرمایدشان بتوحید و نیکواکاری و نهی کندشان از کفر و بد- کرداری ، او حلال کند ایشان را آنك حلال کردست خدای اندر قرآن ، او حرام کند بریشان آنچ خدای حرام کردست آن را اندر قرآن از مردار و خون و گوشت خوك و جزان ، او فرو نهد ازیشان (۳۷۹) آن عهدها کحلالها بریشان حرام بکرد و آن سختیها کی بود بریشان از بریدن جامه وجزان . آن کسها کی برویده باشند بخدای ومحمد و قرآن و یاری و نیروا کرده باشند وی را او یاری کردند وی را او متابعت این نور کردند یعنی قرآن کی فرستادستند وامحمد، برخوانند و بدانند و کار کنند بدان ، بحلال دارند حلال آن او بحرام دارند حرام آن او بیاموزند دیگر کس را ، ایشان باشند رستگان از خشم وعذاب، رسیدگان ببهشت وثواب.

۱۵۸- بگوی یا محمد . ای مردمان من پیغامبر خدایم بشما همه ان خدای کوی راست پادشاهی خزینهای آسمانها و پادشاهی خزینهای زمین، هیچ کس نیست سزاوار آنك وی را پرستند مگر آوی . زنده کند مردگان را روز قیامت او بمیرندد اندرین جهان . ببروید بخدای او پیغامبرش آن پیغامبر مرسل کبدست خویش نه‌نبیسد واز نبشته نخواند ،آن پیغامبر کوی

برویده‌ست بخدای او بکلمات قرآن[1]. او متابعت دین و سنّت وی کنید تا شما (۳۸۰) راه راست یابی از بی‌راهی بایمان.

۱۵۹– او از گروه موسی گروهی‌اند داد و عدل فرمایند او درستی و راستی او داد و عدل کنند.

۱۶۰– او بکردیم ایشان را بدوازده گروه امّت امّت ، نه سبط و نیم ازسوی مشرق، انجا کآفتاب براید ازپس چین و ماچین ، و دوسبط و نیم اندر همه علم[2]. او بفرمودیم او وحی فرستادیم بموسی آن وقت کی آب خواست از وی گروهش اندر بیاوان ، کی برزن چوبت بران سنگ کوا خویشتن داری . بیرون‌گشاد ازان سنگ دوازده چشمه آب ، دوازده جوی. دانسته بدند هرسبطی آب شخورشان و جوی‌شان. او سایه‌دار کردیم بریشان ابر سپید را اندر بیاوان بروزشان سایه داشتید از افتاب او روشنی کردی ایشان را بشب چون چراغ. او می‌فرستادیم بریشان منّ اوسلوی‌را اندر بیاوان می‌خورید از حلالهای انچ روزی کردستیم‌تان ازمنّ و سلوی . او نه ما را زیان کردند بدان کی فردا را برگرفتند. (۳۸۱) بیك خویشتن را زیان کردند .

۱۶۱– آن وقت کی گفتند ایشان را فروآیید اندرین شهر اریحا ، اومی‌خورید از نعمتهای این شهر هرکجا کخواهید، اوبگویید لااله‌الاالله، هیچ کس نیست سزاوار آنك وی را پرستند مگر یك خدای ، گناه ما از ما فرونه. اندر شید بدراریحا در سر اندر پیش آرگنده، اوپشت بدو اندر اورده ، تا بیامرزیم شما را خطاها وگناهان‌تان. زود بیفزاییم نیکوکاران را

۱– درحاشیه‌کاتب افزوده : «وکلمته : او ببرویدست بعیسی کبیك کلمت از خدای کی گفت : بباش، ببود»

۲– علم: عالم

اندر نیکوکاری ایشان .

۱۶۲ـ بگردانیدند آن کسها کی گناه‌کاران بودند ازیشان سخنی جز آنك گفته و فرموده بودندشان ، ایشان را حطّه فرمودند ایشان حنطة سمقاتا گفتند. بفرستیدیم بریشان عذابی از اسمان بدان کی ایشان بگردانیدند.

۱۶۳ـ او بپرس‌شان یا محمّد جهودان را از خبر آن شهر نینوی آنك بود بنزدیك دریا کمی از حد انـدر گذشتند اندر (۳۸۲) روز شنبه بماهی‌گرفتن ،آن وقت کمی آمدشان ماهیان شان روز شنبه شان جمله ازمیان آب واکناره مشرعه آمدندی. وآن روز کشنبه نکردندی نیامدندی ـ شان. همچنین آزمایش کردیم‌شان بدان کی ایشان فسق ومعصیت ونافرمانی می‌کردند .

۱۶۴ـ و آن وقت کی گفتند گروهی ازیشان : چرا می‌پند دهید گروهی را کخدای هـلاك خواهد کردشان بمسخ کـردن یا عذاب خواهد کردشان عذاب کردنی سخت؟گفتند : این‌گفتار ما عذری و حجّتیست ما را بنزدیك آفریدگارشما وتا ایشان پرهیزکنند ازصید ماهی روز شنبه.

۱۶۵ـ چون دست واداشتند آنـچ ایشان را فـرمودند او پندشان دادند بدان ، برهانیدیم آن کسها را کی نهی کردند او نه‌پسندیدند و پرهیز کردند از ماهی‌گرفتن روز شنبه . او بگرفتیم آن کسها را کبیدادی و ستم کردند بماهی گـرفتن روز شنبه بعذابی سخت بدان کـی ایشان (۳۸۳) نافرمانی ونستوهی وفاسقی کردند ، فرمان نه‌بردند.

۱۶۶ـ چون کبر آوردند اوباز نه‌ایستادند ازان کی‌شان نهی کردند ازان،گفتیم ایشان را: بباشید بوزنگان خواران و راندگان.

۱۶۷ـاوآگه‌کرد خدای‌ته حقّا کی‌مسلّط کند بران کی نهی نکردند ـ شان از صید ماهی روز شنبه تا روز رستاخیز آن کسها را کمی نمایدشان

عذاب گزیت ستدن سخترین عذابی ، بکشتن و از خانمانها بیرون کردن ، یعنی محمد را و امتش را مسلط کند. حقاکی خدای تُه زود عقوبت کند او عذاب کند آن را کی بنه برود و نستوهی کند . او حقاکی وی اندر گذارنده‌ست زانك توبه کند رحیمست بران کبر توبه مرد .

۱۶۸ــ وازهم بیوگندیم‌شان اندر زمین گروه گروه ازیشان برخی نیکان و دادگـران‌اند ، و آن نه سبط اونیم سبط انداز پس ریگ روان‌اند اوزیشان بـرخی فروتر زان‌اند برخی مومنان بنی‌اسرایل و برخی کافران بنی‌اسرایل . او می آزمودیم‌شان بسالهای فـراخی و نعمت او دولت او سالهای قحط و خشکگی او سختی و خواری ، تا ایشان واگردند از کفر و معصیت.

۱۶۹ــ واپس ماندند ازپس‌آن نیکانُ وُ دادگران (۳۸۴) گـروهی بدُ و بلایه جهودان، بمیراث برگرفتند توریت را، پنهان کردندآنچ اندران توریت بد ازصفت ونعت محمد. می‌ستدندرشوت وتزده و شبهت و حرام چیز این نزدیك‌ترین منزل . اومی گفتند زوداکبیامرزند مارا ، هرگنه کبروز کنیم بشب کفارت کنندُ بیامرزند ، و هرچ بشب کنیم بروز بیامرزند . او گرایدشان و رسدشان امروز رشوتی و دزدی و شبهتی و حرام آوردی ، همچنان کدی رسیده بود . بگیرند آن را او بحلال دارند اوفاستانند . نه برگرفته‌اند بریشان عهدُ ومیثاق کتابهای خدای کنه وایدگفت شان بر خدای مگر درستُ و راستُ؟ اوبرخوانده‌اند انچ اندرکتاب شان از صفت و نعت محمد و از حلال و حرام و آن کچیز این جهانی قـوتی از حلال واید گرفت وُکارنه کردند بدان. او سرای آن جهان بهتر او فاضل‌تر آن کسها را کپرهیز کنند ازکفر وشرك و معصیتها و رشوت و شبهت ازین جهان و چیز این جهان . نمی‌دانند کاین جهان رسیدنیست فانی و آن جهان بمانـدنیست

باقی و باقی بِه از فانی؟

۱۷۰ـ و آن کسها کدست بقرآن‌زنند برخُوانند وبِدانند وکار کنند بمحکمش وبیروند بمتشابهش و دیگر کس را بیامَوزند ، او بپای دارند و بگزارند پنج نماز فریضه را بوقتها وُشرطها. حقّا کما ضایع و باطل نکنیم مزدوثواب نیکواکاران بگفتار وکردار وسگالش‌واعتقاد دل؛ چون‌عبدالله‌بن سلام ویاران پیغامبر ودیگر مومنان .

۱۷۱ـ او یاد کنید آن وقت را کی از بن و بیخ برکندیم کَوه را (۳۸۵) از بر سر اَیشان گفتی ابریست سایه بـرافکنده و معلّق انـدر هوا بداشته . اُو بَی‌گمـان و بیقین دانستند کآن کوه براَوفتد برَیشان سرتاسر، فرسنگی اندر فرسنگی اگر کتاب نه‌پذیرند. هلا بِگیرَید وبپذیرید وبیروَید بصدق واخلاص وبیامَوزَید وبرخُوانید و بِدانید و کاربندَید وُ دیگرکس را اندر آمَوزَیدآنچ دادیم شما را ازکتاب بقوّت و نیرو و کَوشش و دایم برَیستادن. اُو یادکنید او یاد دارَید انچ اندرانست از مزدُ وثواب طاعتها و نگه‌دارَید انچ اندرانست از امرُ ونهی وکارکنید بدانچ اندرانست از حلال وحرام، تا شما پرهیزکاران باشَید ازکفر وشرك ونفاق ومعصیتها، برویدگان باشید بخدای ومحمّد وقران بصدق و اخلاص ، گزارندگان طاعتها پرهیز کنندگان زمعصیتها.

۱۷۲ـ و آن وقت کی بِیرون آورد خدای تُه از فرزندان ادم از پشتهاشان فرزندان شان را اُوگوای‌کردشان بر تنهاشان ، نه منُم آفریدگار شما؟گفتند : آری بدانستیم ومقرآمدیم واقرار داده‌ایم‌کتوی آفریدگار ما و خداوند ما تا نه‌گَویدَید رَوز رستاخیز مارا ازین‌آگاهی نه‌بود و نَیست.

۱۷۳ـ یا نه‌گَویدَید‌کی مشرکان وکافران وپدران ما بدند از پیش ، اُو بودیم ما (۳۸۶)کودکان اُو فرَوزادگان از پس ایشان . مـا را مَی عذاب

کنی بدان کنی کردند وساختند و گفتند کافرانُ و مشرکان؟

۱۷۴- أو هم‌چنین کاین بیان کردیم هویدا بیان می‌کنیم آیتهای قرآن را و از بهرآن پدیدار می‌کنیم تا کافران از کفر و شرك و معصیت بازگردند با ایمان و توحید و راه قرآن‌آیند .

۱۷۵- برخوان یا محمّد بریشان خبران بلعم باعور و یا امیّه‌بن ابی‌الصلت ، بداده بودیم وی را آیتهای خویش ، بلعم را میهین نام خدای او امیّه را علم‌کتابها خدای ، برهنه‌گشت ازان دریافتش ابلیس و غرّه‌کرد وی را ، گشت از بی‌راهان .

۱۷۶- اوگر ما خواستیمی حقا بلعم را بمیهین نام بآسمان بردیمی وملك وپادشاه دنیاش کردیمی، أو امیه را بدان علم نیکوا سخنان حکمت برکشیدمی وبرداشته‌کردیمی، بیك‌آن بودکوی‌دل بردنیا وخواسته ونعمت واپیوست، و دلش بیارامید بدین جهان. او بهوای ملك أو هوای خویش رفت. مثل بلعم و مثل امیّه چون مثل سگ است اگرحمله بری برویزوان از دهن‌آویخته دارد ، أوگردست واداری زوان از دهن آویخته دارد . این است مثل (۳۸۷)آن مردمان کی بدروغ داشتند و دارند ایتهای کتاب مرا اگر پند دهی اگر نه‌دهی، یا بیم‌کنی یا نه‌کنی، بنه بروند وبنه پذیرند . تو یا محمّد! قرآن بریشان می‌خوان برامیدآنك واانديشند و پندگیرند.

۱۷۷- بدا مثلا و زشتا صفتاکمثل‌آن‌گروه‌ست‌کی بدروغ دارند رسول وُ کتاب مارا وبرخویشتن ستم‌کردند وخویشتن را زیان‌کردندکاندر عذاب وعقوبت جاودان بماندند.

۱۷۸- هرك را راه راست نمود أونماید خدای، آوبود راه راست یافته . أو هرکرا از راه راست گم ببرد ، ایشان باشند کزیان کاران باشند هردوُ جهان را بعذاب وعقوبت جاودانه .

۱۷۹- أو حقا کـی ما بیافریدیم دوزخ را بسیاری از پـریان و دیوان و مردمان، ایشان را دلهاست حق را اندر نیاوند بدان دلها و ایشان را چشمها است فاحق نه‌بینند بدان، و ایشان را گوشهاست حـق نشنوند بدان، ایشان (۳۸۸) هم‌چون چاروایان‌اند حق اندر نیاوند نه‌کایشان بسیار بی رادتر وگم‌شده‌تراند. ایشان‌آنندکی خدای را و رسول را و کتاب را فراموش‌کرده باشند، بخدای و رسول وکتاب بصدق و اخلاص نابرویده باشند.

۱۸۰- أو خدای راست نامهای نیکوا، الله الرحمن الرحیم الملك القدوس‌السلام‌المومن المهیمن العیزالجبار المتکبرالخالق الباری المصور تا نود و نه نام. بچنین نامها خوانید خدای را، أو دست وادارید و یله‌کنید آن‌کسها راکی ازراه قرآن وسنت و اجماع بگردند اندر نامهای خدای، زود بودکی پاداشت دهند ایشان را بدانچ‌گفته وکرده وخواسته باشند.

۱۸۱- اوزان‌کسها کی ما بیافریدستیم گروهی‌اند راه راست و حق ومعرفت ومتابعت‌کتاب وسنت وشریعت فرمایند، ونمایند خلق را، وبراه راست و داد و عدل وحق و معروف و متابعت‌کتاب وسنت و شریعت کار کنند امت محمد علیه‌السلم.

۱۸۲- وآن‌کسها کبدروغ داشتند و دارند آیتهای ما را محمد و قرآن را، زود بگیریم‌شان بعذاب وعقوبت ازانجاکنه دانند و نه بدوسند.

۱۸۳- أو چند کی‌شان زمان دهم الزام حجت را،کی حقاکعذاب من وگرفتن من بس سخت و سهمگن است.

۱۸۴- خرد وا نه‌اندیشندکـی نیست باین پیغامبرشان هیچ دیـو و پری؟ نیست اوی مگر پیغامبری بیم کننده وآگاه کننده، اشکارا کننده پیغام و پدیدکننده حلال و حرام. (۳۸۹)

۱۸۵- نه‌نگر یستند او نه‌نگرند اندر پادشاهی‌هفت‌آسمان از آفتاب وماه وستارگان و ابر و رعد و برق و اندر زمین ازدرختان و کوهها ودریاها و چاروایان ومُردمان و اندرانچ بیافریدست خدای ازچیزهای دیگر؟ و آن کی شاید بُدکی نزدیك‌آمده بود اجل هلاك آیشان. بکدام‌کتابی وقرآنی ازپس این قرآن بخواهند برویدن ؟

۱۸۶- هرکرا یله کرد اندر گم بودگی خدای جزوی راه نماینده نیست وی را او خدای یله کند کافران را اندر گم‌شدگی و بی‌راهی‌شان . کورُو کنست می‌باشند .

۱۸۷- می‌پرسند ترا یا محمّد مُردمان مکّه از قیامت کی کی بوَد برخاستن رستاخیز اووقت آن؟ بگوی یامحمّد حقّاکی دانش وقت رستاخیز بنزدیك خدای من است نداند وقت آن را او برنتواند انگیخت رستاخیز را کی وقتش بیاید ، مگر خدای . دشخوار و گـران است دانستن وقت رستاخیز بـر اهل هفت آسمان و زمین نیاید شما را قیامت مگر ناگاهان . (۳۹۰) می‌پرسند تـرا یا محمّد از وقت رستاخیز ، و ازان مانـدکتو خود آگاهی از وقت آن بگوی یا محمّد حقا کی دانستن وقت رستاخیز بنزدیك خدای است، بیك بیشتر مُردمان نه‌دانندکوقت برخاستن رستخیزکی بوَد.

۱۸۸- بگوی یا محمّد اهل مکّه را : من پـادشاه نه‌اَم و نه تُوانَم کخُویشتن را سودی ومنفعتی انگیزَم ، او پادشاه نه‌اَم و نتوُانَم کبزندی او زیانی ازخُویشتن وادارم ، مگر انچ خواهد خدای‌کبمن رساند از سود و زیان ونعمت وشدّت و رنج و راحت. اوگردانستمی غیب نابوده وناديده، بسیارگردکردمی ازنیکیها ونعمتها، ونه رسیدی مرا سختی او دشخواری و تنگی و نیازمندی ، نیستَم من مگر بیم‌کنندی از آتش دوزخ ، او مژدگان دهندی گروهی راکی ببروند بصدق و اخلاص .

۱۸۹ـ خدای انست کبیافرید شما را از یك تن، تن آدم. و بیافرید ازتن آدم زنش را حوّا تا بیارامد باوی، چون (۳۹۱) بوی بذوقی او باوی بود، بارگرفت حوّا باری سبك وآسان، فابذشت[1] بفرزند چون گـرانبار گشت بخواندند خـدای را آفریدگار خویش را هردو. اگـر دهی ما را فرزندی، آدمی همچون ما دست وپای درست، حقا کی ما باشیم از شکرـ کنندگان و فرمان برداران.

۱۹۰ـ چون دهـد خدای مرد و زن کافر را فـرزندی تن درست، گیرند و گویند خدای را هنبازان اندران فرزند کی آیشان را داده بـود. پاکاوبزرگوارا خدایا زانچ کافران هنبازگویند خدای را.

۱۹۱ـ هنباز چرا گیرند بخدای آن چیز را کی نیافرید هیچیز را و نیافریند، و آن معبودان، بتان کافران همه آفریده‌اند، خدای آفریدست آن را.

۱۹۲ـ اونتوانند بتان کافران را باری و نیروی کردن ورهانیدنی، ونه خویشتن را یاری و نیرو توانند کردن ونه رهانیدن.

۱۹۳ـ اوگرخوانیشان یا محمّد یعنی کافـران را واتوحید و راه راست دین مسلمانی، فرمان نه نکنند و پاسخ نـدهند، یکسان است او برابرست (۳۹۲) برشما اگرشان واتوحید خوانید یا شما خاموش باشید.

۱۹۴ـ حقّا کی این کی شما می‌پرستید بدون خدای ازمعبودانتان، آفریدگان و مخلوقان‌اند همچون شما. خوانیدشان پاسخ کنندا شما را اگر شما راست گویانید کایشان کاری را شایند.

۱۹۵ـ این بتان را پایها هست کفاتوانند رفتن بدان همچون شما، یا ایشان را دستها هست کی ستد و داد کنند بدان همچون شما، یا ایشان را

۱ـ بذشت: گذشت

چشمها هست کی فا بینند بدان هم‌چون شما ، یا ایشان را گوشها هست کی فاشنوند بدان هم چون شما ؟ بگوی یا محمّد مشرکان مکّة را : بخوانید هنبازان‌تان را اُویاری خواهید ببتان‌تان، انگه هر کیدُ ومکر کتُوانید بسازید وُبکنید، انگه بکوشید اندر هلاك من. زمان مدهید مرا هیچ.

۱۹۶- حقا کی یار و نگه‌دار من آن خدایست ، هیچ کس نیست سزاوار آنك وی را پرستند مگر وی کی بفرستاد قران را بمحمّد اوآوی (۳۹۳) نگه‌دارد نیکان را.

۱۹۷- وان کسها کی شما مَی‌پرستید ایشان را از بتان و جزان بدون خدای ، نه‌تُوانند یاری کردن و نیرو کردن شما را ، او نه خُویشتن را یاری کنند اُو نه هیچ بزند ازخُویشتن وادارند.

۱۹۸- اُوگر واخوانی‌شان وا راه راست و حقّ وداد نه شنوند و جواب ندهند، اُوتُه‌چنان پنداری یا محمّد بتان راکایشان اندرتُه‌می‌نگرند. اوایشان هیچ فانه‌بینند کایشان مردگان‌اند .

۱۹۹- گیرعفُواکردن زانك برتو ستم کند، اُوبده آن راکترا ندهد اُو بپیوند و ازانك از تو ببرد ، اُو روی بگردان از جاهلان و نادانان و بی‌ادبان .

۲۰۰- اُوگر براغالند ترا از دیوان آغالیدنی بوسوسه وُشك ، بازداشت خواه بخدای‌کوی شنواست بوازداشت خواستن تُه ، داناست بوسوسه‌کردن ابلیس.

۲۰۱- حقاکی آنك پرهیزگاران باشند کفارسدشان‌وسوسی[1](۳۹۴) از ابلیس خدای را یادکنند همی ایشان ببینند او واآیستند.

۲۰۲- اوبرادران مشرکان می‌کشند آیشان‌را دیوان اندر بی‌راهی

۱- وسوسی: وسوسه‌ای

و کفر ومعصیت، انگه ازان وا نه‌آیستند.

۲۰۳- او کی نیاری کافران مکه را ایتی از قرآن؟ گویند: چـرا برنه‌گزینی وازخدای بخواهش فانخواهی و از خویشتن فانه سازی؟ بگوی یا محمّد: حقا کی مـن متابعت آن کنم وکار بدان کنم اوآن گویم و آن خواهم کی فرستند بمن ازآفریدگار من. این قرآن بیان و حجّتها وبرهانها و آیتهاست از آفـریدگـار شما او راه راست از بی‌راهی او رحمتست از عذاب‌گروهی راکی ببروند بقرآن.

۲۰۴- او هرگه‌کی برخوانند قـرآن اندر نماز فـریضه ، فاشنوید قرآن را او خاموش باشید تا برشما رحمت‌کنند .

۲۰۵- او یادکن آفریدگار خویش را واخویشتن بزاری‌کردن او بترسیدن از خدای هفت‌آسمان و زمین ، او فروتر از (۳۹۵) بانگ بلند از سخن گفتن بامداد و نماز شام وخفتن ، اومباش از فراموش کاران قـرآن خواندن‌کامام باشی یا تنها .

۲۰۶- حقا کی‌آن فریشتگان کینزدیك خدای اند کبر نیارنـد از طاعت وعبادت‌کردن خدای را وتسبیح‌کنند وی را او نمازکنندا و فرمان بردار باشند، اوآوی را سجده‌کنند و نماز کنند.

الانفال

سبعون وست[1] ایت

ابتدا کنُم بنام یَك خدای بی‌همتا و بی‌هنباز بی‌زن و بی‌فرزند سزاوار آنك وی را پرستند. وشخـاینده بر نیك و بد بر وزی دادن اندرین جهان. وشخاینده برمومنان مخلصان خاصه بامرزش اندران جهان.

۱- مـی‌خواهند از تو غنیمتهای روز بدر، بگوی یـا محمّد: غنیمتهای خدای راست اوپیغامبرراست أو امرپیغامبراندران روان. (۳۹۶) بترسید ازخدای اندر غنیمت ستدن اوخواستن أو با یَك دیگر بسازید و ساخت‌گاری کنید، أو صلح و آشتی کنید او جنگ و پرخاش أو مخالفت وعصبیت و دوگروهی مکنید، آنك توانگرست فادرویش واید دادو آنك قویست فاضعیف واید داد و آنك برناست فاپیر واید داد. أفرمان بریـد خدای را و پیغامبرش را فرمان برید اندر صلح کردن او جنگ و پرخاش ازمیان مسلمانان برداشتن، کشما برویده‌ای بخدای و پیغامبر وقرآن.

۱ـ درچاپی، خمس وسبعون.

۲ـ حقّا کی مومنان مخلصان مصدّقان عارفان آن باشند کی هرگه کیاد کنند خدای را وایشان را ازخدای امرى فرمایند یا نهی کنند یا پندی دهند، بترسد دلهاشان ازخدای. اوهرگه کی برخوانند بریشان آیتهای خدای را اندر صلح کردن مومنان با یك دیگر، بفزاید آن آیتهای خدای قرآن آن مومنان را تصدیقی واخلاصی و یقینی، او دل آرامی و بی گمانی . او بر آفریدگار خویش توکّل کرده باشند نه برغنیمتها.

۳ـ آن باشند کدایم بپای دارند و بگزارند پنج نماز فریضه را بشرطها او وقتها، او زانچشان روزی کرده باشیم ازخواستها زکوة فریضه وصدقه واجب بدهند .

۴ـ ایشان باشند مومنان مخلصان مصدّقان عارفان، حقّا کی ایشان راست فضلها و مزد و ثوابها و نعمتها بهشت نزدیك آفریدگارشان ، و ایشان را آمرزش گناهانست او روزی و پاداشتی نیکوا و بزرگوار اندر بهشت . (۳۹۷)

۵- برویا محمّد همچنین کی بیرون آورد ترا آفریدگار تو از خانه تو بوحی قرآن بحرب بدر . و حقّا کی گروهی ازین مومنان نه دوست می‌دارند کارزار را.

۶ـ پیکار وجنگ و پرخاش وخصومت می کنند واته اندرحرب کردن از پس آنك پدید آمدست ایشان راکنه کنی و نه فرمای مگر آنك خدایت فرموده بود کوی می‌تازندشان فامردن وایشان می‌نگرند بدان.

۷ـ او یادداری کمی وعده کرد شما را خدای یکی از دوگروه یا لشکر کافران یا آخریانهای کافران کآن شما را غنیمت بود اوشما را می آن وایست کی آن آخریان کاروان بی‌سلاح و بی‌حرب شما را غنیمت باشد. او می آن خواست خدای کی پدیدار کند درست وراست حق را دین اسلام

را بسخنان خویش و بنصرت یاری‌کردن خویش ، او از بن و بیخ ببرد او بن‌بسند بکند اصل و بنیاد کافران.

۸ـ تا پدیدار آید واشکارا کند دین مسلمانی را بمکة او ظفر دهد مومنان‌را درست و راست او باطل‌کند اوهلاك‌و بن بسندکند باطل را کفرو شرك مشرکان را، اوگرچه (۳۹۸) کراهیت ودشخوار ودشمن دارندکافران.

۹ـ آن وقت‌کمی فریاد خواستی و می دعاکردید و می‌نصرت خواستید از آفریدگارتان روز بدر مستجاب‌کرد دعاشما راکمن شما را مددفرستم و شما را فریاد خواهم رسیدن بهزارفریشته ازفریشتگان از پس یك دیگر اندرپیاپی همخند بنصرت‌کردن شما را برکافران.

۱۰ـ او نه‌کرد خدای آن مدد هزار فریشته را مگر مژدگانی شما را بنصرت‌کردن، اوتا بیارامد بدان مدد هزار فریشته دلهای شما، اونه‌بود یاری و نیرو کردن مگر از نزدیك خدای ، کحقا کخدای قویست بکینه کشیدن از دشمنانش حکیمست حکم‌کرد بریشان‌کشتن اوبهزیمت ببردن و حکم کرد شما را غنیمت ونصرت‌کردن.

۱۱ـ آن وقت کی برگمارید برشما خواب خوش را ایمن بکردنی از دشمنان شما را از نزدیك وی ، او فرو بارندید برشما بر ، ازآسمان آب بارانی تا پاکیزه‌کند شما را بدان‌آب باران از حدثها، او ببرد ازشما وسوسه ابلیس اوازبهرآن تا بربندد بر(۳۹۹) دلهای شما صبروشگیبای‌را، اونگه دارد بدان‌آب باران پایها را برریگ روان .

۱۲ـ آن وقت‌کی الهام داد و فرمود و پیغام فرستاد خدای تهـ بفریشتگان‌کمن‌واشماام یارو نگه‌دارشما منم، شما بدارید مومنان‌مخلصان را اندرحرب ومژدگان دهید مومنان راکمن زود اندر خواهم افگندن اندر دلهای‌کافران بیم و هراس از محمد ویارانش، شما سرهای‌کافران مکه را

از برگردنها فامی برید او ببرید ازیشان سردستهاشان.

۱۳- آن کشتن ایشان را از بهر آنست کایشان مخالفت کردند دین خدای را او مخالفت کردند دین پیغامبرش را، او هرك مخالفت کند دین خدای را ودین پیغامبرش را حقاً کخدای سخت کند عقوبت.

۱۴- این‌عذاب وعقوبت شما کافران بچشید بکشتن اندرین‌جهان، وکافران را اندران جهان عذاب آتش دوزخست. (۴۰۰)

۱۵- ای مومنان هرگه کی بینید کافران را روز بدر همخُند روی فاحرب کرده، مگردانید پشتها را بهزیمت بشدن.

۱۶- او هرکه بریشان‌گرداند آن روز بدر پس پشتش را بهزیمت پذیرفتن مگـر بریك سوکژ گشته بود تاکام‌گارتر بود برکارزار و حمله بردن تا شعاع آفتاب چشمش را غلبه نکند ، یـا خویشتن والشکر خویش افگند تا یاری‌کنندش او نگه دارندش، هرك اندرحرب کافران هـزیمت پذیرفت او برگشت واخشم خـدای او سزاوارگشت خشم وعقوبت را او جایگاه او ماوی‌گاه وی دوزخ بود و بـداجایگاها وا‌گشتن‌گاها کدوزخ است .

۱۷- شما نکشتید کـافران مکه را ، بیك خـدای‌کشت آیشان را بجبریل و فریشتگان، او نه تو برسانیدی‌کی بینداختی خاك، بیك خدای برسانی وازبهر آن برسانید تا نیکواکاری بکند وامومنان ازنزدیك خویش نیکواکاری نیکوانصرت و غنیمت ، حقاکی خـدای شنواست دعآشما را (۴۰۱) داناست بنصرت کردن شما .

۱۸- این نصرت و غنیمت شما راست و آن‌کی خـدای سست و ضعیف بخواهد کردن کیدومکر کافران را.

۱۹- اگر می‌نصرت و فتح خواهید شماکافران مکة بـوجهل و

یارا نش راست‌ترین و حق‌ترین را ازین دودین، آمد فتح و نصرت محمّدرا برشما أوگر وایستَید ازکفر و معصیتها آن بهتر شما را ، أوگر واگردَیـد واحرب محمّد ماواگردیم واکُشتن شما را بدست فریشتگان هم چـون روز بدر. أو َهیچ سود و ُمنفعت نکندتان لشگرُ و سپاه‌تان بهَیچ چیز ازعذاب خدای، أوگرچه بسیار باشند. أو حقا کی خدای یار و نگه دارمومنان است بنصرت وياری کردن .

۲۰ـ ای مومنان فرمان بردار باشَید خدای را او پیغامبرش رااندر صلح کردن وامسُلمانان او صلح آوکندن میان مسُلمانان ، أو برمگردَیـد او روی اندر مگردانَید از امر خدای بصلح کردن، وشما َمی‌شنوَید آیتهـای قرآن بصلح کردن .

۲۱ـ أو مباشَید چنان کسها کی گفتند : بشنیدیم و فرمان بـرداریم النّضربن الحارث و یارا نش، او ایشان نه (۴۰۲) شنیده باشند أو نه فُرمان برده باشند .

۲۲ـ حقا کی بترین خلق خدای بنزدیك خدای کرّان اند از حـق گنگان اند ازحقّ کی اندر نیاوند امرُ وتوحید وکتاب خدای را، خویشتن راکرّ وکَور وگنگ فاساخته باشند.

۲۳ـ أوگردانستَی خدای اندرین کافران نیکیَ و سعادتَی بشنوند- یدَی‌شان وگَرامی کردی‌شان بتوفیق ایمان. أوگرشنوندیدَی‌شان و گَرامـی کردَی‌شان بتوفیق ایمان، برگشتندَی ازایمان، أوایشان روی اندرگردانیده از ایمان وطاعت.

۲۴ـ ای مومنان جواب کنَید وفرمان بردارباشَید خدای راوپیغامبر راکی خواند شمارا وازانچ شمارا َبرهاند، أوگرامی بکند شماراشهادت یافتن اندرحـرب ، زنده کند شما را وا شهیدان اندربهشت. اونیك َبدانَید

ای مومنان کی خدای بگرداند میان مردودلش، وادارد بنده را از مراد و خواستش. و بدانید کی شما را وانزدیك وی برند.

۲۵- او پرهیز کنید از فتنی (۴۰۳) کفانه رسدا فازان کسها کستم‌کاران و بیدادگران‌اند ازشما تنها، فاظالم و مظلوم فسارسد. اوسخت نیك بدانید کی خدای سخت عقوبت کند.

۲۶- اویاد کنید ای مهاجریان آن وقت کی شما اندکی بودی بعدد بزبون گرفته، مقهور بدی اندر زمین مکه، می‌ترسیدی کی کافران مکه شما را بسرانند واسیر کنند و بزنند وکالار بروایند وشما را وا فراویزند. ماوی کرد شما را بمدینه، او نیروا کرد شما را بنصرت و یاری کردنش شما را روز بدر، و روزی داد شما را از حلالها و غنیمتها تا شما شکر کنید نعمت خدای را بنصرت کردن و غنیمت روز بدر.

۲۷- ای مومنان، ابولبابةبن عبدالمنذر، خیانت مکنید خدای را اندردین و خیانت مکنید پیغامبر را اندر اشارت کردن فابنی‌قریظه، کی نگرید فرو نیایید برحکم سعدبن معاذ کی گلوتان بریده آید. او خیانت می‌کنید امانتهاتان اندر فریضها کامانت خدایست بنزدیك شما، او شما می‌دانید کمی خیانت کنید. (۴۰۴)

۲۸- و نیك بدانید کی خواستهای شما او فرزندان شما یا لبابه کاندرمیان بنی‌قریظه است، آزمایشی ومحنتی است شما را. او بدانید کخدایست کبنزدیك وی است مزد و ثوابی بزرگوار اندر بهشت بجهاد کردن واکافران.

۲۹- ای مومنان اگر بپرهیزید ازکفروشرك ونفاق و معصیتها او طاعتهاش را بگزارید و بنعمتهاش شکر کنید و برمحنتهاش صبر کنید، و بترسید ازخدای هفت آسمان و زمین، کند شما را نصرت وظفرتان دهد و

رستگاری دهد ازهمه عذاب وعقوبت این جهانی و بی‌نیازی وعافیت دهد آن جهانی. أو کفارت کند ازشما گناهان خورد وموردتان، او بیامرزد شما را همه گناهان جز کبایر. أوخدای خداوند فضل ومنت بزرگ‌ست بربندگانش بآمرزش و بهشت.

۳۰- اویادداری آن وقت راکی کیدومکر می‌ساختند ترا اندرسرای ندوة کافران مکّه تا ترا اندر زندان پنامند یا انـدر میان دیوارگیرند و آن مکرعمروبن هشام بد. یا همه بجمله بشب گردآیند وترا بکشند بشبیخون بوجهل هشام بد، یا ترا براشتری بندند و اندربیاوان بگزارند واین مکـر ابوالبختری بن هشام بد، وایشان بدیها می‌سگالیدندوهلاك تو می‌ساختند، أوخدای هلاك ایشان می‌ساخت روز بدر، أو خدای بهترین همه‌سازندگان است هلاك کافران را.

۳۱- أو هرگه (۴۰۵) کبرنضربن‌الحارث ویارانش خوانند آیتهای این قرآن ما راگویند بشنیدیم این قرآن اگر خواهیم حقاً کی مـا بگوییم همچنین، نیست این مگرافسانهای پیشینگان.

۳۲- أویادداری آن وقت کی گفتند ای بارخدای اگرچنانست کاین قرآن درست وراست و حق و صواب است از نزدیك ته، بربارند بر مـا سنگها ازآسمان یا بیار بما عذابی دردناك، نضربن الحارث را روز بـدر اندر بنافتند و بکشتند.

۳۳- أو خدای ایشان را عذاب نکند، أو ته مقیم اندرمیان ایشان باینده. وخدای ایشانرا عذاب نکند وایشان آمرزش می‌خواهند توبه کرده، أو بیروند یا می‌خواهندکی بیروند.

۳۴- وازبهرچراشان عذاب نکندکتوبهجرت از میان ایشان برفته باشی وایشان واداشتند محمّد و یارانش را سال حدیبیه از مـزگت (۴۰۶)

مکّه، أوآیشان نه حق تراند بدان مزگت، نیستند اولیاآواهل آن مزگت حرام مگران کی پرهیزکاران‌اند ازکفروشرك و معصیتها محمّد ویـارانش، بیك بیشترایشان نه‌می‌دانند اوباور ندارند.

۳۵- أو به[1]بدی نمازکردن کـافران مکّه بنزدیك خانه مکّهٔ مگبـر بشخوا وُص‌وُص کردن ومگردست برزدن، بچشید عـذاب سربریدن را روز بدر بدان کی شماکاُفر بدی بمحمّد وقرآن.

۳۶- حقّاکی کاُفران، بوجهل ویارا نش‌ورپاشند خواستهاشان تـا وادارند او واگردانند مُردمان را از دین وُطاعت خدای، زود برپاشند آن را، انگه بودبریشان حسرتی وپشیمانی اندران جهان، وایشان راغلبه‌کنند وسرشان ببرند و بهزیمت ببرند روز بدر. أواین‌کاُفران را، بـوجهل و یارانش را بدوزخ تازند.

۳۷- از بهرآنست بهشت او دوزخ تا جداکند (۴۰۷) خدای‌کافُر پلید را أو منافق را او بدرا از مومن پـاکیزه از مخلص از نیك، أوکافُر پلید أو منافق را همه راواهم آوگند، انگه پلیدان را همه برهم سازد، انگه اندرآوگند اندر دوزخ، آیشان همه زیان‌کاران‌اند.

۳۸- بگوی یا محمّدکافران مکّه را، بوسفیان و یارانش را: اگر واآیستید ازکفروشرك وبت پرستیدن و حرب‌کردن وامحمّد او یارانش، و ُبیروید بخدای و پیغامبروقرآنش، بیامرزند ایشان راآنچ‌گذشت ازکفر و شرك وبت پرستیدن. اگرواگردند واحرب محمّد،گذشت راه و سیرت پیشینگان کخدای پیغامبر أو یـارانش را نصرت کرد برکافران مکـه روزبدر.

۱- دراصل متن چنین است و بنظرمی‌رسد خطا باشد وصحیح «نه‌بدی» درترجمهٔ «مَاكَانَ»

۳۹ـ أوكارزاركنيد واكافران مكّة تا نباشد هيچ كفروشرك وبت پرستيدن اندرمكّه، أوتابود دين وعبادت همه بجمله خداى را، اگروا‌آيستند ازكفروشرك و بت پرستيدن و حرب محمّد او توبه‌كنند نيزنكنند، حقاكى خداى بهرچ آيشان‌كنند از نيك و بد دانا و بيناست.

۴۰ـ أوگر برگـردند از برويدن بخداى ومحمّد وقرآن، (۴۰۸) نيك بدانيد اى مومنان‌كى خداى يارونگه دار و دوست دارشمـاست ، نيكا يارا و نيكادوست دارا أو نيكانيروكنندها أو نگه دارا.

۴۱ـ او نيك بدانيد اى مومنان‌كهرچيزى‌كشماغنيمت ياويد از خواستهاى‌كافران حربى،كى خداى راست پنج يك‌آن أو پيغامبر است أو خويشاوندان پيغامبراست أويتيمان راست مگريتيمان فرزندان عبدالمطّلب، أو مسكينان راست جز مسكينان بنى عبدالمطّلب، اومهمانان و نيازمندان و غريبان و راه روان راست‌كشما ببرويدستى بخداى أوبدانچ ما فرستادستيم بربنده ما محمّد روز دولت ونصرت وغنيمت وجداكردن ميان حق وباطل، روز بدر. آن روزفاهم رسيدند هردو لشگرلشكر محمّد و لشكربوسفيان. أو خداى برهرچيزى ازنصرت و غنيمت دادن پيغامبرش را وياراتش را او كشتن وهزيمت بوجهل ويارانش را تواناست.

۴۲ـآن وقت‌كشما مـومنان بركنار رود بودى‌كى نزديك‌تريـن است فامدينه او بوجهل و يارانش بركنار رود بودندكدورترين است از مدينه ، اوكاروان بوسفيان و يارانش فروتر بدند بسه ميل بركنار دريـا (۴۰۹) ازشما ، أوگـر وعده برزده بودى حرب را اندر مدينه اختلاف كرديدى اندروعده أو وعده‌گاه، بيك چنين ساخته شد تا براند وبرگزارد خداى‌كارى بودنى وساخته وازكاربياورده بد بنصرت وغنيمت پيغامبر و يارانش را وكشتن‌وهزيمت بوجهل‌ويارانش را،تا هلاك شود بكفرآوردن

آنك هلاك شدنیست ازپس پدید امدن آنك دولت و نصرت و غنیمت پیغامبر راست ، أو زنده بماند أو برتوحید بیستدانك زنده بماند نیست برتوحید بیستاده ازپس پدید آمدن کنصرت ودولت وغنیمت پیغامبرراست. وحقا کی خدای شنواست دعاکردن شما را، داناست باجابت کردن و نصرت کردن شما را .

۴۳ـ آن وقت کی فاتُه نمود یا محمّد آن کافران مکه را خدای اندر چشم دیدار اندرخواب ته بیشتر از روز بدر اندك مایه، أوگرفاتُه نمودی آن کافران را بسیاری، حقا کی بددل گردیدی واختلاف و جنگ و پرخاش کردیدی اندر حرب کردن و لکن خدای بسلامت شما راکاری بسراند کحقا کوی داناست بدانچ اندر دلهاست.

۴۴ـ و آن وقت کفاشما مومنان نمود آن کافران را روز بدر،(۴۱۰) آن وقت کفاهم رسیدی اندر چشم دیدار شما مومنان اندك مایه تادلیور بکرد شمارا بریشان، أو اندکی نمود شما را اندر چشم دیدارکافران تادلیور گشتند برشما، تا برگزارد أو براند خدای کسار نصرت و غنیمت محمّد و یارانش را و کشتن او هزیمت بوجهل ویارانش را بودنی و ساخته وازکار بیاورده بود. واخدای گردد سرنجام کارها اندران جهان.

۴۵ـ ای مومنان یاران پیغامبرهرگه کی ببینی گروهی کافران را روز بدر بیستید واپیغامبر و پای دارید أویادکنید خدای را بسیاری بدل وزفان وبگوید الله اکبر الله اکبر لااله الاالله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد ، تا شما برهید از خشم و عذاب دوزخ وبیاوید نصرت و غنیمت و بهشت و نعمت .

۴۶ـ او فرمان بردار باشید خدای را و پیغامبرش را اندرکارحرب، أو نگرید اختلاف و دوگروهی و جنگ و پرخاش و پیکار نکنید اندر

کارحرب کانگه بددل گردید، او بشود دولت شما اوقوت و بادو نصرت‌تان، او صبروشکیبای کنید واپیغامبرتان اندر حرب کحقاً کخدای یـار و نگه‌دار صابرانست اندر حرب کافران.

۴۷- او نگرید نباشید اندرکار حرب بنافرمانی چنین کافران کی از مکة بیرون آمدند (۴۱۱) از سرایهاشان از مکه برای مستی[1] او روی و ریا مردمان او شنید و دیدار مردمان را، او می‌وادارند مردمان را ازدین وطاعت خدای اوخدای بدانچ ایشان می‌کنند اندر بیرون آمدن برپیغامبر بحرب دانا و بیناست و آگاهست.

۴۸- وآن وقت براراست و برساخت ابلیس کار و باراهای کافران را، بحرب بیرون آمدند برپیغامبر، اوگفت هیچ کس غلبه نخواهد کـرد و نتواندکرد شما را امروز از مردمان محمد و یارانش او من یار ونگه دار و زینهار دهم شما را. چون بچشم دیدار یك دیگر رسیدند هردو لشگر وصف برکشیدند، ابلیس هزیمت گرفت و برگشت وگـریخت. اوگفت: من ویزارم ازشما و از حرب شما، من می‌بینم جبریل را و فریشتگان را کزآسمان فروآمدند او شما می‌نه‌بینید. من می‌ترسم ازخدای او خـدای سخت کند عقوبت.

۴۹- آن وقت کمی گفتند آن کی ازمنافقان مرتدشدند وآنك(۴۱۲) اندر دلهاشان شك و خـلاف ونفاق بود، غره کردست اینان را محمد و یارانش را دین آیشان. اوهرك توکل کند برخدای اندر نصرت او غنیمت، حقاً کخدای قویست بکینه کشیدن از دشمنانش، حکیمست بنصرت کـردن پیغامبررا روز بدر.

۵۰- وآی اگرته بدیدی یا محمد آن وقت کی جان می‌ستدند کافران

۱- «رای مستی» در ترجمهٔ «بطر».

مکّه را فـریشتگان روز بدر، می‌زدند برپیش رویهاشان و پشتهاشان و می‌گفتند هلابچشید عذاب سخت و سوزان.

۵۱- این عذاب بدان است کی شما از پیش کردستید وگفتستید او خواستستید اندرکفروشرك‌تان. او حقّاکی خدای هرگز بی‌داد و ستم نکرد و نه کند بربندگان.

۵۲- همچنان کردند کگروه فرعون کردند و آنك ازپیش‌ایشان بدندکافر شدند بکتاب خدای و رسول خدای، بگرفت‌شان خدای بکفر و شرك ومعصیتها وگناهان‌شان (۴۱۳) حقّاکخدای قویست کی بگیرد بگناه اوسخت کند عقوبت وعذاب.

۵۳- این عقوبت و عذاب از بهر آنست کـی خدای هـرگیز بنه گردانیدست نعمتی کمنّت نهادست بدان برگروهی بکتاب ورسول‌وآیمنی وعافیت، تا آیشان بگردانندآنچ واجب بود بویشان‌گزاردن‌آن از طاعتها و پرهیزکردن از معصیتها و شکرکردن بنعمتها و صبرکردن بـرمحنتها ، او حقّاکخدای شنواست بدعاآشما، داناست باجابت شما.

۵۴- همچنان کردند کی گروه فـرعون‌کردند وآنك ازپیش آیشان بدند بدروغ داشتند رسول‌وکتاب خدای‌شان را. هلاك‌کردیم‌شان‌بکفرشان وگناهان‌شان و اندر آب کشتیم‌گروه فرعون را او همه بجمله بودند ستم‌کاران و بی‌دادن وکافران.

۵۵- بترین همه روزی خوارگان بنزدینك خدای‌کافران بنی‌قریظه وجزایشان‌اند ، ایشان بنه خواهند برویدن بمحمّد وقرآن. (۴۱۴)

۵۶- آنـك عهد و زینهار کردی و آیشان بنی‌قـریظه ، انگه می‌دشکنند عهد وزینهارشان را اندر هروقتی او ایشان وانه‌آیستند اوانه‌پرهیزند ازشکستن عهد وزینهار.

۵۷- اگر بگیری‌شان و اسیر کنی‌شان اندر حرب رانده و گریزان و هـزیمتی بکن او بطیاره : ببر بکشتن او خستن و بستن و اسیر کـردن و غارت کردن ایشان را و آن کافران راکی از پس ایشان اندر آیندتا نکالی و عبرتی و علامتی باشند دیـگران را، تا پند گیرنـد و پرهیز کنند از عهد شکستن.

۵۸- اوگردانسته ت آید ازگروهی از بنی‌قریظه خیانت کردنـی و عهد شکستنی، بینداز بایشان واگه کن‌شان یا محمّد کعهد ایشان واتُه شکسته آمد بر برابری و یکسانی تا ایشان واتُه اندر دانستن شکستن عهد یکسان بـاشند . حقا کخدای دوست ندارد خیانت کنندگان را از بنی قـریظه و جزیشان .

۵۹- مپندار یا محمّد این کافران بنی‌قریظه را و جزیشان راکـی ایشان از پیش ما بشدند وازعذاب ما جستند وازعقوبت مارستند بـدانج ایشان گفتند و کردند وخواستند ازبهر آن کی حقّا کی ایشان به‌نیایند وازعذاب ما نرهند وازعقوبت ما نگذرند.

۶۰- و بسازید وساخته دارید واراسته باشید بنی قریظه را و جـز ایشان را هرچند بتوانید از ساخت و آلات حرب وسلاح تیز، (۳۱۵) اواز نگه داشت اسبان تازی همی ترسندی بدان دشمنان خدای را اندردین، او دشمنان خویش را اندر حرب و دیگران را ازدشمنان بدون ایشان ازدیگر عرب و ازکافران دیوان وپریان. شما ندانید ایشان را ، خدای داندشان پس. او هرخواسته کشما بدهید اندر راه طاعت خدای بسلاح و اسب و ساخت حـرب تمام وادهند واشما مزد و ثواب آن، و برشما هیچ ستم نکنند .

۶۱- اگر خواهند صلح وآشتی کردن کافران بنی‌قریظه ته نیزصلح

و آشتی کردن خواه و توکّل برخدای کن اندر عهد و صلح شکستن آیشان یا وفا کردن. حقّا کی خدای شنو است گفتارهاشان را، داناست بصلح شکستن او فاداشتن شان.

۶۲- واگر این بنی‌قریظه خواهند کی بفریوند ترا بصلح کردن، حقّا کی بسنده‌ست ترا اندر دوجهان خدای بی‌همتا و بی‌هنباز بی‌زن و بی‌فرزند سزاوار آنك وی را پرستند. او آنست کی یاری کرد ترا و نیروا کرد ترایامحمّد بنیروا کردن و یاری کردن وی روز بدر(۴۱۶) او بمومنان یاران واوس وخزرج.

۶۳- او ساخت‌گار بکرد دلهای ایشان با یك دیگر بدین مسلمانی کی اگرتُه هزینه کردی هرچ برروی زمین زر وسیمست بجمله، ساختگار نکردی دلهای آیشان وایدك دیگـر، بیك خدای ساختگار کرد ایشان را وایدك دیگر، حقّا کوی قویست اندر پادشاهی و سلطانش، حکیمست اندر قضاوحکمیش.

۶۴- ای پیغامبر! آن کترا بسندست اندر دوجهان خدایست، و آن کی متابعت تُه کردند از مـومنان آوس و خـزرج و جزیشان ترا بسنده است.

۶۵- ای پیغامبر! بروزول مومنان را برکارزار کردن روز بدر، اگر بود از شما بیست مـرد مومنان شکیبا صبر کننده و حسبتی، ایشان غلبه کنند دویست کافر را و به‌آیند. واگر بود از شما صد مرد مردانه مومن مخلص، غلبه کنند هزار مرد را از (۴۱۷) کافران او به‌آیند، از بهر آنك آن کافران گروهی‌اند کنمی دانند امر و نهی وعد وعید کتاب خدای را.

۶۶- اکنون ازپس روز بدر سبك‌تر بکرد خدای ازشما وآسان‌تر بکرد، او دانست کی اندرشما سستی وضعیفی شاید بود. اگر باشند از شما

صد مرد صبر کننده وشکیبا و حسبتی، غلبه کنند دویست مرد را او به آیند. اوگر بود از شما هزار مرد مردانه، غلبه کنند دو هزار کافر را بتوفیق خدای. او خدای یار و نگه دار صابران وشکیبا آن است اندرحرب.

۶۷ـ نه سزاوار بدست هیچ پیغامبر راکبودی وی را اسیران از کافران تاغلبه دکردی اندرزمین بکشتن وخستن یعنی تابسیار کافر بنکشتی. می خواهید شما خواسته این جهانی کاسیران روزبدر را وافروشید، اوخدای می خواهد عز آن جهان، او خدای قویست بکینه کشیدن از دشمنانش، حکیمست بنصرت کردن دوستانش را. (۴۱۸)

۶۸ـ اگرنه از بهرآنستی کی قضای رفتست از خدای از پیش، کخدای حلال خواست کرد غنیمتها امت محمد را وسعادت و آمرزش مجاهدیان بدری خواست، فارسیدی فاشما اندرین کی فاگرفتید از بهای اسیران کی وافروختید عذابی وعقوبتی بزرگ.

۶۹ـ اکنون می خورید ازین کی غنیمت یافتید روز بدر حلال و پاکیزه، بترسید از خدای نگرخیانت نکنید او نه دزدید کی حقا کخدای آمرزگارست شما راکی اسیران روز بدر را وافروختید، و شخاینده، عذاب نکرد شما را ببهای ایشان فاستدن روز بدر.

۷۰ـ ای پیغامبر بگوی این راکاندر دستها شما مانده‌اند از اسیران بدر، عباس بن عبدالمطلب، اگر داند خدای اندر دلهای شما صدقی و اخلاصی نیت ایمان آوردن را، وادهد شما را بهتروفاضل تر ازین چه فاستدند ازشما اندر خویشتن واخریدن. او بیامرزد شما را، اوخدای آمرزگارست آن راکی توبه کند و ببرود، وشخاینده است بران کبرتوبه وایمان مرد.

۷۱ـ اوگرخواهند کی خیانت کنند ترا اندرایمان آوردن تاازدست ته بجهند، ایشان خیانت کرده بودند خدای را از پیش این بدست واداشتن

ایمان‌آوردن ومعصیت‌کردن. (۴۱۹) اکنون ترا یا محمّد بریشان ظفرداد و کامگار بکرد وغلبه داد واندر دست توشان‌گرفتار کرد روزبدر، او خدای داناست بدانچ اندر دلهاست ازخیانت وامانت، حکیمست اندرین کی‌حکم کرد بریشان.

۷۲ـ حقاکی آن‌کسهاکی ببرویده‌اند بمحمّد و قرآن او بیرون آمدن بهجرت از مکه بمدینه، اوکارزار اوجهاد کردن بخواستهاشان و تنهاشان اندردین و طاعت خدای وآن‌کسهاکی ماوی کردند پیغامبر را و زاد و زمین خویش پیغامبر را و یارانش را دادند بمدینه، او پیغامبر و یارانش را یاری‌کردند روز بدر، ایشان سزاوارترند بمیراث یك دیگر ولی یك دیگراند. وآن‌کسهاکبرویده‌اند بخدای و محمّد وقرآن و از مکه بهجرت بمدینه نیامدند نیست شمارار[1] از میراث ایشان هیچ چیزاونه‌آیشان را ازمیراث شما هیچ چیز، تاآنگه‌کی بیرون‌آیند بهجرت از مکه بمدینه. اوگرباری‌کردن خواهند ازشما اندرکاردین مسلمانی بردشمنان‌شان، برشما واجب است یاری‌کردن آیشان را بردشمنان‌شان مگر برگروهی‌کمیان شما و میان ایشان عهدی و میثاقی بود و صلحی‌کرده باشید، یاری مکنید‌شان برعهدیان ولکن صلح افگنید میان ایشان، اوخدای بهرچ شماکنید ازصلح وجنگ (۴۲۰) دانا و بیناست.

۷۳ـ وآنك کافران‌اند آیشان میراث خواره یك دیگر انداگرنکنید چنین، باشد فتنه اندر زمین وکشتن وخستن ومعصیتها بسیار آوفتد.

۷۴ـ وآن‌کسهاکی برویده‌اند بخدای و محمّد و قران و بهجرت بیرون‌آمدند ازمکة بمدینه او جهاد وکارزارکردند اندر راه طاعت خدای وآن‌کسهاکی ماوی‌کردند پیغامبر را و یارانش را اندرزاد و زمین خویش

۱ــ چنین است درمتن اصلی که «ر» دوم زائد بنظرمی‌رسد.

از اهل مدینه او نصرت کردند محمّد را، ایشان مومنان مخلصان مصدقان عارفان‌اند براستین، حقاکی ایشان را اندرین جهان آمرزش گناهان بود و روزی و ثوابی نیکوا اندر بهشت.

۷۵- و آن کسها کببرویده‌اند بخدای و محمّد و قرآن از پس مهاجریان پیشین و بهجرت بیامدند او بیایند از مکّة بمدینه او جهاد کردند و کنند بیاری شما وادشمنان شما ، ایشان هم از شما‌اند اندر نهان و آشکارا ، او خویشاوندان هرچند نزدیك‌تر بمیراث یافتن (۴۲۱) از یك دیگر حقتراند اندر لوح محفوظ او پدید کردن خدای و پیغامبر فریضه هریکی اندر قرآن، حقاکی خدای بهرچیزی از بشخش میراثها وصلاح شما وجزان داناست .

التوبه

مائة وثلثون[1] اية

۱ـ این ویزار شدن خـدای و پیغامبرست ازان کسها کـی عهد کرده آید و آیشان ازمشرکان عرب.

۲ـ میروید آیمن اندر زمین چهار ماه دیگر از روزعیدگوسپند‌کشان، أو بدانید ای همه کافران کشما به نخُواهید آمدن از خـدای، و نیك بدانید کی خدای عذاب خواهد کردن کافران را ازپس چهارماه بکشتن و سر بریدن ان را کبنه برود.

۳ـ واین آگاه کردنست ازخدای وپیغامبرش مردمان را روز حجّ میهین روزنحر(۴۲۲) کی خدای ویزاراست ازکافران ومشرکان أوبیزارست پیغامبرش زیشان. اگر توبه کنید ازکفروشرك او ببروید بخدای ومحمّد و قرآن ، آن بهتر شما را ازکفر وشرك . أوگر برگردید از توبه و بروش ، نیك بدانیدای مشرکان کشما هم به نه آیید ازخدای و ازعذاب وی نرهید. و مژدگان ده مشرکان عـرب را بعذابی دردناك، کشتن وسربریدن از پس چهارماه اگر بنه بروند.

۱ـ درچاپی مائة وتسع وعشرون.

۴ـ مگر آن‌کسها کی عهد کردی وایشان از مشرکان بنی‌کنانه از پس سال حدیبیه. انگه هیچ نقصان نکردند شما را وعهد شما بنه شکستند ، أو یاری نکردند برشما هیچکس را از دشمنان‌تان تمام نگه دارید صلح ایشان را تا وقت اجل نه ماه‌شان تمام شود ، حقّاکی خدای دوست دارد پرهیزگاران را ازعهد شکستن.

۵ـ چون بسر آید ماههای حَرَم (۴۲۳) فاکشتن‌گیرید آن مشرکان راکعهدشان پنجاه روزست هرکجا یاویدشان اندر حرم و بیرون حرم و ماههای حرم و بیرون‌آن او بگیریدشان اسیرشان‌کنید واستوار ببندیدشان او وادارِیدشان از زیارت‌کردن خانه مکّة. أو بنشینید از بهرایشان برراهی کشند وآیند اندر بازارگانه، اگر توبه‌کنند ازکفروشرك و ببروید بخدای و پیغامبر وقرآن و بحقّی نماز مقرّآیند، أو بپای دارند پنج نماز فریضه را و بحقّی زکاه مقرّ آیند او زکاة فریضه بدهند، دست وادارِیدشان أوراه خانه مکه و جزان‌گشاده کنیدشان. حقّاکی خدای آمرزگارست‌آن را کتوبه‌کند ازکفر و شرك و نفاق و معصیتها، و شخاینده است بران‌کبرتوبه مِرد.

۶ـ اوگرچنان بود کی کسی ازمشرکان عرب زینهارخواهد از تُه، زینهارش ده تا بشنود سخن خدای را قرآن را ، انگه وارسندش وآیمنی گاهش او مستقرّش اگر بنه برود، این از بهرآنست کایشان گروهی‌انـد نمی‌دانند امر ونهی و توحید خدای را تا بنگرند وبیندیشند و بسگالندچون اجلهاشان بسراید یا سربا مسلمانی.

۷ـ چگونه تواند بود مشرکان را عهدی و زینهاری (۴۲۴) بنزدیك خدای أو بنزدیك پیغامبرش. مگرآن‌کسهاکعهد کردید و ایشان بنزدیك مزگت حرام خانه مکة ازپس سال حدیبیه یعنی وابنی‌کنانه ، تا ایشان عهد وفا راست می‌دارند واشما، شما عهد وفاراست می‌دارید و

ایشان حقاکی خدای دوست دارد پرهیزگاران را از عهد وفا شگستن.

۸- چگونه بود شما را وامشرکان عهد وفا؟ واگرظفر یاوندبرشما نه‌نگرند ونگاه نه‌دارند اندرشما نه حق‌خدای را نگرند او نه‌حق‌خویشاوندی را نه‌حق عهد وفارا نه‌حقّ وحرمت صلح‌وآشتی‌را. خشنود می‌دارند شمارا بنسهاشان و زوانهاشان او می‌وازند دلهاشان‌آن را کمی گویند او بیشتر ایشان نافرمان و بدتنه و بی‌وفااند و بی‌حرمت.

۹- برگزیدستند ببدل‌آیتهای خدای محمّد وقرآن، خوارمایه چیز این جهانی، می‌وادارند و می‌واگردانند مردمان را از راه دین وطاعت و خدای، حقاکایشان زشت وبدکردار مردمان‌اند. (۴۲۵)

۱۰- نه نگرند ونگه نه‌دارند اندر هیچ مومن حق خویشاوندی او نه حقّ خدای و نه حقّ صلح وآشتی و نـه حقّ و حرمت عهد وفا و ایشان ستم‌گران و بی‌دادان واز حدّ خدای او پیغامبراندرگذشتگان‌اند.

۱۱- اگر توبه‌کنند ازکفروشرك ومعصیتها و ببروند بخـدای و پیغامبر و قران او مقرآیند بحقّی فریضه پنج نماز او بپای دارند پنج نماز فریضه او بدهند زکوة را اومقرآیند بحقّی زکوة، برادران شما باشنداندر دین مسلمانی. او ما پدیدار می‌کنیم آیتهای قرآن را بامر ونهی و حلال و حرام‌گروهی راکی بدانند و ببروند وباوردارند.

۱۲- اوگربشگنند سوگندان وعهد وفاهاشان را واشمـا از پس آن‌کی وفاکرده و سوگند خورده باشند، طعنه زنند اندر دین شما دیـن مسلمانی وعیب‌کنند شما را. کارزارکنید واپیش روان وسرهوایان کافران وکافری بوسفیان و یارانش ازبهرآن‌کی نیست ایشان را سوگندان و عهد وفا او حقّ و حرمت، تا ایشان وآیستند ازعهد شکستن.

۱۳- نخواهید کارزار کردن وگروهی کی شکسته‌اند سوگندان و

عهد وفاشان و َمی‌سگالیدند (۴۲۶) کبیرون کنند پیغامبر را یا ُبکشند یا از
پای واکنند اندر دارندَوه؟ أو ایشان َبی‌وفای و َبی‌حرمتی کردند واشما
نخست بار کیاری کردند بنی‌دیل راکی وایشان باشتی بودند بر بنی خزاعه
کی واپیغامبر بآشتی بودند. شما مسلمانان ازیشان َمی بشکُهَید و َمی بترسَید
زیشان؟ و خدای بسیار حقتر وسزاوارتر کی ازوی ترسَید کی شما موماندَی
اگر مُسلماذَی ازخدای ترسَید.

۱۴ـ هلاکارزار کنَید و ایشان همه را برهم کشَید تا عذاب کندشان
خـدای بدستهای شما و شُمشیرهای شما بکشتن و سربریـدن أو خوار و
بنفرین‌شان کند بهزیمت ویاری کند وغلبه دهد شمارا بر َیشان أوشفا و آسانی
آرد دلهای گروهی، مومنان را دل شاد کند بنی‌خزاعه را بریشان َروز فتح
مکة بزمانی کحلال کرد ایشان راکشتن اندرحر َم.

۱۵ـ أو ببرد خشم دلهاشان او توبه دهد خدای آن راکی خواهد
وتوبه وی بپذیرد، او خدای داناست بتوبه‌کننده و َبـی‌توبه ، حکیمست
هرحکم کی کند صواب کند.

۱۶ـ چه پنداشتَید ای مومنان کهمَیدون شمارا یله کنند او جهاد وا
کافران نفرمایند و خدای بنادیده و جداناکرده انکسها راکی جهاد کردند
ازشما ونه (۴۲۷) گَرفتند بجز خدای وبجز پیغامبرش و بجزمومنان َدوستانُ
واشنا آن وصاحب سرّان ورازداران ویاران ونگه داران ازکافران، وخدای
داناست بدانچ آیشان می کنند از نیكُ وبد.

۱۷ـ نیست مشرکان راکی آوادان کنند مزگتهای خدای را گـوای
دهندگان برپیغامبر ویارانش بکفر و َبی‌راهی ، آیشان آنندکی بـاطل گشت
هرچ آیشان اندرکافری کردند او اندراتش َدوزخ جاودانه مانده باشند .

۱۸ـ حقّاکی آبادان آن‌کس کند مزگتهای خدای راکی برویـده

بود بخدای و بروز واپسین وزنده‌کردن ازپس مرگ، أو بگزارد پنج نماز فریضه را أو بدهد زکوة فریضه را او نه‌ترسد او نه‌پرستد مگر خدای را. باشند (۴۲۸) اینان‌کراه راست یافتگان باشند.

۱۹- چرا می‌گویید کآب دادن حاجیان را او آبادان داشتن مزگت حرام را خانه مکّة را چون ایمان آن‌کس بود کبرویده بود بخدای و بروز واپسین بزنده‌کردن ازپس مرگ، وکارزارکرده بود اندر راه طاعت خدای روز بدر، برابر و یکسان نباشند هرگیز بنزدیك خدای اندرمزد و ثواب، أوخدای هیچ ثواب ندهدکافران و مشرکان را.

۲۰- آن‌کسها کی برویده‌اند بخدای و محمّد وقرآن او بهجرت بیرون آمدند از مکه بمدینه او کارزارکردند اندر دین و طاعت خدای بخواستهاشان و بتنهاشان، بزرگ‌تر است مزد و ثواب‌شان بنزدیك خدای وایشان از دوزخ رستگاران‌اند او بهشت یاوندگان‌اند.

۲۱- مژدگان می‌دهدشان (۴۲۹) خدای‌یشان برحمت و نعمت و سعادت ازنزدیك وی ورستگاری ازعذاب وبخشنودی ازیشان،اوبستانهای بهشت ایشان را اندران بهشت نعمتهای بود دایم‌کهرگزبنه رسد.

۲۲- جاودانه باشنداندران‌بهشت همیشه نه بمیرند ونه‌دبیرون‌آیند. حقّاکی بنزدیك خدای است مزدی وثوابی بزرگ و تمام آن را کبرود بخدای ومحمّد وقرآن وطاعتها بگزارد وازمعصیتها پرهیزکند وبنعمتهاشکر کند وبمحنتها صبرکند.

۲۳- ای مومنان مگیرید پدران‌تان راکی‌کافر باشند أو برادرانتان را کی کافر باشند دوستان و خویشان و یاران ونگه داران، اگر برگزیده باشندکافری را و سرای‌کفررا بر برویدن بخدای‌وپیغامبروقرآن وبرسرای مسلمانی. او هرك دوستی ویاری وپیوستگی‌کند وا آیشان ازشما اندر دین

ایشان ستم‌گران و بیدادان و کافران باشند .

۲۴- بگوی یا محمّد! اگرچنان است کپدران‌تان و پسران‌تـان و دختران‌تان أو برادران‌تان أو زنان‌تان او خویشاوندان‌تان کی بمکّه‌اند(۴۳۰) أو خواستیهای کی از دست رنج واهم برده‌آید أو بازارگانی کمی ترسید کبمدینه کساد بود بنخرند أو سرایهای أو نشستگاههای کپسندیده‌آید آن را و منی آرزوتان کند نشستن اندران، دوست‌تراند بنزدیـك شما از خدای و طاعت وی وازرسول وی وبهجرت بیامدن بنزدیك وی وازکار زار کردن اندر راه طاعتش ، چشم دارید تـا بیارد خدای عذابش را روز فتح مکّه بکشتن أو خدای ثواب بهشت ندهد فاسقان وکافران را.

۲۵- حقّاکی یاری کرد شما را خدای اندرکارزارگـاه بسیار و بخاصه روز حنین میان مکّه و طایف کی خوش آمد شما را بسیاری سپاه شما، ده هزار مرد بودند. هیچ سود و منفعت نکرد بسیاری شما بهیچیزأو تنگ گشت برشما زمین خدای (۴۳۱)بفراخی زمین، انگه برگشتید بهزیمت پشت برگردانیده از دشمن، ودشمنان‌شان چهارهزار مرد بودند.

۲۶ ـ انگه فرو فرستید خـدای دل آرمندی را برپیغامبرش و بـرمومنان أو فرو فرستاد لشگرهای کنه دیدی شما آن را ، فریشتگان را یاری کردن شمـا ، او عذاب کردکافران را بکشتن و بهزیمت ببردن ، گروه مالك عوف و کنانه ثقفی را . و آن است پاداشت کافـران اندرین جهان .

۲۷- انگه توبه دهد خدای ازپس‌کارزار وهزیمت بران کی‌خواهد وتوبه‌شان بپذیرد، أوخدای امرزگارست آن راکتوبه کند و شخاینده است بران کبرتوبه مرد.

۲۸- ای مومنان حقّاکی کافران پلیداند نگرپیرامون مزگت حرام

نگردندا ازپس این سال کخدای ازیشان بیزارگشت روزنحر ، اوگر می‌ـ ترسید از درویشی، زود بود (۴۳۲) کبی نیاز کند شما را خدای بروزی و نعمت خویش از بازارگانی بکربن وایل، اگر خواهد. حقا کی خدای داناست بروزیها شما، حکیمست اندرآنچ برشما حکم کرد.

۲۹ـ کارزار کنید وازان کسها کنابرویده باشند بخدای او نابرویده باشند بروز رستاخیز أوحرام ندارند انچ حرام بکردست خدای وپیغامبرش، فرمان بردار نباشند بدین خدای دین مسلمانی ازان کسها کی ایشان را داده‌اند توریت وانجیل یعنی واجهودان وترسا آن، تا بدهند گزیت را بنقد وایشان خوار وناشکوه .

۳۰ـ أوگفتند جهودان مدینه : عزیز پسر خـدای است ، اوگفتند ترسا آن نجران: عیسی پسرخدایست، آنست گفتار ایشان بزوانها و نسهاشان (۴۳۳) می‌مانندی کنند گفتارهـای آن کافران راکبمردستند ازپیش آیشان یعنی کافران مکه گفتند : اللات والعزی و مناة دختران انـد و همچنین گفتند جهودان . بلعنت بکـردست ایشان را خدای . چگونه بـرگردانیده‌اند از حق .

۳۱ـ گرفتستند دانشمندان‌شان را یعنی جهـودان أورهبان‌شان را خداوندانی بجز خدای نپرستیدندی ایشان را ولکن اندر ناپسند خـدای فرمان بردندی ایشان را ، أو عیسی پسر مریم را بخداوندی گرفتندی ، أو نه فرمودستند ایشان را اندرهمه کتابها مگر کبرویده باشند أو فرمان بردار باشند یك خدای را. نیست هیچ کس سزاوارآنك وی را پرستند مگرآوی، پاکاخدایا ازانچ وی را می‌همباز گویند .

۳۲ـ می‌آن خواهند کی فروکشند نور خدای را أو بـاطل کنند دین خـدای را بنسهاشان و زوانهاشان و بر نـه ایستد خدای را مگـر

کی تمام‌کند نورش را و آشکارا کند دینش را دین مسلمانی‌را، اوگرچه دشخوار دارندکافران. (۴۳۴)

۳۳- آوی آنست کبفرستاد رسولش را محمّد بقرآن وایمان اودین حق دین راست دین اسلام وشهادة ان لااله‌الاالله محمّد رسول‌الله، تااشکارا کند دین مسلمانی را بردینها همه ، واگرچه کراهیت دارند مشرکان و کافران .

۳۴- ای مومنان بخدای و محمّد و قرآن ، حقّا کی بسیاری از دانشمندان‌جهودان ورهبان ترسا آن می‌خورندخواستهای مردمان برشوت وحرام اومی‌وادارند ازدین و طاعت خدای او آن‌کسها کی اندر فهل نهند زرّ وسیم را اوبنه دهندآن را او زکوة فریضه وصدقه واجب نه‌گزارند اندر طاعت خدای، مژدگان ده ایشان را بعذابی دردناك.

۳۵-آن روز کی بتاوند اوگرم بکنند (۴۳۵)آن‌گنج را از زرّ و سیم اندر اتش دوزخ تا آتشین‌گردد ، پس داغ‌کنند بدان زرّ وسیم‌گنج پیشانیهاشان را و پهلوهاشان را او پشتهاشان را، این آنست کی اندرگنج نهاده بودی خویشتن را، بچشید آنچ اندرگنج و فهل کردید زگاه فریضه بنگزاردید.

۳۶- حقّا کی شمار آن ماهها کی‌گردش سال زکوة و جزان بدان بود بنزدیك خدای دوازده ماه بودست نبشته اندر لوح محفوظ آن روز کبیافرید هفت‌آسمان را و هفت زمین را . ازین دوازده چهار ماه حرام است ، رجب و ذوالقعده و ذوالحجّه و محرم . این شماریست راست ، نگریدستم نکنید و بی‌دادی مکنید اندرین‌چهارماه برخویشتن و برمسلمانان، اوکارزارکنید وامشرکان همه بجمله هم‌خند وساخته، همچنان (۴۳۶) ایشان‌کارزارکنند واشما همه بجمله هم‌خند ساخته. او بدانید واگه باشید

ای مسلمانان کی خدای اویار ونگه دار وا پرهیزکارانست ازکفر وشرك و معصیتها و عهدُ وفاشکستن وکارزار کردن اندرماههای حرام.

۳۷- حقّا کی تاخیرکردن محرّم واصفر زیادتیست اندر معصیتهای کفرذی‌راه میکنند بدان‌کافران ومشرکان حلال دارند محرّم را یك سال، غارت کنند و حرب کنند . او حرام دارند آن را دیگرسال، حربُ و غارت نکنند . تا درست وراست ساخته باشند شما را چهار ماه بشمار انچ حرام بکردست خدای‌می بحلال دارند آنچ‌حرام بکردست خدای آراسته‌کردستند ایشان‌را زشت کردارهاشان اوخدای هیچ‌ثواب ندهد مُردمانی‌راکی‌بخدای و پیغامبروقرآن کافر باشند، حلال خدای را بحرام‌گیرند و حرام خدای را بحلال‌گیرند.

۳۸- ای مومنان چه بودست شما راکه هرگه‌کی گویند شما را بحرب تبوك بیرون روید وا پیغامبراندرطاعت خدای بغزو وجهادکافران، (۴۳۷) گرانی‌کنید بنشستن برزمین پسندیدی وخشنود بودی بزندگانی این جهانی ازآن جهانی. نیست منفعتهای این جهانی اندران جهانی مگر‌اند کمایة[1] بنماند.

۳۹- اگر نبه شید واپیغامبر بغزوتبوك، عذاب‌کند شما را عذابی دردناك اندرین جهان وآن جهان او بدل‌کندگروهی را جدا زشما اوفرمان بردارترزشما و هیچ بزند نکنید وی را بهچیز ، او خدای برهرچیزی از عذاب کردن اندران جهان و بدل‌کردن و عقوبت‌کردن اندرین جهان تواناست.

۴۰- اگر یاری نکردید محمّد را بشدن با وی بغزوتبوك ، خود یاری‌کردش خدای آن وقت‌کی خواستند بیرون‌کردن وی راکافران مکّة

۱- کذا .

دویم دوتن پیغامبر و بوبکر صدّیق آن وقت کهردو اندر غارکوه بدند و آن وقت کمی گفت پیغامبر یارش را هیچ اندوه مدار (۴۳۸) کحقاً کی خدای یار ونگه دارماست. بفرستاد خدای دل آرمندیدن از نزدیك خویش بر پیغامبرش او یاری کرد وی را روز بدر و روز احزاب و روزحنین بلشگرهای کشماندیدی آن فریشتگان را، و بکرد سخن و دین کافران را فرو مایه‌ترین وغلبه کرده‌ترین و نگوهیده‌ترین دینی، اوسخن خدای ودین خدای آن بزرگ‌تروستوده‌تر و غلبه کننده‌تر. او خدای قویست بکینه کشیدن از دشمنانش، حکیمست بنصرت کردن دوستانش را.

۴۱- بیرون روید بغزوتبوك برنا آن وسبکان و توانگران اوپیران وگرانان و درویشان، اوکارزار کنید بخواستهاتان او تنهاتان اندر طاعت خدای، آن جهادکردن بهتر بود شما را از نشستن اگرشما بدانید.

۴۲- اگر بودی غنیمتی نزدیك اوسفری و راهی آسان همه واته بیامیندی ولکن راه تبوك دورودشخوار راهیست بریشان (۴۳۹) و زود بودکی سوگندان خورند بخدای عبدالله بن ابی وجدّبن قیس ومعتب بن قشیر و یارانشان کبغزوتبوك نیامدستند ، اگر توانستمی اوزاد و راحله او زاد وراحله داشتیمی حقّاکی بیامدیمی واشما بغزوتبوك ، می‌هلاك کنند خویشتن را اندرین جهان و بآتش دوزخ بسوزند بسوگندان دروغ اندران جهان. او خدای می‌داندکی ایشان می‌دروغ گویند .

۴۳- اندرگذاشت خدای ازته یا محمّد، خود چرا دستوری دادی ایشان را تا پدیدار آمدی ترا آن کسهاکی مخلص و راست گوی‌اند اندر بهانه‌شان، اوبدانستی دروغ زنان را .

۴۴- دستوری نخواهند از ته از پس غزوتبوك آنك برویده‌اند به خدای او روز واپسین نهان و آشکارا کی کارزار بکنند بخواستهاشان او

تنهاشان او خدای داناست بپرهیزگاران ز کفر وشرك و معصیتها .

۴۵ـ حقّا کی از تو دستوری آن کس خواهند کی بصدق واخلاص نابرویده باشند بخدای ومحمّد وقرآن وبروز واپسین اندرسّر ، (۴۴۰) او پرشك بود دلهاشان ، ایشان اندرشك‌شان کور و کنست متحیّر می‌گردند .

۴۶ـ او گر بخواستندی آمدن واده بغزوتبوك ، بساختندی آمدن را ساختنی از ستور و سلاح وزاد وراحله . بیك نوایست خدای را آمد شدشان واده بغزوتبوك ، واداشت ایشان را اوگفتند بنشینید و ازین واپس ماندگان .

۴۷ـ اگر بیامدندی واشما نه فزودندی شما را مگر بتری و تباهی وبددلی، اوشتران اندر تاژ آو گندندی میان شما ، جستندی بژر و فتنه و اندر شما جاسوسان‌اند ایشان را ، او خدای داند منافقان را عبدالله‌بن ابی ویارانش را .

۴۸ـ حقّا کی ایشان بسیار بجستند بژر و فتنه از پیش غزوتبوك (۴۴۱) وکارهای نو برهم‌شوریدند تا بیامد حق دین مسلمانی اوآشکاراگشت کار خدای وایشان می‌دشخوار داشتند .

۴۹ـ و ازمنافقان کسست کمی گوید جدبن قیس ، دستوری ده مرا تا بنیایم بغزو تبوك، اومرا درفتنه کنیزکان و می مه افگن کمن بس چشم رزدم، حقّا کی ایشان اندر کفر نهان ومنافقی اوفتاده‌اند ، و حقّا کی دوزخ گرداندرخواهد آوردن وگرفتن کافران ومنافقان را روز قیامت .

۵۰ـ اگررسد ترا یا محمّد فتحی وغنیمتی و نیکوی چنانك روز بدر، اندوهگن‌بکندشان واگررسدترا مصیبتی وکشتنی وخستنی وغارتی و هزیمت چنانك روز احد ، گویند منافقان عبدالله‌بن ابی و یارانش ما و ابراسته بودیم کارخویش ازپیش‌این مصیبت، اوبرگردند از غزو و جهاد

کردن و ایشان شادی می‌کنند بدانك پیغامبر و یارانش را رسیده بود روز احد .

۵۱- بگوی یا محمّد منافقان را نه رسد مارا مگرانچ قضا کردست خدای مارا ، اوی است یارونگه‌دارما اوی حقتر بما ازما واز همه خلق. (۴۴۲) أوبرخدای توکل وایدکردن مومنان را .

۵۲- بگوی یا محمّد منافقان را هیچ چیز چشم می‌داریدبما مگر بیکی ازدو نیکوترین یا نعمت وفتح ونصرت وغنیمت ، یا کشتن وحرب و جراحت وشهادت ؟ أو ما چشم می‌داریم شما راکی فارساند فا شما خدای غذابی از نزدیك وی ، شما را نیست کند، یا بدستهای ما بشمشیرسر بریدن . پس شما چشم داریدکما واشما چشم دارندگانیم هلاك شما را .

۵۳- بگوی یامحمّد منافقان را بدهید خواستهاتان بخوش منشی یا بستم وکراهیت و ناخواست و ازبیم کشتن ، نه‌خواهند پذیرفتن از شما از بهر آن کشما هستی مردمانی نافرمان واندر سرکافر ومنافق .

۵۴- وانه داشت ایشان‌راکی بپذیرفتندی ازیشان هزینهاشان‌مگر آنك ایشان کافراند بخدای وپیغامبرش اندر سرّ، أونیایند بنماز (۴۴۳)مگر کایشان کاهلان باشند و ایشان نفقه نکنند اندرسبیل خدای‌کنه ایشان را کراهیت آید اندران .

۵۵- نگرخوش نیایدا ترا بسیاری خواستهاشان أو نه فرزندان‌شان اندرین جهان کمی آن خواهد خدای کعذاب کندشان بدان اندر زندگانی این جهان أوبراید جانهاشان وایشان‌کافران باشند.

۵۶- او سوگند می‌خورند بخدای عبدالله‌بن ابی ویارانش کایشان از شمااند ، واشمااند اندر نهان و آشکارا ، أو ایشان نه از شمااند اندر نهان وآشکارا، بیك ایشان مردمانی اندکی ترسند ازشمشیر شما .

۵۷- اگـر یاوندی پناهی یا غارهای کوهها یـا سمها انـدر زمین ، واگریزندی و ازنجا وایشان سرکش و بدخو و نستوه و نافرمان و بدسازند.

۵۸- و از منافقان کسست ، ابوالخواص و یارانش می طعنه زند ترا اندر بشخش صـدقها ، می گویند کی راست می نه بخشد اگر (۴۴۴) دهندشان ازصدقها مشتی نیك خوش منش و خنسند باشند. واگر نه دهندشان ازصدقها مشتی نیك ، ایشان خشم گیرند بشخش بنه پسندند .

۵۹- او گر ایشان یعنی منافقان خشنود باشندی او بپسندندی انچ داده باشدشان خدای و پیغامبرش ازصدقها، اوگفتندی بسندست ما راخدای. زود بود کی دی نیازی دهد ما را خدای ازفضل وروزی و نعمت خویش او پیغامبرش بعطادادن . حقا کما فاخدای خواهش کنیم بهترشان بودی .

۶۰- حقا کی صدقها درویشان اصحاب صفه راست او درویشان گرنده راست او سانندگان صدقات راست و دواخته دلان راست بعطا ، بوسفیان ویارانش را نزدیك پانزده مرد را از منـافقان کپیغـامبر ایشان را چیزی می دادی از صدقات تا دلشان وا اسلام بیارامد ، او اندرآزادکردن بندگان مکاتب ، اووام ورامدگان راست اندرطاعت خدای و انـدرسبیل و طاعت خدای مجاهدیان ورباطیان و اندر کارمیهمانان و غـریبان وراه روان راست ، این بشخشیست از خـدای این هشت گروه را او خـدای داناست (۴۴۵) او حکمیست .

۶۱- وازمنافقان حدام بن خالد و اوس بن قیس وسماك بن یزیـد و عبدبن مالك ، آن اندکمی رنجه دارند پیغامبر را مـی بیازارند بطعنه و دشنام، اوفادك دیگر می گویند اوی هونیوش است هرچ گوییم بشنود و باور کند. بگوی یا محمد کـی هونیوش بود بهتربود شما را او هونیوش نیکی و نیکوی وراست نه دروغ ، برویده است بخدای بصدق واخلاص،

اوراست‌گوی دارد مومنان را او باوردارد ورحمتی ونعمتی‌است ازعذاب آن را کبرویده‌اند از شما دهانُ و آشکارا . وان کسها کی رنجه دارند و بیازارند پیغامبر خدای را بوایستادن از وی اندر غزو تبوك ، جلاّس بن سُوَید و سماك‌بن عمر و محشی‌بن حمیر ویاران‌شان ، ایشان راست عذابی دردناك اندر دوُجهان.

۶۲- مَی سوگند خورند بخدای شمارا تا خشنود بکنند شما را بوا ایستادن ازغزوتبوك ، او خدای وپیغامبرش سزاوارترکی خشنودش بکردندی اگرمصدّق اندی اندر ایمان‌شان .

۶۳- نه مَی‌دانند جلاّس و یارانش کهرك مخالفت‌کند واخدای و پیغامبرش اندر سرّ اوراآتش دوزخ بود، (۴۴۶) جاوید اندران دوزخ باشند ، آنت عذابی بزرگ او نفرینی سهمگن و عقوبتی سخت .

۶۴- مَی‌ترسند منافقان عبدالله بن ابی ویارانش‌کی فروفرستند بریشان سورتی‌کاگه‌کندشان‌بدانچ اندردلهاشان ازمنافقی، بگوی‌یا محمد! و دیعدبن‌حدام‌را وجدّبن قیس‌را وجهیربن جمیررا افسوس مَی‌کنید‌بمحمد وُقرآن کی حقاّکی خدای اشکارا بخواهدکردن آنچ شما مَی‌زان ترسید وزان می شگُهید، وآن پنهان مَی دارید ازمحمّد ویارانش.

۶۵- اوگرپرسی ایشان را یا محمّدکه ازچه مَی‌خندید ! حقاّکی گویندکی ما حدیثی مَی‌کردیم ازکاروان او بازی مَی‌کردیم وایك دیگر . بگوی یا محمّد ! بخدای او قرآن و پیغامبرش شما مَی‌افسوس کردید وُکنید .

۶۶- هیچ عذر وبهانه مآریدکی‌کافرگشتید از پس ایمان‌آوردن‌تان . اگر عفوُکنند ازبرخی از بهرآنك وی افسوس نکرد ولکن وایشان بخندید ، عذاب‌کنند دیگران را بدان‌کی ایشان بودند (۴۴۷) .....

یونس

۲۲- .....[1] مَوج از هرجایگاهی ، وبیقین بدانند کایشان را گرد اندر اوردند کهلاك کنندشان . بخوانند خدای را پاکیزه دارندگان وَی را طاعت و دُعا. حقّاکی اگربِرهانی ما را ازین بیم وهراس وهول باد سخت ومَوج، حقّاکما باشیم ازبرویدگان بخدای ومحمّد وقرآن، وازشکرکنندگان نعمت وازگزارندگان طاعت وازپرهیزندگان معصیت باشیم .

۲۳- چون بِرهاندشان ازباد سخت وهَول مَوج وبیم هراس غرقه شدن، همیدون ایشان بِی دادگری وستم کردن وگردن کشیدن اندرگیرند اندرزمین بناحق. ای مُردمان حقاکاین بیدادی وُستم کردن وگردن کشیدنو بزرجستن شما برخُویشتن وبرِیك دیگرتان همه ازبهربرخورداری زندگانی نزدیك ترنیست ، برسد وبنه ماند. انگه وانزدیك ما بود وا گشتن شما از پس مرگ، ما خود بگوییم فاشما وآگه کنیم شما را بهرچ شما کرده باشید وگفته باشید وخواسته باشید ازنیك وبد .

۲۴- حقاکی مثل زندگانی این جهان اندرباقی مانـدن وبرسیدن

۱- ازاواسط آیه ۶۶ سوره توبه تا اینجا ازمتن ساقط است .

چون آب بارانیست کبفرستیم آن را (۴۴۸)از آسمان، اندرامیزد بدان آب باران گیا و کشت ودرختان و مُیوها وترهـای زمین زانچ خـورند مردمان زدانها و مُیوها، وزانچ چارواپان خورند. تا آنگه کی گرفته بود زمین نیکوا زینتش و آراسته گرددصرخ وزرد وسیه وسپید ولعل،گوناگون ورنگارنگ. وچنان دانند وچنان پندارند برزگران وبنداران آن زمین کایشان قادروتوانا گشتند بران غلّهای آن برکوبد بران غلّهای آن عذاب ما وعقوبت مابادی بارانی صاعقی تگرگی بشب یـا بروز تباه کند آن را. بکنیم آن همـه را خُورد مُورد چون سپارید درووده. چنان کی خود پنداری کهرگز آن نبودست دی . همچنین پدید می کنیم آیتهای قرآن راگروهـی راکاندیشه کنند اندر فنای این جهان وبقای آن جهان .

۲۵ـ او خدای می واخواند خلق را بتوحید وا بهشت خدای، و راه راست می نمایدان راکخواهد وارا‌هی راست، دین مسلمانی . (۴۴۹)

۲۶ـ آن کسها راکبخدای ومحمّد وقرآن برویده باشند بصدق و اخلاص و طاعتها گزارده وز معصیتها پرهیز کرده وبنعمتها شکر کرده ودر محنتهاصبر کرده، بهشت بود و کرامتها وثوابهای بسیار وافزون دیدارخدای وخشنودی خدای کازهمه بزرگ تر، اونه رسد برویهای ایشان هیچ سیاهی و تُروشی وفروضی وزشتی، اونه هیچ خواری. ایشان بهشتیان باشند، ایشان اندر بهشت جاودان باشند .

۲۷ـ وآن کسها کی کفر ومعصیتهـای کبایر،کرده باشند ، پاداشت کفروکبایر آتش دوزخ باشد سزاواندر خور آن، بپوشد ایشان راخواری وناشگوهـی، وتُروش روی وسیاهی وفروضی ، نباشد ایشان را از عـذاب خدای هیچ یارونگه‌دار ورهاننده او وادارنده . وازان ماند کبر پوشیده و برکشیده باشند برویـهای ایشان بر تاریکیهای شب تاریـك سخت تاریك

ایشان دَوزخیان باشند، ایشان اندر آتش دوزخ جاوَید باشند .

۲۸ـ وآن رَوز کی برانگیزیم کافران را و معبـودانشان را همه بجمله، انگه گَوییم (۴۵۰) آن را کبَخدای هنبازگرفته باشند جای نگهدارَید شما اُومعبودان وهنبازانتان. جداکنیم میان مشرکان ومعبودانشان گویند ما اینان را پرستیدیم، گَویند معبودانشان : شما هرگزما را نهپرستیدَی و مـا شما را نفرمودیم. مشرکانگَویند : ما بامرشما شما را پرستیدیم .

۲۹ـ خدای گواه بسندست میان ما ومیان شما . حقاکـی ما را از پرستیدن شما هیچ اگاهی نبدست ونیست .

۳۰ـ اندران وقت واندران جایگاه برخَواند[1] و ازپس آن رود هر کسی نَیك وبدکازپَیش کرده بَود وگفته و خـواسته بود از نیكُ وبد اُو وا گرداننـدشان وانزدیك خدای، خداوند ایشانکوی حقترست بایشان ومعبود بحق وعدل اویست. وگم شد وباطل شد وناچیزشد وبـد شد ازیشان هرچ ایشان درَوغ ودراو ازخُویشتن ساخته باشند .

۳۱ـ بگَوی یا محمّد کافران اهل مکّه راکی رَوزی میدهد شمـا را ازآسمان باران واززمین بگیا وکشت ومیوها ؟ یاآنکیست کپادشاهست کیگَوش شنوا آفریند وچشمها بینا آفریند، اُوکه بَیرونآرد (۴۵۱) زنده را ازمرده بچه را ازنطفه ومرغ را ازخایه وخَوشه را ازدانه ، وبیرونآرد مرده را ، نطفه را ازنرّ ومایه، وخایه را از پرنده ودانه را از خَوشه ؟ اوکه تدبیرکند کارهای بندگان را ؟ گَویند : این همه خدایکند . پس بگَوی یا محمّد ! پس ازوی بنه ترسَید بصدق واخلاص بوی بنه بروید ؟

۳۲ـ آنست یَك خدای بَیهمتا و بَی هنباز بَی زن و بَی فرزند

۱ـ « برخواند » در اصل متن درترجمهٔ «تَبْلُوا» استکه بنظر میرسد مترجم با «یَتْلُوا» اشتباهکرده است .

سزاوار آنك وی را پرستند، افریدگارشما آویست حق کهرچ گوید و کند و فرماید همه حق بود. چه بود ازپس حق وراستی مگر گم شدگی و کوری و بی‌راهی. چگونه‌تان می‌سر برگردانند از برویدن بصدقُ واخلاص بدان خدای کاین همه نیکواکاری اوکردست ؟

۳۳ـ همچنین واجب گشت سخن خدای تَه بعذاب کردن برین کافران کی اشکارا می‌ستیزه کنند و فرمان خدای و پیغامبر وقرآن نه برند کایشان بصدق واخلاص بنه خواهند برویدن .

۳۴ـ بگوی یا محمّد! ازین معبودان شماکافران هیچ هست کسی کخلق را ازنیست اندرهست آرد انگه ذوزنده واکند روزقیامت ؟ بگوی یا محمّد! آن خدایست‌کی ازنیست اندرهست آرد خلق را انگه ذوزنده واکند اندران جهان ، چگونه‌تان می برگردانند ؟

۳۵ـ بگوی یا محمّد ! هست ازاین معبودان تان (۴۵۲) کسی کراه راست نماید بحق ؟ بگوی یا محمّد ! خدای نماید راه راست بحقّ ، آن کس کی آو راه راست نماید فاحق آوسزاوارتر وحق‌ترکی وی را پرستند اوی را فرمان برند یا ان کی هیچ چیز راه فانه داند مگر کش فانمایند و فا آموزند و فاوابرند ؟ چه‌تان بُدست چگونه حکمیست کشما می کنید؟

۳۶ـ اونمی‌پرستند بیشترشان بتان را مگربااندیشه دل و شك و دُو گمانی، حقاکی اندیشه دل و شكُ ودُوگمانی هیچ بی‌نیازی ومنفعت نکند از حق بهیچیز، حقا کی خدای دانا وبیناست بدانچ آیشان می کنند و می‌گویند و می سگالند .

۳۷ـ واین قرآن نه‌آنست کی فاتوان ساختن وبتُوان‌گفتن وبتوان آوُردن ازنزدیك جدا زخدای ، بیك این درست وراست وموافق است و ازآن‌کتابها کی ازپیش این بودست ، توریت وانجیل وزبورو دیگرکتابها

بتوحید وصفت محمّد ، اوپدیدارکردن قرآن است بحلال و حرام و امرو نهی . هیچ شك نیست اندران ازآفریدگارهمه خلق . (۴۵۳)

۳۸- می‌گویند : پیغامبر این قرآن را از برخویش فاساختست ، بگوی یا محمّد ! شما نیز بیارید وفا سازید یك سورت همچنین قرآن ،او بخوانید و یارمی خواهید هرکرا توانید و می پرستید بجدازخدای اگر شما می راست‌گوید کمحمّد این قرآن از خویشتن می‌فاسازد .

۳۹- نه‌کمی دروغ خوانند وبدروغ دارند قرآن کهنوزهمه بندانستستند وپدید نیامدست‌ایشان را عاقبت وسرانجام امرونهی وعد وعید قرآن اندران جهان، همچنین بدروغ داشتند کتاب ورسول را آن کسهاکاز پیش آیشان بدند. اکنون اندرنگریا محمّدکی چگونه بدست اخرکارو سرنجام‌کافران و مشرکان ؟

۴۰- وزین‌کافران وجهودان کسست کیبرود بمحمّد وقرآن وزیشان کسست کی‌بنخواهد برویدن، وخدای ته به‌داندکافران ومشرکان وجهودان وترساآن ومنافقان راکی‌که بخواهد برویدن وکه بنه خواهد برویدن .

۴۱- واگربدروغزن دارند ترا یا محمّد، بگوی یا محمّد! مراست کاروکردارمن ودین ودیانت من اوشما راست‌کاروکردارودین ودیانت‌شما (۴۵۴) شما بیزارید ازانچ من می کنم وگویم وخواهم او من بیزارم از انچ شما می کنید ومی گوی ومی‌خواهی شما را وامن کارنه او مرا وا شما کار نه .

۴۲- وازین جهودان و مشرکان کسست کی می‌فانغوشد قرآن خواندن ترا برغلّ وغش و عداوت دل ، تو یا محمّد بشنوندی کرّان را و گرچه ایشان هیچ خرد راکارنفرمایند او بنه دانند وبنه خواهند برویدن .

۴۳- وزین‌جهودان ومشرکان کسست کمی نگردبته ، ته‌یا محمّد !

راه راست نمای کَوران را وگر چه ایشان فانه بینند فاحق و راه راست .

۴۴- حقا کی خدای ستم نکند بر مُردمان بهیچیز ، بیك مردمان برخُویشتن ستم کنند بکفروشرك و نفاق ومعصیتها.

۴۵- وآن رَوز کبرانگیزیم جهودان را وترساآن را وگَورگان را، چنان پندارند کی درنگ نکِرده باشند مگریك ساعت از رَوز، یك دیگر را وادانند اندران وقت ، زیان‌کارشدند آن کسها (۴۵۵) کبدرَوغ داشته‌باشند زنده‌کِردن اندران جهان ، وایشان نباشند راه راست یافدگان[1] ازکفروشرك وبَی راهی .

۴۶- اُوگربنماییم ترا یا محمّد برخَی زانچ مـیِ‌وعده کنیم‌شان از عذاب یا واپیش بریم ترا بَیشتر زانك‌کفا ایشان نماییم آنچ‌شان مَی وعده کنیم ، وانزدیك ما واید آمدشان ازپس مرگ. انگه خدای گواست برانچ ایشان مَی کنند ازنیك وبد .

۴۷- و هراهل دینَی را پیغامبَری بُدست کی بیامدَی رسول‌شان داوری بگزاردندَی میان آیشان و مـیان پیغامبرشان بهلاك‌شان و رستگاری پیغامبروبریشان ستم نکردندَی .

۴۸- واینان مَی‌گویند وآن امتّان مَی‌گفتندَی : کذ[2] خواهد بودن این وعده‌کما را مَی‌کند ، اگرشما راست‌گویانَید ؟

۴۹- بگوی یا محمّد ! مَی نتوانُم خویشتن را بزندَی واداشتن و نه منفعتی فاکشیدن مگرانچ خواهد خدای ازواداشتن زیان وردُ و محنت ودادن نعمت ورحمت . هرگروهَی را وقتَی و مهلتَی است‌کی بیامده بَود (۴۵۶) وقت هلاك‌شان نه ازپس وقت بماند یك ساعت اُونه از پیش وقت

۱ـ یافدگان : یافتگان ۲ـ کذ : کی

بیَك ساعت زودترهلاك شند .

۵۰- بگوی یامحمّد اهل مکّه را: چه گَوِیَید اگربگیرد شماراعذاب وی بشبیخون یا بروز روشن؟ بچه مَی شتاب زدگی کنندکافران ومشرکان؟

۵۱- گفتند : تا ببرویم انگه کی عذاب برشما کَوفته بودبخواهَید برویدن بعذاب خدای اکنون مَی ببرویَد و شما بداب عذاب مَی‌شتاب زدگی کردی ازپیش این .

۵۲- وانگه‌گویند آن راکی کافران ومشرکان‌اند، بچشَید عذاب جاودانه را، پاداشت ندهند شما را مگربدان کی شماکردستَید وگفتستید و سگالش‌کردستَید اندردنیا ؟

۵۳- از تـه می‌پرسند این‌کافران ومشرکان یا محمّد ! درست و راست هست این قرآن ؟ بگَوی یا محمّد : هست اُوبحق آفریدگارمن کاین قران حق است ودرست و راستست ، وشما چنین قران نتوانیدگفتن او ز عذاب خدای نتوانَید رستن اگربنه برویَد .

۵۴- واگر(۴۵۷) هرکسی راکی‌کافُرباشند هرچ اندرزمین هست اورا بود خاصه فدآ خُویش‌کند ازوی نه‌پذیرند اوپنهان‌کنند مهتران و سرهوایان پشیمان خوردن از فرومایگان ، آن وقت‌کی ببینند عذاب را و داوری بکنند وحکم برانند میان ایشان و میان فرومایگان بداد و عدل ، و بریشان ستم نکنند ازنیکیهاشان بنه‌کاهند واندربدیهاشان بنفزایند .

۵۵- حقّاکی خدای راست هرچ اندرهفت اسمان وزمینست از خلق وعجایب ، حقّاکی وعده خدای حق است وراست وبودنیست ، ویك بیشترایشان نه‌دانند وباورندارند .

۵۶- اوی زنده‌کند روز قیامت، اوبمیراند اندرین‌جهان، وانزدیك وی برندتان از پس مرگ.

۵۷- آی مُردمان مکّه آمد شما را نهیَ وپندی یعنی قرآن بزرگوار

ازآفریدگارتان و بیانی و آسانی و پاکیزه‌کردنی آن راکی اندردلها بود از غلّ وغش وحسد ونکوة ونفاق وبخل وزیغ وکبر وعجب وکوردلی وآنچ بدین ماند، اوراه راست ازبی راهی (۴۵۸) ورحمتی از عذاب مومنان را بخدای ومحمّد وقران .

۵۸- بگوی یا محمّد ! بفضل خدای وبرحمت وی آمد شما رااین قرآن ، بدین قرآن ومسلمانی شادی کنیدای مسلمانان این قرآن و مسلمانی بهترازانچ این کافران گرد می‌کنند ازخواستها .

۵۹- بگوی یا محمّداهل مکّه را، چه‌گوییدِ آنچ فرستادست خدای شما را ازروزیِ از کشت وبرزواشتران وگاوان وگوسپندان وبزان،بکردید ازان برخی حرام برزنان منفعت آن یعنی بحیره و سایبه وصیله وحام ، او حلال مردان را . بگوی یا محمّد ! خـدای فرمودست شما را یا برخـدای دروغ گویید ؟

۶۰- اوچـه می‌پندارند وچـه می بدوسند این کسها کسی دروغ سازند برخدای دروغ روزقیامت. حقاکی خدای خداوند فضل ومنّتست برمردمان ، بیك بیشتر ایشان می‌شکر نکنند وبنه بروند .

۶۱- اونباشی یا محمّد انـدر هیچ کار (۴۵۹) اونه خـوانی ازین قرآن هیچ سورت اونه‌کنید هیچ‌کار نیك وبـدکنه ما برشماگـوا اودانا و مطّلع باشیم ،کشما اندر خواندن قرآن وکردن وگفتن واندیشه و سگالشها باشی. اوغایب نه بود ازخدای ته هیچیز همسنگ مورکی‌خورد اندرزمین ونه اندرآسمان او نه‌کهتر ازان اونه مهتر کـنه آن همه اندر لوح محفوظ نبشته است .

۶۲- حقّاکی آنك دوستان خدای باشند برویدگان بخدای ومحمّد و قرآن گزارنـدگان طاعت خدای و پرهیزگاران از مـعصیت خدای شکر

کنندگان نعمت خدای صبرکنندگان درمحنت ، نه بیم‌بود بریشان از عذاب کپَیش آیشان آید ، ونه ایشان اندوهگن باشند بر آنچ واپس یله کنند

۶۳- آن کسهاکی برویده باشند بخدای ومحمّد وقرآن وایشان پرهیزگاران باشند ازکفر و شرك ونفاق وکبایر و معصیتها .

۶۴- ایشان را بود مژدگان بخوابهای نیکوا امیدوار اندرزندگانی این جهان واندران جهان ببهشت جاودانه ورضای خدای، (۴۶۰) هیچ‌بدل نتوان‌کردن سخنان خدای را اندر دُو جهان ، آنت رستگاری بزرگوار از دوزخ جاودانه رسته اوبهشت جاودانه یافته .

۶۵- و اندوهگن مکندا ترا یا محمّد گفتار آیشان وبدروغ زن داشتن ایشان ترا کحقّاکی عزّت ومنعت وقدرت خدای راست همه ، نه ایشان را . اوی است شنواگفتارایشان را داناست بکردار ایشان .

۶۶- حقاکی خدای راست هرك اندراسمان وهرك اندر زمین‌است چنان‌کی خواهد مَی‌دارد حال بحال مَی‌گرداند، او نه فرمان خدای‌وپیغامبر وقرآن می‌کنند ان‌کسهاکمَی خوانند و مَی‌پرستند بجز خدای هنبازان و برخوران ومعبودان وبتان را ، فرمان‌بردار هیچ‌کس نه‌اند مگرفرمان‌بردار اندیشه وهوای وخواست وایست دل خویش بشكّ و دُوگمانی، او نه‌اند ایشان سرهوایان ومَهتران مگردروغزنان .

۶۷- خدای انست کبیافرید شما را شب تاریك تا بیارامَیداندران و روز را روشن ، اندرین آیتها وعلامتها وعبرتها وحجّتها وبرهانهاست (۴۶۱)گروهی راکی بشنوند آیتهای قرآن را وفُرمان برند امرُ و نهی و پندهای آن را .

۶۸-گفتندکافران مکّة : گرفت خدای فرزند؟ پاکاخدایا اززن و فرزند وهمتا وهنباز وبی‌نیاز است اززن وفرزند وهمتا وهنباز، توانگراست

وبی‌نیاز اوراست هرچ اندرهفت آسمان و اندرهفت زمین‌ازخلق وعجایب، نیست بنزدیك شما هیچ کتاب وهیچ حجّت و برهان بدین کمی گویید. چرا می‌گویید برخدای انچ نه دانید بیقین ؟

۶۹ـ بگوی یا محمّد ! حقاکی آن کسهاکسازند بر خدای دروغ را، نه رهند ازدوزخ ونه یاوند بهشت .

۷۰ـ برخورداری و زندگانی و نعمتی و روزی بودشان اندرین **جهان اندك مایه انگه و انزدیك‌ما خواهدبود واگشتن‌شان ازپس‌مرگ، انگه بچشانیم شان عذاب سخت بدان کی ایشان کافر شدند بخدای و محمّد و قرآن .**

۷۱ـ او برخوان بریشان خبر نوح انـدر قرآن ، آنوقت کی گفت‌گروهش را (۴۶۲) ای‌گروه من ! اگربزرگ وگران ودشخوارمی‌آید برشما ایستادن من و بیم‌کردن من شما را بآیتهای خدای از عذاب خدای، برخدای توکّل کردم وآن‌کارها کخدای‌کند بخدا وا هشتم ، شما بسازید کار خویش وبخـوانید معبودان و هنبازان خویش را ، انگه مبادا کار شما بر شما پوشیده ، انگه همه برهلاك من‌گرد آیید و هیچ زمانم مدهید .

۷۲ـ اگـر برگردید از برویـدن ، نه خواستم از شما هیچ مزد و پای رنج ، نیست مزد وثواب من مگربرخدای ، او فرمودند مرا کی باشم ازمسلمانان بردین مسلمانی .

۷۳ـ بـدروغزن داشتند نـوح را بدان پیغام کی از خدایشان آورده بـود، برهانیدیـم وی را ازغـم طوفان وآن راکی باوی بودنـد از مومنان اندرکشتی ، وایشان را ازپس قوم نوح اندر زمین زندگانی دادیم **ازپس یك دیگر، اوغرقه‌کردیم‌آن‌کسها را[1] ...**

۱ـ پایان متن وترجمه ازنسخهٔ حاضر .

واژه‌نامه *

آ

آب‌شخور : آبشخور ۱۰ ، ۱۹۹
آخریان ، ۹۷ ، ۱۷۴، ۲۱۰
آدمی :انسان ۱۷۳
آدمیان ۱۶۱ ،
آذی / آیی ۷۳
آراستن (و هواهای‌باطل‌را بیارائیم) ۱۷۳
آراسته کِردستند ۶۵، ۱۵۹ ، ۲۳۴
آراسته کردن ۱۶۲
آرام (ایشان آرامَی باشند شمارا اوشما
آرامَی باشید ایشان را) ۳۴
آرام گاه (بیافریدست از بهر شما را این
زمین را آرام‌گاهی) ۴ ، ۶
آرام گرفتن ۶
آرایش ۴۰
آرزوا / آرزو ۱۶نیزرک . بآرزوا خواستن
آرَه / آری ۵۵
آزادی کردن ۹
آزِردن ۸۳
آزرم ۱۶۶
آزرنده / آزارنده ۵۶
آسان تر بکرد ۲۲۲
آسمان : سقف ۵۴

---

* در این واژه نامه ، لغات و کلماتی‌ذکر شده کـه از جهتـی بـرای امروزیان قابل توجه است . بنابراین علاوه‌برواژه‌های کم استعمال ، کلیه افعال مرکب و پیشوندی ونیز کلماتی که از لحاظ ادغام‌وابدال و یا شیوهٔ نگارش در خور ملاحظه است‌آورده‌شده . بعلاوه برخی از واژه‌های دشوار با توجه به معادل عربی و شیوه استعمال آن معنا شده وگاه هـم برای تبیین بیشتربا معادل‌عربی‌ویاشاهدلغت‌را از متـن کتاب ، در پرانتز قیـد کرده‌ام پاره‌ای بررسیهاو یادداشتها را درباب برخی از واژه‌های نادر ،جهت کمک به روشن‌شدن معنی وزادورود کلمه ، در پانویس‌های مربوط آورده ، و تحقیق بیشتر را گذاشته‌ام برای پژوهندگان‌شاهدیاب .

آشتی اُوکندن ۱۱۱
آشتی بکردن ۱۳۰
آشکارا بَکردن ۶۹ ، ۱۲۱
آغالیدن ۲۰۷
آفتاب ، در برابر "شَمْش" ۱۴۹ ، ۱۵۰
آفریدستند ۱۰۹
آفریدستیم ۱۱۰
آگندن ۱۰۳ ، ۱۷۳
آگه ، اگه : مخفف آگاه ۵۹ ، ۶۶ ، ۱۳۳ ، ۱۵۶ ، ۱۵۹ ، ۱۷۱ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۲۰۰ ، ۲۲۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۹ ، — ۲۴۰
آلات ۱۲۶
آلات حرب ۲۲۱
آلـهت ۱۸۳
آمدستی ۱۸۳
آمد شد ۲۳۶
آمرزگار ۳۶ ، ۶۹
آمیختن : آمیزش کردن ۴۳
آن / آنان ۴ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۴۹ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۸۴ ، ۸۸ ، ۹۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۴ ، — ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵ ، — ۱۵۰ ، ۱۵۶ ، ۱۶۵ ، ۱۶۸ ، — ۱۷۲ ، ۱۸۷ ، ۲۰۰ ، ۲۰۷ ، — ۲۳۵ ، ۲۳۹ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹
آفت ۱۰۵ ، ۲۳۹ ، ۲۴۸
آن‌جهان ، ان جهان : آخرت ۳ ، ۱۵ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۴۲ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۷۲ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۹۰ ، ۹۵ ، — ۹۶ ، ۱۰۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ، — ۱۶۱ ، ۱۶۶ ، ۱۷۱ ، ۱۸۰ ، — ۱۹۳ ، ۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۹ ، — ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۲۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۲۴۸
آنستی ۲۲۳
آنَک ۱۶۸ ، ۱۷۹
آنگه ، انگه : مخفف آنگاه ، در اغلب صفحات
آوادان / آبادان ۲۲۹
آوادانی / آبادانی ۱۸۶
آواز دادن ۷۱
آوُردستُم ۷۲ ، ۱۸۲
آوُرد ستیم ۵۶
آویزگن ، دربرابر "اَلَدّالخِصام ". آویژ = آویز جنگ‌ودشمنی (؟) ۴۰
آهِنجیدن ۵۱
آهنگ‌کردن ۱۱۲
آی / ای ۱۴۷ ، ۲۴۶
آیمن / ایمن ۲۲ ، ۳۷ ، ۹۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۵۰ ، ۱۸۸ ، ۲۲۰
آیمنی گاه ۲۲۷

الف

اُ : و ۱۳ ، ۴۲ ، ۷۸ ، ۱۰۲ ، ۱۱۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۵۶ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۸۲ ، ۱۹۰ ، ۲۰۹ ، ۲۴۳

ابتدا کردن ۳ ، ۳۶ ، ۶۳ ، ۱۴۱ ،

ابراشته / افراشته ۴

ٔحابت کردن ۱۳۸

جل . زمان معین ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۹ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۱۲۰ ، ۱۶۰ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۲۰۵ ، ۲۲۷ ،

اجماع ۱۶۳ ، ۲۰۴

اختلاف کِردن ۲۰ ، ۴۱ ، ۵۲ ، ۷۳ ، ۹۰ ، ۱۳۶

اَخِر / آخر ۸۸

اُخگلا (؟) : در برابر "رَجْفَة" ۱۸۵ ، ۱۹۷

اخلاص دل ۱۷۵

ارتدارد ۱۶۶

اَرز : قیمت ۱۴۷ نیز رک . بِاَرز

ازا / ازان ۸۲

ازبر : زبر ، دربرابر "فَوْق" ۱۳۵ ، ۱۷۸ ، ۲۰۲ ، نیز رک . ازور

ازبن و بیخ بُبّرد ۲۱۱

از بن و بیخ برکندن ۲۰۲

ازبن و بیخ بکندن ۱۸۴

ازبیرون : بجز ۱۳۴

ازبهرِ ۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۸۱ ، ۱۸۴ ، ۲۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۶۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰

از بهرِ ..... را ۴ ، ۵ ، ۸ ، ۱۹ ، ۳۷ ، ۵۷ ، ۱۵۴

از پسِ : بدنبالِ ۸۳ ، ۲۴۲

از پسِ : پس از ۸ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۰ ، ۹۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۷ ، ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ،

از پس ..... اندر ۹۰

ازپسِ (چیزی) گِشتن : بدنبال (چیزی) رفتن ، و از آن پیروی کردن ۱۷

از پَیشِ : پیش از ۲۱ ، ۳۳ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۷۲ ، ۸۰ ، ۸۸ ، ۹۷ ، ۱۰۷ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۱ ، ۱۳۷ ، ۱۴۳ ، ۱۵۱ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ،

از پَیشْ : قبلاً ۱۱۶ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۹ ، ۱۹۷ ، ۲۰۲ ، ۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۴۲ ،

ازپَیش بفرستید ، در برابر " قَدِّمُوا " ۴۴

از چه : چرا ۲۳۹
از حال بگردانیدن ۱۰
از حال بناگشته ۵۴
از حد اندر گذشتگان ۲۲۸
از حد اندر گذشتن ۸۴ ، ۱۰۵ ، ۱۳۶ ، ۱۸۱ ، ۲۰۰
از خویشتن فا ساختن ۲۰۸
از در : لایق ۱۲۱
از راه ببردن ۱۲۸
از راه برگشتن ۹۱
ازرقی : کبودی ۱۷۷ ، ۱۷۹
از شیر وا کردن ۴۷
از کار بیاورده ۲۱۷
از نیست اندر هست آرنده ۱۵۳
ازور / از بر : زبر ، دربرابر "فَوْق" ۱۶
از هم بپراگندن ۸۲
از هم بیوگندن ۲۰۱
از هم ترکیدن ۱۳
از هُش بشده ۱۹۵
اُسپاردن ، رک . وااُسپاردن
اُسپردن ۷۰ ، ۱۷۸
اسپرده ۱۲۳
استبرا کردن ۱۰۷
استخان / استخوان ۵۴
استه / هسته ۱۱۴ ، ۱۳۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴
استیها / هسته‌ها ۱۵۳
اشتر ۳۹ ، ۶۶ ، ۸۰ ، ۱۴۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۸۴ ، ۲۱۵ ، ۲۴۷
اعتقاد دل ۲۰۲
اعتکاف ۳۵
افزون بکردن ۱۰۹
افزون ترک ۳۳
افسَوس ۱۲ ، ۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۷۳ ، ۱۸۵
افسَوس داشتن ۱۳۳
افسَوس کردن ۴۱ ، ۱۳۳ ، ۱۴۸ ، ۲۳۹
افسوس کن : مسخره کننده ۱۲
افسَون ۱۹۰
افگندن ۱۸۹ ، ۲۱۲ ، ۲۳۶ نیزرک .اوگندن
اقتدا کردن ۱۱ ، ۱۵۱
اقرار بستدن ۱۱
اقرار دادن ۱۴۵ ، ۲۰۲
اُکنون ، در برابر "ادات پرسش" ۱۵ ، ۱۷
اُکنون ۸۵ ، ۲۲۳
اگر : یا ۱۲ ، ۲۵ ، ۳۴ ، ۴۸ ، ۱۳۴
اَگه : مخفف "آگاه" ۷۵
الواح ۵۱
الهیّت ۳
امّتان ۱۶۹ ، ۱۷۲
امرِ معروف ۸۲
املا کند! ۶۰
امن گاه ۲۲
امّیان ۱۳ ، ۶۷
امَید دادن ۱۲۹
امیدک ۱۷۹

انباریدن (انباشتن) ۳۱
انبوهی کنید ، دربرابر "اِدْفَعُوا" ۹۴
اندر / در حرف اضافه ، تقریباً درکلیهٔموارد
اندرآب کشتن : غرق کردن ۸، ۱۸۲، ۲۲۰
اندرآمدن ۳۵، ۵۵ ، ۱۸۷
اندرآموختن ۶ ، ۷۲ ، ۲۰۲
اندرآمیختن ۴۳ ، ۲۴۱
اندرآوردن ۵۵، ۹۰ ، ۱۰۹ ، ۱۴۵
اندرآورده ۱۹۹
اندر افزاذی / اندرافزایی ۶۸
اندرافزای / اندر افزایی ۶۸
اندر افگندن ۲۱۱ نیزرک . اندر او گندن
اندر انداختن ۱۲۷
اندر اُوفتادن ۱۴۲
اندر اُوفتیدن ۱۹۵
اندر اُوگندن (اوکندن) ۹۰ ، ۹۶ ، ۱۳۲ ، ۱۴۶ ، ۱۹۰ ، ۲۱۶
اندر بنافتند[1] (؟) ، (نضربن الحارث‌راروز بدر اندر بنافتند و بکشتند)۲۱۵
اندر بسته ۸۶
اندر تاز اُوگندن ، تاز : تاز،تاختن ۲۳۶
اندر خُواستن ۱۹ ، ۴۶ ، ۶۲، ۱۱۱، ۱۷۸
اندر خور ۲۴۱
اندر دادن ۷۲
اندر دل کردن ۸۵ ، ۱۲۸
اندر رسیدن ۱۵۵
اندر رفتن ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰
اندرز کردن ۲۳ ، ۳۳
اندرز کننـــد (ه) ۳۳
اندر شدن ۴۰ ، ۷۰ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹
اندر شدن‌گاه ۱۰۹
اندر شند (شوند) ۱۳۳
اندر شَید (شوید) ۹ ، ۴۱ ، ۸۸، ۱۳۵ ، ۱۹۹
اندر فرستادن ۱۰۵
اندرگذارنده ۱۱۲ ، ۱۷۰ ، ۱۹۷ ، ۲۰۱
اندر گذاشتن : عفو کردن ۹، ۱۹ ، ۳۵ ، ۵۵، ۹۱ ، ۱۰۶ ، ۱۳۵ ، ۱۴۵ ، ۲۳۵
اندرگذشتن ۴۵ ، ۵۱، ۱۶۱ نیزرک . از حد اندر گذشتن
اندر گذشته ۱۸۰
اندر گردانیدن ۱۴ ، ۶۷ نیزرک. روی‌اندر گردانیدن
اندر گردانیده ، رک . روی‌اندر گردانیده
اندر گردیدن ۱۲۳
اندر گرفتن ۲۴۰
اندر گنج و نَهُل کردن ۲۳۳

۱ـ سیاق عبارت گویای این حقیقت است که نمی توان صورت حاضر راتصحیفی از "اندر نیافتند " گرفت . گرچه شایبهٔ "اندر بیافتند " دور از معنای عبارت نیست .

اندر نگریستن ۵۴ ، ۸۸ ، ۱۵۴ ، ۱۸۵ ،
۲۴۴
اندر نَهُل نهادن ۲۳۳
اندروا ۱۷۴
اندر یافتن ۵۶ ، ۷۶ ، ۱۶۰
اندر یاویدن (یافتن) ۱۵ ، ۳۱ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ ،
۱۳۶ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۲۰۴ ، ۲۱۳
اندک مایه ، اندکمایه ، دربرابر "قَلیل" ۷
۱۴ ، ۲۲ ، ۲۸ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۷۷ ،
۹۷ ، ۱۱۷ ، ۱۸۶ ، ۲۱۸ ، ۲۳۴ ، ۲۴۹ ،
اندگی / اندکی ۵۷
اندنشید / اندیشید (؟) ۱۵۰
اندومداشتن ۸۸ ، ۲۳۵
اندَوهگن ۷ ، ۱۱ ، ۲۰ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۵۹ ،
۸۵ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ ،
۱۸۷ ، ۱۹۶ ، ۲۴۸
اندَوهگن بَکردن ۲۳۶
اندَوهگن مکندا ۲۴۸
اندوهگن نکندا ۹۵
اندیشه دل ۱۵۸ ، ۱۶۵ ، ۲۴۳
انگبین ۶۶ ، ۸۷ ، ۹۹ ، ۱۰۵ ، ۱۱۵ ،
۱۲۹ ، ۱۴۵ ، ۱۷۸
انگیختن ۱۷۳
اُو/ و ، حرف ربط تقریباً در تمام صفحات
اَو / و ، حرف ربط ۵۰ ، ۵۷ ، ۱۷۶
اَو /ا و ، ضمیر ۷۹ ، ۹۰ ، ۱۰۵ ، ۱۱۴ ،
۱۳۸ ، ۱۴۹ ، ۲۰۳ ، ۲۴۳
اوراز / افزاز ، فراز : بلندی ۵۶
اوراشتن ۱۹۷
اوزَولیدن / افژولیدن : تشویق کردن ۱۲۸
اَوفتادن ۶۰ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۴۲ ، ۲۲۴ ،
۲۳۶
اَوفتیدن ۱۱۷
اوگندن ، اوکندن ۱۸ ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۴۴ ، ـ
۵۹ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷ ،
۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ، ۱۹۰ ،
۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۱۶ ، ۲۳۶
نیزرک . صلح‌اوگندن
اَوگنده ۱۳۵ ، ۱۹۹
اولیآ ۴۹ ، ۲۱۶
اومید داشتن ۴۲
اونابیدن [1] ، در برابر "سِنَة" : خواب اندک
۵۳
اَوی : او (وی) ۵ ، ۲۴ ، ۲۹ ، ۴۰ ، ۵۱ ، ۵۳ ،

---

۱ ــ در صفحهٔ ۱۶۲ ترجمهٔ قرآنی دیگر از کتابخانه آستان قدس ، که به صورت اوراقی پراکنده و بدون شماره می‌باشد ، نیز کلمهٔ "سِنَة" بوضوح "اونابیدن" معنی شده . اما فرهنگ نفیسی و آنندراج و بنقل از آن دو لغت نامهٔ دهخدا "اونانیدن" به همین معنی آورده‌اند . .

۵۷، ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۷۱ ، ۱۲۲
۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۴۰ ، ۱۴۹ ، ۱۵۳ ،
۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ،
۱۶۹ ، ۱۷۵ ، ۱۸۲ ، ۱۸۶ ، ۱۹۴ ،
۱۹۸ ، ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۳۲ ،
۲۳۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ،
۲۴۶
ای : یعنی ، در مورد تفسیر و توضیح ۲۹ ،
۷۳ (ح)
ایستادگان : پایداران ۱۴۴
ایستادن ، (بایستید خدای‌راالندرنمازبرپای)
۴۹ (دایم بنمایستند ، در برابر
"لَمْ یُصِرّوا") ۸۷
ایشا / ایشان ۱۳۴
ای کاشکی ۱۱۸
ایما / ایمان ۲۵
ایمن بکردن ۲۱۱
این جهان : دنیا ۳ ، ۷ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۳ ،
۲۹ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۵۴ ، ۶۳ ،
۶۶ ، ۶۷ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۸۴ ، ۸۹ ،
۹۰ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، —
۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۸ ،
۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۶
۱۸۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۰۱
۲۰۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵
۲۳۴ ، ۲۴۱ ، ۲۴۸ ، ۱
اینچ / آنچه ۱۰ ، ۷۰ ، ۹۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶

ب

ب : در ۱۸ ، ۱۲۴ ، ۱۹۴
بآرزوا خواستن ۱۶ ، ۸۸ ، ۱۰۹
بآرزوفاخُواستن ۱۶
بآشتی بودن ۲۲۹
با : به ۷۸ ، ۱۲۱
باخلاص دل ۵۰
بادا ۱۷۹
بارخدای ۳ ، ۲۳ ، ۳۹ ، ۵۵ ، ۶۲ ، ۶۴
۶۵ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۸۹ ، ۹۸ ، ۱۱۹
۱۶۰ ، ۱۷۴ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۹۱
۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۱۵ ،
باردادن ۱۹۰
بارَز : ارزشمند ۶۱
بارگرفتن ۷۱ ، ۲۰۶
بازارگان ۱۴۲
بازارگانه ، (او بنشینَید از بهرایشان‌برراهی
کشند (شوند = روند) وآیندا‌ندر
بازارگانه) ۲۲۷
بازارگانی ۵۸ ، ۶۰ ، ۹۵ ، ۹۹ ، ۱۴۲ ، ۲۳۱
۲۳۲
بازان ماند : چنانست ، گویی ۱۶۰
باز ایستادن ۵۹
بازداشت خواستن : پناه بردن ۱۲ ، ۷۰ ،
۲۰۷ نیزرک . واز داشت خواستن
بازداشتن ۱۰۵

باس ۷۹
باشام . پیه ، چربی ۱۳۷ ، ۱۶۵
باشندا ۱۲۵
بافسوس گرفتن . مسخره کردن ۱۲
بافتن و ساختن ۱۸۰ ، ۱۸۶
بالندیدن . بالاندن ، پرورش دادن ۷۰
بام . بامداد ۳۵ ، ۷۶
بامدادان ۷۱
بامدادین ۱۲۶
بَ. . . . اندر ۴ ، ۶ ، ۹ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۴۱ ، ۵۴ ، ۸۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۴ ، ۱۸۰ ،
بانگ برزدن ۳۰
باورداشتن ۹، ۱۳ ، ۲۹ ، ۷۲ ، ۷۶ ، ۱۵۵، ۱۶۷ ، ۱۷۶ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۲۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۶
بباش ، در برابر "کُنْ" ۲۱ ، ۷۲
بَباشند ۱۱۲
ببُخرَّیم / بخریم ۱۱۵
بُبُد / ببود ۷۱ ، ۷۴
ببدلِ : بعوضِ ، بجایِ ۵ ، ۲۲۸
بَبردن : ازبین بردن ۴
بَبرکه ۱۵۲، ۱۶۷
ببرکهآ ، با الف ندا ۱۸۱
بَبرکه بکرده ۸۰
ببرکه کردن ۱۹۳
ببرویدستند : بگرویدند ۱۸۶
ببَستراند / بگستراند ۵۰
بَبُن گردیدن ۱۳
بَبَود ، (همی گویدوی را بباش ، بَبَود) ۲۱ ، ۷۲ ، ۱۴۹
بَبودند ۱۸۵
بپاکی یاد کردن ۵
بپای داشتن ۴۵
بپژد / بپزد ، رسید ه وپخته شود ۱۵۴
بتاوند /بتابند ۲۳۳
بتر / بدتر ۱۰، ۳۶، ۴۲، ۹۶، ۲۳۶،
بترین ۵۷، ۲۱۳، ۲۲۰
بترسادا / بترسد ۶۱،
بترسدا ۶۰
بتقدیر : از روی اندازه، حساب‌شده ۱۰۲
بجارسیدگان ، در برابر "راسِخُون" ۶۴، ۱۳۷
بجا رسیدن ۱۶۳
بجمله : تماماً، همگی ۵، ۲۷، ۳۲، ۴۰، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲،
بحرام داشتن ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۹۸،
بحرام گرفتن ۱۷۶، ۲۳۶،
بحرب بیرون آمدن ۵۲، ۲۱۹
بحق : حقیقی ، واقعی ۲۴۲
بحلال دارنده ۳۱
بحلال داشتن ۵۸، ۱۰۶ ، ۱۰۹ ، ۱۲۲، ۱۴۱

۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۳۴
بحلال گرفتن ۱۱، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۳۴
بحیره: شتر گوش‌شکافته و رها شده ۱۲۹، ۱۶۲، ۱۷۵، ۲۴۷
بُخترٌ داشتندی در برابر "یَطَّیَّرُوا"، یعنی فال بد می‌زدند و شوم داشتند. ۱۹۲
بخداوندی گرفتن ۲۳۲
بخدمت فا کردن ۱۹۱،
بخشش: بخش کردن، تقسیم ۱۰۳،
بخشیدن: تقسیم کردن ۲۳۸
بَخنَوَه: برق آسمان ۴
بخوردن ۱۳۷
بخیلی: بخل، با یای مصدری ۵۷
بخیلی کردن ۹۶، ۱۱۱
بُد؛ مخفف بود ۴، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۳، ۴۱، ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۹۱، ۹۳، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۵،
بدا جایگاها ۲۱۲
بداچیزا ۱۶
بداحکما ۱۶۲
بدادتر ۶۰
بدادستیم ۱۵۷
بدادن ۳۲، ۳۳، ۵۵، ۶۱،
بداشتن ۴۱، ۱۵۱
بدا مثلا ۲۰۳
بدا واگِشتن گاها ۱۲۸
بداهم بستا ۱۱۲
بدایم / بدادیم ۴۰
بد تنه[1]: سرکش، نافرمان ۲۲۸
بدخو ۲۳۸
بد خُواستن ۱۹
بد دل گردیدن ۲۱۸، ۲۱۹
بد دلی ۲۳۶
بددلی کردن ۵۰، ۸۵، ۹۰
ب . . . . در ۱۹۹
بد رائی، رک . پای بد رائی
بد راهی ۱۰۷
بَدرَوغ داشتن ۷، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۴۵
بدرَوغزن داران ۸۸
بدروغزن داشتن ۱۵، ۶۷، ۹۷، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹
بدرَوغ ساختن ۱۶۳
بدری، (مجاهدین بدری) ۲۲۳
بدساز ۲۳۸

۱ـ این کلمه را به همین معنی فردوسی بارها بکار برده است. شاهنامه چاپ مسکو ۲/۲۴ و ۷/ ۲۲۵ و ۸/ ۲۸۹ دیده شود.

بدست/ بوده است ۱۲۷ ، ۱۸۶ ، ۲۲۳ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ،
بُدستُم / بودستم ۵۴
بُدستند ۸۳ ، ۱۷۷
بدستیَ / بودستید ۱۶
بدستی / بودستی ۵۴
بدستید / بودستید ۱۶
بُدستیم ۱۷۲
بدکرداری ۱۹۸
بَدَلِ: عوضِ ، بجایِ ۳۶ ، ۴۸ ، ۱۳۶
بَدل آوردن ۱۰۶ ،
بدل کِردن ۱۰ ، ۴۰ ، ۲۳۴ ، ۲۴۸ ،
بدل کننده ۱۵۸
بَدل کِرَد (گیرد) ۱۹
بدم / بودم ۶
بُدن /بودن ۶۲ ، ۸۱ ، ۱۵۰ ، ۱۶۰
بدند/ بودند ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۴۱ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۶۷ ، ۷۳ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۰۸ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۷ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۶۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۷ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۱۷ ، ۲۳۵ ، ۲۴۴
بدولت گردانیدن ۸۸
بَدونِ: بجز ، غیر از ۵ ، ۷۵ ، ۷۸ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۲۱
بَدَوی / به او : در آن ۳۶
بُده / بوده ۴۸ ، ۶۱
بدی / بودی ۷۱ ، ۸۳ ، ۹۲ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲ ، ۲۱۶
بُدی / بودید ۵ ، ۸۲ ، ۱۸۶ ، ۲۱۶
بدیدن ۱۸۰
بُدیم /بودیم ۱۱۵ ، ۱۶۸ ، ۱۷۲
بر : بر عهدهٔ ۱۰۴
بر آراست است ۱۶۲
بر آراستن ۲۱۹
بر آرنده ۱۵۳
بر آغالیدن ۲۰۷
بر آمدن ۳۵ ، ۱۶۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۹
بر آمدن گاه : مشرق ۵۴
بر آمدن گاههای آفتاب ۱۹۳
بر آوُردن ۵۵ ، ۱۳۳ ، ۱۷۸ ، ۲۰۸
بر آوردن : طلوع دادن ۵۴
برادرِ زادگان ۱۰۷
بَراستین ۱۳۵ ، ۲۲۵
بر اندازه بساختن ۱۵۴
برانده : محتوم ، معین ۸۹
بر انگیختن ۲۴۲ ، ۲۴۵ ،
بر آوَزولیدن / بر افژولیدن : تشویق و تحریک کردن ۱۲۱ ، ۱۲۸ نیزرک . بَروزل
بر اَوفتادن ۲۰۲
براوکندن ۵۹
بر اَیستادن ۱۶ ، ۴۹ ، ۱۱۷ ، ۲۳۲
بر بارندن / بر بارانیدن ۲۱۵

بر باریدن ۵۶
بر باریده ۵۶
بر بخوردن ۱۶۰
بر...بر ۱۱، ۱۸، ۲۷، ۵۲، ۶۳، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۱
بربستن ۲۱۱
برپاشیدن ۲۱۶ نیزرک. ورپاشیدن
بر پذیرفتن ۷۰
بر پُوشیدن ۵۴، ۱۷۴، ۲۴۱
بر جا بماندن، در برابر "قامُوا" ۴
بر جا خشک بَبودند ۱۸۵
بر جا خشک بمرده ۱۸۷
بر حقیقت تر ۱۱۷
برخ: بهره، نصیب ۱۰، ۱۸، ۳۹، ۷۷، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۷۷
برخاستن ۲۰۵
بر خور، بر خوران: شریک و انباز ۱۰۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۴۸
بر خُواندن ۲۱، ۲۳، ۷۸، ۸۰، ۹۳، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۴۲، ۲۴۹
بر خورداری برداشتن ۳۷
بر خوردن ۱۲۰، ۱۶۴
برخی: قسمتی ۵۴، ۶۷
برخَی کردن (؟)، (اُو نه ازیشان برخَی‌کردن او خویشتن وا خریدن‌پذیرند) ۸
بر دال کردن ۱۹۱
بر داشتن: در برابر "رَفْع" ۱۱، ۱۶، ۵۲، ۱۶۹
بر داشته داشتن[1] ۱۵۰
بر داشته کردن[1] ۲۰۳
بر...دروغ گفتن، (می‌گویند بر خدای دَرَوغ) ۷۷
برده ۱۰۷
بر راه راست ۸۴، به صورت قید یا صفت مرکب
بر راه راست‌تر ۱۶۸
بر رسانیدن: آگاه و مطلع کردن ۹۶
بر رسیدن ۱۴۵
بر رویندن / بر رویاندن ۱۸۱
بر رویندیدن: بر رویانیدن ۵
بر ریختن ۵۲، ۱۸۰، ۱۹۱
برز، در عبارت "کشت‌و برز" ۱۲، ۳۰، ۶۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۲،

۱ـ مقدمه صفحهٔ دیده شود: فعل مرکب بجای فعل بسیط.

۱۹۲، ۱۹۳، ۲۴۷
بَرزا :ورزا ، گاو نر ۶۵(ح) ، ۷۷
برزدستند ۸۳
برزدن ۳۰، ۱۹۹ نیزرک . دست برزدن و ــ وعده برزدن
برزگران ۲۴۱
برزیدن /ورزیدن ۷۹، ۱۴۳، ۱۶۷
برساختن ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۹۶، ۲۱۹
برساخته ۱۵۷
بَرسانیده ۱۶۷
بَرست می‌بندی[1](؟) ، در برابر "تُوعِدونَ" یعنی می‌ترسانید و بیم می‌دهید۸۶
برسفر بودن ۳۳، ۳۴، ۶۱
برسیدن :تمام شدن ۲۳۰، ۲۴۰، ۱۲۹
بُرش ۵۳
برشدن ۱۶۰
برغِم ، (ایشان برغم شما اندر بهشت می‌ــ نازند) ۱۷۹
بر کشیدن ۱۵۴، ۲۰۳، ۲۴۱
بر کشیده ۲۴۱
بر کوَبیدن (بر کوفتن) ۱۲۶، ۲۴۱
بر کوَفتن ۱۲۶
بر که بَبردن ۵۹
بر گرفتن ۱۴، ۱۶، ۶۵، ۱۳۵، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱
برگزاردن :انجام دادن ۴۰، ۲۱۷، ۲۱۸
بر گرداندن ۲۴۳
بر گردانیده داشتن ۱۵۶
بر گزیدستند ۳۱، ۲۲۸
بر گزیدستیم ۵۲
برگزیدن ۱۹، ۷۶، ۷۷
برگشتن ،بر گردیدن ۲۵، ۶۹، ۶۷، ۹۱،ــ ۱۴۶، ۲۴۹
برگماریدن ۲۱۱
برگماشتن ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۹۲
بر محاییم[2]، در برابر "نطمس" ۱۱۳
برمداردا ۱۴۲ ، ۱۴۴
بر ملایا[3]:باید املا کند ۶۰
برنا آن ۲۳۵
بر نشستن ۱۶۲
بر نهادن ۱۰، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۸۳، ۹۳، ۱۳۶، ۱۶۲ نیز رک .سپاس برنهادن و ــ

۱ــ با پوزش ، این کلمه به اشتباه از متن چاپی افتاده است ، صفحهٔ ۱۸۶ سطر ۱۰ بــه دنبال کلمهٔ "بهرراه گذری" افزوده شود .

۲ ــ مقدمهٔ مصحح صفحه نودویک ، و نیز مقدمهٔ کتاب "پلی میان شعر هجائی و عروضــی فارسی صفحهٔ صد دیده شود .

۳ــ مراجعه شود به مقدمهٔ همین کتاب .

منت بر نهادن
بر نهنده رک. منت بر نهنده
بروایدتان آمدن ۱۷۴
بروایند/برباینده ۲۱۴
بَروزَول/ برافژول: تشویق و تحریک کن ۲۲۲
بَروش /گروش ۱۶، ۱۹، ۳۲، ۷۹، ۹۸، ۴۳، ۲۲۶
برونده /گرونده ۸۴
بروی اندر اوفتید/اوفتاد ۱۹۵
برویدن /گرویدن، تقریباً در تمامی‌صفحات
برویده، برویدگان /گرویده، گرویدگان ۱۶، ۴۳، ۴۴، ۵۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ۸۴، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷
بر هم ساختن ۵۴، ۲۱۶
بر هم سَوختن ۵۶، ۸۴
بر هم شَوریدن ۲۳۶
برهم کشتن ۹، ۳۶، ۶۵، ۹۰، ۹۱، ۱۹۴، ۲۲۹
بر هم نشسته ۱۵۴
برهنه گشتن ۲۰۳
برهنه مادرَی زاد ۱۵۳
برّیدن ۸۶، ۱۰۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۶،
برَ یستاده بودند ۱۹۳
بزبون گرفتن ۱۸۴
بزبون گرفته ۲۱۴
بزرگ منشی کردن ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۷۹، ۱۹۵
بزرگوارا ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۶
بزغ/ وزغ: قورباغه ۱۹۳
بزغان ۱۹۲
بزند/ گزند ۱۸، ۸۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۴۵
بزنی کردن ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۰
بزَول/ پژول، بجول: کعب، استخوان ــ شتالنگ ۱۴۴
بزه ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۱، ۷۷، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۹، نیزرک. بزی
بزَی/ بزهای ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۴
بژر جستن[۱]، در ترجمهٔ کلماتی نظیر: شِقاق و عدوان و فتنه و خصومت و بغی ــ آمده است. ۱۴، ۳۶، ۳۷، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۵۸، ۲۳۶، ۲۴۰
بژر جَوی[۱]، برابر "اَلَدّالخِصام" ۴۰(؟)

۱ــ در ترجمه قرآنی دیگر بدون شماره و بصورت اوراق پراکنده از کتابخانهٔ آستان قدس که بازهم از آن نام برده ایم کلمات زیر چنین معنی شده، رخصام: آویزگن وبژرجوی.

بساختن :آماده شدن و کردن ۸۵، ۱۱۱، ۱۳۵، ۲۳۶
بساختستی / بساختستید ۱۹۱
بساختستیم ۱۰۶
بسامان ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۷
بسامانی ۱۰۲
بَستاذند / بستایند ۹۸
بَستدن ۶۰، ۱۲۳
بَستم بر داشتن ، در برابر "اِکراه" ۵۳، ۱۸۶
بستن ، (جدایی او کنند بَدان میان مرد او زنش و زیک دیگرشان ببندند) ۱۸
بسر آمدن :اضافه آمدن ۴۳
بَسر آمدن :تمام شدن ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۱۰۶، ۲۲۷
بَسر نمودن ،رک . پیاده بَسر نمودن
بسندگی کردن ۲۲
بسنده ۲۴۲
بسودن ۱۰۷
بسیارا پیغامبرا ۸۹
بسیارا مردمان شهرهاآ ۱۷۱
بسیار عطا ۵۱
بشتافته باشید[۱] (؟) در برابر "دَخَلْتُم" ۱۰۷- دوبار
بشبیخون ۲۱۵ نیزرک . شبیخون
بشتاود / بشتابد ۳۹
بشخش / بخشش ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۰، ۲۲۵، ۲۳۸
بشخیدن ۱۲۳، ۱۴۲
بَشدن :از بین رفتن ۲۸
بشکستن ۷۷، ۱۴۵
بصدق دل :از صمیم قلب ، واقعاً ۱۳
بصدقه دادن ۴۳
بصلاح ۱۴۷

(ص ۱۱۰) ، شقاق : بزرجستن (ص ۳۷۱) ، لاتعتدوا : نگر بزر نجویید (ص ۹۸) معتدین : بزرجویان (ص ۹۸) . کلمه ی " بزر " در تمامی موارد یاد شده دراصل‌متن با سه نقطه است . بدین صورت در هیچیک از مآخذ و متونی که مراجعه کردم نیافتم . لغت نامه کلمه " بجر " را بمعنی " بدی و شر" آورده ، آیا میتوان حدس زد که " بژر " همان " بجر " باشد ؟ مصحح کتاب زین الاخبار ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران در پاورقی صفحه ۲۹۵ کلمه " بجر " را از قول مینارسکی " چماق و گرز " معنی کرده و گفته از سلاح هندوان است .آیا میان " بژر " و " بجر " بدین معنا رابطه‌ای موجود هست ؟

۱ــ در ترجمهٔ قرآن بدون شمارهٔ کتابخانهٔ آستانه قدس‌صفحهٔ ۳۶۱ نیز "دَخَلْتُم "معنی‌شده: بشافته باشید . بشافتن یا شافتن بدین معنی ، یعنی "مجامعت‌ونزدیکی‌بازنان "، جائی دیگر بنظر نرسید .

بصلاح‌تر ۴۶
بط :مرغابی ۱۶۴
بعث ۱۸۰
بغض ۸۵، ۱۷۸
بفرستادن ۹۳
بفرُیفت بُد / بفریفته بود ۱۶۱
بفرَیوند / بفریبند ۲۲۲
بکاوین :عقدی ۱۱۵
بکارُوُ بار شکسته ، (گاوی واید نه فرهـخته و بکارُوُ بار شکسته ،کزمین شورد) ۱۲
بَکردار (؟) ، (پیش از بکردار و گفتار اُوعقد دل بکردن) ۶۱
بکردست ۱۶۴
بکردستند ۱۰۷
بکردن ۳۲، ۶۱، ۱۶۷
بکشتن ۹۹، ۲۳۱
بکشدند / بکشتند ۲۸، ۹۲
بُکردانیدن :عوض کردن ، تحریف‌کردن ۱۱۳ ۱۲۰، ۲۰۰
بَگردانیده :تحریف شده ۱۳، ۱۴
بَگزاردا ۶۱
بگزاردن ۴۵، ۱۲۳
بگرانی رود ، در برابر "لَیُبَطِّئَنّ" ۱۱۸
بگزاف ۹۸
بگشتن ۶۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۶
بگناه گرفتن ۲۲۰
بکَوبندا ۱۰۳
بلاغت :سن بلوغ ۱۰۲
بلایه ۲۰۱
بَلعنت بکردست ۱۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۳۲
بلعنت کـرده ۱۲۹
بماندنی :باقی ، جاوید ۲۰۱
بمباش ۱۸
بَمردستند ۲۳۲
بمه کاهدا ۶۰
بمکنَید ۵۵
بمگردان ۶۴
بمنشینید ۱۸۶
بمیراث بر گرفتن ۲۰۱
بنا حق ۲۴۰
بنا دیده ۸۸، ۲۲۹
بنه اَیستایَید :منتظر نبودید ۹۰
بنه بخرّید ۱۰۱
بن بَسِند بَکرد (؟) در برابر " قَطَعْنا " ۱۸۴
بُن بسِندبَکند (؟) ، در برابر "یَقْطَع" ۲۱۱
بنبیسدا ۶۰
بنداران ۲۴۱
بنه دارد ۱۴۹
بندانستستند ۲۴۴
بندگان مکاتَب ۲۳۸
بنفرین کردن ۲۲۹
بنگاه ، در برابر "طائفة" ۸۵
بنه نگروید (؟) ۱۵۰

بنـهَیب ۵۶
بنیاد اوکندن ۸۰
بنیایُم ۲۳۶
بنیکه بکرد (؟) ، (قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیَّ :منّت ورنهاد خدای بر من ، و خدای مرا بنیکه بکرد) ۱۱۸
بواید / بباید ۱۰۳ ، ۱۲۵ ، ۱۷۴
بوایست / ببایست ۱۵
بَوْتَیَ[1] / بودی ۲۰۶
بودنی ۶، ۱۶۱ ، ۱۷۲ ، ۲۴۶
بوراشتند / بیفراشتند ۱۹۸
بَوزایند / بفزایند ۶۰، ۶۸، ۱۶۹
بوزنگان ۱۱، ۲۰۰
بوشخایند / ببخشایند ۱۶۷
بَه :بهتر ۶، ۲۵ ، ۶۳، ۷۰ ، ۹۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ، ۱۳۱ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۲۰۲
بَه‌آمدن ۸۸، ۱۹۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶
بهتان ۷۵ ، ۱۲۷ ، ۱۵۲
بهتر شید (شوید) ۳۷
بهجرت آمدن ۱۲۲
بهجرت بیامدن ۴۲ ، ۱۲۴ ، ۲۲۵
بهجرت بیرون آمدن ۱۲۵ ، ۲۲۴ ، ۲۳۰
بهجرت برفتن ۲۱۵
بهزیمت اوکندن ۸۶
بهزیمت ببردن ۵۲ ، ۲۱۱ ، ۲۱۶ ، ۲۳۱
بهزیمت برگشتن ۲۳۱
بهزیمت بشدن ۲۱۲
بهشت عدن ۷۲
بهم :باهم ۱۹۱
بهم آوردن ۴۸
بهمچنان :همان گونه ، همان اندازه ۳۷
بهم مانندە ۱۵۴
بهم نا مانندە ۱۵۴
بیازردن ۵۵
بیازماذیم / بیازماییم ۲۸
بیازیده ۱۵۳
بیافریدستیم ۲۰۴
بیامیندی / بیامدندی ۲۳۵
بَی اندازه ۶۸، ۷۰
بیاوان ۹، ۱۰ ، ۱۹۹ ، ۲۱۵
بیاود / بیابد ۶۹، ۱۲۵
بَیاوُردستند ۸۳
بیاوَید / بیابید ۳۶، ۱۲۲ ، ۱۸۳ ، ۲۱۸
بیایندا ۱۲۵
بی‌برگگی ۱۸۸
بَی بیم ۱۲۶ سیررک . وی بیم
بَی توبه ۲۲۹
بَی‌چارکان ۱۲۵
بی‌چارگگان ۱۱۹ ، ۱۳۰
بَی‌چارکی ۱۰۸ ، ۱۴۳
بَی‌چارد ۱۰۹ ، ۱۵۸

۱ــ به صفحه سی ز دو مقدمهٔ همین کتاب مراجعه شود.

بیِ‌چگونه ۱۶۸
بیِ‌چون ۱۶۸
بیِ‌حرمت ۲۲۸
بیِ‌داد : بی‌دادگر ۲۷ ، ۱۹۶
بیدادان ، بی‌دادان : بی دادگران ۳۶ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۲۲۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۱
بیدادتر ۱۵۲
بیِ‌دادگری ۲۴۰
بیِ‌دادی ، بیَدادی : ستم ۵ ، ۱۵ ، ۳۲ ، ۸۳ ، ۱۰۲ ، ۱۳۷ ، ۱۴۲ ، ۱۵۶ ، ۱۶۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۲۰۰ ، ۲۳۳ ، ۲۴۰
بیِ راه ۱۴۸
بیِ‌راهان ۷۹ ، ۱۵۰ ، ۲۰۳
بیِ راه‌تر ۲۰۴
بیِ‌راه بکردن ۱۷۳
بیِ‌راه شدن ۱۴۰ ، ۱۶۳
بیِ‌راه کِردن ۷۶ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۷۷ ، ۲۳۴
بیِ‌راه گشتن ۱۲۸ ، ۱۹۶
بیِ راهی ۵۳ ، ۶۳ ، ۸۸ ، ۹۳ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۴۹ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۷ ، ۱۷۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۲۹ ، ۲۴۳ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷
بیرون آوردن : آفریدن ۲۰۲
بیرون آمدن : تولد ۷۲
بیرون از : غیر از ، بجز ۶۸ ، ۸۵ ، ۱۳۳ ، ۱۸۵
بیَرون خُواندن ۷۴
بیَرون دادن ۱۵۳
بیَرون دمیدن ۱۳
بیرون کردستند ۵۰ ، ۱۶۱
بیَرون گشادن ۱۹۹
بیَزاری ستاندن ۳۰
بیِ‌سامان ۵۹
بیِ‌سامان کاران ۱۰۸ ، ۱۴۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۹۴
بی‌سامانی ۱۰۸
بیِ‌سامانی کردن ۴۰ ، ۱۸۴
بیستادن : اصرار و پافشاری کـردن ۱۳۲ ، ۱۵۸ ، ۱۷۳ ، ۱۸۸ ، ۲۱۸
بیستاده ، (برتوحید بیستاده) ۲۱۸
بیَستیدن ۲۱۸
بیقین دانند ، در برابر "یَظُنُّونَ" ۸
بی عیب وُ عَوار[1]: سالم ۱۲
بَیک[2]، دِر برابر "لکِنَّ" ۹ ، ۱۸ ، ۲۸ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۷۵ ، ۷۸ ، ۸۴ ، ۹۹ ، ۱۱۳ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۴۴ ، ۱۴۸ ،

۱ ــ در گویش‌های جنوب خراسان "بی‌عیب و اُبار" گفته میشود .

۲ ــ در برخی دیگر از ترجمه‌های کهن در کتابخانهٔ آستان قدس بارها به صورت "نیک" دیده‌ام ، از جمله در ترجمهٔ قرآنی به خط کوفی به شماره ۲۷ ، صفحات ۴۸و ۶۶و ۷۶ .

۱۵۷، ۱۷۷ ، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳،
۱۸۵، ۱۸۸ ، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۳،
۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲،
۲۳۶، ۲۳۷ ، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶،
۲۴۷
بی‌گمانان ۱۴۹
بی گمانی ۲۱۰
بیم کردن ۶۹ ، ۱۸۲
بیم کنندگان ۴۱ ، ۱۳۸
بیم کننده ۲۱
بیم نمودن ۶۸
بی نمازی[1] : حیض ۴۳ ، ۴۴
بی نیازی دادن ۲۳۸
بی نیرو ۵۶
بیه / بیا ۱۴۹
بی‌هوده ۹۸ ، ۱۸۰
بیهین/ بهین ۹۰ ، ۹۷

پ

پاداشت ۲۷ ، ۳۶ ، ۶۹ ، ۷۹ ، ۸۷ ، ۸۹،
۹۷، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۳
۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۹۵
۲۰۴ ، ۲۱۰ ، ۲۳۱ ، ۲۴۱ ، ۲۴۶
پادشاها ۱۹۵
پادشاه نه اُم ۲۰۵
پادشاه پادشاهی ۶۸
پاذگاه / پایگاه ۸۰
پارسا ۷۰
پاره پاره بکن ۵۵
پاری / پاره ای ۴ ، ۱۲۳
پارین : پارسالی ۳۶
پاسخ کنندا ۲۰۶
پاکا ۲۱ ، ۱۹۵ ، ۲۰۶
پاکا خدایا ۶، ۹۸ ، ۱۳۹ ، ۱۵۵ ، ۲۳۲،
۲۴۸
پاکیزه بکردن ۷۱ ، ۹۳ ،
پاکیزه دارندگان ۲۴۰
پاکیزه دینان ۲۴
پاکیزه کردن ۷۷
پاکیزه کرده ۶۶
پای بدرانی راه گذران کچاره نبود ،دربرابر
" غابری سبیل " (؟) ۱۱۲
پای بست ۱۳۱
پای رنج ۱۰۲ ، ۱۵۱ ، ۲۴۹ ،
پای مردان ۱۱۰، ۱۳۲
پایندان ۱۲۰ ، ۱۲۷ ، ۱۵۶ ،
پاینده ۱۶۰
پاییدن ۹۰
پختن : رسیدن میوه ۱۵۴
پخته : رسیده ۱۶۳
پدیدار آمدن ۲۳۵
پدیدار کردن ۱۲، ۴۳، ۴۶، ۱۰۳، ۱۴۰،
۱۵۵، ۲۴۴

[1] این کلمه به همین معنی اکنون در گویش فردوس رایج است .

پدید کردن ۱۲ ، ۱۳ ، ۴۳ ، ۵۰ ، ۷۴ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۸ ، ۱۳۴ ، ۱۵۸

پدید کرده ۶۴ ، ۱۵۷

پذیرفتگار ۹۵ ، ۱۵۵

پر ، پرّی ۶۵ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۱۷۳

پراگندن ۸۲

پراگنده ۱۶۷

پُر پاک ، (اِنَّهُمْ اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ : حقاکی پس روان ایشان مُردمانَی اند بس پُر پاک و متقزّز و لامساس ازین کما مَیکنیم ۰) ۱۸۵

پرخاش کردن ۶۷

پُرخیزگاران ۸۸

پرداختن : فراغت یافتن ۳۹ ، ۱۲۵

پرستار ۳۹ ، ۴۳ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸

پرس و پژوه ۱۲۱

پر گناه ۱۹۳

پرّنده ۱۵۳

پرّندی / پرنده‌ای ۷۲

پروردن ۷۰

پرهَیزندگان ۲۴۰

پری ، پریان ۵۲ ، ۱۲۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۷۳ ، ۲۰۴ ، ۲۲۱

پژَوه ، رک . پرس و پژوه

پسِ : پس از ۵۰

پس‌آیندگان ۱۶۹

پَستان[۱] (؟) ، (برزن این چَوبت را بـریـن سنگ دُوازده پَستان کاز هر یکی چشمی (چشمه‌ای) آب بیـرون آید) ۱۰

پَسرینه ۷۱

پشت ، (شما همه مردگان بُدَی اندر پشتهای پدران) ۵

پشت ، (اُو گر فدا کند هر فدا را کبرپشت زمین است ، نه پذیرند ازوی) ۱۴۸

پشت بَد و اندر اوُرده ۱۹۹

پشت برگردانیده ۲۳۱

پشت مازهِ پدران ۱۵۴

پشیمان شان بود[۲] ۱۹۶

پَشیمانی خوردن ۱۰۶

پُف ۷۲

پلیدکاری ۱۸۵

پنامند[۳] ، (یاد داری آن وقت را کی کیدومکر می ساختند ترا اندر سرای ندوة کافران

۱ــ در نسخهٔ اساس " بستان ".

۲ــ مقدمه مصحح صفحه چهل‌وهشت دیده شود

۳ــ " پ " در نسخه اساس سه نقطه دارد . " پنامیدن " در فرهنگها ، منع کردن ، بازداشتن معنی شده که البته در اینجا مناسب نمی نماید .

مکه تا ترا اندرزندان‌پنامندیا اندر
میان دیوار گیرند) ۲۱۵
پَوشَیدن : دگرگون کردن ۷
پوشیده گشتن ۱۲
پِه/ پیه ۷۳ ، ۱۳۷، ۱۶۵
پیاده بَسرنمودن (؟) ، (فَاِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً :
اگر ترسَید از کافران اندر شُمشَیر
زخم ، نماز کنَیدپیاده‌بَسرنمودن)
۴۹
پَی بکردن ۱۸۴
پیچنده و زَوجنده ، در برابر " لَیّاً " ۱۱۳
پیرامون گردیدن ۱۱۲
پیشِ : پیش از ۱۰۶
پیش خورد کردن ۱۰۲
پیشین ۲۵ ، ۷۶
پَیشینگان ۱۷۷ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
پیکار کردن ۷۴
پیکارکش ۱۲۷
پیکار می کشیدا ۱۲۷
پَی گیر ،دربرابر "اِتَّبِع " ۱۵۱
پیمودن : اندازه گرفتن ۱۶۶ ، ۱۸۶
پیوستگی اوکندن ۸۲
پیوستگی کردن ۲۳۰

ت

تازند : تازانند ۲۱۶
تازی ، (اسبان‌تازی) ۲۲۱
تاژ / تاز ۲۳۶
تاسه ۱۵۳
تاوْستانی / تابستانی ۱۸۴
تاوبدن ، (بتاوی / بتابی) ۱۲۰
تباه کردن ۲۴۱
تحیّت ۶
تحرّی ۲۰
تدبیر ساختن ۱۹۰
تدبیر کردن ۲۴۲
ترتاتی نکنَید (؟) ، در برابر "فَاخْشَوْا" ۹۴
ترسکار ۸ ، ۴۹ ، ۹۹
ترسندیدن / ترسانیدن ۲۲۱
تُروش ۱۶۳
تُروش روی ۲۴۱
تُروشی ۲۴۱
تزده ۲۰۱
تشریق ، (ایام‌تشریق) ۳۹، ۱۴۲
تشویرزده ۱۹۰
تطوّع ۵۷، ۵۸، ۵۹
تعب ۱۸۲
تفضّل کردن ۴۹
تگرگ ۲۴۱
تلقین ۶
تلنگبین / ترنگبین ۹
تمام : کامل ۳۷، ۴۶، ۵۷، ۶۴، ۷۴، ۹۸،
۱۲۶، ۱۳۹، ۱۵۸،
تمام ترین ۱۵۷
تمام کاوین ۴۸

تمام‌بداشتن ، (تمام‌بدارَیدروزه) ۳۵
تمام بکردن ۱۴۲ ، ۱۶۶
تمام بُگزاردن ۲۲ ، ۱۴۱ ، ۱۶۶
تمام دادن ۹۷ ، ۱۴۵
تمام کردن : کامل کردن ۱۴۴ ، ۲۳۳
تمام گزاردن ۷ نیز رک . تمام‌بُگزاردن
تمام گذارندگان ۱۳۷
تمتّع ۳۳ ، ۴۸
تمتّع کردن ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۴ ، ۴۵
تناقص ۱۲۱
تناوری ۴۳
تنگ دِلی / تنگدلی ۹۶
تنگ دِلی کردن ۹۶
تنگ دلی کردن ۱۱۱
تنگی کردن ۴۶
توبه پذیر ۶
توحید آوردن ، (توحیدآرَیدبخدای) ۱۱۱
تُوخم / تخم ۱۵۴
توشَی / توشهای ۳۸
توکل کنندا ۱۴۵
تهُ / تو[۱] ۵ ، ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۵۲ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۷ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۹۲ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷
تهی : برهنه ۱۵۳
تیه ۱۰

ج

جاذگاه / جایگاه ۱۲۵
جاسوسان ۲۳۶
جان برداشتن ، (آنگه جانهاتان بـر دارد وقت مرگ) ۵ ، ۷۳ ، ۹۸ ، ۱۲۴
جان برگرفتن ۴۷ ، ۴۹
جان برآمدن ۲۳۷
جاوِیدگانی ۶۶ ، ۱۳۸
جاهلیّت ۸۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸
جاهلی کردن ۱۵۷

---

۱ ــ این استعمال را از ویژگیهای لهجه‌ی هرات دانسته‌اند . رک . مجلهٔ یغما سال ۱۵ صفحه ۶۵ مقالهٔ " چند کلمه از لهجه‌ی هروی " نوشتهٔ عبدالحّی حبیبی .

جای نگه داشتن ۲۴۲
جبر ۱۵۵
جحود کردن ۱۷۲
جدا بکردن ۱۶۷
جدا کردن ۲۱۶ ، ۲۴۲
جدا کردن : شناختن ، تمیز دادن ۲۵ ، ۶۱ ، ۷۹
جداناکرده ۲۲۹
جدایی افکندن ۱۳۵
جراحت ۲۳۷
جزآ ۱۵ ، ۷۳
جززان : غیرآن ۷
جفتان ۶۶
جمله : تماماً ،تمامی ۳۳، ۵۲، ۶۳، ۸۳ ، ۸۴ ، ۹۶
جنابت رسیدگان ۱۴۴
جنگ اوفتیدست ۱۱۷
جواب کردن : جواب دادن ۳۴ ، ۹۴، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۰، ۲۱۳
جُوانه : جوان ۱۲
جهاد کنان ، به صیغه جمع ۱۲۴
جهاد کِردن ۲۲۵ ، ۲۲۴
جهیدن ۲۲۳
جهود ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۵۲ ،
جهودی ۲۹ ، ۳۱ ، ۷۷، ۱۱۳

چ

چاروایان چاروا ۱۶۲ ، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۴۱
چاشتگاه ۱۸۸
چسبیدن ۴۰ ، ۱۰۹ ، ۱۳۱
چُفته بستن ۱۹۳
چُفته بسته ۱۶۳
چُفته نابسته ۱۶۳
چرب رَویها / روده‌ها ۱۶۵
چربُش ۱۷۵ ، ۱۷۶
چشماچشم ۱۵۶
چشم دارندگان ۱۸۴ ، ۲۳۷
چشم داشتن ۱۸ ، ۴۵ ، ۱۳۳، ۱۶۸، ۱۸۴
چَشم دیهدار ۶۵ ، ۱۱۱ ، ۱۳۳، ۲۱۸، ۲۱۹
چشم رُزد[۱] [؟] ، (وَلاتفْتِنّی : اُومرا درفتنه

۱ــ در غالب فرهنگها ، رَزد (به فتح اول) و در لغت فرس ، رَژد (به فتح اول) شکم باره و بسیار خوار معنی شده است آیا می توان پنداشت که " رزد " (باضم‌اول) تلفظ دیگری از همان " رُزد ، رژد " باشد ، و حاصل معنای ترکیب " چشم رزد " ، حریص‌به زن و به اصطلاح " چشم چران " تصور شود ، باعتبار " کنیزکان " و بسیار خوار و آزمند به اعتبار " می " ؟ توضیح آنکه ترکیب " چَشم خالی " ، در معنای " پر خورو حریص " هم اکنون در گوش فردوس بفراوان استعمال میشود .

کنیزکان ومَی مه افگن ، کمن بس چشم رُزدم) ۲۳۶

چشم وابستن ، (چشم ماوابندی) ۱۹۲

چنان : مانند آن ۲۱۳ .

چنان ، (نگرَید نباشید چنان جهـودان و ترسا آن) ۸۲

چنانکِ : مثل ۲۳۶

چندِ : برابرِ ۸۷

چندکَی ۲۲ ، ۲۰۴

چهـاروایـان ۳۱ ، نیریک . چاروایان

چهار چهار ۱۰۲

چهار یَک ۴۹، ۱۰۴

چیز : مال ، خواسته ۷ ، ۱۱۱، ۱۳۰، ۲۰۱، ۲۲۸

چیزکَی ۱۰۳

ح

حـاجی ، (بَیک ابرهیم حاجی بُد ، مسلمانَی مخلص بُد) ۷۵

حاکمان : داورها ۶۱

حال بحال گردانیدن ۲۴۸

حاله[1] (؟) . (الاَّ تَرتابُوااِلّاَاَنْ تَکُونَ تِجارةً حاضِرةً تُدیرُونَها : تاشک نیوفتدتان اندروام واجل ، مگر بازارگانی بود حاله دست بدست کُنَند و داد و خریدوفروخت می‌کند) ۶۰

حام : شتری که ده شکم زائیده باشد ۱۶۲، ۱۷۵، ۲۴۷

حجاج ۱۴۲

حجّاجان : حاجی‌ها ۱۴۱

حجت دادن ۵۴

حج کردن ۱۴۲

حدیث کردن ۳۹، ۲۳۹

حدثگاه ۱۱۲

حدثها ۲۱۱

حذر ۱۲۶

حرام آوُرد / حرام آورده ۲۰۱

حرام بَکردستند ۱۰۷، ۱۴۲

حرام بَکِردن ۳۱، ۴۳، ۵۹، ۸۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۳۲، ۲۳۴

حرام داشتن ۲۳۲

---

۱ ـ کلمه " حاله" به معنی وقت و زمان معین (اجل) ، درکتاب لسان التنزیل چاپ‌بنگاه ترجمه و نشر کتاب صفحه ۲۰۲ آمده است در این جمله : " چون حالهٔ وام بیامدی دِر اَجَل زیادت کردندی ، نهی آمد " .
در گویش مردم جنوب خراسان نیز کلمه "حالا=اکنون" ، "حاله" تلفظ می‌شود . آیا آنچه در متن ما آمده با معنای اولی مناسب می‌نماید یا با صورت دومی ؟ و یا با هیچکدام ؟

حرام کردستند ۱۶۲
حرب ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۷
حرب انگیختن ۱۲۱
حرب کردن ۶۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۴
حَرم ۳۷، ۴۲، ۱۴۱
حُرم / احرام ۳۶، ۳۷
حُرم گرفتن ۳۵، ۳۸، ۱۴۷
حرم گرفته ۱۴۱، ۱۴۷
حزم ۱۱۸، ۱۲۶
حساب ۱۸۰
حساب جمل ۶۴
حسبت ۵۶
حسبتی، بابای نسبت ۲۲۲، ۲۲۳
حشرانگیزان ۱۹۰
حضر ۹۲، ۱۲۶
حطّه[1] ۲۰۰
حق تر ۴۵، ۱۳۲، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳
حق ترین ۷۶، ۲۱۳
حقّی، بایای مصدری ۲۲۷، ۲۲۸
حکما ۱۶۲
حکمت ۷۲، ۷۸
حکم براندن ۲۴۶
حکمیِ بکند ۱۸۶
حلال کردستند ۳۴
حلال گرفتن ۸۴
حلیت ۵۸
حمیت ۴۰
حنطه سمقاتا[1] ۲۰۰
حیض ۴۵، ۱۰۷، ۱۱۵

خ

خادمی: با یای مصدری ۷۰
خارجی ۳۱، ۱۶۴
خاصگان ۷۳، ۸۵
خاک ساران ۱۱
خالتان: خاله‌ها ۱۰۷
خانُ مان ۱۴
خانیَ / خانه‌ای ۸۰
خایه ۶۸، ۱۴۷، ۱۵۳، ۲۴۲
خرامنده ۱۱
خرد راکار فرمایند، در برابر "یَعْقِلُونَ" ۲۹

۱ ـ تفسیر روض الجنان می‌نویسد، (با تصحیح و حواشی به قلم میرزاابوالحسن شعرانی، تهران ۱۳۸۲ هـ. ق) ۲۰۲/۱: "وی بجای آنکه ایشان‌راگفتندکه‌گویی‌حطه‌تا شماراکفارهٔ گناه بود، ایشان گفتند: حنطه فی شعیر بر طریق استهزاء وقولی دیگر آن است که گفتند بلغت خود "هطا سمقایا" یعنون حمراء بلغت ایشان و گندم سرخ بود." نیز مراجعه‌شودبه: پانویس نمرهٔ ۱صفحه ۱۰ همین کتاب و مهذب الاسماء و لغت نامهٔ دهخداذیل "حطّه".

خُرُش ۴۶

خروه / خروس ۵۵

خرّیدن ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۴۷، ۲۳۱

خریدُ و فرُوخت ۳۸، ۴۵، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۹۵، ۱۰۹

خزینها / خزینه‌ها ۱۹۸

خستگان ۱۱۲، ۱۴۴

خستگی ۸۹، ۱۲۶

خُستن ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۶

خسرانی ۸۵

خشک‌فرُوماند ۵۴، ۱۶۴

خُشگُوانی[۱] (؟) ، (ثُمَّ بَدَّلنٰامَکانَ السَّیئَةِ اَلحَسَنَة : آنگه‌بدل‌کردیم‌بجای‌قحط وخشگوانی‌وسختی‌فراخی‌نعمت و ارزانی‌نرخ) ۱۸۷، ۱۸۸

خشگی ، خشگ ۲۹، ۱۸۷، ۲۰۱

خشم برگرفتن ۱۹۷

خشند / خشنود ۲۱

خشندی ۴۰، ۵۶، ۹۵

خصومت کِردن ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۹، ۲۱۰

خلاف کردن ۱۴، ۶۵، ۹۸

خلیفت ۵، ۱۹۴

خلیفتان ۱۸۳

خلیفت کردگان ۱۸۴

خلیفتی کردَید ۱۹۶

خند ستانی ۱۸۰

خنسندُ[۲] / خرسند ۲۳۸

خُوارمایه : اندک ۳۱، ۸۶، ۹۹، ۲۲۸

خواست ، مصدر مرخم ۱۹۵

خواستنستید ۲۲۰

خواستن : گدایی ۵۸

خواستند رسید ۱۹۳

خواست وایست دل ۲۴۸

خُواسته ۴۱، ۴۳، ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۹، ۸۰، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۳ نیزرک . خواستها و خواستیها .

خواستها / خواسته‌ها ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۴، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۷

خواستیها / خواسته‌ها ۱۹، ۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵

خواستیَ / خواسته‌ای ۳۳، ۵۸

۱ ــ هر دو مورد در نسخهٔ اساس " گ " با گذاشتن دو نقطه روی سرکش آن از " ک " مشخص شده است . شیوه استعمال این واژه در هر دو مورد نشان می‌دهد که به معنای " قحط و خشکسالی " بکار رفته است .

۲ ــ به صورت " خونسند " در فرهنگ پهلوی از دکتر بهرام فره‌وشی صفحات ۵۹ و ۴۸۴ بنظر رسید .

خواستَیذ[1]/ خواستی ۱۱۷، ۱۶۹
خواهش کردن : شفاعت ۲۳۸،۲۲۰۸
خُواهش گر ۱۴۸، ۱۸۰
خُورد : کوچک۱۱۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۴۷
خورد :طعام ، خوراک ۳۳
خورد نَگرشی : بخل ۵۷، ۱۱۱، ۱۳۱
خُورد مُورد ۲۴۱
خُورد و مُورد ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۱۵
خوش منش ۲۳۸
خوش منشی ۴۵، ۴۷، ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۶۹، ۱۸۲، ۲۳۷
خُوفتُ و خَیز[2]: مجازاً به معنی ، همبسترشدن باهمسره۱۱
خوگ ، خوگان ۳۱، ۱۳۶، ۱۴۲
خوه / خفه ۱۴۲
خُویَوز : شب پره ۷۲
خویشتن پاکیزه داران ۴۴
خُویشتن تان ۱۹
خیانت ناکردن ۹۲
خیزندیدن :لغزانیدن ، گمراه کردن ۹۱
خَیم ۱۱۰

د

دادستُم ، دادستیم ، ۲۱، ۳۱، ۵۳، ۷۸
دادستند۵۱، ۶۷، ۷۶، ۸۱، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۹
دادودهش ۵۷
داذگان / دایگان ۱۰۷
دار : سرزمین ۱۰۷
دارندا ۱۲۶
دال / دار ۱۳۶، ۱۹۱
دال میوه ۱۶۳
دانزه ۱۰
دانـها/ دانه‌ها ۵۷، ۱۵۳
دانَیِ / دانه‌ای ۵۵
دانستن : توانستن ، (از نبشته ندانند خواندن) ۱۳
دانستن : شناختن ۳۰، ۱۱۲، ۱۲۵
دانستهِت آید ۲۲۱
داور ۳
داوری بَکردن ۱۸۷
داوری کردن ۷۳
داوریا ۱۶۲
دایم بپای دارندگان ۱۳۷
دایه ۴۷
دخانه / در خانه ۱۱۱
دختراندر ۱۰۷
ددگان ۱۶۴
دده ۱۴۲

۱ ــ مقدمه مصحح صفحه هفتادوشش‌دیده شود .

۲ ــدر گویش محلی فردوس کلمهٔ "خفتُ و خوَ (= خواب) درست‌بهمین‌معنی بکارمی‌رود .

در : دروازه ۱۹۹
درآمدن ۳۵
درآوردن ۹۹
درازبکشیدن ۴۶
درجتها ۱۶۱
دردمند ۱۴۹
دُرست کنُم ۷۲
دُرست شد ۷۴
دُرست وراست بکردن ۴۸
درس کردستی ۱۵۵
درشدن ۱۴۸
دُرُغ[1] / دروغ ۱۱۴
درفتنهٔ . . . افگندن ۲۳۶
درکت ۱۳۴
در کتها[2] ۱۶۱
در گذاشتن ۹
درونه ۲۴۱
دُروغزن ، دُروغزنان ۸۰، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۳۵، ۲۴۸
دُروغ ساختن ، (می‌سازند برخدای دُروغ) ۱۱۴، ۲۴۷، ۲۴۹
دُروغ ودراو ۲۴۲
درویشان گردنده ۲۳۸
دریاب / دریا ۲۶، ۱۹۳
دست ، (دستی جامه) ۴۸
دست اندرزدن ۵۳، ۸۲
دستاوَیز ۵۳
دست بازداشتن ۳۷، ۱۰۹ ، نیزرک . دست‌واداشتن
دست بدار ۱۵۷ ، ۱۶۲
دست بداشتن ۹۱
دست بدست ، دربرابر "حاضِرَةً" ۶۰
دست (به چیزی) زدن ۸۱
دست بر زدن ۱۴۴، ۲۱۶
دست خواهندگان ، دربرابر "سائلین" ۳۲
دست فرومالید ۱۱۲
دست گاه ۱۰۸
دست واداشتن ۱۹، ۲۷، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۹، ۸۲، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۲۷
دست واداشنه ۴۶، ۴۹
دستوری ۴۳، ۵۳، ۱۰۸، ۱۸۱
دستوری خواستن ۲۳۵، ۲۳۶
دستوری دادن ۱۹۱، ۲۳۵، ۲۳۶
دشخُوار ۸، ۲۵، ۴۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۳۵،
دشخُواری ۳۴، ۱۲۶، ۱۴۴
دشخوار آمدن ۲۴۹

۱ ــ در متن چاپی بدون جهت واورا داخل قلاب [ ] گذاشته‌ایم .
۲ ــ "در گتها " که درمتن با " گ " چاپ شده‌اشتباه مطبعی است .

دشخوار داشتن ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۳۶
دشمن داری؛با یای مصدری ۸۵ ،۱۰۷، ۱۴۴، ۱۴۶
دشمن داشتن ۴۲، ۲۱۱
دعآ ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۰
دگور / درگور ۱۶۲
دل آرام ۲۱۰
دل آرمند ۲۳۱
دل آرمندیدن ۲۳۵
دل شده ۱۴۸
دل مرده ۱۵۹
دلیور / دلیر۱۶۴
دلیور بکردن ۲۱۸
دلَیوری ۹۴، ۱۲۴
دنص / در نص ۱۹
دَنِگر / درنگر ۱۸۹
دُوا[1]/ دو ۵۶
دو چند ۱۷۷
دو چندان ۵۶، ۹۳، ۱۷۷
دوچندان ک/ دو برابر ۵۶
دو چندان کردن ۱۷۸
دُودُو[1]۳۴، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۵۷
دوراندر مشید (= مشوید) ،دربرابر "لاتَغْلُوا"دیدنی ، (اَنهُم مُلاقُوا رَبِهِم : اَیشان دیدنی‌اند خدایشان‌را) ۸ ۱۳۸
دور بکردن ۹۷
دَوزخیان ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۴۲
دَوست تر ۲۳۱
دَوستر / دوست تر ۲۹
دَوستگان دارنده ۱۰۸، ۱۴۳
دَوستگانی‌گرفتن۱۵۸نیزرک . دوسگانی‌گرفتن
دَوستی گرفتن ۱۵۸، ۱۶۶
دَوسگانی کردن ۱۷۶
دَوسگانی گرفتن ۱۵۸
دوسیدن ۲۰۴، ۲۴۷
دُو گُرَوهی ،دربرابر "اِخْتِلاف" ۱۲، ۵۲ ، ۶۶، ۷۳، ۱۶۹، ۲۰۹، ۲۱۸
دُو گرَوهی کردن ۴۱
دُو گمانی ،دربرابر "شَکّ" ۱۳، ۲۴۳، ۲۴۸
دولت دادن ۶۸
دونِ : غیر از ۸۹
دون حدّ ۸۷
دوبر / دبیر ۶۱
دُویم ۲۳۵
ده چندان ۱۶۸
دَهش ۱۰۹
دی : دیروز ۲۰۱، ۲۴۱
دیت ۳۲، ۴۵
دیت ستدن ۱۲۳
دیر بکردن ۱۱۸
دَیو ۵۴، ۵۸

---

۱ ــ در غالب لهجه‌های خراسان هم امروز این عدد با اشباع تلفظ می‌شود (دُو dū)

دیوان : کارنامه ۶۹
دیوانگِه / دیوانگی (؟) ۵۸
دیو گَلوَچی[1]: تقریباً به معنای، دیوگرفتگی و جن زدگی ۵۸ نیزرک :گلوچیدن
دَیو مردم ۹۵
دَیو مُردمان ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۵
دَیو ملعون ۷۰
دَیه ۵۴

ر

را : با ۸۲، ۱۱۹
را : به ۵، ۹، ۱۱، ۱۲، ۳۱، ۴۹، ۱۴۸
را : برای. در غالب صفحات
راحله ۸۱، ۲۳۵، ۲۳۶
رازداران ۲۲۹
رازکردن ۱۲۸
راست بکردن ۹۰
راست ترین ۲۱۳
راست دارنده ۱۵، ۷۲، ۷۸، ۱۵۲
راست داشتن ۴۴، ۱۸۶، ۲۲۷
راست دلان ۱۱۸
راست راه‌تر ۱۱۴
راست گوی دارنده ۱۷
راست گوی داشتن ۱۸۸، ۲۳۹
راست گو کننده ۱۱۲
راندن ۲۱۷، ۲۱۸
راه‌دار: در برابر "عادٍ" ۳۱
راه راست دادن ۶۴
راه راست گرفتن ۱۵۴
راه راست یافتگان ۲۳۰
راه راست یافدگان / یافتگان ۲۴۵
راه راست یاوَید ۹، ۸۲
راه نمودن ۱۷۸
رای مست : تازنده، متکبر ۱۱۱
رای مستی، در برابر "بَطَر" ۲۱۹
ربوبیّت ۳، ۱۵۵، ۱۸۱
رجم ۶۷، ۱۰۵، ۱۴۶، ۱۶۶
رجعی ۴۵
رحم بُرّیدن ۴۴، ۱۰۱
رز، رزان ۱۶۲، ۱۹۳
رُزد، رک . چشم رُزد

---

۱ ــ علاوه برمورد بالا، مصدر "گلوچیدن" دوبار دیگر به صورت "گلَوچیده‌بُود" (ص۵۸) و گَلَوچیده‌باشد" (ص۱۴۸) درمتن حاضر، ویکبار هم به صورت "گلوچبود" در صفحه۱۸۴ قرآنی بدون شماره از کتابخانه آستان قدس ــ که بارها ازآن نام برده‌ایم ــ بکار رفته. در کلیه موارد یاد شده بوضوح "گاف" با دو یا سه نقطه روی سرکش (کاف) مشخص‌شده‌است. مصدر "گلوچیدن" رادرمآخذی‌که‌مراجعه کردم نیافتم. برای‌کلوچیدن وکلوجیدن وکلوچ وکلوج درفرهنگها معانیی یاد شده که باشیوه استعمال "گلوچیدن" درمتن حاضر موافق نیست. تنها ترکیب "دیوکلوچ" درفرهنگها با کاف تازی‌به معنای‌مصروع وجن گرفته، ضبط شده است.

رُست : گیاه ۹۶، ۱۵۴
رستاخَیز ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۲
رستخیز ۲۰۵ نیزرک . رستاخَیز
رستگان ۱۷۲، ۱۹۸
رستن ۷، ۲۲۱، ۲۴۶
رسته ۲۴۸
رسنها ۱۹۰
رسولِ / رسولی ۹۰، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۸۴
رسیدنی ، (نمی دانند کاین جهان رسیدنی است ، فانی وآن جهان بماندنی است ، باقی) ۲۰۱
رَشوت ۱۴، ۲۰۱، ۲۳۳
رفق کردن ۱۹۶
رکوع کنان ۷۱
رمگی ۱۲
رنج برداشتن ۱۰۲
رنجه بداشتن ۱۹۲
رنجه داشتن ۱۵۸، ۲۳۸، ۲۳۹
روز شمارکِردن ۳
رَوز واپسین ۱۱، ۲۲، ۳۲، ۴۶، ۵۶، ۸۴، ۱۱۲، ۱۳۷، ۲۳۵، ۲۳۶
رُوزی خوارگان ۲۲۰
روشن ، (بیرون آمد ازان سنگ‌آب روشن) ۱۳
رُوشنی کِردن ۴
روباروی ۱۵۶
روی اندر گردانیدن ۱۴، ۶۷، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۶۸، ۲۱۳
روی اندر گردانیده ۲۱۳
روی بگردانیدن ۶۷، ۱۱۶
روی فاحرب کردم ۲۱۲
روی فاکردن ۲۰، ۱۵۰، ۱۹۳
روی اوروپآ / روی وریا : ظاهر سازی ۵۶
روی و دل واته گردانیدیم ۱۹۷
روُی وریا ۳۹، ۵۶، ۱۱۱، ۱۳۳، ۲۱۹
رَویندن / رویاندن ۱۰، ۱۵۴، ۱۸۱
رها نهلندا ۱۴۸
رهاهشتگان ۱۴۸
رهاهشتن ۱۴۸
رهبان ۲۳۲ ، ۲۳۳
ره راست داد ۱۴۸
رهَیدن ۳۵، ۱۰۰
رَیش : زخم ۸۸
رَیگ روان ۲۱۱

ز

زاد ۳۱ ، ۳۸، ۸۱، ۱۶۴، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶
زانیان[1] ۱۴۳
زبانیه ۸۲
زپسِ ۳۲، ۵۵ نیزرک . از پسِ
زخم ۴۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۴
زرّ ۶۵، ۷۹، ۲۲۲، ۲۳۳

۱ ـ " زاینان " در متن ،اشتباه مطبعی است .

زردگاب ۱۴۸
زرّینه ۱۹۶
زشتا صعتا ۲۰۳
زشت کاری ۱۳۵
زفان ۷۱، ۲۱۸
زفت ۱۳۶
زَفت سخُن ، در برابر "فَظّ" ۹۲
زلّت ۵۵، ۹۲، ۱۱۳
زمان دادگان ۱۷۳
زمان دادن ۲۹، ۶۰، ۷۹، ۹۵، ۱۱۹، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۰۷، ۲۴۹
زمْخکیشی[1] (؟) ، (پس زنده کرد بدان آب باران زمین را از پس مردگی و خشکی وزمخکیشی) ۲۹
زمخگ[2] ۱۸۱
زمهریر ۸۴
زنآی / زنایی ۱۰۶
زنده بکردن ۵
زنده داشتن ۹۲
زنده دل بَکردن ۱۵۹
زنده واکردن ۹، ۵۰، ۲۴۳
زن کردن ۱۰۲
زنهارگاه ۱۵۴
زوان / زبان ۳۸، ۶۸، ۷۷، ۸۳، ۹۸، ۱۱۳، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۳۲
زوان پیچیدن ، (می‌پیچندزوانهاشان) ۷۷
زوجنده ، رک‌پیچنده و زوجنده
زوجُ و پَیچ اندر اُوگنی (= اوگنید) ، دربرابر "تَلْوُوا" (؟) ۱۳۲
زودا ۶۵، ۹۶، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۰۱
زودسَیری ۱۸۲
زور/ زبر ۱۶۹
زور : دروغ ۶۹، ۷۵، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۲
زَه‌برزادگان ، در برابر " ذُرِّيَّة " ۷۰
زه دان ، زَهدان ۴۵، ۶۴، ۱۶۴
زَه وزاد ۱۰۱
زیّ ۱۰، ۸۴
زیان کردن : زیان رسانیدن ۱۹۹، ۲۰۳
زیغ ۲۴۷
زینهار ۷۷، ۱۱۵، ۲۲۰، ۲۲۷
زینهارخوردن ۷۷
زینهار دادن ۲۱۹
زینهاردار ۱۸۳
زینهار کردن ۲۲۰

---

۱ ــ بدین صورت درمآخذی‌که رجوع‌کردم ، ندیدم . اما بنظر می‌رسد که صورتی اسم مصدر گونه‌باشد از کلمهٔ " زمخک " و بهمان‌معنی ، یعنی زمخت وسفت .

۲ ــ در فرهنگها این‌کلمه با کاف تازی ضبط شده ، درحالی که نسخهٔ ما " کاف" را با گذاشتن دو نقطه بالای سرکش مشخص کرده‌است .

س

ساخت : سازوبرگ ۲۳۶

ساخت حرب ۲۲۱

ساختستند ۸۷

ساخت گاربکردن ۲۲۲

ساختگار کردن ۲۲۲

ساختگاری ، ساختکاری ۳۰، ۴۷، ۱۱۱، ۱۱۸

ساختگاری اوگندن ۱۱۱

ساخت گاری کردن ۲۰۹

ساختن : آماده کردن ۸۷، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۹

ساخته و آراسته باشید ۵۹

ساخته ۱۳۷، ۲۳۳

ساخته داشتن ۱۵۶، ۲۲۱

ساخته کِردن ۱۲۶

سالارِ لشکر ۵۱

سالاری ۵۱

سایَ / سایه‌ای ۱۱۵

سایه دار کردیم ۱۹۹

سایبه ۱۶۲، ۱۷۵، ۲۴۷

سبط ۱۴۵، ۱۹۹، ۲۰۱

سبک بکردن ۳۲، ۱۰۹

سبک تر بکردن ۲۲۲

سبک تر کردن ۱۵، ۷۹

سبیل : راه ۸۸، ۸۹، ۲۳۷، ۲۳۸

سپارید[1] دُروده ، (فَجَعَلْنٰاهُمْ حَصیداً : بکنیم آن همه‌را خُورد مُورد چون سارید دُرودَه ، چنان کی حود پنداری کی هرگز آن نبود ست دِی .) ۲۴۱

سپاس برنهادن ۵۵

سپاس برنهنده ۵۵

سَپُرّی کردی ۷۳، ۱۰۵

سپنج دهد[2]، دربرابر "یَسْتَخلِفُ" ۱۹۲

سپه سالار ۵۰

سپَید ، سپیدی ۸۲، ۸۳، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۴۱

سپَیدی : پیسی ۷۲

ستارَی / ستاره‌ای ۱۴۹

ستدُ داد ۵۸، ۵۹، ۹۵، ۱۰۹،

۱ ــ صورت حاضر را جایی نیافتم اما بنظر می‌رسد گونه‌ای باشد از همان کلمه "سپاری" که درفرهنگها به‌معنای ساقهٔ جووگندم ضبط است ، همان‌که در گویشهای جنوب خراسان "سُفَلَه" sufäla گفته می‌شود .

۲ــ دیگر استعمال‌های کلمهٔ "سپنج" و معادل عربی جمله نشان می‌دهد که باید به معنای "زندگی موقت دادن ، واندک زمانی مهلت دادن" باشد . شواهدی از دیگر متون کهن هم برای این واژه یافته‌اند . رجوع کنید به دو مقاله از دکتر علی رواقی ، در مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران سال ۱۸ شماره ۱ صفحهَ ۲۶۴ و سیمرغ (نشریه بنیاد شاهنامه) صفحه ۳۴.

سَتد و داد ۵۸، ۶۰، ۶۱ رک . ستدودادکردن
ستدودادکردن ۲۰۶
سِتر ۱۰۲
ستردن ، (بنه‌سترید) ۳۷
ستروں ۷۱
ستم فرمودن ۶۱
ستم گار ۱۶۴، ۱۶۸
ستم گارتر ۱۷۷
ستم گاری ۱۵۶
ستنبه ۱۲۹
ستَور ۱۱۰، ۲۳۶
ستیزه کردن ۲۴۳
ستیزه ناکردن ۴۷
سِجده تحیّت ۶
سجودکنان ۱۷۲
سحت ۱۴
سختر، سخترین ۸، ۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۰۱
سختن ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۶
سُخنان زَرّین ۱۵۷
سد / صد ۵۴، ۱۰۵
سدیگر ۴۵، ۴۶
سر اندر پیش اوگنده ۱۹۹ نیزرک . سرهااندر . . .
سرای واپسین ۱۶
سر برگرداندن ۲۴۳
سرّ برّیدن ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۷
سُرْتن شستن ۴۵ نیزرک . سروتن شستن
سر دستها ۲۱۲
سِرده[1] ، (سُقْناهُ لِبَلَدٍمَیّتٍ : برانیم آن ابر را بشهرَی خشک ومرده و سِرده) ۱۸۱
سرُو ۱۲ نیز رک . سَرُه
سروتن شستن ۴۴ نیز رک . سُرتن شستن
سَرُه / سرو = شاخ ۱۴۲ نیزرک . سرو
سرهااندر پیش اوگنده ۱۳۵ نیزرک . سراندر . . .
سرهنگان ۱۹۰، ۱۹۱
سر هوایان[2] : پیشوایان و پیش‌روان ۳۰، ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۴۸
سریّت ۱۱۵
سزاوارا ۱۸۱
سطبردل ۹۲
سقایهٔ ۱۱۶
سقایهٔ الحاج ۱۱۵

---

۱ ــ به معنایی‌مناسب این مقام جائی بنظرنیامد . احتمال می‌رود از مقولهٔ واژه های مهمل باشد و " مرده وسِرده " جمعاً به‌معنای‌خشک‌و بی حاصل ، و اگرچنین است ، چرا به کسر اول ضبط شده ؟!

۲ ــ بهمین معنی یکبار دیگر در ترجمه قرآن بی‌نام و نشان آستان قدس صفحه۷۶دیده‌ام اما در فرهنگها و مآخذی که من دسترسی داشتم موجود نیست و دریغ است اگراین‌ترکیب زیبای فارسی از فرهنگها افتاده باشد .

سُکنی ۴۹
سگالش ۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۴۶، ۲۴۷
سگالش کردن ۹۲
سگالیدستی / سگالیدید ۱۹۱
سگالیدن ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۳
سلطان ۲۲۲
سَلوی[1] ۷، ۱۰، ۱۹۹
سُمانه ۹
سمقاتا، رک. حنطه سمقاتا
سمها : سوراخ ها ۲۳۹
سنجیدن ۱۸۶
سنگ باران کردن ۶۲
سنگ سار کردن ۱۰۵
سنه : لعنت و نفرین ۱۳۴
سنه خواندن ۲۸، ۷۴، ۸۶
سوختگی ۹
سود کردن : سودرساندن ۱۹
سور ۱۷۹
سوقند[1] / سوگند (؟) ۴۴
سوگند خواره ۱۲۷
سولاح ۱۷۸
سَه رِش[2] : مقنعه و روبند ۴۸
سَه سَه ۳۴، ۱۰۲، ۱۱۸
سهمگن ۲۰۴، ۲۳۹
سَه یَک ۱۰۳ نیز رک. سَیَک
سَیربرمه آیَیدا، در برابر "لاتَسْئَمُوا" ۶۰
سَیَک ۳۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰ نیز رک. سَه‌یَک
سی کم یَک روز ۲۹ روز ۳۳
سَیم سَه، (مرقوسیان گفتند: سَیم سَه است) ۱۳۸
سیمینه ۱۹۶
سیه ۸۲، ۱۴۵، ۲۴۱
سیه جامگان ۱۹۰

ش

ـِش، ضمیرفاعلی، (خواهدِش) ۵۹،

۱ – "ق" در متن اصلی خطی نقطه ندارد و بجای آن علامتی روی قاف دیده می‌شود که به نشانه فتحه بیشتر شبیه است (رک. متن عکسی) اگرخطای کاتب نباشد استعمال غریبی است. گواینکه ابدال ق به گ در متون و لهجه‌ها نمونه‌هایی دارد. رک. تاریخ زبان فارسی از آقای دکتر خانلری ۲/۲۱۶. در غالب لهجه‌های خراسان بجای لگد و مگس گفته می‌شود، لقت و مقس.

۲ – برهان و آنندراج (سرش) با کسر اول و فتح دوم ضبط کرده و توضیح داده‌اند: مخفف سه‌رش یعنی مقنعه‌ای که سه گز باشد، چه رش به معنی گز هم آمده است. اما ضبط نسخهٔ ما همانست که در متن داده‌ایم.

(برآوردِش) ۱۷۶
شاد بمکن . ۱۹۶
شافتن رک . بشافته باشید
شایید ۲۰۶
شبارَوز ۸، ۴۷، ۷۱، ۱۹۴
شبانگاهان ۷
شبهتها ۱۷۳
شبَیخون ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۴۵، نیزرک . بشبیخون
شتاب‌ردگی‌کردن ۱۹۶، ۲۴۶
شتاویدن ، (بشتاوَید/بشتابید) ۸۷
شخَوا[1] (؟) ، دربرابر "مُکاء" به معنی‌صفیرزدن
۲۱۶
شدن : رفتن ۱۷، ۳۹، ۶۹، ۸۰، ۸۹،
۱۲۱، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۹۶، ۲۲۱،
۲۳۴
شد ستند ۱۸۸
شدستَی/ شدستید ۸۲
شرایع ۷، ۴۰، ۱۶۹
شرک آوردن ۳۶، ۶۹، ۱۲۸
شش یک ۱۰۴
شقاوت ۹۶
شک اوفتادن ۶۰
شکره ۱۴۳
شگاف ۱۱۴
شگستن ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴
شگسته ۱۹۰
شگم ۷۰، ۱۰۳، ۱۶۲
شگُهَیدن ، شکهیدن ۲۲۹، ۲۳۹
شگیبا ۱۰۰
شگیباآن ۲۷، ۳۲، ۸۸، ۸۹، ۲۲۳
شگیبای/شکیبایی ۱۰۰، ۱۹۱، ۲۱۱
شمار ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۸۶، ۲۳۳
شمار کِردن ۳، ۶۱
شنبَه کردن ۲۰۰
شند/ شوند ۷، ۱۱، ۱۶، ۳۰، ۴۶، ۵۸، ۵۹،
۸۵، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۱،
۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۷، ۱۷۷، ۲۴۶
شند/ شوند = روند ۱۱۶، ۲۲۷
شنوآ ۷۰
شنوندیدن ۲۱۳، ۲۴۴
شنیدودیدار : تقریباً "معادل "ریاوسُمعه"
۲۱۹
شوح : چرک ۱۱۵
شوخکَی ۱۲۰
شوره ۱۸۲
شَوریدن ، (زمین شورد= شخم زند) ۱۲،
۱۶۲
شَوش ۱۶۳

۱ــ در پاره‌ای از متون قرآنی و فرهنگ‌های فارسی " شخولیدن " بدین‌معنا ضبط است ، اما آنچه دربالا آوردیم نصّ صریح‌نسخه ماست .

شوی[1]: پیراهن ۴۸
شویان ۴۵، ۴۹، ۱۱۰
شوی کردن ۱۰۶
شوی مند ۱۳۱
شوی‌منده ۱۰۷
شهد ۱۰۲
شی /ـَ ش[2]؛ (خواسته‌شی) ۴۸ (مزگت‌خانه شی) ۷۰
شَید/ شوید ۵، ۹، ۱۵، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۷۶، ۸۱، ۸۸، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۹
شید / شوید: روید ۱۰، ۳۵، ۱۸۷
شیر خوردگی ، در برابر "رَضاعَة" ۱۰۷
شیم / شویم ۶۲
شَیو/ شیب ۱۴۹

ص

صاحب سّران : رازداران ۸۵، ۲۲۹
صاع ۳۳
صاعقیَ / صاعقه‌ای ۲۴۱
صحبت ۴۵
صدقات ۵۷، ۵۸
صدق دل ۱۴۵
صدیقان ۸۰، ۱۱۸
صرخ ۲۴۱
صغایرگناهان ۹۸
صفت کردن ۱۵۲، ۱۶۳
صف گاه ۱۲۵
صلح افگندن ۲۲۴نیز رک .صلح‌اوگندن
صلح اوگندن ،اوکندن ۳۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۱۳
صلح شکستن ۲۲۲
صواب ۶، ۲۱۵
صواب تر ۶۰، ۱۱۳
صواب کردن ۲۲۹
صوف ۸۶

ط

طاعت برزیدن/ ورزیدن ۷۹
طاعت داشتن ۳۴، ۸۷، ۱۴۹، ۱۸۲
طرب ۱۷۳
طعنه کردن ۶۹
طلاق کردن ۴۵، ۴۶
طلاق کرده ۴۵
طنازی ۱۴۸، ۱۸۵

ظ

ظفر دادن ۲۱۱، ۲۲۴

ع

عاجز بکردن ۱۶۱
عاصیان ۱۸۴

---

۱ ـ در نواحی غزنین و قندهار با تلفظ šuy رایج است . نگاه کنید ، یادنامه ابوالفضل بیهقی ، چاپ دانشگاه مشهد ص ۲۰۹ پانویس نمره ۲۴ .

۲ ـ مراجعه کنید ، مقدمه مصحح د تحد سسب وپنج همین کتاب .

عاصی نه‌شید / نشوید ۸۱
عافیت ۳۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۵، ۲۲۰
عاقبت وردار، در برابر تاویل" ۶۴
عاقبت ورداشتن ۶۴
عام : سال ۱۴۷
عبرت بر گرفتن ۶۵
عجایب ۸۳، ۱۳۰، ۲۴۶، ۲۴۹
عجایبها ۱۷۵
عجب ۲۴۷
عداوت ۶۹
عدّت ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸
عدل / عادل ۶۰، ۲۴۲
عدل کردن ۱۳۲
عدن ؛ رک . بهشت عدن
عذاب بکردن ۱۹۲
عذاب ناکردن ۱۱
عزیز کردن ۶۸
عصبیت ۲۰۹
عَفُو[1] ۶۲، ۸۷، ۹۲، ۲۳۹
عَفُوا: عفو ۱۹، ۳۲، ۳۵، ۱۲۵، ۲۰۷
عقاب ۱۱، ۸۸
عقد دل بکردن ۶۱
عُقده، (عقده‌نکاح) ۴۸، ۱۰۸
عقوبت ۱۳۶
علّت : عادت زنان ۴۴، ۴۶
علم / عالم ۱۹۹
علم دانها ۱۳۶
علیه‌السّلم ۶۵، ۸۱، ۱۱۸، ۱۵۲، ۲۰۴
عامها / عامه‌ها ۸۶
عمّت / عمه ۱۱۶
عمّتان / عمه‌ها ۱۰۷
عمدا ۱۵۹
عمره‌کردن ۲۸
عنا ۱۸۱ ، ۱۸۲
عوار ؛ رک .بی عیب و عَوار
عهد شگنان ۸۳
عهدُ وفا ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴
عهدیان ۲۲۴
عیال ۴۳
عیب و عَوار ،رک .بی عیب و عوار

غ

غازیان ۵۱، ۱۱۸، ۱۲۱
غبن ۱۲۹
غرقه کِردن ۶۵
غرّه کِردست ۱۴۸
غرّه مکندا ۹۹
غزو ۹۱، ۱۲۱، ۲۳۴
غش ۱۷۸، ۲۴۴، ۲۴۷

---

۱ ــ برخی استعمالات شعری کهن این تلفظ را تایید می‌کند .
الهی عَفُو کن گناه ورا بیفزای درحشرجاه‌ورا شاهنامه ۲۲/۱ بنقل‌از شاهنامه و دستور ص ۴۷۲ اگر روزی از او آزرده بودی عفُوکردی و خشنودی‌نمودی‌ویس و رامین ۲۳۷

غِلّ ۱۷۸، ۲۴۷،۲۴۴
غلبه دادن ۲۲۴
غلبه کِردستند ۵۱
غلبه کرده‌ترین ۲۳۵
غلبه کننده تر ۲۳۵

ف

فا ،حرف اضافه ،به معنی "به" ۱۸، ۲۲ ، ۲۸،۴۱،۵۳،۷۰،۸۴،۸۵، ۸۸، ۸۹،۹۰،۹۳،۹۴،۱۰۲ ، ۱۰۶، ۱۰۸،۱۱۳،۱۱۵،۱۱۶ ، ۱۱۸، ۱۲۰،۱۲۶،۱۳۵،۱۴۴، ۱۴۷ ، ۱۵۰،۱۵۸،۱۶۵،۱۶۹، ۱۷۵ ، ۱۷۸،۱۸۱،۱۹۳،۱۹۵، ۱۹۶ ، ۱۹۷،۲۰۴،۲۰۹،۲۱۰، ۲۱۲ ، ۲۱۴،۲۱۷،۲۱۸،۲۲۳، ۲۳۷ ، ۲۳۸،۲۴۰،۲۴۵
فا : از ۱۰، ۲۳۸
فا ، (داندآنچ‌فاپیش ایشان است) ۵۳
فا آمَوختن ۲۴۳
فا یافتن ۱۵۲، ۱۷۷
فابذشت : گذشت ۲۰۶
فابرّیدن ۲۱۲
فا پذیرفتن ۱۰۶
فا پنامیدن[1]، (انگه‌فاپَنامِش فا عذاب آتش دَوزخ) ۲۲
فاپوشیدن ۸۷،۱۷۴
فاتر سانیدن ۱۹۰
فاجر ۵۹
فاخواستن ۱۶،۲۰۸
فاداشتن ۲۲۲
فا دانستن ۲۴۳
فا دیدار آوردن ۶۱
فا دیدن ۲۰۷،۲۴۵
فا رسانیدن ۱۹۷،۲۳۷
فارفتن (فاتوانندرفتن) ۲۰۶
فارسندیدن ۹۳
فارسیدن۵۳،۵۶،۸۵، ۸۸، ۱۱۶، ۱۱۸ ، ۱۲۰،۱۴۷،۱۵۰،۱۵۹، ۱۷۷ ، ۱۹۲،۱۹۷،۲۰۷،۲۱۴،۲۲۳
فازان: به آن ۵۶،۱۴۷،۱۵۰،۱۵۹،۱۹۳، ۲۱۴
فازین : به این ۱۲۰،۱۷۸
فاساختن ۵،۱۵۲،۱۶۲،۱۷۷،۲۰۸،۲۱۳، ۲۴۳،۲۴۴
فاستاندن۵۷،۲۰۱
فاستدن ۲۲۳
فاستده واید ۶۱
فاسقی ،با یای مصدری ۶۱،۲۰۰
فاشنیدن ۳۳،۲۰۷،۲۰۸
فاضل‌تر، برتر ۲۰۱،۲۲۳
فاکردن ، (روی‌فاکنید) ۲۰،۵۷،۱۵۰، ۱۷۵،۱۸۶،۱۹۳

۱ ــ نگاه کنید به پانویس واژهٔ "پنامند" در همین واژه نامه.

فا کشتن‌گرفتن ۲۲۷

فا کشیدن ۱۹۶، ۲۴۵

فاگذاشتن ۱۴۶

فا گرفتن ۵۵، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۲۳

فا گرفته ۱۰۶

فا گیرندا ۱۲۶

فانغوشد ۲۴۴؟

فا نمودن ۳۰، ۱۲۶، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۴۳

فانه رسدا ۲۱۴

فاوا افگندن[1] (؟) ، (وَزُلْزِلُوا) : اوبسی‌شان فاوا افگندند) ۴۱ نیزرک فاوابردن

فاوابردن[2] ، (اِلّاأَنْ یُهْدیٰ : مگر کش فانمایندو فاآموزندوفاوابرند) ۲۴۳

فاهم رسیدن ۶۵، ۹۱، ۹۳، ۲:۷، ۲۱۸

فاهلیم ۹۵

فایستادند ۱۷۴

فُتیا / فتوا ۱۳۹

فجا : ناگهانی ۱۰

فدآ ۲۴۶

فراح ۱۶۵

فراح بکردن ۱۱۳

فراح دستی ۶۰

فراح سال ۱۹۲

فراح نعمت ۶

فراخی ۵۱، ۸۷، ۲۰۱

فراخی دادن ۴۴

فرا دادن ۱۰۲

فرا رسیدن ۸۴

فرا ساختن ۸۰

فراست ۵۸

فرج ۶۹

[illegible]

فرسادسند ۶۱، ۹۹، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۸

---

۱ ـ بدین صورت جایی بنظر نرسید . اما واژهٔ "فاوا" ، در پاره‌ای ازمتون قرآنی ، همچون تفسیر طبری و ترجمهٔ قرآن واقع در موزهٔ پارس در معنی "اختلاف" و "خلاف" وکلماتی در این حدود ، و درکتاب "پلی‌میان شعرهجایی و عروضی‌فارسی" در معانی "بیهوده" و "ناشناخته" بکاررفته است . (کلیه‌شواهد درمقدمهٔ کتاب اخیرالذکر صفحهٔ‌صدوچهارده به بعد ، دیده‌شود) اما نه این معانی و نه معنایی که در فرهنگها برای آن ذکر می‌کنند ، یعنی "شرمنده و رسوا" هیچکدام با موارد استعمال کلمه در متن حاضر سازگار نیست ، و چنانکه معادل عربی واژه نشان می‌دهد باید به معنای "ازجای‌جنبانیدن‌واندرواکردن" باشد .

۲ ـ [illegible] جایی‌یافته‌نشد . اما حدود جمله و معادل عربی می‌نماید که باید به معنای "راه نمودن و آگاه‌کردن" بکار رفته باشد .

فرستادستیم ۲۱۷
فرستیدن ۱۵۲، ۲۰۰
فرمان کردن ۲۰۶
فرمودستند ۳۸، ۵۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۶۹، ۲۳۲
فرمودستیم ۱۱۷
فرمودن، (بسیار عذاب بکردندمارا بسکار سخت فرمودن) ۱۹۲
فَرو، حرف اضافه ۶
فرَوآذی / فروآبی ۷۳
فرَوآمدن ۱۳۷، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۹
فَرَوآوردن ۱۳۵
فَرَود آوُردن ۱۱۵، ۱۸۴، ۱۹۶
فرَوا / فرو ۱۲۴
فرَود اوارید / فروداوبارید ۱۹۰
فرَوا اَیستید[1] / فروایستید ۱۲۴
فرَوبارندیدن ۱۵۴، ۱۸۱، ۲۱۱
فُرَو بردن ۶۲
فروتر ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۷
فرو ختستند ۱۸
فرَو خوردن ۸۷
فرَودآوردن ۹، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۲
فرَودادگان ۱۸۳
فرَوداشتن ۱۱۹، ۱۲۳
فِرَود وَر[2]، (هُمْ دَرَجاتٌ : مُردمان فِرَودوَرباشند) ۹۳
فرَورفتن، (هلافرَوروَید فروزمین) ۶، ۷،
۱۴۹، ۱۷۳، ۱۷۴
فرَوزادگان، دربرابر "ذُرِّيَّة" ۲۰۲
فرَوشدن ۲۰، ۱۴۹، ۱۵۰
فرَوشدن گاه ۵۴، ۱۹۳
فروضیٓ[3] (؟)، (وَتَرْهَقُهُم ذِلّة : بپوسدایشان‌را، خواری‌وناشگوهی‌وتروش‌رومی (=روبی) و سیاهی و فروضی)، (قَتَر: سیاهی‌و تروشی‌وفروضیِ‌وزشتی) ۲۴۱
فرَوفرَستادن ۴، ۹، ۱۰، ۱۸، ۶۳، ۱۱۶، ۱۷۴، ۲۳۱، ۲۳۹
فرَوفرستیدن ۹۱، ۲۳۱
فروفرسدیم ۱۵۷
فرَوکرِدن ۱۷۸
فرَوکشتن ۲۳۲
فروگرفتن ۳۷، ۱۴۳

---

۱ ــ به اشتباه در متن " ایستد " چاپ شده است .

۲ ــ بدین صورت بنظر نیامد .اماچنین می‌نماید که ترکیبی باشد از فرود= فرو: پائین ، وور= بر: بالا وبرتر، ومجموع ترکیب یعنی ، بالا و پائین ،درجه بدرجه. نیزرک: فروور

۳ ــ معادل‌های عربی و مترادف‌هایی که برای این واژه بکار رفته است ، نشان می‌دهدکه باید معنایی داشته باشد در حدود "خواریی‌کەازچهره طرف هویدا باشد اعم از سیاهی‌و گرفتگی چهره و . . . "

فُرُوما ذگان/فروما یگان ۳۰
فروما‌لیدن ۱۱۲
فروماندن رک. خشک‌فرُوماند
فرومایه ۱۰
فرُومایه‌تریں ۲۳۵
فرُومرده بُدستی ۵۴
فرُونهادن ۱۲۶، ۱۹۸، ۱۹۹
فرُوورُ[1]، دربرابر "اِختِلاف"، ۱۲۹
فرهختن، (بفرهختست) ۱۴۳
فرهخته ۱۲
فرهنجیدن ۱۴۳
فرِیشته، فرِیشتگان ۵، ۶، ۱۷، ۱۸، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۵۱، ۵۳، ۶۱، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۹۰، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۵
فرِیشتگی ۱۷۳
فریضه بکردن ۳۳، ۵۰، ۱۱۹
فساد کردن ۵، ۴۶، ۸۹، ۱۰۲، ۱۸۱، ۱۹۱
فضل کردن ۱۱۰، ۱۲۴
فیآ ۴۳

ق

قِبلَی / قبله‌ای ۲۲، ۲۶
قتال ۱۵۶
قدّ و بالا ۵۱، ۱۸۳
قصاص ۱۶۶
قصاص کردن ۳۶
قصد کنان ۱۴۱
قصصها ۱۷۲
قضآ ۳۷، ۹۳، ۱۳۱، ۱۸۱، ۲۲۲
قضا کردن ۳۵، ۷۲، ۲۳۷
قضای رفتست ۲۲۳
قناطیر ۶۵
قِنطار ۶۵
قوی بکردن ۵۲
قهرمان، (حقاکمابریشان مسلط وقهرمانیم) ۱۹۱

ك

کاردُ / کاردو ۱۵۴

---

۱ — برای روشن شدن معنی این واژه عین جمله عربی و برابر فارسی آن را از متن اساس نقل می‌کنم. وَلَوْکانَ مِنْ عِنْدِ غیرِاللهِ لَوَجَدُوا فیهِ اَخْتِلافاً کَثیراً": اوگربدی این قرآن از نزدیک جدازخدای، حقّاکی بیافتندی اندر آن فرُوورو تناقض بسیار. به این ترتیب با توجه بـه جمله، معنی "فروور" می‌شود: ناهمسانی واوج وفرود وآنچه در اصطلاح ادبا، غث وسمین گفته‌می‌شود. وتجزیهٔ لفظی واژه همان که ذیل "فرودور" گفتیم. این‌کلمه در صفحه۷۶کتاب "پلی میان شعرهجائی و عروضی فارسی" بکار رفته و گویا بر مصحح ارجمند معنـی آن

بقیه در پاورقی صفحه بعد

کارزاربکردن ۲۳۵
کارزارگاه ۸۵، ۹۱، ۲۳۱
کارفرمودن، (هَیچ‌خردراکارنفرمائید؟) ۷
کارکردن، (هرکس‌کی‌دست‌بکتاب‌ودین‌خدای زنده اوکاربدان‌کند، راه‌نمودندوی را براه راست) ۸۱
کارکن: کارکننده ۹۸
کارگاه ۱۶۱
کاروبارها ۲۱۹
کاری، (چه‌گاواست‌این، کاری‌اگر (= یا) رمگی) ۱۲
کاشگی ۱۱۸
کافُران حربی ۴۲، ۲۱۷
کافُری، بایای مصدری ۵۴
کالار / کالا (؟) ۱۲۴، ۱۸۶، ۲۱۴
کامگار بکردن ۲۲۴
کام‌گارتر ۲۱۲
کاوَین ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۴۳
کبایر ۸۹، ۹۸، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۴۱
کبر آوُردن ۶، ۱۵، ۴۰، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰
کبود، رک. کورو کبود
کت / که‌ترا ۱۴۸
کتبها ۶۳
کپی ۱۱۳
کپیان ۱۱۳
کَدّ ۱۸۱، ۱۸۲
کذ / کی ۲۴۵
کرّ ۳۱
کرّان ۳۱، ۲۱۳، ۲۴۴
کراهیت ۱۸۲
کراهیت آمدن ۲۳۷
کراهیت داشتن ۲۳۳
کردست تان ۱۶۳
کِردستند ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۴۱، ۶۵، ۱۴۱، ۱۷۷، ۱۸۰
کِردستَی / کردید ۱۱۰
کِردستَید ۱۸۳، ۲۲۰، ۲۴۶

بقیه از پاورقی صفحه قبل:
روش نبوده‌زیرادرصفحه‌صدو هفده‌مقدمه‌مرقوم داشته‌اند: "فروور (ظاهرا"=فروهر؟)". در حالی که بزعم بنده اگر به فحوای کلام از جملات قبل آن توجه کنیم‌خواهیم پذیرفت که اینجا هم معنی "ناهمسانی و اختلاف نظر" برای "فروور" قابل قبول است زیرا سخن آنجاست‌که زلیخا می‌خواهد از یوسف رفع اتهام کند و می‌گوید "اقرار دادم که جرم من کردم در غیبت او او را بگویید. وابارخدای دستان بتوان فروورهاتان راوا در یاوید." پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی، صفحه ۷۶.

کِردستیم ۲۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۹
کردن ، (زرّه‌کردن) ۵۲
کُره ۷۸
کژ ۱۹۵، ۲۱۲
کساد ۲۳۱
کَش : حرامنده، باناز ۱۱۱
کشتار ۱۴۲
کشتُ برز ۶۶، نیزرک . کشت‌وبرز
کِشتن / کاشتن ۱۹۳
کشتُ‌وبرز ۱۲، ۱۵۴، نیز رک . کشتُ‌برز
کفّارت ۲۷، ۴۴، ۱۲۰، ۱۲۳
کفّارت کردن ۴۵، ۵۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۴۵، ۲۰۱، ۲۱۵
کفر آوردن ۳۶، ۱۵۹، ۲۱۷
کُفّری ۱۵۴
کلاله ۱۳۹
کم بَیش ۲۹
کم بَیشی ۳۵، ۵۸، نیزرک . کم وبیشی
کم کاستی ۲۸، ۱۹۲
کم وبَیشی ۵۹، نیزرک . کم بیشی
کم و کاست بَکردن ۵۹
کم و کاست کردن ۸۸
کنست رک . کوروکنست
کنندا ۹۲، ۱۲۵، ۱۲۶
کَواند / کی‌هستند ۱۷۷
کَوچگی ۱۹۱
کَوردل ۱۸۲
کَوردلی ۲۴۷
کَورو کبود ۱۵۶
کَور وکنست ۱۵۶، ۲۰۵، ۲۳۶
کوزامُوز / کوزوموز ۱۹۱
کوز بکردن ۱۱۶
کُوزنا[۱]، در برابر "عِوَج" ۸۱
کُوزی ۱۷۹، ۱۸۶
کُوشگها ۱۲۰، ۱۸۴، ۱۹۳
کُوُیله[۲]، (برهم نشسته در خوشه و در کویله) ۱۵۴
کَهتر ۱۳، ۱۶۳، ۲۴۷
کید و مکر ساختن ۱۶۰، ۲۱۵
کَیش ۱۵۶، ۱۸۷، ۱۹۱
کَیش دار : دین دار ۱۵۶
کیهین / کهین ۹۴

۱ ــ ظاهراً" ،مرکب ازکوز= کوژ + نا ، مثل درازنا ، ژرفنا ؟

۲ ــ کَویل (با فتح اول) به معنای شکوفه بابونه ، و کویله (با فتح اول) درمعنای کاکل وموی میان سردر فرهنگ ها ضبط است . اما اینجا ظاهراً" خوشه‌ویادسته انبوه‌گیاه‌مناسب تر می‌باشد . درّ گویشهای جنوب خراسان به ساقه های انبوه جویا گندم که از نقطه مشترکی رسته و توده انبوهی را تشکیل داده باشند " کاکل " گفته می شود .

گ

گاهواره ۷۲
گبر ۴۳
گبرگان ۷۵ نیزرک گورگان
گرامی بکردن ۲۱۳
گرَان ، (حقاکاین گران‌ودشخوارست) ۸
گرانی : کسالت و سنگینی ۱۳۳
گرانی : زیادی ، فزونی ۱۲
گرانی کردن ۲۳۴
گرد آوردن ۱۵۷ ، ۲۳۶
گرداندرآوردن ۲۴۰
گرداندر گرفتن ، (گردِش اندرگِرَد) ۱۴
گردانیدن ۱۳، ۲۷، ۲۹
گرد پهها / گرده پیه‌ها ۱۶۵
گرد کردن ۱۳۹، ۱۶۰، ۲۰۵
گرد گردیدن ۴۰، ۶۴
گردن بوراشتند / بفراشتند ۱۹۸
گردن بیَوراشت / بیفراشت ۱۹۷
گردن پُیچیدن ۱۱۶
گردن کشیدن ۲۴۰
گردن نهادن ۸۹، ۱۲۳
گَرفتستند ۲۳۲
گَرفتستَید ۱۴
گرفتن : بازخواست کردن ۴۴، ۶۵، ۱۶۹
گرم ، (پشت‌پهلوش‌رازخمی‌گرم‌بزنند) ۱۴۷
گرم بَکردن ۲۳۳
گرم گاهین ۱۷۲
گریختن گاه ۱۲۹
گزارد ، مصدر مرخم ۷، ۸، ۲۶، ۶۶، ۱۱۸،
۱۴۶
گزارده ۱۲۹، ۱۷۸
گزارندگان ۲۰۲، ۲۴۰
گزیت ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۶، ۲۰۱، ۲۳۲
گزیت سر : مالیات سرانه ۱۰
گژاردن / گزاردن ۲۴۵
گسَیذکردن / گسیل ۴۶
گسَی کِردن ۴۵
گفتستَید ۲۲۰، ۲۴۶
گفتی ، (گفتی‌ا بریست سایه‌برافکنده) ۲۰۲
گلوچیدن : جن‌زدگی[1]، (یتخبَّطُهُ‌الشَّیطانُ :
گلوچیده‌بودش‌دیو) ۵۸ (اسْتَهْوَتْهُ
الشَّیاطین : بگلوچیده باشدش
دیوان) ۱۴۸
گماشته ۱۱۰، ۱۵۶
گم بدگی ۱۳۴ ،نیزرک .گم بودگی
گم بکردن ۲۰۳
گم بودگی ۱۷۵، ۲۰۵ نیزرک .گم‌بدگی
گم‌شدگان : گمراهان ۳۸، ۱۵۰
گم شدگی ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۰۵،
۲۴۳

۱ ــ پانویس واژه "دیوگلوچی" نیز دیده شود .

گم شده‌تر ۲۰۴
گنگان ۲۱۳
گنهان / گناه‌ها ۲۷، ۳۹، ۵۷، ۵۸، ۹۳، ۹۹، ۱۲۴
گنه ۱۶۹
گنه کاران ۱۸۶
گَو : گودال ۸۲
گوا ایستادن ۱۱۲
گوارنده ۱۰۲
گواکردن ۶۰، ۱۰۳
گوای / گواهی ۴۵
گوایان ۵، ۲۵، ۶۰، ۱۶۵
گورگان / گبرگان ۵۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۴۵
گوسالِ / گوساله‌ای ۱۹۶
گوساله ناپرستیده ۹
گُوساله وار ۱۹۶
گُوسپند ۱۴۷، ۲۴۷
گُوسپند کشان ۳۷، ۲۲۶
گُوشاسب دیدن ۱۶۶
گُوشاگُوش ۱۸۵
گونه گونه ۵
گیا ۹۶، ۲۴۱، ۲۴۲
گیرندا ۱۲۵
گِیَه / گیاه ۱۸۴

ل

لازم شده ۱۸۰
لامساس[۱]: در معنای وضعی یعنی، نابسودنی دست نخورده، (حقاکی ایشان مُردمانی‌اندبس پُرپاک و متقزز ولامساس) ۱۸۵
لاوه/ لابه ۱۸۱
لِشکر ۵۱، ۵۲، ۶۵، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۷۵، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۵
لِشکرگاه ۱۸۷
لطیف‌کار ۱۵۵
لعل : قرمز ۲۴۱
لقب گفتن ۳۸
لواطت ۱۸۵
لهو ۱۷۳
لهو کردن ۱۵۲، ۱۸۸

م

مآرید/ میاورید ۲۳۹
مآی/ مایی ۱۹۷
مادُری زاد، رک . برهنه مادری زاد
مادیان / مادگان ۱۶۴
مازه، رک . پشت مازه پدران
مانستن ، (واهم ماند) ۲۱
ماننده کردن ۱۳۶
مانندی کردن ۲۳۲

۱ ــ این ترکیب مقتبس است از آیه ۹۷ سورهٔ طه (۲۰) که : فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ .

ماوی کردن ۲۱۴، ۲۲۴
ماوی گاه ۹۳، ۱۲۹، ۲۱۲
ماوی گه ۹۹
ماهیان / ماهی ها ۲۰۰
مایه / ماده ۲۴۲
مباح کردن ۱۶۳
مبادا ۲۴۹
مباشرت ۳۵
میندارندا ۹۵
مینداریدا ۹۶
متابعت ۸۲
متابعت کردن ۶۹
متشابه ۶۴، ۱۶۷، ۲۰۲
متشابه تر ۱۹۵
متعه ۳۸، ۴۸، ۴۹
مُتقزّز ۱۸۵
مجاهدیان ۱۲۴، ۲۲۳، ۲۳۸
مجلس‌گاه ۱۷۸
محابا، رک . میل و محابا
محصن ۶۷، ۱۰۵، ۱۰۸
محصنه ۶۷
محکم، آیات محکم قرآن ۴۶، ۱۶۷، ۲۰۲
مَحِلّ ۳۷
مخلص ۱۹۱
مُخنده ۳۷
مدددادن ۸۶
مدد فرستادن ۸۶
مِرَد / میرد ۹، ۲۰، ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۶۹، ۷۹، ۸۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۷۰، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱
مردار ۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۹۸
مردگی ۲۹
مردم: انسان، آدم ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۱۰۹
مردم بچه: کودک ۶۸
مردمردانه ۲۲۲، ۲۲۳
مرده‌دل / مرده‌دلی ۱۶۰
مرسل ۸۹، ۱۵۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۸
مرغان پرنده ۶۸
مرکز دست بداشتن ۹۱
مرکز یله کردن ۸۶
مرگ آید ۱۰۶
مِرند / میرند ۶
مزّکی ۲۵، ۱۱۲
مزگت ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۸۰، ۱۱۲، ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۲۹
مزگت خانه، در برابر "مِحراب" ۷۰، ۷۱
مژدگان ۱۷، ۱۷۸، ۲۴۸
مژدگان دادن ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۲۳۰، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۳۳
مژدگان دهندگان ۴۱، ۱۳۸
مژدگان دهنده ۲۱، ۲۰۵
مژدگانی ۸۶، ۲۱۱
مستجاب کردن ۷۰

مستجاب کننده ۷۰
مسخرگی ۱۸۰
مسح کردن ۲۰۰
مسلمانی، با یای مصدری ۳۱
مشتیّ: مقداری ۲۳۸
مشرعه ۲۰۰
مشنیدیا[1] ۱۸، ۱۱۳
مشید / مشوید ۱۳۸
مصدّق ۱۶، ۱۹، ۲۳۹
معاینه ۲۱، ۱۵۷
معتکف ۲۲، ۳۵
معدّل ۲۵
معراج ۱۴۹
معنی / یعنی ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۵۶
مُقِرّ ۲۱، ۲۳
مقرّآمدن ۱۴، ۷۸، ۲۰۲، ۲۲۷، ۲۲۸
مقرآمده ۸۱
مقنطره ۶۵
مکافاة ۱۷۷
مکاتَب، رک. بندگان مکاتب
مکرکنان ۷۳
مکندا ۹۹
مگیرندا ۶۸
ملخ پّرنده ۱۹۳
ملخ پیاده: شپش، دو برابر "قُمّل" ۱۹۲
ملخ پیایه/ پیاده ۱۹۳
ملعون ۷۰
ملکت ۱۴۹
ملک یمین ۱۰۷، ۱۰۸
مَنّ ۷، ۱۰، ۱۹۹
منادی ۱۷۹
مناسکها ۲۸
مناسک حج ۱۴۱
منافقی، (بایامصدری) ۹۴، ۱۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹
منت بر نهادن ۵۵، ۵۶، ۹۳
منت برنهنده ۵۶
منت نهادن ۷
منت ورنهادن ۱۱۸
منعت ۲۴۸
منفعت انگیختن ۲۰۵
مُنفعت کردن . سودرسانیدن ۸، ۶۵، ۲۱۳، ۲۴۳
مُور: مورچه ۱۹۲ ، ۱۹۳
مُورد، رک. خورد و خورد
مُورک ۱۱۲، ۲۴۷
مهاجریان ۲۱۴
مَهتر، مَهتران ۱۳، ۷۳، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۴۷، ۲۴۸
میا / میان ۶۷

[1] ـ رجوع کنید ، مقدمه مصحح صفحه هشتادوشش

میانجی ۱۱۱
میانجیا ۱۶۲
میثاق ۱۴، ۱۶، ۷۸، ۹۷، ۱۳۶، ۱۴۵
میثاق بکردن ۱۴۴
میراث خواره ۲۲۴
میرندیدن ۱۹۸
مَی‌روایَ / می‌ربایید ۱۸۶
مَیزوان / میزبان ۹۹
می‌کشیدا ۱۲۷
میل: واحداندازه‌گیری‌فواصل ۲۱۷
میل: جور وستم ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۳۱
میل و محابا ۱۶۶
مَی‌وزایند / می‌فزایند ۷۹، ۹۵، ۲۲۸
مَیهمان ۳۲، ۱۱۱، ۲۳۸
مَیهمانان راه‌گذری، در برابر "ابن السبیل" ۴۲
میهین / مهین ۲۲۶
میهین نام خدای ۲۰۳

ن

ناآمیختن ۴۳
ناآوُرده ۱۶۸
نابالغ ۱۰۳
نابُده ۴۸
نابرویدگانِ / ناگرویدگان ۱۸۵
نابرویده / ناگرویده ۵۶، ۶۷، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۳۶
نابسوده ۷۲
نابوده ۲۰۵
ناپدید: ناپیدا ۶، ۱۸۰
ناپرستیده، رک. گوساله ناپرستیده
ناتُوانا ۶۰
ناتوبه کردگان ۸۸
ناچاره ۱۶۱
ناچیزشدن ۲۴۲
ناحق ۱۵۳، ۱۹۵
ناخواست ۲۳۷
ناخوردن ۱۴۷
ناخوش آمدن ۱۵
نادادن ۸۴
نادانسته ۷۱
نادیده ۷۱، ۱۴۷، ۲۰۵
نار / انار ۱۶۳
نازنده ۱۱۱
نازیدن ۱۷، ۱۷۹
ناسزا، (کبر آرند اندر زمین بناحق و ناسزا) ۱۹۵
ناسح: نسخ کننده ۱۹
ناشاذست / ناشایست ۷۵
ناشکُهان[1]، در برابر "صاغرین" ۱۷۳ نیز رک. ناشکوه و ناشکوهی
ناشکوه، (وَهُمْ صٰاغِرُونَ: وایشان خوارو ناشکوه) ۲۳۲، نیز رک. ناشکهان و ناشکوهی

۱ـ پاورقی در صفحه بعد

ناشگوهی ، (بپوشدایشان‌راخواری‌وناشگوهی) ۲۴۱ ،به دوواژهٔقبلی‌نیزمراجعه‌شود .

ناشنیده ۷۱، ۱۴۷

نافرستاده ۱۵۲

نافرمان ۲۳۸

نافُرمانی کردن ۱۰، ۲۰۰

ناقه ۱۸۴

ناکرده ،رک .نماز ناکرده

ناگاهان ۱۸۸، ۲۰۵

نامحرم ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۶

نام‌زده کرده ۴۸

نان خرش ۴۶

نه اندنشید (؟) ۱۵۰

نا یافت ۱۷۷

نه‌اید/ نیستید ۱۶۵

نباشیا ۲۶، ۱۵۷

نبدست ۲۴۲

نبدستَی ۱۱۸

نبشتن ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۶۰، ۶۱، ۷۱، ۷۲، ۱۰۷، ۱۵۲، ۱۹۸

نبشته ۱۳، ۱۷، ۶۹، ۷۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۷

نبه شَید : نروید ۲۳۴

نه بود ، (نه‌بود ایشان را کی اندر بیت‌ــ المقدس شند) ۲۰

نبودستند ۱۸۷

نبیسندَی / نویسنده‌ای ۶۰

نحر ۲۳۲

نرّ ۶۴، ۱۰۴، ۱۴۰، ۱۶۴، ۱۸۹، ۲۴۲

نرّ جادو ۱۹۰

نُرّست ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۷

نرم خوی ۹۲

نزدیک : نزد، پیش ۱۵، ۱۹، ۳۹، ۴۶، ۵۰، ۶۰، ۶۲، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۸۰، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۹

نزدیکِ : وقتِ ۳۲، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۱

نزدیک بُد ۴

نزدیک کردگان ۷۲، ۱۹۰

نُزهتگاه ۱۰۵

نَس ۹۳، ۲۳۲، ۲۲۸

نسب ۲۷

نسپاسی ۸۱

پاورقی از صفحه قبل

۱ ــ جمع "ناشکُهٔ" = ناشکوه ،مرکب از نا+ شکوه = احترام ،مقدار ،ارزش .قرآنی دیگر به شماره ۴۹ در کتابخانه آستان قدس کلمه "صاغرین" را در آیه ۱۱۹ سوره اعراف صفحه ۳۶۷" بی‌شکوهان" معنی کرده است .

نسنوه ۲۳۸
نستوه تر ۱۵۲
نستوهی ۱۹۲، ۲۰۰
نستوهی کردن ۱۸۵، ۲۰۱
نس کوز بکردن ۱۱۶، نیز رک . نس
نشاید ۳۸
نشستگاهها ۸۷، ۲۳۱
نه‌شید/ نشوید ۸۱
نص ۱۹
نصرت ۹، ۷۳،۸۸،۹۱، ۹۵،۱۳۳،۱۳۶، ۲۱۳، ۲۱۸
نصرت رکردن ۴۱،۶۵،۸۶،۹۲،۲۱۱،۲۱۲، ۲۱۴،۲۱۶،۲۱۹،۲۲۳، ۲۲۵ ، ۲۳۵
نصرت دادن ۹۲ ، ۲۱۴
نصوح ۱۱۴
نصیحت کنان ۱۷۴
نصیحت گران ۱۸۵
نظارگان ۱۸۹
نعت ۱۳،۱۹،۲۶،۸۱،۹۷،۱۱۱،۱۱۳ ، ۱۱۴،۱۴۵،۲۰۱
نعلین ۱۱۰
نفاس ۱۱۵
نفاق ۷۹،۸۸، ۱۵۰
نفقه ۳۷،۴۷،۴۹،۵۵،۵۶،۱۰۲،۱۳۰
نفقه کردن ۴۵،۴۷،۵۳،۵۵،۵۶،۵۷،۸۷، ۱۱۰،۱۶۳،۲۳۷
نفیر ۴۲
نقد حاضر ۶۰
نه‌کو ، در برابر "بلْ" ۱۳، ۱۷
نکاح ۴۶،۴۸،۱۰۶،۱۰۷،۱۰۸،۱۴۳
نکال ۲۲۱
نکوة / نکبت ۲۴۷
نه کی ،در برابر "بلْ" ۱۱۹ نیز رک‌نه‌کو
نگاریدن ،نگاشتن ۶۴،۷۲،۱۷۲
نگارین ۱۵۷
نگاه داشت ،مصدر مرخم ۱۳۱
نگاه وان ۱۰۱، ۱۲۰
نگر، جلوترجمهٔ فعل‌نهی‌مفرد ۷،۷۴،۹۴، ۹۸،۱۵۷،۱۷۵،۱۹۴،۲۳۷
نگر، جلو ترجمهٔ فعل نهی جمع ۶، ۳۵،۷۶، ۹۱،۲۲۳،۲۳۱
نگرستن ۲۶
نگرید، جلوترجمهٔ فعل نهی ۵، ۷، ۲۳، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷، ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹، ۵۷ ، ۷۶، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۵ ، ۹۴، ۹۵ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲، ۱۲۶ ، ۲۴۲ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۶۳، ۱۶۶ ، ۱۶۷، ۱۷۳ ، ۱۷۶ ، ۱۸۱ ۱۸۴ ، ۱۸۶، ۲۱۴ ، ۲۱۹ ، ۲۳۳
نگریید/ نگرید ، (نگریید از هم بنه پراکنید اندر دین) ۸۲
نکوهیده ۱۷۳

نکوُهیده ترین ۲۳۵
نه گویَیدا ۱۶۷
نگه دار ۲۰۷ ، ۲۳۴، ۲۳۷
نگه داری، بایای مصدری ۱۵۳
نگه داشت ، مصدر مرخم ۵۳، ۱۱۰، ۱۳۰
۲۲۱
نگه وان ۱۵۲، ۱۵۵ ، ۱۵۶
نماز بامدادین ۱۲۶
نماز پیشین ۷۶، ۱۲۶
نماز خفتن ۳۵، ۱۲۶
نماز دیگر، در برابر " صَلوةِ الوُسطیٰ " ۴۹
نماز شام ۴۹
نمازِکردن ۵، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۴۹، ۷۱، ۷۶
۱۷۵ ، ۲۰۸، ۲۱۶
نُمازکنان ۲۲، ۶۶، ۷۱
نماز کنندا ۲۰۸
نماز ناکرده ۱۲۵
نه مکنادا (کذا ؟) ۶۰
نُمودن ۱۲، ۲۳، ۴۱، ۵۵، ۱۳۹، ۱۹۶،
۲۰۰
نُمیَد/ ناامید ۳۷
نَو ، (آن خدایست کی‌از نیست اندر هست
آرد خلق را ، انگه نَوزنده واکنـد
اندران جهان) ۲۴۳
نوادگان ۶۹
نُوادَی / نواده‌ای ۱۵۱
نوبکردن ۱۱۵
نَواخته دلان ۲۳۸
نواید / نباید ۴۷، ۵۸، ۱۰۶
نوایست / نبایست ۲۳۶
نه‌وزاید / نفزاید ۴۸
نوش ۱۰۲
نُهِل ، رک .اندرگنجونهل‌کردن ، و اندر نهل
نهادن
نهلندا ۱۴۸
نهی منکر ۸۲
نیاز پُوشیدن ،دربرابر"تعفّف" ۵۸
نیافریدستی ۹۸
نیامدستند ۲۳۵
نه‌یاود ،نیاود ۳۷، ۵۶، ۱۲۳
نیاوند ۱۱۷
نیاوَی ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۲
نیاوِید ۱۴۴
نیَرواکردن / نیرو کردن ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۲۲
نیَرو دادن ۶۵
نیَرو کردن ۶۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱
نیَرو کننده ۱۲۲، ۲۱۷
نیشتر، (هرچدندان‌نیشتردارد از ددگان)
۱۶۴
نیکا ۸۷
نیکا دوست دارا ۲۱۷
نیکا نیَرو کننده اُاونگه‌دارا ۲۱۷
نیکایارا ۲۱۷
نیک خواستن ۱۸۲، ۱۸۳

نیک خواهان ۱۸۵

نیکوا / نیکو ۱۰، ۳۱، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۸۶، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۸

نیکوا پاداشت ۹۹

نیکواتر ۱۲۱

نیکواتردین ۹/ نیکودین‌تر ۲۴

نیکَوا خواست ۱۳۰

نیکوا دارنده ۴۳

نیکَواداشت ۱۹۳

نیکواداشتن ۴۳، ۴۵، ۹۹

نیکَوسگالشان ۱۵۱

نیکَوا کار ۲۰، ۳۷، ۸۷، ۱۱۰، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۹۹، ۲۰۲

نیکَواکاری ۴۹، ۵۰، ۱۳۱، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۴۳

نیکواکردار ۲۰

نیکوا کردن ۳۷

نیکوا گفتار ۲۰

نیکَواگوی ۱۳۰

نیکواگَویان ۱۵۱

نیکودین تر ۳۰ نیز رک . نیکواتردین

نیکو گفتن ۱۴

نه یک سان اند/ یکسان نیستند ۸۴

نیمه کاوین ۴۸، ۴۹

نیَوفتد ۶۰

نیوگندا ۱۷۵

و

ـُـ / و ۱۴، ۲۹، ۳۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۸۷

ـُـ اُو / و

ـُـ و، ـُـ وُ / ۳، ۶، ۱۰، ۱۶، ۲۶، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۸۳، ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۳۰

وُ / و تقریبا در تمام صفحات

وا / با در غالب صفحات

وا / به تقریبا در همه صفحات

وا اُسپاردن ۱۱۵، ۱۱۶

وا اندیشیدن ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۴۶

وا ایستادن ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۹

وا ایستیدن ۱۳۹، ۱۴۶، ۲۱۶

وابداشتن ، (روزه وابدارد) ۳۳، ۳۴

وابراسته‌بودیم[1] (؟) ، (یَقُولُواقَدْاَخَذْنا اَمْرَنا مِنْ قَبْل: گویند منافقان، عبدالله بن‌ابی‌ویارانش: ماوابراسته‌بودیم

---

۱ ــ وابراسته بودیم ، واپراسته بودیم = واپیراسته بودیم (؟)

کارخویش‌ازپیش این‌مصیبت) ۲۳۶
وابردن ۱۵، ۶۰، ۹۱، ۱۱۶، ۱۴۸
وابستن ۱۹۰ ، ۱۹۲
وابشخند : ببخشند ۱۴۲
وابکردن ۶۱
واَبکشتن ۳۲
وابگزاردن ۳۷
واپردازند ۴۰
واپرهَیزیدن ۲۲۰
واپس ۹۷، ۱۵۳
واپس گشتن ۱۴۲
واپس ماندگان ۱۸۵، ۲۳۶
واپس ماندگاں ۲۳۶
واپس ماندن ۲۰۱
واپس هشتن ۷، ۵۵
واپسین ۳۷، ۴۵، ۷۶، ۱۷۷، ۲۳۰نیزرک . روز واپسین
واپَوشیدن ۱۷۴
واپوشیده‌گشتن[1] : آشکارشدن ۱۷۴
واپیش بردن ۲۴۵
واپیوستن ۲۰۳
واجب بکردن ۱۹۷ ، ۱۹۸
واخرّیدن ۸ ، ۱۵ ، ۳۲ ، ۳۷ ، ۴۰، ۴۵، ۷۹، ۲۲۳
واخواستن ۱۰۶
واخواندن ۶۷ ، ۸۲ ، ۹۸ ، ۱۲۳، ۱۹۶، ۲۰۷ ، ۲۴۱
وادادن ۵۶ تا ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۱۰۱، ۱۰۲
وادارنده ۵۷ ، ۶۷ ، ۷۴ ، ۱۲۲ ، ۲۴۱
واداشتن ۲۷ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۸ ، ۶۶ ، ۸۱ ، ۸۵ ، ۹۴ ، ۱۰۶ ، ۱۱۶ ، ۱۲۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵ ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۷۲ ، ۱۷۹ ، ۱۸۶ ، ۱۹۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۴۵ نیزرک . دست‌واداشتن
وادانستن ۴۳ ، ۱۷۹ ، ۲۴۴
وادیدن ۱۴۸
وارسیدن ۱۶۲ ، ۲۲۷
وارفتن ۱۶۳
وارُن ۱۴۴
وار / باز ۹۵ ، ۱۸۰ ، ۱۸۷ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۱۳ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴
وازآمدن ۹۵ ، ۱۱۲ ، ۱۵۶ ، ۱۹۶
وزآمدن گاه ۲۲
وازان ۷ ، ۳۰ ، ۳۶ ، ۷۸ ، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۲۰۵ ، ۲۴۱
وازدن ۵۷
وازداشت خواستن ۲۰۷ نیزرک .بازداشت خواستن
وازنجا / به آنجا ۲۳۸

۱ ــ رجوع شود به مقدمه مصحّح صفحهٔ هفتادوسه .

وازنی‌شدن ۴۶
وازنی‌گرفتن ۴۵، ۴۶
وازَو / به او ۴۷
وازَوی / به او، باوی ۴۱، ۵۱
وازین ۶۴، ۲۳۶
وُاسپردن / وااسپردن ۱۰۳
واستاندن ۴۵، ۱۰۶
واستدن ۱۰۶
واشکافانیدن ۱۵۳
وافراویزند[1] (؟)، (یَتَخَطَّفکُمُ‌النّاسُ: شما را برانند و اسیرکنند و بزنند و کالار بروایند شما راواِفراویزند) ۲۱۴
وافروختن ۲۲۳
وافگند / واافگند، دربرابر "تأخُّر" ۳۹
واکردن، (زنده‌واکند) ۲۴۳
واگذارندیدن ۱۹۳
واگرفتن ۴۹
واگریختن ۹۳
واگریزیدن ۲۳۸
واگردانیدن ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۴۲، ۸۱، ۹۰، ۱۵۳، ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۴۲
واگزاردن ۱۰۲
واگشادن ۱۷۸
واِگشتن، واگردیدن ۹، ۳۸، ۵۹، ۷۶، ۸۹، ۱۵۶، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۰، ۲۴۹
واگشتن گاه ۶۶، ۹۰، ۱۲۵، ۱۶۹
واگشتن گاها ۱۲۸، ۲۱۲
وام‌خُواه ۱۲۸
وام‌ستاننده ۶۰
وام ورامدگان، دربرابر "غارمین" ۲۳۸
وامه اَیستادا ۶۰
وانـهَید، در برابر "تَدَّخِرُونَ" ۷۲
واهُش ۱۹۵
واهشتن ۳۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۴۰، ۲۴۹
واهلیدن ۱۰۳، ۱۲۸
واهم آوردن ۴، ۲۷، ۱۲۲، ۱۳۳
واهم اُوگندن ۲۱۶
واهم بردن ۲۳۱
واهم مانستن ۱۶۳
واباد آمدن ۱۴۸
واباد دادن ۶۰
واباوَید / بازیابید ۱۹
واید / باید ۸، ۱۲، ۱۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۳، ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۹، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۳۷، ۲۴۵
وایست / بایست ۱۵، ۱۷، ۱۹۲، ۲۱۰
وایستادن ۳۶، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۹

۱ ــ می‌توان پنداشت، "فراویزند" برابر باشدبا "برآویزند" به معنی نبرد و ستیز کنند؟

وایشان / واایشان ۳۶
وحدانیّت ۳، ۱۵۴
وَخشاییدن (بوَخشای) ۶۲
ور / بر ۲۲، ۲۵، ۳۳، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۹۵، ۹۶، ۱۵۱، ۱۵۲
ورآوُردن ۲۲
ورآمدن ۲۰
وراغالیدن ۱۲۱
وراِهنجیدن ۵۱
وربانديدن ۱۸۵
ورباریدن ۵۶
وربُزیدن / برگزیدن ۱۵۱
وربسته ۸۶
ورپاشیدن ۲۱۶
ورپای‌دارتر ۱۱۷
ورگار ۱۶۳، ۱۹۲
ورگردیدن ۷۸
وُرنا / برنا ۵۷
ورنهادن ،رک. منت‌ورنهادن
وزر ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۱، ۷۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۹
و شخایش / بخشایش ۳۲
وُشخاینده / بخشاینده ۳، ۶، ۹، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۶۳، ۶۹، ۷۹، ۱۱۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱
وشخاییدن ، (بوشخایند) ۱۶۷ ، (بنه‌وشخاید) ۱۹۶
وُصوُص کردن[1] (؟)در برابر "گکاء" ۲۱۶
وصیله ۱۶۲، ۱۷۵، ۲۴۷
وعده برزدن ۱۹۴، ۲۱۷
وعدُ وعید ۱۶۷، ۲۲۲، ۲۴۴
وعید ،رک. وعدُوعید
وعیدکردستند ۱۸۰
وفا ۴۸
وکیلی ،بایای مصدری ۱۳۹
ولَّ / ولی ۳۲
وَی / بی ۱۹، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۱۰۲
وَی‌بیم / بی‌بیم ۴۹
وَی‌بیمی ۱۵۰
ویچارگی ۱۰۸، ۱۰۹
وَی‌دادی / بیدادی ۳۵
وَی‌دل / بی‌دل ۶۸
وی راه کردن / بیراه کردن ۱۱۶

۱ ــ صورت حاضر جایی بنظر نیامد، در فرهنگها "وَشت" (بافتح‌اول) به معنی‌صفیر و سوت زدن ،و در کتاب لسان‌التنزیل چاپ‌دکتر محقق صفحه ۱۷۴ "وشت‌کردن" (با ضم‌اول) در برابر "مُکّاً "آمده است .

وَیزار / بیزار ۱۱۶، ۲۱۹
وَیزار شدن ۲۲۶
وِی نیاز / بی نیاز ۵۵، ۱۳۱
وُی نیرُو / بی نیرو ۱۱۹

ه

ها اکنون ۱۲۷
هجرت گاه ۱۲۵
هُدٰی ۳۷، ۳۸، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۷
هدیَ / هدیه‌ای ۱۹۰
هدیَ متعه ۳۸
هُرَست ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۷
هروزی / هرروزی ۳۳
هرگه / هرگاه ۴، ۶۰، ۷۰، ۷۲، ۸۵، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۴
هرگیز / هرگز ۳۰، ۲۲۰، ۲۳۰
هزیمت ۸۳، ۸۵، ۹۱، ۹۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۲۱
هزیمت پذیرفتن ۸۹، ۲۱۲
هزیمت گرفتن ۸۸، ۹۰، ۲۱۹
هَزینه کردن ۸۰
هُزینه کردن ۳۷، ۸۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۲۲
هزده ۲۵
هستا ۱۴۹، ۱۵۰
هُش ۱۹۵
هشتن : رها کردن، گذاشتن ۷، ۵۵
هشتن : طلاق دادن ۴۴
هشت یَک ۴۹
هطّة[1] (ظ: حطّه) ۱۰
هَلا ، جلو ترجمهٔ فعل امر ۶، ۷، ۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۲۹
هلاک کردستیم ۱۷۱
هَلهُوش[2] (؟)، دربرابر "حَیران" ۱۴۸
همباز، همبازان ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۵۳، ۱۵۴
همباز گفتن ۲۳۲نیزرک. هنبازگفتن
هم‌بست، دربرابر "قَرین" ۱۱۲
هم‌بستا ۱۱۲
هم‌پدر ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۹۶
هم‌پهلوا / هم‌پهلو ۱۱۱
همتا آن ۵
همتاگفتن، (نگرَیدنه‌گویَید خدای‌راهمتاآن) ۵
هم چندِ ۱۰۲، ۱۰۳
هم چندان ۴۵
همچنین، (شمانیزبیارَیدوفاسازیدیک سورت همچنین قرآن) ۲۴۴

۱ ــ رک . پانویس واژه حطّه.
۲ ــ ظ : مرکب از هل (هلیده) + هوش، یعنی مدهوش، بی‌هوش (؟).

همُخند، همخُند[1]: متحد، هماهنگ، دست‌به یکی‌کرده ۸۲، ۱۰۰، ۱۱۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۳
هم دین ۱۲۱
هم سرایه ۱۱۱
هم سنگ، همسنگ ۱۱۲، ۲۴۷
هم شیرگی ۸۵
هم قرین، دربرابر "قَرین" ۱۱۱
هم قرینا ۱۱۲
هم مادر ۱۰۴، ۱۴۰، ۱۹۶
هموار / همواره ۸۲
هم وقت ۱۱۹
همیدون ۱۱۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۹، ۲۴۰،
هنباز ۳، ۵، ۲۱، ۶۳، ۷۴، ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹
هنباز گرفتن ۷۵، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۴۲
هنباز گفتن ۲۰۶ نیزرک. همباز گفتن
هنگفت ۱۱۵، ۱۹۲
هَوا: میل، خواست ۲۱، ۲۰۳
هوای تن ۱۰۹
هوای دل ۱۳۲، ۱۵۸
هوسپاس، در برابر " شاکر " ۲۸
هول ۲۴۰
هونیوُش، در برابر " اُذُن " ۲۳۸
هیئت ۵۸
هَیچیز / هیچ چیز ۲۲، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۸، ۷۵، ۸۴، ۸۶، ۱۱۱، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷
هَیمه ۵، ۶۵

ی

یاحی یاقیّوم ۷۲
یارِه / یاری ۵۲
یاری و نیروکردن ۲۰۶
یاسیدّی ۷۱، ۷۲
یافتستیم ۳۰
یافتیدا ۱۷۹
یاود / یابد ۱۵، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۵
یاودا ۸۱
یاوُم / یابم ۱۶۴
یاوند / یابند ۳۱، ۸۳، ۱۲۹، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۴۹

---

۱ ــ صورت "هم‌خوند" (به‌فتح‌یاضم‌خ) دربرهان‌قاطع به‌معنای‌هم‌خداوندو خواجه تاش ضبط است، اما موارد متعدد استعمال کلمه در این گزاره مبین همان معنااست که در بالا آورده‌ایم.

یاوندگان ۲۳۰
یاونده ۱۰۴
یاوَی / یابی ۱۷، ۶۱، ۱۳۴، ۱۷۳
یاوَید / یابید ۹، ۱۹، ۲۷، ۸۲، ۱۲۳،
۲۱۷، ۲۲۷
یسار ۱۵۵
یُک بدُوچند ۶۵
یک خدای : خدای یگانه ۳، ۲۳، ۶۳ ،
۱۰۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۷۱ ،
۱۹۹، ۲۰۹، ۲۳۲، ۲۴۲
یک لخت ۱۶۰
یُک یُک ۳۴، ۱۱۸، ۱۵۷
یله کردن ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۹،
۲۴۸
یوزان ۱۴۳

فهرست کلمات مشکول*

آبَستن
آرَه (آری)
آزِردن
آسُمان
آمُوختن
آمُوزند
آوُردن
آهِنجیدن
اَخِر (آخر)
افسُوس
افسُون
اُکنون
اَگه (آگاه)
امرُوز
امُید
انبُوه
اَنجا (آنجا)
اندُوه
اندیشیدن
انگیختن
اَو (و، حرف ربط)
اَو (او)
اُو (و، حرف ربط)
اوزُولیدن (افژولیدن)

---

* این فهرست شامل کلماتی است که از میان واژه‌های مشکول فراوان متن، تلفظ آنها بگونه‌ای با آنچه متداول است اختلاف دارد. بی تردید بسیاری از این تلفظ ها به لهجهٔ محلی گزارشگر آن مربوط است و حاوی ارزش لهجه شناسی فراوان. در این فهرست به منظور اختصار، از آوردن موارد مکرر و دادن صفحاتی که واژهٔ مورد نظر در آن بکار رفته، خودداری شده است. همچنین از افعال معرب، تنها به ذکر مصدر آن و احیاناً پاره‌ای استعمالات شاذ بسنده کرده‌ایم. اغلب این کلمات در واژه نامه (فهرست لغات و ترکیبات) نیز آمده. برای یافتن موارد متعدد و صفحات مربوط، بدانجا مراجعه شود.

اُوفتادن
اَوی (وی)
اَیست
اَیستادن
اَیشان
اَیمن
بارِی
بَبَروند (بگروند)
بَخنُوَه (برق آسمان)
بُدان
بدَوسند
بُدون
بَرنا
بُرهاند
برهَنه
بُزرگ
بزَول (پژول ، بجول)
بُستراند (گستراند)
بُشدن
بفرَیوند (بفریبند)
بگَوی
بُود
بَه (بهتر)
بَه آیید
بُها
بَهتر
بُی
بَیاوُردِی
بَی حرمت
بَیداد
بَیرون
بَیزار
بَی شمار
بَیشتر
بَیک (در برابر "لکن")
بیَوراشت (بیغراشت)
بَی هوده (بیهوده)
پرخَیز گاران (پرهیز گاران)
پرستیدن
پرهَیز
پژَوه
پَسر
پَشَیمانی
پُنبه
پَوست
پَوشیدن
پَی
پَیچ
پَیش
پَیشَانی
پَیش روان
تاوُستانی (تابستانی)
ترِس
تنهِا

تُو
تُوانا
تُواند
تُوانگر
توبَه
تُوخم (تخم)
تُوشه
تُه (تو)
تُه (تو)
تَیز
جامَه
جاوَید
جُواب
جُوانه
جَوید (از جستن)
جَویها
چربُش
چُفته
چُگونه
چُوب
چُهل
خرگُوش
خِرمن
خِشم
خُواستن
خُواسته
خُورد
خَوشه
خُوشَیها
خَویَوز
خَیز
خَیم
دارَید
دخُتر
دُرست
درَوغ
دُروَیش
دستاوَیز
دشخُوار
دلَیوری (دلیری)
دُو (۲)
دُوازده
دُودُو
دُوزخ
دَوستی
دُویَم
دَیو
دَیه
رستاخَیز
رَشوت
رَوز
رَوشن
رُویندن (رویاندن)
رَویها (روده‌ها)

رێزە
رێش
رێگ
زرە
زهدان
زەوزاد
زێر
سپرێ (سپری)
سپێد
ستدوداد (دادوستد)
ستم
ستور
ستوه
ستێزە
سجدە
سخن
سرو (شاخ)
سواران
سە
سەرش (روبند)
سیر (مقابل گرسنە)
سێم
شبێخون
شکهێد (شکوهید)
شکنجە
شمردە
شمشێر
شنبە
شوریدن
شوش
شوهر
شێد (شوید)
شێو (شیب)
عفوا، عفو
عقوبت
فتیا (فتوا)
فردا
فراموش
فرستادن
فرمان
فرو
فروتن
فروشێد
فروما یگان
فروما یەتر
فرێب
فرێشتە
فرێفت
کافر
کاوین
کدام
کردن
کو (کی = چەکسی)
کوبیدن

کُوچک
کُودکان
کُور (نابینا)
کُوزی (کوژی)
کُوزامُوز
کُوشش
کُوشک
کُوشیدن
کُوصیّت (که وصیت)
کُوفتن
کُوه
کُوَیله
کَهتر
کَیش
گَرامی
گَرانی
گُرفتن
گُرُوه
گسَی کردن (گسیل کردن)
گسَید (گسیل)
گِشتن
گُلُوچیده
گُورَستان
گُورکان (گبرکان)
گُوساله
گُوسپند
گُوش
گُوشاگُوش
گُوشت
گُوَیند
لِشکر
مُرُدمان
مزگَت
مُسُلمانی
مُنفَعت
مُوج
مُور (مورچه)
مُهتر
مُی (نشانهٔ استمرار)
مُی (شراب)
مُیزوان (میزبان)
مَیش
مَیهمان
نستُوهی
نگُوهیده
نماز
نُمَد
نَو
نُواخته
نُوادَی (نواده‌ای)
نومَید
نِهان
نَهُل
نَهَیب

نیَرو
نیَرومند
نَیست
نَیک
نیکَو
نیکَوا (نیکو)
نِینوی (کربلا)
وُ (و، عطف)
وَرنا (برنا)
وراهِنجد (برآهنجد)
وُشخاینده (بخشاینده)
وِصیت
وَی (او)
وَی (بی)
وِیران
وَیزار (بیزار)
هَزار
هَزینه
هُزینه
همَیدون
هَنگفت
هَول
هوشیوَش
هُوَیدا
هَیمه (هیزم)
هَیچ
یاوَید (یابید)
یَک
یَوزان

فهرست عمومی نامهای خاص

آدم ۶، ۶۹، ۷۴، ۱۰۱، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۶

آزر ۱۴۹

ابرهیم (ابراهیم) هیجده، نوزده، بیست‌ویک، سی‌وچهار، چهل‌وشش، پنجاه، شصت‌وپنج، هشتادودو، هفتادوهشت، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۵۲، ۵۵، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۹

ابلیس بیست‌ونه، پنجاه، پنجاه‌وچهار، شصت‌وچهار، شصت‌وهفت، شصت‌ونه، هفتادوسه، ۶، ۳۰، ۴۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۷۰، ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۹

الابنیه عن حقائق الادویه شصت

ابوالبختری بن‌هشام ۲۱۵

ابوجهل، رک: بوجهل

ابوالحسن علی....الشنقشی سیزده

ابوالخوّاص ۲۳۸

ابوسفیان، رک: بوسفیان

ابوالفتوح‌رازی، چهل، چهل‌ودو، چهل‌وسه

ابوفکهیه ۱۵۵

ابولبابهٔ بن عبدالمنذور ۲۱۴

احد ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۲۳۶، ۲۳۷

احزاب ۲۳۵

ادریس ۵۲، ۱۵۱

اردن ۱۹۳

اریحا پنجاه‌وهفت، ۹، ۱۳۵، ۱۹۹

اسحق (اسحاق) هیجده، نوزده، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۷۸، ۱۳۷، ۱۵۰

اسد ۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳

اسرائیل شصت‌وپنج

اسعد بن الربیع ۱۳۰

اسم مصدر و حاصل مصدر پنجاه‌ونه، شصت

اسمعیل (اسماعیل) هیجده، نوزده، سی‌و–

چهار، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۷۸، ۸۰، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۶۲
اسودبن الحارث‌بن عبدالمطلب ۱۵۶
اسودبن عبد یغوث ۱۵۶
اشمویل ۵۰، ۵۱
اصحاب صفّه ۲۳۸، نیزرک، درویشان صفّه
اضحی، رک : عید اضحی
اعراف ۱۷۹
الیاس ۱۵۱
امّ کحّه ۱۳۰
امیةبن ابی‌الصّلت بیست‌وهشت، پنجاه‌ویک، شصت‌وشش، ۲۰۳
انجیل بیست‌وچهار، چهل‌وشش، هشتادویک، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۹۷، ۹۹، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۹۸، ۲۳۲، ۲۴۳
اوس ۸۱، ۲۲۲
اوس بن قیس ۲۳۸
اهل توریت ۸۱، ۸۴
اهل کتاب ۱۸، ۵۸، ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۹۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸
ایام تشریق ۳۹
ایوّب ۱۳۷، ۱۵۱
بابل ۱۸
بحری بن عمرو ۱۱۴
بحیرا الرّاهب ۲۱
بدر ۶۵، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۵۳، ۲۰۹، ۲۱۹–۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶
بکربن وایل ۱۴۲، ۲۳۲
بلال ۴۱
بلعم‌باعور بیست‌وهشت، پنجاه‌ویک، شصت‌وشش، ۲۰۳
بلوچی چهل‌ونه
بوبکر صدیق سیزده، ۲۳۵
بوجهل پنجاه‌وهفت، شصت‌وشش، ۱۸، ۶۵، ۱۵۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
بوجهل هشام ۲۱۵
بوسفیان شصت‌وچهار، ۶۵، ۹۱، ۹۴، ۱۲۶، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۸
بند هشن شصت
بنوحارثه ۸۵
بنوسلمه ۸۵
بنوقریظه ۶۷، نیزرک : بنی قریظه
بنی عبدالمطلب ۲۱۷
بنیاد فرهنگ ایران نودویک
بنی‌اسراییل هفتادونه، ۵۲، ۶۳، ۱۱۵، ۲۰۱
بنی انمار شصت‌وشش، ۱۲۶
بنی خزاعه ۲۲۹
بنی دیل ۲۲۹
بنی‌قریظه شصت‌ویک، شصت‌وشش، نود، ۱۴، ۱۹، ۱۴۵، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
بنی کنانه ۲۲۷

بنی مخزوم ۵۹
بنی المغیرة ۵۹
بنی نجران ۷۵
بهار (محمدتقی، ملک‌الشعرا) سی‌ودو، سی‌وسه چهل‌ودو
بیت المقدس چهل وهفت، پنجاه وهشت، ۲۰، ۲۵، ۳۲، ۷۰، ۷۶، ۱۹۳
پارسیان چهل‌وپنج، ۶۸
پلی میان شعر هجائی و عروضی‌فارسی سی‌وچهار، نودویک
تاریخ زبان فارسی چهل‌وهشت
تاوادیا شصت
تبوک ۲۳۴، ۲۳۵ نیزرک: غزوتبوک
تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی چهل‌ودو
تربت حیدریه چهل‌وچهار
ترجمه‌ی‌تاریخ طبری سی‌وسه
ترسا (ترساآن) هشتادوهفت، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۹۷، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۵
تطیانوس شصت‌وچهار، ۷۳، ۱۳۶
تفسیر طبری نه، سی‌وسه
تفسیر قرآن مجید پنجاه‌ونه
تنبیه‌الغافلین شصت وشش
توریت (تورات) هیجده، نوزده، بیست‌وچهار، چهل‌وشش، هشتادویک، نود، نودویک، ۷، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۷، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۴۳
تهران چهل‌ونه، شصت
ثابت‌بن قیس‌بن شماس ۱۱۷
ثقیف ۵۹، ۸۷
ثمودیان چهل‌وپنج، ۱۸۴
جالوت سی‌وهشت، ۵۱، ۵۲
جامی هفتادوهفت
جبت ۸۴
جبرییل پنجاه‌ویک، ۱۵، ۱۷، ۵۲، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۲۸، ۲۱۲، ۲۱۹
جدّبن قیس ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
جلاس‌بن سُوَید ۲۳۹
جهودان بیست‌ویک، پنجاه‌وشش، پنجاه‌ونه، شصت‌وچهار، هفتاد، هشتادوهفت، ۱۱، ۱۳–۲۱، ۲۴–۲۶، ۵۳، ۶۴–۶۷، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۱–۸۳، ۸۵، ۹۵–۹۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳–۱۱۵، ۱۳۲–۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵
جهیربن جمیر ۲۳۹

جُهَینه ۱۵
چشمه‌ی حیوان ۱۷۸
چین ۱۹۹
حارث‌بن زید ۱۲۳
الحارث بن قیس ۱۵۶
حاطب بن ابی بلتعه ۱۱۶
حبیبی (عبدالحی) هفتادوهفت
حجر ۱۸۴
حج وداع ۱۴۲
[illegible] ۲۳۸
حُدَیبیه ۱۴۲، ۱۴۷، ۲۱۵، ۲۲۷
حذیفه پنجاه‌وهفت، هفتادوسه، ۱۹، ۷۶
حطیم اسمعیل سی‌وچهار، ۸۰
حقوقی (دکترعسکر) چهل‌ودو
حنّه چهل‌وهفت، پنجاه‌وهشت، ۷۰
حنین ۲۳۱، ۲۳۵
حوا هفتادوسه، ۶، ۱۰۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۶
حیّی‌اخطب هفتادونه، ۱۱۴
خالدبن الولید ۹۰
خانلری (دکترپرویز) چهل‌وهشت، نودویک
خانهٔ مکّه ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۱۴۱، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۰
خراسان چهل‌ودو، شصت‌وسه، چهل‌وهشت
خزرج ۸۱، ۲۲۲
خیبر ۶۷
دارندوه ۲۲۹ نیزرک: سرای‌ندوه
دانشگاه کمبریج پنجاه‌ونه
داود هفتادوهشت، ۱۱، ۵۲، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹
دجال هفتاد، ۷، ۷۶، ۷۷
درویشان‌صفه ۵۷، ۵۸ نیزرک: اصحاب‌صفه
دیر هرقل ۵۴
دیوان لامعّی‌گرگانی شصت‌وسه
ذوالحجّه (ذی‌الحجّه) هشتادوهشت، ۳۸، ۱۹۴، ۲۳۲
ذوالقعده (ذی‌القعده) هشتادوهشت، ۳۶، ۳۸، ۱۹۴، ۲۳۳
رباطیان ۲۳۸
ربثا ۱۸۵
ربیعه ۵۹
رجائی (دکتراحمد علی) نودویک
رجب ۴۲، ۲۳۳
رمضان ۱۰۹
روزعرفه ۳۷، ۳۹
رومیان چهل‌وپنج، ۲۰، ۶۸
ری چهل
زبانهٔ دوزخ ۸۲
زبور ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۹، ۲۴۳
زبیربن العوّام ۱۱۶
زعورا ۱۸۵
زکرّیا بیست‌وشش، چهل‌ونه، پنجاه‌ویک، ۱۵، ۷۰، ۷۱، ۹۷، ۱۵۱
زهره شصت‌وپنج، ۱۴۹
زیدبن السّمین ۱۲۶، ۱۲۷

زیدبن مهلهل الطای ۱۴۳
زین الاخبار شصت‌وسه
سال حدیبیه پنجاه، ۱۴۷، ۲۱۶
سامری ۱۹۶
سبک شناسی چهل‌ودو
سرای ندوه ۲۱۵ نیزرک: دارندوه
سعدبن‌ابی‌وقاص‌الزهری ۱۱۹
سعدبن معاذ ۲۱۴
سلمان ۴۱
سلیمن (سلیمان) هیجده، نوزده، هفتادوهشت، هفتادونه، ۱۷، ۱۸، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۵۱
سماک بن عمر ۲۳۹
سماک بن یزید ۲۳۸
سنگ سیاه/ حجرالاسود ۸۰
شاهنشاه آریامهر ده
شایست و نشایست شصت
شریح‌بن صُبیعه ۱۴۲
شوال هشتادوهشت، ۳۸
شعیب ۱۸۶، ۱۸۷
شهنامه سی‌وسه
شیث ۱۵۱
صالح ۱۵۱، ۱۸۴، ۱۸۵
صحف ۷۸، ۱۵۲، ۱۵۹
صفا ۲۸
صفر ۲۳۴
طاعوت ۸۴
طالوت ۵۱
طایف ۲۳۱
طبقات الصوفیه سی‌وسه، سی‌ونه، هفتادوهفت
طُعَمه هشتادوهفت، ۸۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۷
طلحةٔ بن عبیدالله ۱۱۹
طیاره ۲۲۱
عادیان چهل‌وپنج، ۱۸۲، ۱۸۴
عاص‌بن‌وایل ۱۵۶
عامیل ۱۲
عباس‌بن‌عبدالمطّلب ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۲۳
عبدالرحمن‌بن عوف‌الزّهری ۱۱۹
عبدالمطلب ۲۱۷
عبدالله بن‌ام‌مکتوم ۱۲۴
عبدالله بن‌ابی ۶۸، ۹۱، ۹۳، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹
عبدالّله بن‌جُبیر ۹۳
عبدالّله بن‌جحش ۴۲، ۱۲۴
عبدالّله بن سلّام ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۶۴، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۹۹، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۷، ۲۰۲
عبدالله‌بن سعدبن ابی سرح ۱۵۳
عُبُد بن مالک ۲۳۸
عبد یالیل ۵۹
عتاب بن‌اسید چهل‌وهفت، چهل‌وهشت، ۱۱۹

عثمن بن‌طلحه ۱۱۵، ۱۱۶
عثمن بن‌عفان هیجده، نوزده، ۹۱
عجم ۵۳
عدی بن‌حاتم الطای ۱۴۳
عرب ۲۵،۳۰،۵۳،۶۷، ۹۷، ۲۲۱،۲۲۶، ۲۲۷
عرفات ۳۸
عرفه ۳۷
عزی ۱۲۹، ۲۳۲
عزیز شصت‌وسه، ۲۰، ۱۳۲، ۲۳۲
عزیزبن شرحیا ۵۴
علاءالدوله شصت
عمار (بن‌یاسر) پنجاه‌وهفت ،هفتادوسه، ۱۹، ۴۰، ۸۹، ۱۵۹
عمران چهل‌وهفت، پنجاه‌وهشت، ۶۳، ۶۹، ۷۰
عمروبن الحضرمی ۴۲
عمروبن هشام ۲۱۵
عمره ۳۶، ۳۷
عیّاش بن‌ربیعه ۱۲۳
عیداضحی ۳۹
عید گوسپند کشان ۳۷، ۲۲۶
عیسی بیست، شصت‌وچهار، شصت‌وپنج، ۱۵، ۵۲، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۳۲
عُیَینه ۱۴۸
غزو تبوک هفتادودو، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹
غطفان ۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳
فردوس چهل‌ودو، چهل‌وهفت
فرزندان یعقوب / بنی‌اسرائیل ۷، ۸، ۱۴، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۴۰، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۱۴۵، ۱۵۱
فنحاص‌بن عازور ۹۶
فرعون چهل‌وشش، پنجاه‌ودو، پنجاه‌وپنج ، پنجاه‌وشش، هفتاد، ۷، ۸، ۹، ۶۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۰
فلسطین ۱۹۳
قابوسنامه سی‌وسه
قبطی ۱۹۷
قران نه، یازده، سیزده، بیست، بیست‌ویک، بیست‌ونه، سی‌ویک، سی‌وسه، چهل‌ویک ، چهل‌وسه، چهل‌وهفت ، چهل‌ونه ، پنجاه‌ودو، پنجاه‌وسه، پنجاه‌وپنج ـ پنجاه‌وهفت ، شصت‌وشش، هفتادویک، هفتادوشش، هفتادوهشت، هفتادونه، هشتادوپنج، هشتادوهفت، هشتادونه، نودویک، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۶ـ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۰ـ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹ـ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸،

۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۴۹

قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی هفتادوشش، نودویک

کتابخانهٔ آستان قدس رضوی یازده، چهل‌وسه، چهل‌ونه، شصت‌وشش، هشتادوهفت

کشف الاسرار وعدة الابرار سی‌ونه، هفتادوهفت، هشتادوهفت

کعب اشرف پنجاه‌وهفت، هفتادوسه، هفتادونه، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۵

کعبه شصت‌ویک، شصت‌ودو، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۷۶، ۸۰، ۱۷۵

کنانه ثقفی ۲۳۱

لات ۱۲۸، ۲۳۲

لامعی گرگانی شصت‌وسه

لطیمه ۹۴

لوح محفوظ ۷۴، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۷

لوط ۱۵۱، ۱۸۵

ماچین ۱۹۹

ماروت ۱۸

مار یعقوبیان چهل‌وپنج، ۱۳۸، ۱۴۶

مالک بن الضیف هفتادونه، ۱۱۴، ۱۵۲

مالک بن عوف ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۳۱

ماوراءالنهر نه

مثنوی شصت

محرم ۲۳۳، ۲۳۴

محشی بن حمیر ۲۳۹

محمّد تقریباً در تمامی صفحات

محمدبن مَسلَمه ۱۳۰

مدین ۱۸۶، ۱۹۴

مدینه ۲۱، ۴۲، ۸۰، ۸۵، ۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۵، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۵

مرحب بن زید ۱۱۴

مرقوسیان ۱۳۸، ۱۴۶

مروه ۲۸

مریم چهل‌وهفت، پنجاه‌وهشت، شصت‌وپنج، ۱۵، ۵۲، ۶۳، ۷۰-۷۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۳۲

مُزَینه ۱۵

مزگت بیت المقدس ۷۰

مزگت پیغامبر ۵۸

مزگت حرام (مزگت مکه) ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۴۲، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۰

مسعود ۵۹

مسیح ۲۰، ۷۲، ۱۳۶، ۱۳۹، نیزرک: عیسی

مسیلمه کذّاب ۱۵۲

مشعر حرام ۳۸

مشهد یازده

مصر ۱۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵

معاذبن جبل پنجاه‌وهفت، هفتادوسه، ۱۹، ۷۶
معتب‌بن قشیر ۹۱، ۲۳۵
معین (دکترمحمد) پنجاه‌ونه، شصت
مقدادبن الاسودالکندی ۱۱۹
مقیس بن ضبابه ۱۲۳
مکّه پنجاه‌وپنج، پنجاه‌وهفت، هفتادونه، ۴، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۶۵، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴–۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۶–۲۴۸
ملکانیان ۱۳۸، ۱۴۶
ملک‌الموت ۱۷۷
مناة ۱۲۹، ۲۳۲
موسی بیست‌وهفت، سی‌وهشت، چهل‌وهفت، پنجاه‌وسه، شصت‌ودو، شصت‌ونه، هفتادویک، هشتادویک، هشتادودو، هشتادوهشت، ۸–۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۶۹، ۷۸، ۸۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۷، ۱۸۹–۱۹۷، ۱۹۹
موقف ۳۹
مولوی شصت
مهدوی (دکتریحیی) هفتادونه
میکایل ۱۷
نجاشی ۲۱
نجران ۲۱، ۲۳۲
نسطوریان چهل‌وپنج، ۱۳۸، ۱۴۶
النظر بن‌الحارث ۲۱۳، ۲۱۵
نضیر (بنی‌نضیر) نود، ۱۴، ۱۹
نعیم‌بن مسعود الاشجعی ۹۴
نمرودبن کنعان ۵۴
نوح ۶۹، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۴۹
نوح‌بن منصور سامانی نه
نهج الادب شصت
نیکلسون شصت
نینوی ۲۰۰
ودیعه بن حدام ۲۳۹
ولیدبن مغیره ۱۵۶
هاروت ۱۸
هارون (هرون) هیجده، بیست‌ویک، ۵۱، ۶۹، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶
هرات سی‌ونه، هفتادوهفت
هرقل ۵۴
هشام بن‌ضبابه ۱۲۳
هلال‌بن عُوَیمرالاسلمی ۱۲۲
هود ۱۵۱، ۱۸۲، ۱۸۴
یحیی (یحی) هیجده، شصت‌وپنج، ۱۵، ۷۱، ۱۵۱
الیسع ۱۵۱
یعقوب بیست‌وهشت، چهل‌وسه، شصت‌ودو،

شصت‌وپنج، هشتادونه، ۷، ۸، ۱۴۰،
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۷۲، ۷۸،
۸۰، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۸۹، ۱۹۳،
نیزرک: فرزندان یعقوب

یوستی شصت
یوسف ۱۵۱
یونس ۱۳۷، ۱۵۱

درست نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
بیست و هشت	۲۴	:یدار	دیدار
سی‌وشش	۱	چفته	چفته
سی‌وشش	۲	کوزامرز	کوزاموز
چهل	۲	" و "	" د "
چهل و سه	آخر	بدادیم	بدایم
چهل و چهار	۵	Bedâjem	Bedāyem
چهل و هفت	۷	حسنه	حنّه
چهل و هشت	۲۴	Sa	Ša درکلیه موارد
چهل و نه	۲	اسم‌مصدر "؟"	ضمیر متصل اضافی
پنجاه وچهار	۱۹	کی‌بروی	کی‌بروی خاکی بود
پنجاه و شش	۱۱	کنغقه کودک را	کنغقه کودک بدهدکودکرا
شصت و یک	۱	چربو	چربوو
شصت ودو	۱۵	خداهد زائد است	
شصت و هفت	۲	کنندا	کنندا شماراا‌گر

شصت وهشت	۲۴	نجرید	بخرّید
هفتادو چهار	۱۰	کردن	کردند
هفتادوهفت	۳	وابسته	والبته
هفتادوهفت	۱۴	بدنبال افعال	بدنبال ترجمهٔ افعال
هشتاد	۲۸	قبلک	قبلتک
هشتادو پنج	۱۵	" نگرید	" نگر "
هشتادو هفت	۶	سرکشیی	سرکشیی که
۲۰	۱۴	و داشت	واداشت
۲۰	۲۳	عزیز	عزیر
۴۸	۲۳	اَبِدُ	اَجِدُ
۵۰	۱۶	اشمَریل	اشمویل
۶۰	۷	برده	نام‌برده
۶۷	بالای صفحات تا آخر سوره (صفحه ۹۹) از بقره به‌آل عمران تصحیح شود		
۷۹	۵	کار	کافر
۹۹	۳	بکشتنز	بکشتن
۱۰۱	۱۳	نگوید	نگرید
۱۱۸	۱۷	گریه	گوید
۱۲۳	۸	آزار	آزاد
۱۲۵	۱۳	شخاینده	وشخاینده
۱۲۷	۵	ازان	و ازان
۱۳۰	۱۴	دهیشان	دهیدشان
۱۳۲	۷	دُروَیص	دُروَیش

۱۲۶	۱	مگذارید	مگذرید
۱۴۳	۱۹	زاینان	زانیان
۱۴۵	۱۸	نعمت	نعت
۱۴۶	۴	ملکاییان	ملکانیان
۱۵۶	۴	عبدیقوث	عبدیغوث
۱۸۱	۶	ببرکه	ببرکهآ
۱۸۲	۱۴	اتوبه	واتوبه
۱۸۶	۱۰	بهرراهگذَری	بهرراهگذریوَبِرستمیبندی
۱۸۶	۲۰	واگردایدی	واگردید
۲۰۴	۹	العیز	العزیز
۲۰۶	۱۳	باریُ	یاری
۲۲۰	۱۸	بُیدادن	بیدادان
۲۲۱	۱۶	(۳۱۵)	(۴۱۵)
۲۳۳	۱۰	عزیز	عزیر
۲۳۳	۱۵	زگاه	زکاة
۲۳۴	۱۴	مگراند	مگر
۲۳۴	۱۵	کمایه	اندکمایه
۲۳۶	۲۰	محممد	محمد
۲۴۰	۱	یونس	[یونس]
۲۶۶	۵	بشتافته	بشافته

عکس صفحات

سورهٔ

بقره

مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ

أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ

عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا

رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ

بِنَآءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ

رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ

تَعْلَمُونَ وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى

عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَآءَكُم

مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا

وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ

هُمُ الْخَاسِرُونَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَكُنْتُمْ

أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ

يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ

تباهکاری کند — و اندر وی بریزد — خون‌ها را بر بعضیها — و ما — پاکی همی گوییم ترا — به ستایش تو

وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَعَلَّمَ

و به پاکی یاد همی کنیم — ترا — گفت خدای — که من — دانم — آنچه شما ندانید — و اندر آموخت

ءَادَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ

آدم را — نامها — همه — پس — عرضه کرد ایشان — بر فرشتگان — پس گفت



أَنۢبِـُٔونِي بِأَسْمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ۝ قَالُوا

آگه کنید مرا — به نامهای — ایشان — اگر — هستید — راست گویان — گفتند

سُبْحَٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ إِنَّكَ أَنتَ

پاکا که تویی یاد کردیم — هیچ دانش نیست — ما را — مگر — آنچه اندر آموختی ما را — که تو — تویی

الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ

دانا — حکیم بر کار همه — گفت خدای — یا آدم — آگاه کن ایشان را — به نامهای ایشان — چون — آنجا

أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ

بگفت ایشان را نامهاء ایشان گفت نه گفتم شما را من دانم

غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا

ناپدیدا و بوده هست و بوده‌ای آسمان و زمین او من دانم آنچ آشکارا کنید آدم را و آنچ

كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

شما پنهان داشتید او گفتیم آن فرشتگان را سجده کنید آدم را

فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ

همه سجده کردند مگر ابلیس سر کشید او کبر آورد او مر از

الْكَافِرِينَ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ

کافران او گفتیم یا آدم بباش تو او زنت

الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا

بهشت و می خورید از آن بهشت فراخ نعمت هر جا که خواهید

تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَزَلَّهُمَا

الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا

اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ

مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ

كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى

فمن

فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ

و آن کسها که کافر باشند او بدروغ داشتند ایشان دوزخیان باشند

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا

ایشان اندران دوزخ جاودان باشند ای فرزندان یعقوب یاد کنید

نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ

آن نعمتهای مرا که منت نهادم تا من وفا کنم شمارا

بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا

لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا

نخستین کسی که کافر شوند

 بآياتي ثمناً قليلاً وإيّاي فاتّقون ولا تلبسوا الحقّ بالباطل

بنشانهاء من بهاء حقیر — اندک مایه چیز این جهانی — و از من — بترسید بس — و بنپوشید — درست را — بنادرست و محال

وتكتموا الحقّ وأنتم تعلمون وأقيموا الصلوة

و پنهان مکنید — حق را — و شما — میدانید — و بپای دارید نماز فریضه را

وآتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين أتأمرون

و زکاة فریضه را بدهید — و نماز کنید با جماعت — می فرمایید

الناس بالبرّ وتنسون أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب

مردمان را — بنیکویی — و فرو میگذارید — خویشتن را — و شما — میخوانید

أفلا تعقلون واستعينوا بالصبر والصلوة

چرا در نمی یابید — و یاری خواهید — بشکیبایی — و نماز

وإنّها لكبيرة إلّا على الخاشعين الذين يظنّون

و آن — بزرگ است — مگر بر — ترسکاران — آن کسها که — بیقین دانند

أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

که ایشان دیدار خواهند خدای ایشان را وبیقین ایشان وبسوی خدای ایشان باز گردند ای فرزندان یعقوب

اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ

یاد کنید آن نعمتهای مرا که منت نهادم برشما وآن که من برگزیدم شما را

عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا

بر مردمان زمانه ایشان بترسید از روزی که بکار نیاید هیچ کس از هیچ کس

وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ

و نه قبول کنند از ایشان شفاعت کردن و خواهش کردن و نه از ایشان فدا بستانند

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ

و نه ایشان را از عذاب خدای یاری دهند و یاد کنید آن وقت را که رهانیدیم شما را از گروه فرعون

يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ

که شما را سخت عذاب می کردند می کشتند پسران شما را

ماند بوده هانیدن از فرعون و گروه وی شما را و عذاب کردن

وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

و زنده میگذاشتند زنان شما را و اندر کشتن پسران و بنده کردن دختران آزمونی بود بزرگ از خداوند شما

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

و یاد کنید آن وقت را که دریا را بدوازده راه بشکافتیم از بهر شما را برهانیدیم شما را از غرقه شدن و اندر آب کشتیم فرعون و گروه فرعون را

وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

و شما شان می دیدید و یاد کنید آن وقت را که وعده کردیم موسی را چهل شبانروز

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ثُمَّ



آنگه گوساله پرستیدید از پس وی و شما بر خویشتن ستم کرده و کافر شده آنگه

عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَإِذْ

آن از شما درگذاشتیم از پس آن تا شما آزادی کنید و مرا شکر کنید و یاد کنید آن وقت را

آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

بدادیم موسی را تورات و آنچه جدا کردن حلال و حرام و نصرت تا شما راه یابید

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم

بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ

حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ

تَنظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ

وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا

وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا

هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ

خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا

قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا

رجزا من السما بما کانوا یفسقون واذ استسقی

موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر

فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل

اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله ولا

تعثوا فی الارض مفسدین واذ قلتم یا موسی لن

نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ

صبر توانیم کردن بر خوردن یک طعام بدین گونه خوردنی من و سلوی خواهش کن از بهر ما فا خدای خویش تا بیرون آرد

لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا

ما را از آنچ بر رویاند زمین از ترهای آن و خیار آن و سیر آن

وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي

و دانه آن و پیاز آن موسی گفت می بدل خواهید کردن آنچ

هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ

فرومایه تر او بنز بدانچ بهتر و به تر فرو شید بمصر شهر که

لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ

شما را آنچ خواستید و زده شد بر ایشان خواری و درویشی

وَبَاءُو بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا

و سزاوار خشم گشتند از خدای آن از بهر آن بود که ایشان

يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

كافر بُدند　بحجت‌ها و قرآن　او می‌کشتند　پیغامبران را　بناحق و بی‌حرمت

ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ إِنَّ الَّذِينَ



آن خشم خدای　بدانچ　نافرمانی کردند خدای را　و شتم کردند بر پیغامبران و حرامها حلال کردند　بدرستی که　آن کسها

آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ

گرویدند　و آن کسها　جهودان　و ترسایان　و آنک از دین مسلمانی بیرون شده‌اند　هر که

آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ

گرویده　بخدای　و بروز　واپسین　و طاعت کرد　ایشان را بود

أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

مزد و ثواب ایشان　نزدیک　خدای ایشان　و بیم نبود ایشان　و نه ایشان

يَحْزَنُونَ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ

اندوهگین شوند　و آن وقت　بستدیم　پیمان شما　و برداشتیم　از زبر شما

الطور خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا ما فيه

لعلكم تتقون ثم توليتم من بعد ذلك فلولا فضل

الله عليكم ورحمته لكنتم من الخاسرين ولقد

علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا

لهم كونوا قردة خاسئين فجعلناها نكالا

لما بين يديها وما خلفها وموعظة للمتقين

واذ قال

وإذ قالَ موسىٰ لقومه إنّ الله يأمُرُكُم أنْ

و آن وقت که — گفت — موسی — گروه خویش را — خدای — می فرماید شما را — که

تذبحوا بقرةً قالوا أتتّخذنا هزواً قالَ أعوذُ

بکشید — گاوی — گفتند — ما را کشنده با ما بیازی — ما را می با افسوس و سخریت — موسی گفت — باز داشت خواهم

بالله أنْ أكونَ من الجاهلين قالوا ادعُ لنا ربّك

به خدای — که — باشم — از — افسوس کنندگان — گفتند — بخوان — از بهر ما — خدای خویش را

يبيّن لنا ما هي قالَ إنّه يقولُ إنّها بقرةٌ لا

تا پیدا کند — ما را — که چه گاویست — موسی گفت — خدای — می گوید — که آن گاو — نه

فارضٌ ولا بكرٌ عوانٌ بين ذلك فافعلوا ما

پیر — و نه — بکر — میانه — میان پیر و جوان — بکنید — آنچه

تؤمرون قالوا ادعُ لنا ربّك يبيّن لنا ما لونها

فرموده اید — گفتند — بخوان — از بهر ما — خدای خویش را — تا پیدا کند — ما را — که چگونه است — رنگ آن گاو

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا

موسی گفت — خدای تعالی — می گوید — آن — گاوی زرد باید — زرد چشم و سم بود و پیشانی و پوست — روشن — رنگ

تَسُرُّ النَّاظِرِينَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ

شاد کند — نگرندگان را — گفتند — بخوان — از بهر ما — خدای خود را — تا پیدا کند — ما را — چون گاوی است این

إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

که گاوان — پوشیده گشتند — بر ما — و چون ما — اگر — خواهد خدا — بدانیم که گاو چگونه می باید

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ

موسی گفت — خدای تعالی — می گوید — که آن — گاوی است — فرهخته و رام کار — که زمین بشوراند

وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا

و آب ندهد — کشت را — رسته از عیب — نیست رنگی در وی — گفتند

الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ

اکنون — پیدا آوردی — حق را — پس بکشتند آن گاو را — و نزدیک بود که نکنند

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا

كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ

يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ

الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ

عَمَّا تَعْمَلُونَ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ

فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ

مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ

آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ

قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ

بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ

يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ

الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ

يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ

اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ

أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا

النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ

عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى

اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ

بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَإِذْ

أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ

ما بدو گرفتیم　بعهد و میثاق　بر فرزندان　یعقوب　که نه　پرستید　مگر　خدای را

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى

و اما مادر و پدر　نیکوی کردن　و اخویشان نیکوی کردن　و ایتیمان نیکوی کردن

وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ

و درویشان نیکوی کردن　و مردمان را نیکوی گوئید　از زکات محمد　و پنج نماز فریضه بپای داریم

وَآتُوا الزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ

و زکوة فریضه بدهید　آنگه　برگشتید　مگر　اندکی　از شما چون عبدالله بن سلام و یاران وی　و شما

مُعْرِضُونَ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ

روی برتافتگان　و ما بر گرفتیم　بعهد و میثاق بر شما　که نه ریزید

دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ

خونهای یکدیگر معنی بنی قریظه و نضیر　و بیرون نکنید　خود یکدیگر را　از　خانمانها　آنگه

أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ

أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ

تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ

أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي

الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّوْنَ اِلٰى اَشَدِّ

زندگانی این جهان و روز رستاخیز وا گردانند ایشان وا سختترین

الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ اُولٰٓئِكَ

عذاب و خدای نیست غافل از آنچه ایشان میکنند ایشان

الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا

آنها که بخریدند زندگانی این جهان بدان جهان پس نه

يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ وَلَقَدْ اٰتَيْنَا

سبک نکنند از ایشان عذاب دوزخ را و نه ایشان را از عذاب برهانند و هر آینه بدادیم

مُوْسَى الْكِتٰبَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهٖ بِالرُّسُلِ وَاٰتَيْنَا

موسی را توریت و از پی یکدیگر فرستادیم از پس وی پیغامبران را و بدادیم

عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰتِ وَاَيَّدْنٰهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ

عیسی پسر مریم را آمدونها و حجتها و علامتها و او را نیرو دادیم بجبرئیل پاکیزه

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ

اکنون هرگه بشما جهودان آوردی پیغامبری بچیزی که تنهای شما انرا خوش نیامدی گبر آوردید وابشت آوردن

فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا

گروهی را بدروغ زن بابشت داشت بمحمد وعیسی را او کشتی گروهی را بوابشت کشتن یحیی وزکریا را گفتند جهودان دلهای ما

غُلْفٌ بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ

بعلم نه اندر نه باوخ نه چنان است که ایشان گویند بلعنت بکردشت شان خدای عقوبت کفر شان را اندکی خواهند ایمان آوردن

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا

وان وقت که آمد شان کتابی از نزدیک خدای داشت دارنده او موافق وازانچ

مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

ایشان دارند از تورات وصفت محمد وایشان از پیش محمد وقرآن می یاری خواستندی بر محمد بر کافران

فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ

چون بیامد با ایشان آنچ دانستند چنان که دانستند کافر شدند بدان لعنت خدای

عَلَى الْكَافِرِينَ

عَلَى الْكَافِرِينَ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا

بر کافران وجهودان باذا بس آنچیزی که بخریدند تنان خویشتن را که بی کافر شدند

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ

بدانچ فرستاد خدای از فرمان بخشید انبهوان کجی فرستاد خدای از بهستی و فضل شرکتاب و پیغامبری را بر آن کسی

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ

بخواهد خواهد بمحمد از بندکان بشد و از کشتند بخشمی و لعنتی بر خشمی و لعنتی و کافران را

عَذَابٌ مُهِينٌ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

عذابی بود خوار کننده و هرگاه که گویند جهودان را بگروید بدانچ فرستاد خدای

قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ

گویند ما بدان بگرویم که بما فرستادند یعنی توریة و او کافر شدند بجز از توریة

وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ

او قرآن حق است موافق توریة و از آنچ ایشانراست بگوی یا محمد از بهر چرا می کشتند

أَنبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَلَقَدْ جَاءَكُم

پیغامبران خدای را از پیش محمد اگر شما مؤمنان بتصدیق و بحقیقتا بیاورد

مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ

موسی امر و نهی و عجائبها پس گرفتید بپرستیدن گوساله را از پس شدن موسی بکوه از آن و شما

ظَالِمُونَ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ

کافر شده و ما برگرفتیم عهد و میثاق بر شما او برداشتیم از زبر شما

الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا

کوه را بگیرید آنچه دادیم شما را از توریت بقوت و نیرو و او کام برابر شما بشنوید و فرمان برید

قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ

گفتند بشنیدیم او فرمان نه بردیم او شستن شده بودند بدلهاشان اندر

الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِ إِيمَانُكُمْ

دوستی گوساله بعقوبت کفرشان بگو یا محمد بد اچیز کی شما را میفرماید بآن بیوشیدن تان
ان

إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ

اگر — شما هستید — گرویدگان — بگوی یا محمد — اگر هست — خاص شما را — سرای — واپسین یعنی بهشت

عِندَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا

بنزدیک — خدای — خالصه — بی‌ همه مردمان — شما محمد و مؤمنان را — پس آرزو کنید و خواهید

الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا

مرگ را — اگر — هستید — راستگویان — و نخواهند داشت آرزو — هرگز — بدانچه — او جهودان از مرگ را آرزو نخواهند هرگز

قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

پیش فرستاده اند — دستهاشان — او خدای — داناست — ابیشان که جهودستمکارند — جهودان را

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ

و بیابی ایشان را — حریصترین — همه مردمان — بر زندگانی ابدی بی جهان — و از — تو یا محمد جهودان را

الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ

آنانکه — مشرکان و گبرکان کشتند — دوست دارد — یکی از ایشان — اگر — زندگانی دهند او را — هزار

سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا

لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ مَنْ كَانَ

عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ

فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

آياتٍ بيّناتٍ وما يكفرُ بها إلّا الفاسقون أوَكلّما

آیتهاء روشن — و کافر نباشند — بآیتهاء قرآن — مگر — جهودان و کافران — اکنون هر وقت

آیتهاء روشن — و کافر نباشند — بآیتهاء قرآن — مگر

استفهام

عاهدوا عهداً نبذه فريقٌ منهم بل أكثرهم

که عهد کنند — بیفکند آن را — گروهی — از ایشان — بلکه بیشتر ایشان

لا يؤمنون ولمّا جاءهم رسولٌ من عند الله

نگروند — و چون بیامدشان — پیغامبری — از — نزدیک — خدای

مصدّقٌ لما معهم نبذ فريقٌ من الذين أوتوا

موافق — مر آنچه با ایشان است — بینداخت — گروهی — از آن کسها که — داده بودند

الكتابَ كتابَ الله وراءَ ظهورهم كأنّهم لا

توریت — توریت را — وا پس — پشتهاشان — چنانک ایشان خود — ندانسته

يعلمون واتّبعوا ما تتلوا الشياطين على مُلك

دانستند — و ازپس روی کردند — آنچه خواندند — دیوان — پادشاهی

سُلَيْمَٰنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُوا

سلیمان و نبود سلیمان کافر و بگو او ولکن دیوان کافر بودند

از جادوی و نبود سلیمان جادوگر

کافر نشد او جادوی نه بلشنت و نه شناخت و کار نه بشت و نه فرمود جادوی و دیوان بلشنند و شناختند و کار بستند جادوی

يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحْرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ

می آموختند مردمان را جادوی و هرچه فرو فرشتادند بر جادوی بدان دو فرشته به بابل

هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ

هاروت و ماروت هیچ کس را تا

او نه آموزند آن دو فرشته

آنچ بگفتند از مبتلا اند

يَقُولَآ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا

گویند ما را بدین بیاموختند مبتلا کرده است تا عذاب برما

تو بادی کافر مباش او بلیز کاهمکن

مردمان بیاموزند

از ایشان و یاد گیرند از هر دو ایشان

مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَزَوْجِهِۦ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ

آنچ جدایی او گنند بدان میان مرد او و زن و از یکدیگر بگردانند

وایشان هیچ بزیانکنند

بِهِۦ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ

بدان هیچ کس را مگر بعلم و دانش خدای و دیوان و جهودان او جادوان آن آموزند

زیان دارد ایشان را بدان جهان

وَلَا يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي

الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ

مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا

وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَّا يَوَدُّ

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ

أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ

که فرود فرستند بر شما از پیغامبر یا محمد هیچ نیکوئی و اسلام و قرآن از آفریدگار شما و خدای برگزیند بدان اسلام و نبوت و قرآن

مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مَا نَنسَخْ مِنْ

آن را که خواهد محمد را که سزاوار آن بود و خدای خداوند نعمت بزرگ هر آیت که منسوخ بکنیم

آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ

یا فراموش گردانیم بیاریم بهتر از آن یا همچنان نه

تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ

دانی یا محمد که خدای عز و جل بر همه چیزی که خواهد توانا است نه دانی یا محمد که خدای

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ

که وی را پادشاهی هفت آسمان و پادشاهی زمین و نیست شما را از جز

اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا

خدای هیچ خویش و دوست و نه یاری ده یا می خواهید که بپرسید

رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ وَمَن يَتَبَدَّلِ

الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ وَدَّ كَثِيرٌ

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ

كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ

عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ

الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَىٰ مَنْ

أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَقَالَتِ الْيَهُودُ

لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ

نه اند / بر / هیچ چیز / و گفتند / ترسایان / نیستند

الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَٰلِكَ قَالَ

جهودان / بر / هیچ چیز / و ایشان / می خوانند / تورات و انجیل / همچنین / گفتند نابخرد

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

آن کسها که / هیچ چیز ندانند / همچنین / چنانک ایشان گفتند / خدای / حکم کند و داوری کند / میان ایشان

يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَمَنْ

روز / رستاخیز / اندر آنچ / ایشان / اندر آن / اختلاف کردند / او که بود

أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ

ستمکارتر / از آن کس / که باز داشت / مزگتهای / خدای را / کی / یاد کنند / اندر آن / نام وی را

وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا

و شتوسید / اندر / ویران کردن بیت المقدس / آن بوسیان / نبود / ایشان را / جز اندر بیم و اعتذار شدند

إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

مگر ترسندگان ایشان را اندر این جهان خواری و ایشان را اندر آن جهان عذاب بود و برای ستمگرانشان

عَذَابٌ عَظِيمٌ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا

عذابی بود بزرگ و خدای راست مشرق که آفتاب برآید و مغرب که آفتاب فرو شود هر کجا

تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَقَالُوا

روی فا کنید اندر نماز آن جا برضا خدای بود که خدای بی نیاز است از همه خلق داناست بی نیازان و جهودان و ترسایان گفتند

اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

خدای فرزند داشت پاکی خدای را نه چنانست که ایشان گفتند او راست هر چه در هفت آسمان

وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ

و زمین خلق است همه او را فرمان بردارانند آفریدگار هفت آسمان

وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

و زمین است و هرگاه که چیزی قضا کند کاری را همی گوید او را بباش ببود

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا

او گفتند آن کسها که ندانند توحید خدای را جهودان چرا سخن نکویند وا ما خدای معاینه یا آید بما

آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ

آیتی ببوت محمد را همچنین گفتند آن کسها که بیش از ایشان بودند همچنین

قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ

گفتار ایشان گفتند وا ماسیم مانند دلهاشان ما پیدا کردیم آیتها و علامتها و معجزها و برهانها

لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ

مر گروهی را که یقین کنند ما فرستادیم ترا بقرآن و توحید

بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ

مژده دهنده به بهشت مؤمنان را او بیم کننده از دوزخ کافران را او پرسیده نشوی ترا یا محمد از

أَصْحَابِ الْجَحِيمِ وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ

دوزخیان خشنود نباشند از تو یا محمد جهودان مدینه

ولا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان

هدى الله هو الهدى ولئن اتبعت

اهواءهم بعد الذي جاءك من العلم ما لك

من الله من ولي ولا نصير الذين آتيناهم

الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون

به ومن يكفر به فاولئك هم الخاسرون

اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم

بنی یعقوب — یاد کنید — نعمت مرا — که منت نهادم بر آن — و بر شما — و آنکه من — برگزیدم شما را

علی العالمین واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس

بر — همه جهانیان — و بترسید — از روزی — که بسنده نکند — هیچ کافر — از — هیچ کس

شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة

چیزی — او را — پذیرفته نشود — از و — هیچ کافر — فدا کردن از خویش — و نه — او را — و نه سود دارد هیچ کافر را — خواهش کردن

ولا هم ینصرون واذ ابتلی ابرهیم ربه

و نه ایشان — یاری دهند — و آن وقت که — بیازمود — ابرهیم را — خدای او

بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس

بسخنان — تمام بکرد آن — خدای گفت — من کنم — کردن ترا — مردمان را

اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی

امامی — ابرهیم گفت — و از — فرزندان من امامی کن — خدای گفت — نه رسد — رحمت و کرامت من از ایدر جهان و آن جهان

الظّٰالمین وإذْ جعلنا البیت مثابةً للنّاس وأمْنًا

از کسشقارا ظالمان باشند و ما کردیم خانه مکه را واذا منگاهی مردمان را او امن گاهی

واتّخذوا من مقام إبرهیم مصلًّی وعهدنا

ونگیرید یا محمد از ایستادن گاه ابرهیم نماز گاهی وقبلی و بفرموده یم

إلی إبرهیم وإسمعیل أن طهّرا بیتی للطّائفین

ابرهیم را او اسمعیل را بگی پاکیزه دارید خانه مرا طواف کنان را

والعاکفین والرّکّع السّجود وإذ قال إبرهیم

او معتکفان را و نماز کنان را و آن وقتی گفت ابرهیم

ربّ اجعل هذا بلدًا آمنًا وارزق أهله من

ای بار خدای من بکن این مکه را شهری ایمن از فتنه او روزی ده مردمان مکه را از

الثّمرات من آمن منهم باللّه والیوم الآخر قال

میوه ها آن کسها را که بگرویده باشند از ایشان بخدای او بروز واپسین خدای گفت

وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ

وهر که | کافر بود | بدو روزی دهمش | اندکی | پس بیچاره کنم | آنگه | فا عذاب

النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ

آتش دوزخ | و بد جایگاهی است آن | و آن وقت که | می برداشت | ابراهیم | بنیادهای خانه مکه را

مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ

از خانه | و اسمعیل | خداوند ما | بپذیر | از ما | که | تو ای

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ

شنوای دعای ما | دانای نیتهای ما | خداوند ما | و چنان دار ما را | فرمان بردار | ترا | و از

ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ

فرزندان ما | گروهی | فرمان بردار | ترا | و بنمای ما را | شریعتهای حج ما | و توبه ده

عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ

ما را | که تو | توبه پذیرنده | بر مؤمنان و بخشاینده | ای پادشاه ما | و برانگیز

فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ

نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ

لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ

الْعَالَمِينَ وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ

یَا بَنِیَّ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَیٰ لَکُمُ الدِّینَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا

وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ أَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ

یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ

بَعْدِی قَالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَکَ وَإِلٰهَ آبَائِکَ إِبْرٰهِیمَ

وَإِسْمٰعِیلَ وَإِسْحٰقَ إِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ

مُسْلِمُونَ تِلْکَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا کَسَبَتْ

ولكم ما كسبتم ولا تسألون عما كانوا

وشما را بود هرچه کرده باشید از نیکی و نه پرسند شما را از آنچه ایشان

يعملون وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا

کردند و گفتند و گفتند جهودان مومنان را باشید جهودان او ترسایان گفتند ترسایان باشید تا بود راه راست باشید

قل بل ملة ابرهيم حنيفا وما كان من المشركين

بگوی یا محمد جهودان و ترسایان را دین ابرهیم کی بود مسلمانی پاکیزه او هرگز نبود ابرهیم از کافران

قولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل الى

بگویید همه ما ایمان آوردیم به خدای و آنچه فرستاده اند بما از قرآن و آنچه فرستاده اند

ابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط

با ابرهیم یعنی صحف ابرهیم او بدانچه فرستادند با اسمعیل از کتابش او بدانچه فرستادند با اسحق او یعقوب آن کتابهاشان او بدانچه فرستادند بفرزندان یعقوب از کتابهاشان

وما اوتي موسى وعيسى وما اوتي النبيون من

او بهر کتاب کی داده اند موسی را او عیسی را او بهر کتاب کی داده اند پیغامبران را از ربهم

وبينهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون

خداي ايشان خداي کيم ميان هيچ کس از ايشان او ما ويرا منقاديم بتوحيد و عبادت

فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وان تولوا

اگر بگرويدند جهودان و ترسايان بهمچنين چنانچه شما بگرويديد بدان جمله بپيغامبران و کتابهاشان راه راست يافتند واگر برگردند از بگرويدن

فانما هم في شقاق فسيكفيكهم الله وهو

ايشان نه بوند بخداي اندر خداي ايشان را زود بود که کفايت کند ترا کارهای ايشان او خداي

السميع العليم صبغة الله ومن احسن من الله

شنواست داناست بعقوبت کردن ايشانرا دين خداي که بپذيرد او که بهست نيکوتر دين از خداي عز و جل

صبغة ونحن له عابدون قل اتحاجوننا في

او نيکوتر دين ما ويرا پرستنده ايم منقاديم مخلصيم بتوحيد و عبادت بگوي يا محمد حجت کنيد با ما اندر

الله وهو ربنا وربكم ولنا اعمالنا ولكم

خداي او پروردگار ما او پروردگار شما او ما راست کارهای ما او شما راست

أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ

کارهای شما / و ما / او را / و نی با / ناکبنده دینانیم / شما جهودان و ترسایان / می‌گوئید / که ابرهیم

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا

و اسمعیل / و اسحق / و یعقوب / و فرزندان یعقوب / ایشان بودند

هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ

جهودان / یا / ترسایان / بگوی یا محمد / شما به دانید / یا خدای / و کیه

أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا

ستمکارتر بود / از آن کس / که پنهان کند / گوایی / که بنزدیک وی بود / از نزدیک / خدای از توریت و انجیل

اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا

و خدای / تغافلست / از آنچ / شما می‌کنید / این گروهی اند / گذشته / ایشان را بود / هرچ

كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا

کرده‌اند / و شما را بود / آنچ کردید / و نه پرسند شما را / از آنچ

كانوا يعملون سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم

ایشان کردستند — زود بود که گویند — بی‌خردان — از جهودان و مشرکان عرب — و انچه وا ایشان

عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب

از آن قبله‌شان — که بر آن نماز کردندی — بگوی یا محمد — خدای راست مشرق و مغرب یعنی نماز ستودن کعبه

يهدي من يشاء الى صراط مستقيم وكذلك

راه نماید — آن را که خواهد — به راه — راست و قبله کعبه — و همچنین

جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على

کردستیم شما را — امتی — گزیده بهترین امتان براه و عدل — تا شما باشید — گواهان پیغامبران را — بر

الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا وما

مردمان — و تا بود — پیغامبر محمد — بر شما — گوای و شفاعت‌کر — او

جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من

کردیم — از قبله را — که به وی بودی — مگر از بهر آن تا ببینیم — آن را

يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ

پیروی فرمان بود — از آن کی — برگردد وا دین او قبله پیشین شود — واین قبله کعبه

لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ

سخت بزرگ و دشخوار بود — مگر بر آن کسها کی نگاه داشت — خدای دلهاشان — او

اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ

خدای — ضایع نکنداد — ایمانان را — شما کی — خدای — بمردمان — مهربان

رَحِيمٌ قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ

و بخشاینده است — ما می بینیم — تحویل کردن تو را — روی تو — اندر آسمان

فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ

هر آینه واگردانیم تو را — قبله‌ای — کی خوشنود تو شود — پس بگردان — روی را — سوی

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ

مزگت — حرام خانه مکه — و هر کجا — باشید از دشت و بیابان — بگردانید — رویهاتان را

شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ

بسوی وی هر کجا باشید — و حقا که — آن کسها — که ایشان را داده اند — تورات — دانند — که قبله محمد حق است

الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ وَلَئِنْ

فرستاده است — از خدای ایشان — و خدای — نه غافل است — از آنچ — ایشان می کنند و پنهان می دارند — و حقا که اگر

أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا

بیاری — آن کسها را — که ایشان را داده اند — تورات و انجیل — هر — آیتی — که ایشان خواهند — متابعت نکنند

قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ

قبلهٔ تو — و تو نیستی — متابعت کننده — قبلهٔ ایشان — و جهودان و ترسایان

بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ

متابعت کنند — قبله — یکدیگر — و حقا که اگر — متابعت کنی آن چیز — که ایشان خواهند قبلهٔ ایشان نماز کنی — از — پس

مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ

آنچ — بیامد بتو — از — وحی قرآن که قبله تو کعبه است — حقا که تو — آنگه — از — ستمکاران باشی اگر بقبله جهودان و ترسایان نماز کنی — آن کسها

آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ

به کتابشان داده ایم — و با دانش‌ها — نوریت عبدالله بن سلام — می‌دانند — بمعاینه دانند نعت و صفتش — همچنانکه — می‌شناسند — پسران خویش را

وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

و جماعتی — از ایشان — می‌پنهان کردند — حق را صفت و نعت محمد را — و ایشان — می‌دانند که در کتاب‌شان

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَلِكُلٍّ

و قبله و کعبه — حقست این قرآن و نبوت محمد و دین اسلام — از خدای تو — پس نباشید — از — شک‌کنندگان — و همه مؤمنان را

وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا

قبله کعبه است — هر مؤمنی را — بدین اللّه ما ستوی کعبه وای — بیشتی شتابید بطاعت امة محمد — نیکی‌ها و طاعت‌ها — هرکجا

تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ

باشید — و اهم آورد شما را — خدای — همه را بجمله تا داد شما دهد — بی‌شک — خدای بر — هر

شَيْءٍ قَدِيرٌ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ

چیزی تواناست — و از — هر جا که بیرون شوی — بگردان — روی را

شطر المسجد الحرام وانه للحق من ربك و ما

الله بغافل عما تعملون ومن حيث خرجت فول

وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم

فولوا وجوهكم شطره لئلا يكون للناس

عليكم حجة الا الذين ظلموا منهم فلا تخشوهم

واخشوني ولاتم نعمتي عليكم ولعلكم



تَهْتَدُونَ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا

راه داشتن باو بود بوسیله ابراهیم — همچنان که — بفرستادیم — اندر میان شما — پیغامبری — هم از شما — که می خواند

عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ

بر شما — آیتهای کتاب ما را — و پاکیزه کند شما را بتوحید او و زکوة و صدقه از گناهان — و بیاموزد شما را — قرآن و علم قرآن

وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ فَاذْكُرُونِي

و حکمت را حلال و حرام و احکام و حدود و خبرهای امتان گذشته — و بیاموزد شما را — آنچه — نبودید شما که بدانستید — اندر جهان مرا یاد کنید بطاعت

أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

تا من شما را یاد کنم به بهشت — و شکر کنید — مرا — و ناسپاسی مکنید — ای آن

آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ

گروهی که گرویدند — یاری خواهید — بصبر کردن بر گزاردن فریضها و دست واداشتن از معصیتها — و نماز کردن بر گزاردن — که خدای

مَعَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

با شکیبایان است — و نگویید — آن را که — کشته شود — اندر راه — خدای

أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ

که ایشان مرذکانند　نه که ایشان　زندکان اند　بیک　شما نه دانید چکونکی حالشان　بیازماییم شما را

بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ

بچیزی　از　بیم دشمنان　و گرسنکی　و کم کاستنی　از　خواستها

وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا

و بشارت ده صبوران را　آن شکیبایان را　که چون

أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

رسد ایشان را　کویند　ما از آن خدائیم　و ما را　باز کشتن است

أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ

و ایشان　بر ایشان بود　آمرزش　از　آفریدکار ایشان

هُمُ الْمُهْتَدُونَ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ

کوه صفا　میان　و مروه　از آن

اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ

أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللهَ شَاكِرٌ

عَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ

وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ

أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا

الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ

عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

او توبه دهم ایشان — او من — توبه پذیرنده — وبخشاینده بر آنکه بتوبه بود — حقا کی — آنکه کافر باشند

وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ

او بمیرند — وایشان — کافر باشند از محمد وقرآن — ایشان آنانکه — که بدیشان بود — لعنت وعذاب — خدای

وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا

ولعنت فرشتگان — ولعنت مردمان — همه جمله دیکر را لعنت کنند — جاوید اندر لعنت باشند — نه

يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ وَإِلَٰهُكُمْ

سبک نبود واشان بر نکنند — از ایشان — عذاب را — ونه ایشان را — زمان دهند — او خدای شما

إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ إِنَّ

یکی خدای است — نیست — هیچ کس نپرستنده او — او — وبخشاینده بر نیکی وبد بروز — وبخشاینده بر مومنان خاصه با آخرت — حقا کی در

فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ

اندر — آفرینش — هفت آسمان — وزمین — وآمدن شدن — شب

وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ

و روز و کشتیهای روان · واندر کشتیها · که می · رود · اندر · دریا · بدانچ · سود و منفعت کنند

النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ

مر مردمان را · و اندر آنچ · بفرستاد · خدای · از بر · آسمان · از · آب باران · بشو زنده کرد · بدان آب باران

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ

زمین را · از پس · مرگ وی · و اندرانچ پراکنده است · اندرین زمین · از · هر · جانوری · واندر گردانیدن

مر دریا و خشکی و خشکی و زمین گیتی

الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

بادها را است و جنوب و شمال و صبا برحمت و بعذاب · و اندر ابر · فرمان بردار کرده · میان · آسمان · و زمین

لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ

اندرین همه نشان و علامت و برهان و دلیلست کاین خدای را فرو پرستند · گروهی را که · خرد را کار فرمایند و بدانند و اندیشه کنند تا بدانند · و از · مردمان · کسی · کی بپرستند · کسی گیرند

دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ

بجز · از خدای · همتایان را · دوست دارند آن را · چنان که خدای را دوست و اندر داشتن · و آن کسها

آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ

گرویده‌ان سختر دوست دارند خدای را و اگر بدانند آن کسها کی ستمکاران و منافقان آن وقت کی ببینند

الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ

عذاب روز قیامت کی قوت و قدرت خدای راست همه اوبدانند کی خدای سخت کند عذاب او دران جهان

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ

آن وقت کی بیزاری ستانند آن کسها کی بیزار هوا ایشان از و بشنیدند از آن کسها کی فرومایگان و تابعان باشند اوببینند هر دو گروه عذاب را

وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ

و ببریده گردد دوستی و پیوستگی و سببها میان ایشان و گوید آن کسها کی فرومایگان و تابعان باشند ایکاشکی

أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا

ما را باز از جهان بیرون تا ما بیزار شناسیم از ایشان چنانکه ایشان بیزار شدند از ما

كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ

همچنان بنماید خدای کارهاشان را حسرتها و پشیمانیها برایشان دران جهان

وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا

و ایشان هرگز بیرون نباشند از آتش دوزخ ای مردمان بخورید از آنچه

فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

اندر زمین از کشت و بر و دستنبوی و گاو و گوسفند حلال و پاکیزه و نگروید فرمان او وسوسه

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُم

ابلیس که بگنید که او شما را دشمنیست آشکارا جز این نیست که فرماید شما را

بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

بدانچه بد است و زشت و آن که بگویید بر خدای و آن فرمایدتان که ندانید

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ

و هرگاه که ایشان را گویند کار کنید بدانچه فرستاد خدای اندر قرآن از حلال و حرام گویند نه که پی بریم

مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

آنچه یافتیم بر آن پدران ما را و گرچه بودند پدران ایشان که هیچ چیز در دین ندانستند



شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي

او هیچ راه راست و هیچ سنت پیغامبر نه شناختند و نه دانستند — او مثل — کافران وا مجمله — چون مثل — شبانی

يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ

بانگ بر زند بچهار وابان — کی نه شنوند و اندر نه یابند — خواندن — او آواز دادن — خویشتن کر و شناخته اند — خویشتن گنگ شناخته اند — خویشتن کور شناخته اند — ایشان

لَا يَعْقِلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ

اندر نه یاوند سخن خدای را و دعوت پیغامبر را چنانک شنوند و کوشیند اندر نه یاوند — ای — مومنان — خورید — از — حلالهات

مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

آنچه روزی داد شما — شکر کنید — خدای را — اگر — هستید — او را — پرستید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا

حقا که خدای — حرام کرد — بر شما — مرده را — او خون — و گوشت — خوک — و آنک

أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ

کشته باشند — به نام — جز خدای — هر کی — بیچاره شود — نه — او نه

فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اِنَّ الَّذِينَ

هیچ بزه نبود بروی که خدای آمرزگار است و بخشاینده است

يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا

کمی پنهان داری کنند آنچه فرستاده است خدای از صفت محمد اندر توریت و می بخرند بدان

قَلِيلًا اُولٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ اِلَّا النَّارَ وَلَا

خوارمایه چیزی خوردنی ایشان اند که نه اخورند اندر شکمهاشان مگر آتش یعنی حرام

يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ

و سخن نگوید با ایشان خدای روز قیامت و پاکیزه نکند شان از گناه و بر ایشان ثنای نیکو نکند و ایشان را

عَذَابٌ اَلِيمٌ اُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ

عذابی دردناک ایشان آنند که بخریدند بی راهی را

بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا اَصْبَرَهُمْ عَلَى

براه راست و عذاب خدای را بر آمرزیدن چون شکیبا اند ایشان بر

الم ذلك بأن الله نزل الكتاب بالحق وإن الذين

آتش دوزخ — آن عذاب — از بهر آنست حجی — خدای — فرو فرستاد نوشته — نوشته وفرآن را — خدای عز و جل ... — و آن کسها

اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد ليس البر أن

اختلاف کردند — بمخالفت نوشته وفرآن — از راه — مخالفی آند — دور از راه راست — همه نیکی نبود — آن نبود کی

تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر

نیکی آنست — روبها را — سوی — مشرق بعزکعبه — او مغرب بعز بیت المقدس — ولیکن — نیکی نبود

من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب

آن بود — کی بگروید — بخدای — او بروز — و بازپسین ... — او بجمله همه فرستگان — او بجمله همه کتابها

والنبيين وآتى المال على حبه ذوي القربى واليتامى

او بجمله همه پیغامبران — او بداد — خواسته را — و او دوست داشتن آن را — خویشاوندان را — او یتیمان را

والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي الرقاب

او درویشان را — او راه گذران را — او مهمانان را او دوست خواهندگان را — او اندر — از آزاد کردن بندگان او و اخرید بندگان انشیان

وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ وَآتَى الزَّكَوٰةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا

عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ

الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي

الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ

فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ

وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ

او دین بداذن — فا والکشنده — بلیکوی به بنا وا ز او به پدر حاشر وجنو — این — شبکی کرد ز است — از آفریدگاران — او و سخا بنیراشت

فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلَكُمْ

هر کی — بزاذی و ستم کنذ — و شمارا — بس — آن یعنی دیت بستاند او کشنده را او بکشند — او را شوا بوذ — عذابی دردناک و ابکشندا او

فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

اندر — کشتن کشنده عمدا — زندگانی او بعا او عبرت نشت — ای خذاوندان — خردها — تا شما بکذ بکوبا آن کشتن اندیم

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ

واجب کرده بد — و اهشته بوذ — اگر — مرگ — آن وقت — بکی — حاضر اید — کشتی را از شما

خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ

خواسته — اندرذ کردن — ما ذر و بذر برا — او خویشانرا — بنیکوی بیشتر ما ذر و بذر را افزون نبوذ

حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا

واجبست — بر مومنان و موحدان — هر کی — بکرداند آن را یعنی اندرذ کردن مرده را — از بس آنک — فاشنیده بوذ آن را — آن

این منسوخست بایه میراث ... ص ... لا وصیة لوارث

اثمه على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم فمن

خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بينهم فلا اثم

عليه ان الله غفور رحيم يا ايها الذين آمنوا

كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من

قبلكم لعلكم تتقون اياما معدودات فمن

كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام

أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ

دیگر　او و اجباشت　بر　آن کسها　کتنوانند روزه داشتن　بهمطاع گندم براد رهروز را　خورد　درویشی

اگر کی گشاده باشند

فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا

هم بهتر　افزون بدهد از دو من گندم　مزد و ثواب آن　بهتر　او را　و روزه بداشتن ماه رمضان

خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي

بهتر بود　شما را از روزه گشادن و هر روزی داد و من گندم بدادن　اگر　شما　بدانید　ماه　رمضان　از ماه اشتر

أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى

یکی فرستاده بود　آن بود اندر　قرآن　راه داشت بدو　مردمان را　و حجتها و برهانها　قرآن را جمله بفرستادن از آسمان دنیا

وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ

او بدید و در حلال و حرام　و احکام و حد بود　هر کی　مقیم بود　از شما　اندر ماه رمضان نه مسافر　روزه بدارد و روزه داشتن

كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ

بود　بیمار　یا بر　سفر بود و اجباشت بروزی چندان کی گشاده بود　روزه وا باز دارد　از روزگاری دیگر

يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ

خواهد خدای بشما آسانی و نه خواهد بشما دشخواری

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ

و از بهر آنک تا تمام کنید شمار روزه و تا بزرگی یاد کنید خدای را بر آن که راه نمود شما را

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي

و از بهر آنک تا شما شکر کنید و چون پرسند ترا بندگان من از من

قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

نزدیکم جواب کنم دعا کردن خواننده را آن وقت که مرا خواند

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

بندگان ... تا بر راه راست باشند

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ

حلال کرده شد شما را شبها وقت روزه تمتع کردن با زنان تان

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ

كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا

عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ

لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ

الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا

الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ

ایشان — شما را — او شما — ایشان را — دانسته خدای

خیانت کردید — خویشتن را — توبه داد — شما را — او از در گذاشت و عفو کرد

اکنون روا بود — او خواهید — فضا کرد — خدای

و طعام خوردن — تا آن وقت — که پیدا آید — شما را

فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ

اندر مزگتها این حدها خدای است نزدیک مشوید همچنین

یُبَیِّنُ اللَّهُ آیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ وَلَا تَأْکُلُوا

پیدا کند خدای آیتهای خویش مردمان را تا ایشان پرهیز کنند و مخورید

اینها ای حکمهای خویش با امر و نهیش

أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُکَّامِ

خواستهاتان میان شما بناحق و او افگنید آن را بداوران

لِتَأْکُلُوا فَرِیقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ

تا خورید گروهی از خواستهای مردمان ببزه و شما

تَعْلَمُونَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَوَاقِیتُ

می‌دانید می‌پرسند ترا از ماههای نو بگوی آن وعده

لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ

مردمان را و حج را و نیست نیکویی که آیید بخانه‌ها

مردمان شناسند گزاردن وام را و عدت زنان را و روزه داشتن و روزه گشادن را

مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ

از پشت آن — ولیکن فرمان‌بردار ایزد جوم آن بود — که از ضد بپرهیزد و از همه معصیتها — و اندر بخانها شید

مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ وَقَاتِلُوا

از درهای خانه — و بترسید از — خدای — تا برهیزید از عذاب دوزخ — و کارزار کنید

فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا

اندر — طاعت — خدای — و آنک با شما — و آشنا کارزار کنند اندر جوم وجوم — و نکرید ابتدا کنید بکارزار کردن ابتدا جوم وجوم

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۝ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ

خدای — دوست نه دارد — بیزاران را که ابتدا کنند بکارزار ابتدا جوم وجوم — و برکشید شان که یابید — هرکجا

ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ

بیابید شان ابتدا جوم وبیرون از جوم — و بیرون کنید شان — از آنجا — که شما را بیرون کردند یعنی از مکه

وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ

نزدیک — او میزی آوردن و کفر آوردن و بت پرستیدن ایشان — و بسیار بتر و سخت‌تر — از — کشتن اند جوم وجوم — و نکارزار کنید بکارزار کردن ماسیان

المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه فإن قاتلوكم

مزکت مکه · تا آنکه جنگ · ایشان ابتدا کنند اندر حرم کارزار کردن و آشتها

فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين فإن انتهوا

بکشید مشان · چنین بود · پاداشت · کافران بکشتن

فإن الله غفور رحيم وقاتلوهم حتى لا تكون

جنگ کاری · خداى · آمرزگار · بخشاینده · تا · نباشد

فتنة ويكون الدين لله فإن انتهوا فلا عدوان

إلا على الظالمين الشهر الحرام بالشهر الحرام

حرام ذو القعده · این ماه

والحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم

اوجو منهای این ماه · بدلجو منهای آن ماه · بر شما

فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ

اللهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا

إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ

فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا

رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ

مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ

أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا

اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ

فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ

ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

الحج أشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا

ماههای است — معروف — بود نکاه حج کردن حج را

رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج وما تفعلوا

و ... دشنام نشاید داد — او بتکاده کردن اندر حج کردن نشاید — نشاید کفتن

من خير يعلمه الله وتزودوا فإن خير الزاد

از نیکی و نیکوی — بر داند آن را — خدای — و توشه بر دارید

التقوى واتقون يا أولي الألباب ليس عليكم جناح

پرهیزکاری — ای خداوندان — بر شما — بزه

أن تبتغوا فضلا من ربكم فإذا أفضتم من عرفات

بجوئید — از — چون باز آئید — از عرفات

فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه

خدای را یاد کنید — نزدیک — مشعر حرام — و یاد کنید او را

كَمَا هَدَيكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ثُمَّ أَفِيضُوا

چنانکی راه داشت نمود شما را اشکارا آن را و شما بودید از پیش محمد و قرآن و مسلمانی از گم‌شدگان و بیدلهان او کافران انگه واگردید

مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

از آن جایگاه کی واگردید امامان و آمرزش خواهید از خدای کی خدای

غَفُورٌ رَحِيمٌ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا

آمرزگار است بخشاینده کی چون بگزارده و بپرداخته باشید از شما یاد کنید

رحیم است بر آن کی تو به کند آن را ای توبه کنید

اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ

هم چنانکی یاد کردن پدران را یا بیشتر یاد کردنی از مردمان

ای دا بکو بند یاالله

مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

کس است کی گوید اندر موقف ای بار خدای ما بده ما را اندرین جهان و نیست او را اندر آن جهان

از بیدادگان و بیشتر ان عرب بودند او دار ای از ان نیکوستبدان از

مِنْ خَلَاقٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا

هیچ بهره و از ایشان کسست کی گوید ای بار خدای ما بده ما را اندرین جهان

نیکی اندر بهشت بخشش

حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

واندران جهان بهشت و مغفرت و برهان ما را از عذاب آتش

علم و عبادت و از نیکیها عصمت و سعادت و عصمت و نعمت و عافیت و بهشت و نعمت

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ

ایشان را از آنچ کرده باشند تمام بهری بود اندر بهشت و خدای زود

آنکه جنین گویند

الْحِسَابِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ

شمار او یاد کنید خدای را اندر روزهای شمرده

شمار کند واخلق و روز عرفه و روز قربان و دیگر روزها

بگفتن الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا

هر که بشتابد اندر دو روز بزه نبود و هر که وا پس ماند

دو روز از پس روز عید بخانه شدن

إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ

بزه نبود و او را پرهیزگار باشد بترسید از خدای و بدانید که شما را بسوی او

بترسید از خدای از ضایع کردن نماز و نشستن

تُحْشَرُونَ وَمِنَ النَّاسِ مِنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ

برانگیزند و از مردمان کس باشد که خوش آید ترا گفتار او اندر زندگانی

الدُّنیا و یُشهدُ اللهَ علی ما فی قلبه و هو الدُّ

اینجهان　او گواه می کند خدای را　بر آنچ　در دل اوی است　او آوی سخت لجوج

الخصامِ و اذا تولّی سعی فی الارض لیفسدَ فیها

او آویزندۀ برد خصومات　و چون برگشت　جهد کند　اندر زمین　تا فساد کند

و یهلک الحرثَ و النّسلَ و الله لا یحبُّ الفسادَ

و تباه کند کشت را و نسل را　و خدای　دوست ندارد　معصیت را

و اذا قیل له اتّقِ اللهَ اخذته العزّةُ بالاثم

و چون گویند وی را　بترس از خدای　بگیرد اورا　بزرگی　ببزه

فحسبُه جهنّمُ و لبئس المهادُ و من النّاس مَن

بسنده بود وی را　دوزخ　و بد　آرامگاه است　و از مردمان　کس است

یشری نفسه ابتغاء مرضاتِ الله و الله رؤفٌ

بفروشد تن خویش　جستن　خشنودی　خدای را　و خدای　مهربان است

بالعباد يا ايها الذين آمنوا ادخلوا في السلم

كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم

عدو مبين فان زللتم من بعد ما جاءتكم البينات

فاعلموا ان الله عزيز حكيم هل ينظرون الا

ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضي

الامر والى الله ترجع الامور سل بني اسرائيل

كم آتيناهم من آية بينة ومن يبدل نعمة الله من بعد

چند بار بداد ایشان را　نشانی　هویدا　و هر که　بدل کند　نعمت خدای را او تحقیق آندین و کتاب خدای را　از پس

ما جاءته فان الله شديد العقاب زين للذين

آنچه که بوی رسیده بود　پس خدای　سخت　عذاب　سخت کنند عقوبت کافران و منافقان را　آراسته کرده شدند　آن کسانی را که

كفروا الحيوة الدنيا ويسخرون من الذين آمنوا

کافران را معنی ابوجهل و یاران ایشن را　زندگانی　این جهانی　و می افسوس کنند　بر مومنان معنی بر مسلمان و بلال و یاران ایشان

والذين اتقوا فوقهم يوم القيامة والله يرزق

و آنکسانی که　بپرهیزند کرده باشند از کفر و شرک　از بر ایشان باشند　روز　رستاخیز　و خدای　روزی دهد

من يشاء بغير حساب كان الناس امة واحدة

آن را که　خواهد　بی شمار و بی اندازه　بودند　مردمان　یک گروه

فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل

بفرستاد　خدای　پیغامبران را　مژده دهندگان بهشت　و بیم کنندگان از دوزخ　و بفرستاد

مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا

وا ایشان کتاب را براستی تا حکم و داوری کند میان مردمان اندر آنچ دو گروه همی کردند

براد و بجز روز دین و راستی

فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا

اندران و هیچ اختلاف نکرد اندران مگر آن کسها که ایشان را داده بودند آن کتاب از پس آن کی

جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

با ایشان رسیده بود امر و نهی و حجتها از حسد بکردیگر راه داشت نمود خدا مومنان را

لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ

آن را که دو گروهی کردند اندران از دین حق دستور بخواست و خواست و فرمان خویش او خدای راه داشت نماید

يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا

کی خواهد فا راه راست یا پنداشتید کی شما اندر بهشت شید داشت اوتدان بزرادد

الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ

بهشت اندر و هنوز بشما نرسیده بود مانند آن کسها که گذشته بودند پیش شما از رنجها

مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ

بسید ایشان را　بسیار بسختیها و بیمها　او درد و بیماری او بیماری نشان رسید　او بترسیدند ایشان را او افکندند　تا　مرد گوید

الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا

پیغامبر ما مشان　و آن کسها که　گرویده بودند　وا او　آن پیغامبر خواهد بود　نصرت کردن　خدای　آگاه

إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ

گیی　یاری کردن　خدای　نزدیک است　می پرسند از تو یا محمد　چه　نفقه کنند　بگوی یا محمد

مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

هرچه　نفقه کنید　از　خواسته　بپدر و مادر باشد　او خویشاوندان باشد

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا

او بیتیمان باشد　او درویشان باشد　او مهمانان راه گذری باشد　او هرچه　شما بکنید

مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ

از　نیکی　چیزی　خدای　بدان　دانا است　فریضه کرده شد　بر شما　کارزار کردن

وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ

او و آن　دشخوار بود　شما را　او نبود　کی شما دشخوار داریذ　چیزی　و آن

خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ

بهتر بود　شما را　او نبود　کی شما دوست داریذ　چیزی　و آن　بتر بود　شما را

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ

او خذای　داند　او شما　ندانید　همی پرسند از تو یا محمد　از　ماه

الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ

حرام یعنی رجب　کارزار کردن　اندر آن　بگوی یا محمد　کارزار کردن　اندر آن　بزرگ بود　و واداشتن　از

سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ

طاعت　خذای　او کافر شدن　بذوی　او و واداشتن مردمان را از مزگت　حرام　او بیرون کردن

أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ

اهل آن را　از آن　بزرگتر　نزدیک　خذای　و شیرک آوردن بخذای　بزرگتر　از

الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ

کشتن ابن عمرو بن الحضرمی — و همیشه — حرب می کنند با شما — تا — واگردانند شما را — از

دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ

دین تان دین مسلمانی — اگر — توانند — و هر که — برگردد — از شما — از — دین مسلمانی

فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي

بمیرد — و وی — کافر بود — آنها آن باشند — که ایشان — باطل شود — کارهای ایشان — اندر

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

جهان — و اندر آن جهان — و ایشان دوزخیان باشند — ایشان — اندر آن دوزخ

خَالِدُونَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا

جاودان باشند — بی گمان — آن کسها — که گرویده اند — و آن کسها — که هجرت کردند — بیامدند از مکه بمدینه

وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ

و جهاد کردند — اندر — طاعت — خدای — ایشان — امید دارند — رحمت و بهشت

یعنی عبدالله بن جحش که عمرو حضرمی را کافر بود او کشت

او جهاد کرد و بدان او بهشت سزاوار بود

اللهِ واللهُ غفورٌ رحيمٌ يسئلونكَ

خدای را / و خدای / آمرزگار است / بخشاینده است بر بندگان / کی گذارشان را / می پرسند ترا یا محمد

عنِ الخمرِ والميسرِ قل فيهما اثمٌ كبيرٌ

از / می خوردن / و قمار باختن / بگوی یا محمد / اندر آن هر دو / بزه و بزه / بسیار است از نشر حرام بکردن

ومنافعُ للناسِ واثمهما اكبرُ من

و منفعتها است / مردمان را از نبیذ پیش حرام بکردن / و بزه آن هر دو از نشر حرام بکردن / بزرگتر / از

نفعِهما ويسئلونكَ ماذا ينفقونَ قلِ

سود و منفعت آن / و می پرسند ترا نه یا محمد / چه / بصدقه بدهند / بگوی یا محمد

العفوَ كذلكَ يبيّنُ اللهُ لكمُ الاياتِ

آنچ از قوت و عیال افزون آید / همچنین / پدید بکند / خدای / شما را / آیتها امر و نهی

لعلّكم تتفكّرونَ في الدنيا

تا مگر / اندیشه کنید / اندر / این جهان

وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ

او بقای آن جهان او می پرسند از تو از آمیختن وا یتیمان

قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ

بگوی نیکو داشتن خواسته ایشان بهتر از نا آمیختن او اگر اندر آمیزید وا ایشان

فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ

برادران اند او خدای وا داند تباه کننده خواسته یتیمان را

مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ

از نیکو دارنده خواسته یتیم او اگر خواستی خدای حرام بکردی بر شما اندر آمیختن وا یتیمان

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَلَا تَنْكِحُوا

حقا که خدای قوی است بر کینه کشیدن از آن که خواسته یتیم تباه کند حکیم کرد بدینکه داشتن خواسته یتیم او نکنید به زنی

الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ

زنان مشرکه را تا آنکه که بگروند بخدای او محمد و قرآن او حقا کنیزک مسلمان

مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ

بگرویده بخدای و محمد و قرآن　بهتر　از　آزاد زنی کافر　او خوشی　شما را خوش آید

وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى

او نکنید　زن [illegible]　مردان کافر را　تا

يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ

بگروند بخدای و محمد و قرآن　او کی [illegible]　بنده　مؤمن　بهتر　از

مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ

کافر آزاد　و اخوشی　خوش آید شما را [illegible]　این مشرکان　می خوانند

إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى

وا　دوزخ　او خدای　می خواند　وا

الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ

بهشت بنو چیت　و آمرزش [illegible]　[illegible]　او پیدا کند

ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

آیتهای کتاب خویش را — از بهر مردمان را — تا ایشان — پند گیرند

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ قُلْ

و می پرسند — ترا یا محمد — از — پی نمازی — بگوی یا محمد

هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُوا۟ ٱلنِّسَآءَ فِى

آن — پلیدیست — جدا شوید — از زنان — اندر

ٱلْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ

پی نمازی — و نزدیک مشوید مر ایشان را نزدیک شدن بمجامعت کردن — تا — پاکیزه شوند از علت ایشان

فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ

چون بسته شوند و تن بشستو بند — درآیید با ایشان بمجامعت کردن — از آن — جایگاه

أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ

که فرمان داده است شما را — خدای تعالی — خدای — دوست دارد — توبه کنندگان را

وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا

او دوست دارذ · خویشتن پاکیزه داران را از گناه و پلیذی · زنان شما · کشتزار اند شما را · شما بیایید · بیوفتن

حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ

بکشتزار شما · چنانک خواهید · و از پیش فرستید · خویشتن را · و بترسید · از خذای

از خذای ایشان مزد کرفته ... ام

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَجْعَلُوا

و بدانید که شما · وی را بینندکان اید · و مژذه ده باورکاران را · و ای محمد مردمان بیوبیذه را · و مکنید

اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا

خذای را · بهانه · سوکندان تان را · تا نیکوئی کنید و پرهیزید و ... · و آشتی نهید و ... کنید

بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ لَا يُؤَاخِذُكُمْ

میان · مردمان · او خذای · شنوا است · دانا است · نکیرذ شمارا

الله بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا

خذای · بلا والله و بلی والله · اندر سوکندان تان · ولیکن · بکیرذ شمارا · بذان

كسبت قلوبكم والله غفور حليم للذين يؤلون

که بدل ایشان شوکند دارید او خدای آمرزنده است بردبارست آن کسانی را که سوگند خورند

من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاؤ فان الله

از زنان خویش چشم داشتن است چهار ماه اگر بازگردند خدای

چی واز فان تمتع نکنند وبیشتر از چهار ماه تمتع کنند و کفارت شوکند بکنند

غفور رحيم وان عزموا الطلاق فان الله

آمرزنده است بخشاینده اگر قصد کنند طلاق را خدای

آمرزنده ایشان شوکند را اگر توبه کنند بنیت کنند که چی زنان نشان هیشنه آبد او شوکند [illegible]

سميع عليم والمطلقات يتربصن بانفسهن ثلثة قروء

شنوا است داناست و آن زنان که طلاق کرده شده اند خویشتن را سه حیض انتظار کنند

ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن

و حلال نبود ایشان را که پنهان دارند آنچه بیافریده بود خدای اندر رحم هاشان

ان كن يؤمن بالله واليوم الاخر وبعولتهن احق

اگر بوده باشند که ایمان آرند بخدای و بروز واپسین و شوهران ایشان سزاوارتر و حقی تر باشند

بردّهنّ في ذلك إن أرادوا إصلاحا ولهنّ مثل

بوازپس گرفتن ایشان را اگر خواهند آشتی ... هم چندانکه اوزنان را حق و چون مضب بر شوهران

الذي عليهنّ بالمعروف وللرجال عليهنّ درجة

بر ایشان بنیکوی ... و زندگانی کردن او مردان را بر زنان افزونی ... اندر خرد کشوبان ناست

والله عزيز حكيم الطلاق مرّتان فإمساك

او خدای ... حکیمست اندر حکم کردن میان ایشان طلاق واندر گرفتن دو باره بود رجعی داشتن ... طلاق

بمعروف أو تسريح بإحسان ولا يحلّ لكم أن

بنیکوا ... بصحبت و معاشرت بنیکوا یا گشتی کردن ... بنیکوا حق کاوین بگذاردن او ... حلال نبود شما را

تأخذوا ممّا آتيتموهنّ شيئا إلّا أن يخافا ألّا يقيما

واستانید ازان کاوین چی ایشان را داده باشید چیزی مگر ... جنان دانند ... کیتابی نتوانند داشتن

حدود الله فإن خفتم ألّا يقيما حدود الله

حکمهای خدای اندر زناشوهی اگر جنان دانید کیتابی نتوانند داشتن حکمهاب خدای را

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

الظَّالِمُونَ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ

تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ

حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ

النساء فبلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او سرحوهن

زنان را ـ برسند ـ بهنگام عدّت شان ـ بایستید ایشان را ـ با وا آنی گیرید ایشان ـ بنیکوئی و موافقت ـ یا گشیید

بمعروف ولا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا ومن

بنیکوئی ـ او نگیرید بزیان ایشان ـ تا ستم کنید بر ایشان ـ او هر که

يفعل ذلك فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آيات

تنبزه کند ـ ستم کرده بود ـ بر خویشتن ـ او نگیرید ـ ایتها ـ ای

الله هزوا واذكروا نعمة الله عليكم وما انزل

با فسوس ـ او یاد کنید ـ منت ـ خدای را ـ بر شما مسلمانان ـ و آنچه فرستاد

عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به واتقوا

بر شما ـ از ـ قرآن امر و نهی ـ وحی حلال و حرام ـ می پند دهد شما را ـ او بترسید

الله واعلموا ان الله بكل شيء عليم واذا طلقتم

از خدای ـ او بدانید ـ که ـ خدای ـ بکل ـ چیزی ـ دانا است ـ او هر که طلاق کنید

النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ

زنانرا ایکه بگذرد و بسر آید عدت ایشان و امدارید ایشان که وا زنی شویان خویشتند

إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ

چون موافقت کرده باشند با یک دیگر بکاوین نیکا چی تو این آن که شما را می فرمایند

كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ

انشما که گرویده بود بخدای و بروز واپسین این کار شما را ذی دارم

أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

پاکیزه تر شما را او پاکیزه تر و بصلاح تر او خدای می داند مصلحت شما را و شما ندانید

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ

او مادران دوستوا داشته شیر دهند کودکان شان را دو سال تمام

لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ

آن کس را کی خواهند کی تمام دهند شیر دادن و بر آن کس بود کی فرزند وی را زاده باشند

وَرِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا

نان اونان خویش ایشان از وجامه پوشیدنیشان بسیار نه فشاد کردن ونه تنگی کردن ان بار نخواهند از گنجو مگر

وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ

انکه ویرا فرزند بود سنبلزه نوابد کردن وامادر بفرزند ازش یعنی ... اونه آنکه فرزند ...

بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا

بفرزند ازش یعنی شنبلزه ... وایدث ... همچنین واجب بود ... اگر او ... از شیر وا کردن ...

عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ

از خوش منشی هردو اوشکالیش هردو ... بزه نبود ودیشان ... اوکر

أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

خواهید که دایه کیرید فرزندان نان دا ... بزه نبود بر شما

إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ

کی تسلیم کرده باشید آنچه ادنیش بپذیرفته باشید بالفت وساختکاری اوبترسید ازخدای ...

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ

مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ

أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

خَبِيرٌ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ

النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللّٰهُ أَنَّكُمْ

از پیش تمام شدن عدت و آن چنان بود کی گوید اگر خدای مراد برآرد حلال بود وی کند مرا خوش آید

سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَن

هم ایشان را یاد کنید — ولکن — وعده مکنید — ایشان را — مگر

تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ

گویید — سخنی — نیکو — کاوین

حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ

تا آنکه — رسد — نوشته — عدت ایشان — و بدانید که — خدای — می داند

مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

آنچه — در دلهای شما — بترسید از وی — و بدانید — که — خدای — آمرزنده

حَلِيمٌ لَّا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ

بردبار — هیچ — بزه نبود — بر شما — اگر — طلاق دهید — زنان را — تا آنکه

تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ

با ایشان — یا — کاوین — ایشان را — او متعه طلاق دهید ایشان را

عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ

حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ

واجب است

وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا

أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ

وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ

او

والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين فان خفتم

فرجالا او ركبانا فاذا امنتم فاذكروا الله كما

علمكم ما لم تكونوا تعلمون والذين يتوفون

منكم ويذرون ازواجا وصية لازواجهم

متاعا الى الحول غير اخراج فان خرجن فلا

جناح عليكم فيما فعلن في انفسهن من معروف

يا قوم إن كان كبر عليكم مقامي وتذكيري بآيات الله

فعلى الله توكلت فأجمعوا أمركم وشركاءكم ثم لا

يكن أمركم عليكم غمة ثم اقضوا إلي ولا تنظرون

فإن توليتم فما سألتكم من أجر إن أجري إلا على الله

وأمرت أن أكون من المسلمين فكذبوه فنجيناه ومن

معه في الفلك وجعلناهم خلائف وأغرقنا الذين